

مجموعه سبز ۶۹

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی ([/https://bahai-library.com](https://bahai-library.com)) و کتابخانه‌ی افنان ([/https://afnanlibrary.org](https://afnanlibrary.org)) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهتر است که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاییبی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تاییب، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا تویح حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (?) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب‌تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

فہرست مجموعہ ۶۹

صفحہ	نمبرہ	عنوان
۱	۱	۱- تفسیر سورہ توحید
۸	۲	۲- تفسیر سورہ لیلہ القدر
۱۳	۳	۳- تفسیر سورہ والعصر
۶۷	۴	۴- تفسیر سورہ حمد
۸۷	۵	۵- تفسیر بسملہ (ناقص یک صفحہ)
۸۸	۶	۶- تفسیر سورہ بقرہ (۱-۱۴۱)
۲۰۶	۷	۷- تفسیر سورہ بقرہ (۱۴۲-۱۴۳)
۲۲۴	۸	۸- رسالہ اعتقادیہ
۲۲۷	۹	۹- توقیع معراج
۲۲۹	۱۰	۱۰- توقیع میرزا سعید اردستانی
۲۳۷	۱۱	۱۱- توقیع سلسلہ ثمانیہ (ملا عبد الجلیل اورومی)

تفسير سورة توحيد

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٢

الحمد لله الذي ينزل الأمر في الكتاب على قدر غير معدود فأشهد أن لا إله إلا الله كما هو أهله و يستحقه من دون أن يقدر أحد أن يعرف كيف هو إلا هو سبحانه وتعالى عما يصفون وأشهد لمحمد وآل الله بما شاء الله وقدر لهم إنه هو العزيز الودود.

وبعد قد قرئت كتابك و اطلعت بحسن دعائك وإن الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله عليك من سحائب الفضل في توحيده فإن الله قال وقوله الحق « وما قدروا الله حق قدره» فاعلم أن هذه السورة روح القرآن و علة الغائية في نزول البيان و عليها تدور علل الكلية من كل ما وقع عليه إسم شيء فاستعد للقاء ربك فإن الأجل قريب قريب وإن تجليات أيام الظهور أسرع من كل شيء وإن الله ما أراد من إظهار التوحيد إلا كلمة التسبيح و لا منها إلا كلمة التوحيد و لا منها إلا كلمة التهليل و لا منها إلا كلمة التكبير لأن توحيد الذات على ما تحقق في مبادئ الأمر و منتهاه لا يمكن لأحد من الموجودات و لا يقدر أن يقول إني لأستطيع بذلك لأن قوله إفك محض و كذب صرف و لا يجري إلا في رتبته لأن كينونية ذات البحث هي كينونية ساذجية أزلية التي هي بذاتيتها مقطعة الكل عن ذكر العرفان وإن إنية طلعة حضرت الذات كافورية أبدية التي هي بنفسانيتها مفرقة الممكنات عن مقام البيان و من قال هو هو فقد بلغ إلى حظ الإمكان في ظهور الإبداع و من قال إنه هو أنت فقد عرف مواقع الأمر في ظهورات الأعيان فسبحان ربك رب العزة عما يصفون فاعلم أن ذات الأزل ظهوره كان في عين بطونه و بطونه كان عين ظهوره و أنه لم يزل كان و لم يك شيئاً سواه و إن الآن ليكون بمثل ما كان و لا يكون شيئاً معه و لقد وصف بأسماء قدرته إلى نفسه بشرافتها و احتياج الكل إليها و أن مثل سورة التوحيد كمثل الكعبة التي هي بيت الله جل و عز في عالم الإنشاء « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر

«الآية ذلك حكم الله في مقام البيان حيث قد عرفه رجال الأعراف بنور الإيقان فإذا تشعشت بتشعشع لمعان بروق تلك الكلمات فاعلم أن التوحيد كان ظاهره نفس باطنه وباطنه نفس ظاهره و ليس له جهت دون الدلالة على التوحيد والحكاية عن التفريد وأنت ترى هذه السورة بمثل كلمة التوحيد فإن ترى شأنا فيها لك بك فقد خرجت عن حكم التوحيد واحتجبت عن آية التفريد وإن في ذلك المقام كل حروف هذه السورة حرف الهاء وكل معانيها معنى الألف الظاهر في المقامات الخمسة ولكن لا يخطر ببالك أن ذلك حكم على غير حسن الظاهر ولم يتصوره الإدراك لأن حرف الواو غير الهاء وكذلك الحكم في البواقي الحروف لا وعمرك لو يكون عينك عين الحديد المحممة لترى في الظاهر مثل حكم الباطن بمثل ما قال علي في خطبة التنجية "رأيت الله والفردوس رأي العين" وقال سيد الشهداء روي و من في ملكوت الأمر والخلق فداه "ألغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك " الخ وقال الإمام "ولا يرى نورا إلا نوره ولا يسمع صوتا إلا صوته" وإن ذلك حكم الظاهر الذي هو نفس الباطن وليس بينهما ربط ولا شيء غيره فإذا عرفت ما أشرفناك من نور صبح الأزل الأول على مطلع حقيقتك وسرفؤادك وهيكلك أحديتك المتجلية لك بك في سر كينونيتك فاعلم أن للتوحيد ظهورات سبعة التي لا تدل في الحقيقة إلا عليه فالأولى رتبة النقطة مقام محمد ثم ألف الغيبية مقام علي ثم ألف اللينية مقام الحسن ثم ألف غير المعطوفة مقام الحسين ثم مقام ألف المعطوفة مقام الحجة ثم مقام الحروف الأئمة ثم مقام الكلمة مقام الفاطمة ولهذه السبعة ظهورات في مقام تجلي الذات والصفات والأفعال والعبادة التي يحصل من الكلمة مقامات معدودة ثمانية وعشرين عدة التي هي حروف الكونية التي بها تقوم كل الوجود من الغيب والشهود وليس لأحد نصيب فيها بمثل ما قدر الله لهم إنه هو العزيز المتعال فإذا عرفت هذه الأحكام السبعة فأيقن أن توحيد ساير الموجودات شبح كظل فئي بالنسبة إلى ظهور مقام الكلمة في مقام الشبح لا غيره وإن له مراتب ما لانهاية لها بها التي لا يحصيها أحد إلا الله حيث قال أحد من أولي الأبواب [عليهم السلام] "الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق" ولكن يحويها مقامات معدودة فمنها رتبة النبيين والوصيين وانهم واقفون في مقام ظهور الكلمة في مقام النقطة ثم المؤمنين من الإنس

وانهم واقفون في مقام ألف الغيبية المتشعشة عن الكلمة ثم الملائكة وإنهم واقفون في مقام توحيد ألف اللينية ثم المؤمنون من الجن وإنهم واقفون في مقام ألف غير المعطوفة ثم الحيوانات الطيبة المؤمنة فإنهم واقفون في مقام ألف المعطوفة ثم النباتات فإنها واقفة على مقام الحروف ثم الجمادات فإنها حاكية عن مقام الكلمة و لكل مرتبة من هذه المراتب بين أهلها تجري سلسلة العرضية وحق الشبحية بالنسبة إلى طلعة الذاتية وعدم الربط بين رتبة الأثرية مع رتبة التي فوقها ولو أردت أن أكشف القناع عن صورة هذه المسائل لتخرج عن التوحيد قوما ويدخل في التوحيد قوما أخرى ولكن ما أراد الله بذلك في ذلك اليوم لأن علي بن الحسين [عليهما السلام] قال

كفي لا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا	"إني لأكتم من علمي جواهره
إلى الحسين وأوصى قبله الحسن	وقد تقدم في هذا أبو حسن
لقليل لي أنت ممن يعبد الوثنا	ورب جوهر علم لو أبرح به
دمي يرون أقبح ما يأتونه حسنا"	ولا استحل رجال المسلمون

وقال رسول الله "لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله" ولكن على الكل فرض العلم به من إشاراتنا التي دالة بالبيان وناطقة بأعلى دلائل الإمكان وليس لأحد حل كشف القناع عن هياكل الإيمان و إن في هذه السورة كلمة الهوية مقام النقطة وهي « هو » ثم إسم الجلالة مقام ظهور ألف الغيبية الدالة على الله سبحانه ثم إسم الأحدية مقام ألف اللينية الدالة على الله سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام إسم الجلالة قبل ظهور الصمدانية ثم ألف معطوفة مقام إسم الصمدانية الدالة على الله سبحانه ثم مقام الحروف مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس « له كفوا أحد » ولذا قال الإمام [عليه السلام] "نحن أسماء الله الحسني التي لا يقبل الله عمل أحد إلا بمعرفتنا بنا عبد الله و بنا عرف الله " الخ وقال الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله » و معنى « أحد الله الصمد » "سئل محمد بن حنيفة عن « الصمد » فقال قال علي تأويل « الصمد « لا إسم ولا جسم ولا مثل ولا شبه ولا صورة ولا تمثال ولا حد ولا حدود ولا موضع ولا

مكان ولا أين ولا كيف ولا هنا ولا ملا ولا خلا ولا قيام ولا قعود ولا سكون ولا حركة ولا ظلماني ولا نوراني ولا روحاني ولا نفساني ولا يخلوا منه موضع ولا يسعه موضع ولا على لون ولا على خطر قلب ولا على شم ريحة منفي من هذه الأشياء" وإن ذلك معنى الواقع الذي لا يعادله معنى الإشارات ولا يساويه حكما في الدلالات ولا يحيط بعلمه أحد إلا من عرف مواقع الصفة وبلغ قرار المعرفة فإن هنالك يشاهد الحكم بالعيان لتبيين البيان وإن ذلك معنى الأمر في الكلمة الأولى التي هي كانت كلمة « قل » الله يحيط بكلمته بحكمته ولكن في سبيل الظاهر لا يخلوا من هذه الجهات الحقه أي « قل » من ربك لربك أو من ربك لنفسك أو من نفسك لربك أو من ربك لغيرك أو من نفسك لغيرك أو من مقام الحد الذي هو غيرك لغيرك وإن ذلك أعلى المعاني وكلها يرجع إلى حكم واحد بأن الله قد وصف نفسه بتلك الأسماء لتدعوه بها بما هو يستحق عليه وإن القاف هو إشارة بقدرته التي لا يعجزه شيء في السموات ولا في الأرض وإن اللام إشارة بلواء سلطان قيوميته التي أحاطت كل الممكنات وإن عدته هو عدد "بسم الله الرحمن الرحيم" وإسم "الأعلى" لأنه أول إسم اجتباه الله لنفسه فاعرف ما عرفتك من ظهورات المعاني هو أول مقام الفرق بين الحبيب والمحبوب ثم اعلم أن هذا الإسم هو في مقام العدد مساويا بعدد إسم الله "الكافي" وهو إكسير الأحمر في مقام الإنتقام ولقد نزل ذلك الاسم في القرآن في تسعة مواقع منه ولذا ورد عن النبي "من قرء هذه الآيات سبعين مرة في كل حاجة ليقضي الله حاجته في الحين" وهي بعد البسملة « وكفى بالله وليا » « وكفى بالله نصيرا » « وكفى بالله حسيبا » « وكفى بالله عليما » « وكفى بالله وكيفا » « وكفى بالله شهيدا » « وكفى بربك هاديا ونصيرا » « وكفى بذنوب عباده خبيرا بصيرا » « وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا » وإن كان لك عدوا فاسجد في آخر الليل على طين قبر الحسين وقل في سجودك مائة مرة يا مبيد الجبارين ويا مبيد الظالمين إن فلانا آذاني فخذ لي حقي منه فإن الله ينتقم عنه في الحين وكفى به للمؤمنين وليا ولكل حرف من هذه الحروف معنى ها أنا ذا أشير إليه بطرف الحقيقة فهو إسم الأعظم والرمز المنمنم الذي لم يدعو الله به أحد مخلصا لوجهه إلا أجابه الله ولكن بشرط أن يشاهد إسم الغيب من الكلمة الثالثة من إسم الذي خلقه

الله على أربعة أجزاء قال الإمام "إن الله تبارك وتعالى خلق أسماء الحروف غير مصوت وباللفظ غير منطوق وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعده عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستر فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة إسما لفاقة الخلق إليها وحجب واحد منها وهو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك وتعالى وسخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسما فعلا منسوبا إليها إلى أن قال - عليه السلام « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياما تدعوا فله الأسماء الحسنى » ثم بعد ذلك إسم الجلالة وهو إسم الهوية المهيمنة على كل ما دق وجل وإن عدته ستة وستين بعدد الكبير والأوسط إثني عشر عددا وبالصغير ثلاثة عدد ثم بعد ذلك إسم الله « أحد » وهو إسم الأحدية التي أشار إليها مولانا علي في دعائه حيث قال عز ذكره " اللهم أدخلني في لجة بحر أحديتك وطمطام يم وحدانيتك " وليس المراد ذات الرب بل المراد ظهور أحديته المتجلية في عالم اللاهوت وإن عدته ثلاثة عشر بالكبير والأوسط والصغير أربعة ثم بعد ذلك إسم الله الأكبر الذي أشرت في معناه ببعض حكمه من قبل وإن ذلك الإسم في رتبة الهوية مؤخرة عن ساحة قرب الأزل بالنسبة إلى إسم الأول بحجاب واحد ثم إسم الله « الصمد » الذي كان معناه بأنه مقطعة الكل عن السبيل لا يدخل فيه شيء ولا يخرج منه شيء وهو الكبير المتعال ولقد قال الإمام في تفسير « الصمد » على ما في الكافي " عن جابر قال سألت أبا جعفر عن شيء من التوحيد قال إن الله تبارك وتعالى أسمائه التي يدعي بها وتعالى في علو كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحيده ثم أجره على خلقه فهو واحد صمد قدوس يعبده كل شيء ويصمد إليه كل شيء ووسع كل شيء علما " وإن عدته مائة وأربعة وثلاثين عدد بالكبير والأوسط سبعة عشر وبالصغير ثمانية عدد فاقراء في كل حين فإن له تأثير في السرفي بين يدي الله وإن هذه الأسماء الخمسة مراتب التوحيد لأهل الجنان في مقام الوصف وإذا تلاحظ مع ثلاثة أسماء لتزيهه فتجد بالعيان أبواب الجنان وهو قوله عز ذكره « لم يلد » وإن عدته مائة وأربعة عشر عدد ولقد أراد الله من هذه الكلمة تزيه ذاته عن وصف العلية ردا على الذين جعلوا

الذات علة العلل لأن "العلة هو صنعه و هو لا علة له" حتى أنطق بذلك ألسنة أوليائه ولو كان الذات هو العلة لزم الإقتران والتشابه فسبحانه وتعالى أبداع المشية لا من شيء بنفسها وجعلها علة ما سواها من دون أن يقع من ذاته عليها شيئاً فسبحانه وتعالى عما يقول المشبهون في معرفته علواً كبيراً ثم قوله عز ذكره « ولم يولد » وإن عدته مائة وعشرين بحساب المعروف على عدد الكبير وإن المراد منه هو تقديسه عن حكم الربط والإقتران مع الأشياء كلها رداً على الذين زعموا بالربط بين الحق والخلق فتعالى الله عن ذلك لم يخرج منه شيء كما لا يدخل عليه شيء وهو حق صرف وذات ساذج بحت وكافور عين محض وما سواه خلق وليس بينهما ربط ولا دونهما شيء وإن الذين يظنون في حكم الذات كلمة الربط فكأنما أشركوا بربهم وأنكروا كلمة التوحيد في هذه السورة ليس لهم نصيب من العلم وإنهم لم يتوبوا إلى ربهم فما وبيهم نار جهنم وأنهم اليوم لا يشعرون ثم قوله عز وجل « ولم يكن له كفواً أحد » ثلاثة مائة واحد عشر ولقد أنزل الله هذه الكلمة وأشباهها في القرآن لمكنسة القلوب والأوهام وإفك النفوس والأجسام لما زعموا في صور السجين ما لا حقيقة لهم في كتابه العليين وإلا ليس لله كفواً ولا شريك لينفي عنه بل هذا التقديس الصرف والتنزيه البحت في مقام النفي عند الله كوصف العبد في مقام النعت كقوله عز ذكره « قل هو الله أحد » بلا جهة اشتراك ولا اتحاد فكما أنزل الله في قوله « الله الصمد » لإثبات القلوب بالاعتراف بصمدانيتها فكذلك أنزل الله قوله « ولم يكن له كفواً أحد » لما يقع في الأوهام من الإفك الباطل وإلا إن الله عز وجل لكان أعز وأجل وأعظم من أن يعرف بالوصف أو ينزه بالإفك لأن النور والظلمة لديه سواء وكتاهما مخلوق في ملكه ودال على كمال صنعه ومردود إلى حدود إبداعه حيث قال علي في خطبة اليتيمية "إن قلت مم هو فقد باين الأشياء كلها فهو هو" الخ ولقد يجب على العبد تنزيه بارئته وتقديس ربه من كل وصف يعرفه أو لا يعرفه خلقه وهو عنده معدوم صرف وإفك محض وكذلك الحكم في القدرة وأمثالهما من الصفات المحمودة والأسماء الحسنی وكذلك الحكم عند أهل البيان وعلى هذا قال علي عليه السلام " أول الدين معرفة الله وكمال معرفته توحيده وكمال توحيده نفي الصفات عنه بشهادة كل صفة أنها غير الموصوف وشهادة الموصوف أنه غير الصفة وشهادتهما جميعاً

بالتشبيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده ومن حده فقد عده ومن عده فقد أبطل أزاله و
 من قال كيف فقد أوصفه ومن قال فيما فقد ضمنه ومن قال على ما فقد جهله ومن قال أين فقد
 أخلا منه ومن قال ما هو فقد نعته ومن قال الى ما فقد غايه عالم اذ لا معلوم وخالق اذ لا مخلوق
 ورب اذ لا مربوب وكذلك ربنا فوق ما يصفه الواصفون " فإذا عرفت ما عرفتك به من رشحات بحر
 التجريد و قطرات ماء لجج التفريد لتعرف أنّ حين قرائتك سورة التّوحيد أنّ الله ربك يصف نفسه
 لك بك بإبداعه فيك بما تجلى لك بك في كينونيتك من دون كيف ولا اشارة ولو تنظر بالواقع و
 كشف الله الغطاء عن طلعة فؤادك لترى مقامات أهل الجنان الثمانية في هذه السورة و حظ كل واحد
 منهم و ما قدر الله لهم من النّعيم الدائم الذي لا زوال له ولكنّ اليوم لست أهلا لذلك واستغفر الله
 ربك وإن لمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و
 الحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير آية ليلة القدر

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٤

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بامرہ ثم الذين آمنوا بالله وآياته فاولئك هم الي الله يحشرون والحمد لله الذي ابدع الجواهريات لا من شيء قبلها بعلية نفسها ثم جعلها مقام ظهورات قدرته في ملكوت الاسماء والصفات لئلا يري احد شيئاً الا ويرى ظهور بارئه فيه اظهر من كل شيء ويشاهد قمص طلعة جمال محبوبه في كل شيء بحيث لا يري نورا الا نور جماله ولا صوتا الا صوت بهائه فسبحانه وتعالى قد علي كل شيء بعلو ذاتيته بحيث لا يري الشيء في مقام ظهور ربه استواء علي عرش العطاء فوق كل ما وقع عليه اسم شيء فما اعلي ثنائه وما اعظم جلاله وما ابهي ثنائه وما اجل امضائه كل ما احاط به علمه وانا ذا في موقفى هذا يوم الجمعة في وسط الجبال اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تزل كنت بلا وجود شيء معك ولا تزال انك كائن بغير وجود شيء في ربتك ان قلت انت الله تكذبنى نفسك بان الوهية التي يعرفها نفسك لا ينبغي بان يوصف بها ربك وان قلت انك رب تكذبنى نفسي بان ربوية ربك لا يقدر ان يعرفها احد غيره فسبحانك سبحانك ان الذاتية الكافورية القديمة المتشعشة المتلئلة المتلامعة المقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتك يا رب الاسماء والصفات وان كينونية السازجية الابدية المتنورة المنتزه المتلامعة المتقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الى ساحة قرب ذاتك يا رب الاسماء والصفات وان كينونية الساذجيه الابدية المنوره المنتزه المتلامعه المتفرده المتجلية عن ذاتك مسددة الموجودات عن العروج الي مقام عرفان نفسك يا اله الموجودات فكيف اثني حضرتك يا محبوب بعد علمي بسد الطريق ومنع الدليل وكيف لا اذكرك بعد ذكرك نفسي ودعوتك سري فسبحانك سبحانك انت العالي الذي ليس فوقك شيء والمتكبر الذى ليس مثلك شيء عرفت الكل نفسك بانك انت

لا تعرف بغيرك ولا توصف بسواك ولا تنتعت بدونك ولا تنتهي بسواك ان حد الابداع مردود الي
مقام نفسه و شأن الاختراع شاهد بالانقطاع عن بابك عرفتك يا الهى بما انت عليه و لو لم اقدر
ان اعلم ذلك سرمد الذات و قدم الصفات فسبحانك سبحانك فاي لذه تعدل مناجاتك و اي
راحة يعادل انسك و اي سرور يقابل قربك و اي مقام يقدر ان يقارن قيام العبد بين يدي طلعتك و
يا طوبي لي بموقفي هذا و مشهدي هذا و جبلي هذا و سبحني هذا الذي ينطقني بالثناء عليك و
بالمجد لنفسك و بالحمد لذاتك فلک الحمد يا الهى حمدا انت تعرف حقه لادونك و انک
تحيط بشانه لا سواک و تقرنني بذلك اذا شئت لديك زلفي و تبلغني الي مقام ظهورک في جنة
الماوي و الدرجة القصوي و الافق الاعلي و العالم الذي كان او ادني فاشهد ان لا اله الا انت بما
تحب و ترضي ثم اشهد لمحمد عبدک و رسولک صلواتک عليه و آله بما قدرت له في المنظر
الكبري و نزلت حکمه في القرآن حيث قلت و قولک الحق ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي
يوحى فصل اللهم بما بلغ وحيک الي کل عبادک و صبر في ذاتک بما احتمل الاذي في حبک
بما انت عليه الفضل و العطاء و العظمة و البها و انک انت الله العزيز المتعال و اشهد لاوصياء حبيک
و حبيبه بما انت قد قدرت لهم في کتابک حيث لا يحيط بعلم ذلك احد دونک انک انت الله
الجواد المنان و اشهد لنفسی يا الهی عبدک و فی قبضتک فقير اليک محتاج الي غفرانک و انک
اجود الاجودين و اکرم الاکرمين و ارحمن الراحمين و انني انا عبد من المبتلين.

اما بعد فيا ايها الذاکر ذکر الجميل و الطالب سر الجليل قد قرئت کتابک و اطلعت بما اردت من
تفسير انا انزلناه في ليلة القدر و ان الان اجبتناک بما سئلت فخذ ما اتيتک من ظهورات اسماء
الجبروت في معاني اللاهوت و کن من الشاکرين فاعلم ان لهذا السورة معني لا يحيط بعلم احد الا
الله لانه انزله بعلمه و لا يحيط بشانه احد من خلقه و انه هو العزيز المتعال و ان المنزل في مقام الابداع
هو المنزل في مقام الاختراع و اليه الاشارة في قول الله في ليلة المعراج خاطبا لحبيبه انت الحبيب
و انت المحبوب و اذا تنظر الي حروف هذه السوره و ذلك المقام تري الهاء روح السوره و اصلها و
عليها يدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات من معانيها و اليه الاشارة في قول الله عزوجل في

الانجيل تعرف نفسك تعرف ربك ظاهره للفناء و باطنك انا و ان المراد هو ظهور الذات لك بك في ربتك الا تري ان الاقوال يدل علي معاني التي يدل علي مقام الذات فان ذلك ليس مطلوب عند اولي الالباب لما لايري السبيل لانفسهم في معرفة الذات الا بنفي الاسماء والصفات و ان المنزل هو الله وحده لا اشرك معه شيئاً و ان المنزل به هو المنزل عليه و هو الهاء رتبة ظهورات التوحيد في مقامات التجريد و مراتب حقيقة محمد في عوالم الامر و الخلق و ان المراد بالليلة في رتبة الاحدية هي مقام عقله و في مقام التفصيل هي الفاطمه بشرط ان يلاحظ في ذلك المقام معني الهاء رتبة الولاية الكلية الاولية التي جعلها علي، لانه هو نور الذي انزله الله في مقام فاطمه حيث اشاره اليه عنها في كتابه حيث قال و قوله الحق فلا اقسام بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظيم الخ و ان المطهرون هو علي، الذي كان معني الهاء و ان اردت تفصيل ذلك التفصيل هو الحسين و لذا رقم شكل الهاء هي اشارة بمقامها لمن عرف اسمها و استدل بظهورها و ان ذلك الشكل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال عليه السلام في قوله و ان صورته هي هكذا () و ما من عبد نقش علي خاتم عقيق حمراء يميني الا و قد جمع كل الخير و يكون حرزه من كل سوء لان ذلك هو الاسم الاعظم الذي حكى مراتب الثلاثه عن التوراة و الاسماء الاربعة من الانجيل و الاسماء الخمسة من القرآن فاعرف ما عرفتكم من اكسير الاحمر فانه لعزيز عظيم و ان معني الآيه الآخرة هو كان نفي علم ما سوي فاطمه بحقها حيث قال الله عز ذكره و ما ادريك ما ليلة القدر مع ان في الظاهر مقام الاستفهام ولكن في الباطن مقام السد السبيل للموجودات كلها ثم اعرف حكم ظهورها من قول عزوجل ليلة القدر خير من الف شهر و اعلم في ذلك المقام بان الاشياء لم يخل من مراتب ثلثه السرمد و هو الذي لا بدء له و لا ختم و الدهر و هو الذي له بدء و ليس له ختم و الزمان و هو الذي يتحقق من حركة فلک الافلاك بطلوع الشمس و القمر و ظهور النهار و الليل و ان تجري معني اشهر في عالم الدهر فهو المراد لا دونه و كذلك الحكم في عالم السرمد ولكن اذا تنزل الامر في عالم الحد فهو اشارة الي الف مراتب آدم الذي خلقه الله قبل ذلك الآدم بانها هي خير منها و ان في سبل الظاهر ان ليلة القدر هي ليلة الثالث و العشرين من شهر الصيام شهر رمضان الذي نزل

فيه القرآن فمن قرء فيها سورة العنكبوت بازاء يمين الهاء و الروم بازاء الشمائل هيكل الهاء مع الاعتراف بحقهما و ظهورها في هياكل شيعتهما فيجب عليه الجنة و اني لا اقسام بالله بان لا يخرج اليه احد من ذلك القسم و لا اري ذبنا في ذلك الاعتمادي علي حسن عنايته و عطائه انه هو ذو الفضل العظيم و المن الجسيم و انه لهو الوهاب الكريم و لا يصعب علي نفسك بان في كل الف شهر لا بد بليالي قدر معدوده فكيف يمكن تصور تلك الشهور التي يعادلها اليه لها بلي انها كان مده ملك بني اميه لعنهم الله دهر الاولين و سرمد الآخريين و ليس فيها ليلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر و ليس المقام مقام التأمل و ان المراد بالروح في قوله تعالي تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر هو القائم و المراد بالملائكة هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها و ينزلون في ليلة القدر عليها و ان معني قوله تعالي سلام هي حتي مطلع الفجر اشارة الي فاطمه و المراد بالسلام هو سلام الرب جل و عز لان الله عز ذكره لم يزل يسلم عليها لان فيض الله في حقها الذي كان مدد وجودها هو السلام من عنده و ان المواد بطلوع الفجر هو مقام افتقار البحث العبد الذي يحتاج في كل شان منه بمدد ربه و للآيه في مقام الباطن مقامات لا يحتملها الافكار و لا يصل اليها ايدي اولي الابصار بل لكل شيء منها ظهور و لظهوره ظهور الي ما لانهاية لها بها دق نظرك و ابسط يدي بصرك فان البحر لو كان المدادا لحروف من هذا السوره لنفد البحر و لو نفدا عليه قوله عز ذكره و لو جئنا بمثله مددا و ان تفسير هذه السوره علي ما سئل الخضر عن الباقر هو الذي انا اذكره لك ليجذبك اسمائه و صفاته الي عالم القدس و يوصلك معانيه و حقايقه الي عالم الانس و هو علي ما روي في الكافي و لكل عبد حق بان لا يشاهد في القرآن و معانيه الا باحاطة علم الله لان الله اجل و اعظم من ان يقدر ان يحيط بعلم كلامه احد و كل يدركون بمثل ما ادركت النملة توحيد ربه و لا يبلغوا معشار من عشر ما اراد الله من معانيه و لذا قال الامام بالمعني ان كلام الله ليس بتقديم و لاحداث لانه وقع في مقام البرزخ و الصنع الاكبر و ليس شيء الطف و اعلي ثم اعظم و اجلي عن الكلام و ان الله عز ذكره لم يجعل بينه و بين اصفياه و اسطة الاكلام لان الكلام مرات التي يحكي عن ناطقها بما هو عليه من العزة و العظمة و الجلال

والهبة ولا يقدر احد ان يعرف حق حقيقة كلام الله عز ذكره لانه دال علي قدر ازليته وعز قيوميته و جلال قدوسيته وجمال قمص طلعة حضرت احديته وهي الاجل من ان يصل بساحتها اعلي جواهر المجردات من اولي الالباب اعز من ان يساويها اعلي شوامخ الجواهريات من اولي الاسماء و الصفات تعالي الله الملك المتعال عما يصف المشبهون كلامه و عما يقول الظالمون في آياته علوا كبيرا واستغفر الله ربي كما قلت في تفسير آياته بما هو يستحقه انه هو التواب الرحيم والجواد الوهاب الكريم وكفي بفضله علمه بذنبي واعترافي بعصيانني وانه لهو الحي الغني القديم وسبحان الله ربي عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير سورة والعصر

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٢١

أحمد لله الذي تجلى للممكنات بظهور آثار ابداعه في ملكوت الأمر و الخلق ليتلئثن جوهريات حقائق الموجودات بتلألؤ آيات اللاهوت و يتلجلجن كينونيات مجردات آيات الجبروت بتلجلج ظهورات آيات الملكوت ليشهد الكل في كل مقامات الأمر و آيات الختم بما شهد الله لنفسه بنفسه في أزل الآزال بأنه لا اله الا هو لم يزل كان بلا وجود شيء معه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و انه الفرد الأحد الذي ليس له وصف في الإبداع ولا نعت في الإختراع ولا ذكر في الإنشاء ولا حكم في الأحداث و انه الفرد القيوم الذي اخترع المشية لا من شيء قبل كل شيء بنفسها لنفسها من دون ذكر يساوقها ولا حكم يقارنها ولا نعت يشابهها ولا وصف يعادلها ليثبت بوجودها في حقايق الأنفس و الآفاق توحيد أزليته التي قد أودع في ذاتيات أعلى مجردات الخلق ليعرف الكل في مقام ظهور تجليه بما أراد في الإنشاء للكل ثم اخترع الإرادة لظهورانية المشية في ذر الأول بعد ظهور المشهد الأول في رتبة المشية ليعلم الكل في مقامات الذاتيات و الكينونيات و النفسانيات و العرضيات و الجوهريات و الإنيات و المقامات و الدلالات و الإشارات و العلامات و الآيات و البدايات و النهايات بما أراد الله لخلقه في مقام عرفان مراتب الفعل و ظهورات الإنفعال ليميز الكل في مبدء ذكر الإثنية عن ظهورات التوحيد و عن آية التكثير ثم أحدث بعد ظهور خلق الإرادة طمطام يم القدر لظهور المقدر و جعله ربط العلية في مقام المعلول و ظهور المفعولية في مقام التثليث و رتبة المفعول ليميز بظهور آثاره في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان و ظهورات مراتب اختيارات ذرات الممكنات و يشقى من يشقى بظهور تلك الرتبة في المشهد الثالث و يسعد من يسعد بظهور آيات تلك العلية المتلئثة عن ظهور الرتبة الأولى و ليميز الكل بما يستحق الذرات و يقبل الموجودات و يختار الإنيات عما أراد الله في الكتاب و أراد في المبدء و المآب ثم أبداع الله بعد ظهور تلك المراتب الثلاثة مراتب ظهور تنزلات تلك المقامات و نزل الله أسمائها في عالم الأسماء طبقا بما نزل الله في الكتاب بذكر القضاء و الإذن و الأجل و الكتاب ليتم خلق كل شيء

بظهور تلك السبعة عن كل الجهات ويتبين ما فضل الله في مقامات عالم الأسماء والصفات في رتبة التراب حتى أخذ كل نصيبه في كل المقامات بما قدر الله له به في ذكر المبادئ الى ما قدر الله له بما لا نهاية لها بها في رتبة الخطاب و فاز بذلك كل من فاز وخسر بذلك كل من أراد الحكم بغير بينة ولا كتاب .

وان الآن لما نزل الأمر من جناب المستطاب ذي الحسب الشامخ الرفيع وذي العز الباذخ المنيع وذي النسب العالي الرفيع وذي الصفات العليا والأخلاق الرضية الحسنی سلطان العلماء أدام الله ظل عطوفته على من سكن في ظلال رحمته بأن أفسر السورة المباركة التي نزل الله في القرآن هذه « والعصران الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر » و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في اظهار ذلك البيان قد استعنت من الله واتبعت امره بإظهار ما خلق الله في الكيان بالبروز الى العيان ليميز بشرح تلك السورة المباركة شأن من أيد من فضل الله في ذلك المقام عن دونه و بقي ثواب من عرف شيئاً منه لجناب حضرته الى يوم المآب أسئل الله من فضله بأن يحفظ عيون الناظرين الى الإشارات النازلة في ذلك الكتاب عن الاعتراض ويلهم الكل حكم الإنصاف في مقامات دلالات كلمات ما نزل في ذلك المقام لأمر المستطاب و اني على الله أتكل في اظهار حقيقة سر الإمكان بما جعل الله في الكيان بالبروز الى العيان ولا حول ولا قوة الا بالله العلي المنان .

وانني أنا قبل أن أذكر حرفاً في مقام التفسير أسئل من جناب المستطاب أدام الله ظل عطوفته بأن يعفو عن نفسي اذا اطع بخطيئة من قلبي لأن شأن العبد في كل حال هو الذنب و أرجو الله أن يثبت بذكر بعض المقامات لمن سكن في مقامات عالم الأسماء و الصفات ما قدر الله لهم في حكم الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم و الأمر في المبدء و المآب و انا قبل أن أذكر بيان حرف من باطن تلك السورة المقدسة أذكر أمارات ليميز الحق عن الباطل و الصادق عن الغافل ولكن ما أردت لذلك الا العلم لمن أراد أن يطالع بحقايق التجريد و يعرف آيات التوحيد و يستقر على كرسي التفريد و التجريد و ان من الأمارات التي حق على المنصف أن يطالع بها فهو عرفان صور العليين

عن السجين وأن الحكم لم يثبت في الشريعة ولا يتبين في الحقيقة الا بعرفان تلك الرتبة السنية و أن ذلك الأمر لا يمكن عرفانه الا بعلم الواقع لأن الصور في هذا العالم متشاكلة ولا يتميز من يتوجه في عالم الكثرات الى طلعة حضرت الذات في ذلك المقام الا بنفي الإشارات و السبحات في عالم المبادى بنفي الأسماء و الصفات و ان ذلك الأمر لما كان صعبا على بعض النفوس قد جعل الله لكل حق حقيقة و لكل أمر بيّنة واضحة لثلاث يتبع أحد أحدا بمحض الصور الظاهرة و الشئون الباهرة لأن الشرف في الحقيقة هو سر الربانية و ظهور نور الصمدانية في كل جهات العبد و ان في هذا العالم لما اختلط الطينتان أمر الله الكل بما يتميز بين الكل عند التحقيق و لا يقدر أن يظن فيه شيئا دون ذروة اليقين في الأفق المبين و لو لم يثبت ذلك الميزان في بيان القسطاس لم يوضح حكم الجواب في اتباع أمر المستطاب و ان بعد تلك الإشارات لا شك أن اليوم كل الناس يدعي الحق و يجعل عند نفسه حجة لما ادعى ولكن في الواقع ليست الحجة تامة في يد الكل و الا لم يختلفوا في حقايق ظهورات آيات اللاهوت و شئون الجبروت و دلالات الملك و علامات الملكوت و مقامات الحد في سلسلة الناسوت و ان بعد ذلك لا ريب أن حجة الله في كل حين لكل شى بالغة و أمر الله و كلماته تامة و لو لم يكن كذلك فليس لله على أحد حجة فسبحان الله عما يقول المشبهون علوا كبيرا فلما ثبت في سبيل الحقيقة بأن الحق الخالص لا يثبت الا بميزان حق من عند الله الذي يرجع اليه كل المختلفات من كل الأمم و ان اليوم لو كان الميزان كتاب الله لا يرفع الإختلاف لأن كل الفرق يستدلون في اثبات مطالبهم منه وكذلك الحكم في الأخبار و عمل الأصحاب و آيات الأنفس و الآفاق لأن الإختلاف في كل المراتب ظاهر و أبى الله أن يحكم بالإختلاف أو ينزل في كتابه أو يقبل من أحد لأن الله خلق الكل بأمره و جعل علة ظهور كل شى نفس حكمه فلا بد أن يكون الحكم من عنده واحدا كما صرح بذلك حكم القرآن حيث قال عز ذكره « وما أمرنا الا واحدة » و ان الدين بمثله فرض أن يكون واحدا و ان ذلك حكم عدل يحكي في مقام التوحيد وآية التجريد حيث يعرف أهل التفريد بكلمة التمجيد فلما ثبت أن الميزان لم يك تاما في تلك العلامات حق بأن يجعل الإنسان قسطاس الأمر أمرا يرجع اليه العالي و يلحق به التالي

و يميز به صور الباطل عن الحق و ان ذلك القسطاس لا بد أن يكون من عند الخالق لأن في مقام الثمرة و أخذ النتيجة لم يثبت حكم واحد فلما كان الأمر كذلك يشهد جناب المستطاب بوجود ميزان عدل ثبت به من قبل حكم و لا يقدر أحد أن يعارضه أو يقول فيه لم و بم و هو شأن الذي يعطي الله من يشاء من عباده و به يعاقب و يثبت و عنه يسئل يوم الفصل و هو شأن الذي يعجز الكل عن المقاومة معه في اظهاره و لما كان الأمر مستورا في وراء الحجابات و ان لكل ذكر مقام في ذكر الدلالات و ليس في مقام ذلك البيان اثبات الميزان أسئل من جناب المستطاب ملاحظة قسطاس البيان في المقامات التي كتبت بين يدي جنابه و ان بمثله قد ثبت في شرح الكوثر لمن أراد أن يتذكر أو يندرو أن الآن أشرح ما أراد الله في ذلك المقام من تفسير تلك السورة المباركة في مقام الحد لمن عرف الفصل عن الوصل و ان على جناب المستطاب لا يخفى سبل الظواهر و البواطن و ان الأمر في الحقيقة ليس مستورا عن جنابه بل أراد التذكير لبعض الأخيار و ظهور الأنوار و كلمة الأسرار لبعض الأبرار و ان الأمر لما كان له مقامات معدودة أشير ببعض حكم منه و هو أن لكل حرف من القرآن مقامات كثيرة بل خلق الله في آية حقيقة كل شيء وقع عليه اسم شيء آيات كل شيء لئلا يصعب على أحد عرفان ظهورات آيات فضله و تجليات شئونات عدله في كل شيء و يرى كل شيء ظهور سلطنته في خلق كل شيء ظاهرا موجودا بحيث لا يرى شيئا الا و يراه قبل ذلك الشيء فمنها رتبة النقطة في مقامات الفعل حيث لا قدر أن يطالع بحقيقتها الا من جعله الله مقام نفسه في العالم الأول مقام العدل و ذلك المقام مختص بمحمد رسول الله (ص) و لا نصيب لأحد فيه و هو في ذلك الشأن شأن من ظهورات حضرته في حقيقة ذلك الحرف و ان الإشارات مقطعة عن دونه من ذكره و ان الغايات محدودة عند طلوع أنوار بهائه و ان ذكري ذلك المقام لم يك من سبل العرفان بل هو من نور البيان الذي خلق الله في حقيقة كل شيء لبيان كل شيء و ان سر المسئلة مكشوف عند جنابك و لا تحتاج بذكر البسط و لغيرك ما أرى سبيلا لعرفانه اليه و منها رتبة الألف اللينية و هو مقام رتبة الثاني من مراتب الفعل و ان ذلك مقام تعيين حرف الأول في ظهور الفعل و ان الله بلطيف حكمته و عظم عنايته قد جعل ذلك المقام مختصا بوصي حبيبه علي (ع) و لا نصيب

لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن حضرته ويدل على طلعه كما صرح بذلك رسول الله في الحديث المشهور « لا يعرفه الا الله ونفسه » وليس لما سواه في عرفان ذلك الحرف سبيل لأنه هو بعينها آية من كينونيته في جوهريات ملكوت السموات والأرض وانه واقف في مقام التوحيد الواقع بعد رتبة النقطة في مقام ذلك الحرف ولا يعرف صنع الله في حقه الا هو سبحانه وتعالى عما يصفون ومنها رتبة الألف الغيبية و صرف الصمدانية و نور الإلهية و حرف ظهور الهوية و آية الأحدية في كينونية البشرية و انها هي في ذلك المقام تحكي عن مقام الحسن (ع) و يدل على ظهور رتبة التثليث في مقام القدر و ان في ذلك الشأن اختلف الكل في مراتب اختيارات الوجود و من حكم ذلك الحرف في رتبة الظهور أخذت النصرارى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و منها رتبة الألف غير المعطوفة و هو مقام ظهور اسم الله المميت في مراتب الفعل و بدء علة القضاء لظهور البداء بعد الإمضاء و ان الله قد جعل حامل ذلك الحرف في ذلك المقام أبو عبد الله الحسين (ع) و لذا انه روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه لم يرض بالبيعة و انقطع بكله الى خالق البرية و قبل الشهادة بظهور الولاية الكلية في ذلك الحرف و انه روعي فداه في ذلك المقام يحكي من مراتب مقامات الأحرف الثلاثة من بساطة النقطة و انية الإرادة و دلالة الألف الغيبية وراء حجب اللانهاية بما لا نهاية لها بها الى الحد الذي لا غاية له في الإمكان و لذا أشار الصادق (ع) في زيارته ليلة نصف شعبان « لا ذليل و الله معزك و لا مغلوب و الله ناصرك » و انه روعي فداه لا يدل في ذلك المقام الا على طلعة ظهور الذات في عالم الصفات و كذلك الحكم لذلك الحرف من القرآن و ان بحور السموات و الأرضين لو كان مدادا لبيان ذلك الحرف من القرآن لينفى في الحين قبل أن يظهر بياننا من ذلك الحرف الأول لأن الله قد اختصه لنفسه و اصطفاه لمحبهته و انه هو حرف الأمر الذي به قامت السموات و الأرض لا يعلم كيف هو الا الله و من خلقهم الله فوق رتبته من جده و أبيه ثم أخيه (ص) ما أشرق الإبداع بالإبداع و ان ذكرى في ذلك المقام لم يك الا بمثل ذكرى في مقام الذات في كلا المقامين لا وجود لنفسي في تلك الرتبة ولكن لما خلق الله بعض آيات قدرته في حقيقة فؤادي أشرت اليه برشح

خفيف لجنايبك اذا أردت أن تلاحظ رتبة المفقود في الموجود ومنها حرف في مقام الإذن وهو مقام الحروف و ذلك مخصوص بشموس العظمة ولا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن جلالتهم ويدل على حضرتهم وكان بابا لعرفان مقامات قدرتهم فجل وعلا ذلك الحرف عن التبيان والبيان ومنها حرف في مقام الحروف المجتمعة وهورتبة الأجل ومقام نوربقية الله في جوهريات كينونيات اللاهوت و ذاتيات آيات الجبروت و دلالات مقامات الملك و الملكوت و شئونات عرضيات ظهورات عالم الناسوت الله يعلم حكم ذلك الحرف لا سواه ولا نصيب لأحد من النبيين والمرسلين في عرفان ذلك الحرف من القرآن وان على الله التكلان في أحكام المبدء و المآب ومنها حرف في مقام الكلمة وهورتبة الكتاب في حكم الخطاب وان الله قد قدر حكم ذلك الحرف لفاطمة (ص) ولا نصيب لأحد مما خلق الله تحت رتبته في عرفانه وان ما سواها لو عرفوا حكما من ذلك الحرف الذي خلق الله في مقام انية ذلك الحرف في رتبته وان السبل مسدودة والطرق مردودة ولا الدليل تذكر في السبل ولا السبيل يثبت بالدليل وسبحان موجهه عما يصفون ولما ظهر بعض مقامات أحرف القرآن لا يخفى على جنابك أن بعد تلك المراتب التي هي أصل العلية في مبادئ العلل مقامات كثيرة منها في مقام أثر المشية ومنها في مقام ظهور أثر الإرادة ومنها في مقامات الإنفعال في نفس الفعل ومنها في مقامات مبادئ الصفات ومنها في عالم اللانهاية في مقام ظهورات الذات ومنها وراء ذلك في مقام نفي الأسماء والصفات ومنها في مقام باطن العرش ومنها في مقام ظاهر الكرسي ومنها في آيات السموات وان في الأرض لو كان يطلق فهو شبح بالنسبة الى المقامات التي فصلت بين يدي جنابك وان مثل جنابك يعرف المقامات اذا كشف السبجات عن مقام طلعة الصفات في علانية نور الذات وان على ذلك السبيل الصعب و الطريق المستصعب يعرف الناظر مقامات القرآن ويشهد بذلك حكم البيان ويفسر كل ما شاء بما نزل الله في القرآن وان ما ورد في الأخبار « بأن للقرآن بطونا الى سبعين أو الى سبعمائة » فهو لعدم تحمل الخلق والا ان حكم أحرف القرآن وأمره أعظم من ذلك بعدد كل ما أحاط علم الله من ذكر الذرات والحدودات والأسماء والصفات وله تفسير ولكل تفسير تفسير الى ما لا نهاية بما لا نهاية

له به الله يعلم عظمة كتابه وكما ان « لا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين » فرض بأن الكل يعتقد بذلك فكذلك الحكم حق في كل حرف منه بحيث لو أراد الإمام (ع) بأن يخرج أحكام كل السريات والظهوريات والبدايات والنهايات من حرف الألف في القرآن ليقدر بذلك وجعل الله فيه كما صرح بذلك الإمام الصادق (ع) في تفسير «الصمد» وان ذلك لهو الحكم في الواقع و السبيل الظاهر ولما ثبت ذلك البيان فكيف يمكن تفسير حرف من القرآن ومن نزل الله عليه لا يقدر أحد بذلك ولا يمكن في الإمكان لأن الفيض لم يزل يتجدد بوجود الإبداع وان ذلك حكم لا نفاذ له في الإختراع والله يعلم كل شيء وان اليه يرجع حكم القرآن وحده لأن من عنده قد نزل بالحق وحده سبحانه وتعالى عما يصفون وان بعد ذلك البيان يكشف عند جنابك اشارات بعض الآيات في القرآن وان تفسير تلك السورة المباركة كما هي بما نزل الله على حبيبه مطابقة بما قدر الله لشأنه وان في مقام الباطن لكل حرف منه تفسير وانني أنا ذا أشير بتفسير حرف الأول من تلك السورة ليكون سبيلا لعرفان كل الآيات والكلمات من أهل العيان وهو أن الحرف الأول كان « الواو » وله مراتب ما لا نهاية له به فمنها اسم للولاية الكلية والقصة الأولى الإلهية والطلعة المتألفة الأزلية الإبداعية وانه في ذلك المقام أول حرف من مقامات ظهور « الهاء » ويكون عند رجال العماء بعينها حرف « الهاء » في الإنشاء ويستدلون على ظاهره بباطنه وباطنه بظاهره وعلى سره بعلايته وعلى علانيته بسره وهو الولاية التي انقطعت الذاتيات عن ساحة حضرة عزته والكينونيات عن قرب بهاء رحمته لأنها هي بكينونيتها مفرقة الجوهريات عن مقام الصفات ومسددة الإنيات عن ذكر الأسماء والآيات الله يعلم حكمها ولا يحيط أحد بها ومنها الولاية الظاهرة عن رتبة القصة الأولى المباركة والشجرة الإلهية التي لا هي بشرقية ولا غربية وهي الولاية الظاهرة في رتبة الإرادة قد خلقها الله في مقام العدل مقام المشية وفي مقام الفضل رتبة نفسه وهي الولاية التي استوت بإذن الله على عرش العطاء ويعطي كل ذي حق حقه ويسوق الى كل ذي روح رزقه حيث أشار الله الى مقامه في القرآن بقوله « هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا » وان في ذلك الرتبة العلية والآية الجليلة يتميز كل المختلفات ويفرق كل المجتمعات ويأتلف كل المتفرقات ويثبت

كل الكثرات تحت ظلال مكفهرات أفريدوس الأسماء والصفات و لذا أشار الصادق في حديث المفضل حين سئل عن عرفان مقام تلك الولاية الكلية وحامله بأنه « هو بيت النور وقمص الظهور وآية رب الغفور ولا هي هو ولا هو غيرها » وان الفرق أن الولاية الأولى تحكي عن الله في المرآت الأولى التي لا علة لها قبلها ولا فصل بينهما وبين رتبة الظهور الذي هو خلق الله في كينونيتها وان بها تثبت آية الأحدية والأنوار الإلهية واللجة الصمدانية والبهاء القيومية ولا يكون لها ظل في مقام ذاتها ولا ذكر في رتبها عن غيرها وهي الولاية الأزلية الدالة على الله بالدلالة التي تجلى الله لها بها وأشرقها وجعلها مقام ظهور طلعت ليوحد الكل بآية تلك الولاية حضرة أحديته ويمجد بها صمدانيته ويكون بذلك عارفا بحق مولاه وحامدا ببناء بارئه في مباديء العلل ومنتهاه وان بعلم ذلك البيان يفرق العبد المقام الأول بنور الأزلية والمقام الثاني بظهور رتبة الإرادة ولا شك أن الولاية في الرتبة الأولى ثابتة وأن في الثانية لا ظهور لها في الرتبة الأولى الا بظهور الإرادة وأن في مراتب تلك الولاية كل الآيات بظهور الإمكان ثابتة وأن الإشارات والمقامات والدلالات والعلامات لو تذكر في تلك الرتبة الثانية ليكون في مقام الشبح بالنسبة الى الرتبة الأولى وان من مقامات تفسير الواو هي الولاية المتألثة الشعشعانية اللامعة التي عينت وشيئت وقدرت وقضت و أذنت وأجلت وأحكمت في ذاتيات حقايقها و كينونيات مقاماتها وآيات وحدانيتها وظهورات دلالاتها وما قدر الله لها في مقامات الخلق والأمرو ان هذه الولاية هي الولاية التي تحكي عن الولاية الثانية في رتبة القدر وان في مقام تلك الولاية يظهر خفيات مراتب التكوين وجوهريات تعيين التدوين و كينونيات مظاهر التفريد في صقع الواقف الناظر الى حق مبين ولمن أراد أن يطلع بحقيقة ظهور تلك الولاية حق بأن يفكر في مقامات ظهور تلك الولاية ليثبت فؤاده ويطمئن قلبه بما نزل الله في أحكام الدين وإشارات الكتاب المبين وما قدر الله من أحكام يوم الفصل وما أراد الله وأمر به من مقامات الجنان ودركات النيران وما شاء الله في كل شيء لكل شيء وان لدى جنابك مشهود تلك الإشارات والا فذكر الدلالات في بين يدي جنابك لم يك الا لتفصيل ظهور الكلمات وظهور ما شاء الله في الكتاب وان الى الله يرجع البدايات والغايات في المبدء والمآب

وان من مقامات تفسير الواو هي الولاية في ظهور رتبة القضاء والبداء ثم الإمضاء والثناء وان بها يثبت حكم الولاية التي نزل الله حكمه في القرآن في مقام ظهور العيان وهي الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه أهل العصمة صلوات الله عليهم وانهم بها يحكمون ما يشاؤون بما يشاؤون وما يشاؤون الا أن يشاء الله وانها لهي العلية في الإمامة في مبادئ البداية والنهاية وان في مقام الحقيقة تلك الإشارات في تفسير الواو في مقام الباطن وكذلك الأمر يجري في باطن الباطن الى منتهى مراتب التي جنابك اذا أردت أن تطلع بحقيقتها لا يخفى عليك وان في بعض المقامات اذا أريد أن أظهر تفسير الواو لا ينبغي الآن لما ما حان وقته للمقامات التي مشهودة عند جنابك لما لا يقدر أحد أن يعرف ويطلع بحقيقة الواقع و اذا جرى القلم بذكر تفسير الباطن أذكر في ذلك الكتاب قاعدة من قواعد حكماء الحق التي بها يعرف العالم حكم باطن الآيات والأخبار عن الظاهر وهو أن الله قد أقام الخلق في المشهد الأول لذكر توحيده ثم في المشهد الثاني لنبوة محمد رسول الله ثم في المشهد الثالث لولاية أهل العصمة صلوات الله عليهم ثم في المشهد الرابع لأتباع علماء الدين و دعاة اليقين وان ذلك في رتبة النزول و اذا أراد أحد أن يعرف قسطاس ميزان علم الباطن حق عليه بأن يرجع الحكم الى تلك المقامات ويأول كل الآيات في رتبة الصعود بالباطن الباطن وعلى العكس بالباطن الظاهر كما يدل عليه الحديث المشهور الذي رواه الكليني في الكافي عن الصادق [عليه السلام] ونطق به الكاظم [عليه السلام] لمتهم بن فيروز ولكن علم الباطن لأكثر الناس صعب لما لم يتحملوا ذروة الأمر ولكن على جنابك سهل اذا أردت أن تطلع عليه ولو أراد الله ليتمكن أن أفسر في تفسير «الواو» ببعض أحكام الدين من الإشارات المعروفة والعلامات المعلومه ولكن الآن لا يجري الأمر لما تطلع جنابك عليه من تفصيل المقامات وكثرة العلامات ولكن أشير ببعض مقامات منه لئلا ينسى أحد حكمه وهو ان الله قد خلق الكل بما هو عليه كما هو عليه وان الأمر نزل من مبادئ العلل في كل شيء حتى اتصل الى رتبة الحروف وان في ذلك المقام قد جعل الله اسم حرف التوحيد و سره كلمة « هو » طبقا للعالم العلوي وان أولي الأبواب لا يعلم ما هنالك الا بما ههنا وان الله بلطيف صنعه قد اقترن الواو بالهاء لما لا يرى التعيين في نفسه في الحروف و

يكون أقرب بالمبدء ولا يزيد عدة ذلك الحرف حرف الهاء الا واحد وان ذلك حرف الإنية التي خلقها الله لحفظ رتبته وان مقامات التوحيد في ذلك الحرف ترجع الى حقيقة التوحيد وسر التجريد وهو الحرف الواحد الذي يدل في كل شأن على الله سبحانه وان كل الحروف في كل المقامات من الأرواح والأجساد يرجع الى حرف الواو وانه يرجع الى حرف الهاء الذي هو حرف التجريد في لجة التحميد وان على ذلك البيان يتفرع مقامات عالية التي ذهلت العقول عن دركها ولا يمكن اظهار حقيقتها وليس الآن لما كان مشعر عرفانه الفؤاد حق بيانه وان من مقامات تفسير ذلك الحرف هو رتبة ظهور معاني القرآن من مقامات الإشارات الى منتهى غايات النهايات وما قدر الله في علم الكتاب لأولي الأبواب من أهل المآب وهو أن يرى السالك من سفر الخلق الى الحق ذلك الحرف بعينه هو مقام سكون لجة الأحدية التي قد ر الله له من سفر الخلق الى الحق لأن الختم بعينها هو نفس البداء ولا يصح عرفان الذات في الأسفار المعدودة في علم الكتاب الا بنفي الدلالات عن ساحة قرب الصفات كما أشار بذلك علي عليه السلام في خطبته حيث قال عز ذكره « أول الدين معرفته » الى أن قال « وكمال التوحيد نفي الصفات عنه بشهادة أن كل صفة أنها غير الموصوف وكل الموصوف غير الصفة » وان ذلك ألطف مقامات التوحيد في ظهورات التجريد و ليس فوقه شرف ولا ذكر ولا لمن لا يصل اليه عز ولا خير وكفى بذكر تلك الإشارات في تفسير حرف الأول من السورة المباركة وله مراتب في مقام الصور ينبغي أن يوقن الإنسان بحقيقتها وهي أن روح لفظ الواو الذي نزل الله في أول تلك السورة في مقامه مهيمن على جميع الآيات في الأنفس والآفاق وكذلك كان الحكم في صورته وان من في السموات والأرض لو اجتمعوا على أن يأتوا بمثل ذلك الواو في حرف أول تلك الكلمة من القرآن لن يأتوا لأن الله كما جعل روحه مهيمنا على كل الدلالات والآيات فكذلك كان الحكم في صورته ولكن أكثر الناس قد اشتبه الصور عليهم لما لم يطلعوا بحقيقة سر القرآن فكما أن صور الناس في هيكل الإنسان واحدة وأن أحدا منهم كان حجة بينهم فكذلك الحكم في صور الحروف فكل ما يتكلم الناس ويخطر بقلوبهم في تركيب الحروف لم يعدل روحها ولا جسدها ذلك الحرف الواو من كتاب الرحمن وان ذلك مشهود

عند جنابك لاتحتاج بذكر التبيان بعد البيان و لما ثبت بتلك الإشارات بعض مقامات حرف الواو
أذكر لكل حرف من تلك السورة شأنًا من تفسير الباطن لما أمر جناب المستطاب في مقام البيان طبق
شرح الكوثر في التبيان وجاء الإذن في الأخبار من شمس النبوة والأسرار بأن كل الأسماء محمودها
في شأن أهل العصمة و ما لا يعادل سرها علانيتها قد نزل الله في شأن أئمة النار أذكر ذكرا لكل حرف
من تلك السورة بما شاء الله و أراد في ذلك الكتاب و ان اليه يرجع المبدء و المآب و ان الحرف
الأول هو الواو و انه الإشارة الى مقامات الولاية الكلية في عالم اللاهوت ثم في عرش الجبروت
ثم في دلالات الملك و الملكوت ثم في اشارات المقامات من ولاية كل نفس ما قد أحاط علم
الله و ان من وراء حكم تلك الإشارات لا يعلم حكمها الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الحرف
الثاني حرف الألف و انه الإشارة الى مقامات آلاء الفردوس و أوامر الرحمن و انه الحرف الذي قام
به كل الحروف و لديه مشهود بإذن الله كل البطون و لا يعرف حقيقة سر ذلك الأمر المستور الا من
شاء الله و كل اسم يطلق عليه اسم الشئئية لو جعل الإنسان تفسير ذلك الألف ليعمل حقا و له أجر
في كتاب الله بما أظهر مكنون الظهورات في غياهب الكلمات و الإشارات و له مراتب اذا لاحظت
جنابك تطلع بحقيقته لإنبساط الأمر في المبدء و المآب ثم الحرف الثالث حرف اللام و هو الإشارة
في مقام الباطن بلواء المحيطة المنبسطة الكلية الأولية التي جعل الله الكل في ظلها و جعل حاملها
عليها في كل المقامات من عالم البدء الى عالم الختم و هو لواء الأحدية التي ما جعل الله لها ظلا و
لا شأنًا دون ظهور سعتها ثم لواء الرحمانية ثم لواء اسم الوحدانية ثم لواء الواحدية و ما يدل في
كينونية ذاته بما قد ر الله له في علم الواقع و ان دون ذلك التفسير له شئون مسطورة و هو أن حرف
اللام عدة الليالي التي وعد الله موسى بن عمران في الطور و عليه يرجع كل الظهور اذا غاب البطون
و له وجه في طلعة الحروف ما جعل الله في غيره و لذا جعل الله وسط اسم علي عليه السلام حرف
اللام لأن رتبة القوابل لم يتم الا بذكر المقبولات في تمام عدة أربعين و انه روعي فداه هو القائم
بإذن الله بين العالمين و الحاكم بين الطتنجين و لمن له علم الباطن يقدر أن يبسط في ذلك المقام
كل ما شاء من بروز اشارات الحقائق و علامات الرقائق و ما جعل الله سبحانه في كل المقامات

تحت رتبته وظهور ارادته حيث لا يخفى على جنابك شأن التبيان في سبل ذلك البيان ثم من الحرف الرابع حرف العين علو الأحدية في مقامات اللاهوت ثم علو الواحدية في شئون الجبروت ثم علو الرحمانية في مقامات الملك و الملكوت ثم علو الصمدانية فيما تجلى الله لكل بكل في حقايق الأنفس والآفاق في أرض الناسوت ثم من الحرف الخامس حرف الصاد وذكر مقامات الصمدانية المتجلية في كينونيات ذوات أهل اللاهوت ثم الصمدانية المتشعشة المتقدسة المتجلية في ذاتيات مجردات أهل الجبروت ثم الصمدانية اللامعة البديعة من انيات حقايق أهل الملك و الملكوت ثم الصمدانية التي تحكي عن رتبة الأولى عن مراتب الفعل التي نزل الله أشباح ظهورات نوره في نفسانيات أهل الناسوت ثم من الحرف السادس حرف الراء الرحمة الكلية التي خلق الله بها المشية بنفسها قبل كل شيء ثم جعلها علة جميع الذرات ثم الرحمة الواحدية التي خلق الله بها نفوس ما أحاط علمه في الكتاب ثم الرحمة الكلية النازلة في مقام القدر طمطم زاخر موج الذي فيه يميز أحكام الخلايق و يسعد من يسعد بعرفان المنزلة التي خلق الله في منتهى ذلك المقام و يشقى من يشقى بما لا يشعر بما نزل الله في ذلك الطمطم الزاخر الموج ثم الرحمة التي وسعت كل شيء و جعلها الله بارئها مائة جزء كما صرح بذلك العسكري [عليه السلام] في تفسيره للرحيم « و يرحم بجزء واحدة منها من يوجد في عالم الدنيا و بتسع و تسعين جزءا يرحم الله عباده يوم القيمة » بما أراد و قدر في الكتاب وهي الرحمة الجامعة التي وسعت المؤمن و الكافر و كل الأشياء و ان بتلك الرحمة وجدت و ذوتت جوهريات ذوات كل الممكنات و ان الله قد جعل حامل تلك الرحمة في ذلك المقام الحسين [عليه السلام] ولذا انه روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يشفع يوم القيمة عند الله بما لا يشفع بمثله أحد سواه رزقني الله و كل من أراد لقاء شفاعته في يوم الحساب انه هو الغفار في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع حرف الألف انية المشية بدء الفعل يعبر أهل الحقيقة عنها بالإرادة ثم انية الجوهريات في رتبة القدر من عالم اللاهوت و الجبروت و الملك و الملكوت ثم انية التي خلق الله في حقايق كل شيء من مبادئ العلل التي تنتهي بالظلمات الصماء الدهماء الصيلم ثم انية التي بها يميز الصادق في ظهورات آثار الجلال عن دونه اذا لم يشاهد

حكم المآل ثم من الحرف الثامن حرف النون نور الله في مقام جوهريات تجليات اللاهوت ثم نور الله في مقام كينونيات ذوات الجبروت ثم نور الله في مستسرات آيات الملك و الملكوت ثم نور الله الذي نزل في القرآن ونسبه لعزة نفسه الى نفسه حيث قال عز ذكره « الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاج كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم » ثم من الحرف التاسع حرف الألف ارادة نفس الفعل في مقامات المبادئ و العلل ثم ارادة رتبة الثالث من مراتب الفعل و ان في ذلك المقام يميز ارادات الموجودات و اليه أشار الحجة في زيارة آل الله التي طلعت من الناحية المقدسة الى عثمان بن عمرو حيث قال عز ذكره « و ان مشيتكم ذات مشية الله الخ » ثم الإرادة التي خلق الله بها كينونيات الإرادات في تحت رتبة آل الله من النبيين و المرسلين و الشهداء ثم الإرادة التي جعل الله في سلسلة الرعية و ان بهما يفعل الإنسان ما أراد سبحانه الله و تعالى عما يقولون المشبهون في حكمه و لقد زلت أقدام بعض الحكماء في بيان ذكر ارادة الله حيث ذهبوا بأنه صفة الذات و ان ذلك كفر صراح في مذهب آل الله الأطنهار لأن الإرادة هي صفة الفعل و ان الله أبدعها بالمشية لظهور نفسها في مقامات المجردات و العرضيات و لا يعلم كيفية ما أبدع الله في تلك المقامات الا من شاء الله انه هو العلي المتعال ثم من الحرف العاشر حرف اللام اللثائي التي خلق الله في بحور اللاهوت ثم اللثائي التي خلق الله في بحور الجبروت ثم اللثائي التي خلق الله في أبحر الملك و الملكوت ثم اللثائي التي خلق الله في أبحر أرض الناسوت من كل نوع ما خلق الله بأمره انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الحادي عشر حرف الألف ابداع المشية في عالم العماء ثم اختراع الإرادة بعد عالم اللاهوت في عالم الجبروت ثم انشاء الجوهريات مما أحصى علم الله في عالم الملك ثم أحداث البحث في رتبة القضاء بما يحصي كتاب الله في عالم الملكوت ثم من الحرف الثاني عشر حرف النون نور البحث في طلعة ظهور حضرت الذات ثم النور المتعين في عالم الأسماء و الصفات ثم النور المتعلق بالركن الثالث من العرش الذي جعل الله لونه الأصفر في

تلقاء الركن الأول لون الأبيض ثم النور الذي خلقه الله في المصباح الذي يحكي عن ظهور ألوان العرش من لون الصفرة بعد البياض ثم الأخضر قبل الأحمر وان ذلك نور الله في الآفاق والأنفس والعوالم الكبرى الذي به ائلفت المفترقات وافترت المؤلفات بما شاء الله وقدر في المبدء ثم يوم المآب ثم من الحرف الثالث عشر حرف السين سناء البهاء ثم سناء الثناء ثم سناء العماء ثم سناء القضاء اذا جرى الإمضاء ولا يسبقه البداء ثم من الحرف الرابع عشر حرف الألف آيات الأحدية في ظهورات مقامات عالم اللاهوت ثم آيات الواحدية في شئونات بروزات عالم الجبروت ثم آيات الرحمانية في علامات دلالات آيات الملك والملكوت وما استوت على عرش العطاء بإذن الله في كل مقامات الحد واللانهاية بما شاء الله في ظهور نفس الملك والملكوت ثم الآيات المتجلية عن تلك الآيات المشرقة في جوهريات كينونيات ذوات المجردات وما أحصى علم الله في عالم الأسماء والصفات ثم من الحرف الخامس عشر حرف النون نور الأبيض الذي منه ابيض كل بياض في الإمكان ثم النور الأصفر الذي منه اصفرت الصفرة في كل شيء بالأعيان ثم النور الأخضر الذي منه اخضر كل شيء في السموات والأرض بما أراد الله الرحمن وأنزل في الفرقان ثم النور الأحمر الذي منه احمرت الحمرة في كل شى من سر الإمكان في الأعيان ثم من الحرف السادس عشر حرف اللام وانه اللواء في مقامات التكوين والتدوين بما لانهاية لها بها وان به تحققت المتحققات وتعينت المتعينات وتلجلجت المتلجلجات وتلألأت المتلألآت وما يطلق عليه ذكر كلمة الأسماء والصفات ثم من الحرف السابع عشر حرف الفاء فردانية الواحدية ثم فردانية الرحمانية ثم فردانية الآيات التي خلق الله في مراتب كينونيات ذوات أهل الملك والملكوت ثم فردانية مقامات مبادئ العلل وما خلق الله في جوهريات مراتب الإبداع وشئونات الإختراع بما شاء الله وأراد في الكتاب انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثامن عشر حرف الياء يم أرض اللاهوت ثم يم أرض الجبروت ثم يم أرض الملك والملكوت ثم يم الذي نزل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « وأوحينا الى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم ولا تخافي ولا تحزني انا رآدوه اليك و جاعلوه من المرسلين» ثم من الحرف التاسع عشر حرف الخاء شأن خلوة الأحدية عما سواها وفرض

بينونة الصفة لا العزلة بين ما خلق الله بالإبداع وما سواه ثم خلوة الفعل عن المفعول ثم خلوة العلة عن المعلول ثم خلوة ما خلق الله في سلسلة الفوق عن سلسلة التحت ثم من الحرف العشرين من حرف السين سناء الله في عالم العماء ثم سناء الله في عالم البهاء ثم سناء الله في عالم القضاء ثم سناء الله في عالم الإمضاء ثم من الحرف الواحد والعشرين حرف الرء رنات عسكر نحل اللاهوت في أجمة الجبروت ثم الأجمة التي قد خلقها الله لإيلاف المفتريات ثم الأجمة التي قد قد ر الله فيها حكم العدل ولا يصل لأحد الا بالفضل ثم الأجمة التي أراد الله لكل ما خلق وبدء مما أحاط علمه انه هو العزيز المقتدر ثم من الحرف الثاني والعشرين حرف الألف أصل شجرة الكلية التي خلقها الله في عالم اللاهوت وجعلها آية لظهور نور أزليته في الإبداع ثم أصل شجرة الطوبى في الرضوان ثم أصل ورقة المباركة التي ذوتت بالغصن الأول من الشجرة التي خلقها الله لظهور آية الولاية في مقام الأجسام ثم أصل الشجرة المقدسة التي نطقت في الطور بإذن الله وما دلت الا على الله، سبحانه سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث والعشرين حرف اللام وانه في ذلك المقام اللوح الأعظم الذي يحصي فيه كل الشئون ثم لوح الأمر الذي ما نزل الله شيئاً الا وقد سطر فيه ثم لوح الحفيظ الذي يحصي أعمال كل الخلاق الى ما قد أحاط علم الله ثم اللوح الذي قد خلقه الله بعلم عزرائيل لقبض روح كل ذي روح وانه ينظر اليه في كل حين ويطيع أمر ربه بما يطلع من أحكام ذلك اللوح بإذن الله سبحانه وتعالى ثم من الحرف الرابع والعشرين حرف الألف آية الأحدية الأولى التي قد أعطها الله لتكرار ذلك الذكر الأول ثم آية الأحدية التي قد أعطها الله بأئمة الدين الذين بها يوحدون الله بارئهم في كل شى ولا يوحدون الله الا بما شهد الله لهم بهم في علم الغيب ثم آية الأحدية التي قد أودع الله في حقيقة كل ما وقع عليه اسم شىء من عوالم المجرديات والماديات والجوهريات والعرضيات والكيفيات وما أحاط علم الله وراء تلك الدلالات والإشارات التي بها يتوجهون الى طلعة ظهور حضرت الذات بنفي الأسماء والكثرات والصفات ثم من الحرف الخامس والعشرين حرف الألف أمر الله الذي به يعرف الإنسان آيات التجريد وعلامات التفريد ودلالات التوحيد ومقامات التمجيد ثم أمر الله الذي يعرف به العبد

مقامات الواحدية و الكينونيات الذاتية و النفسانيات المعينة و المقامات التي جعل الله لا تعطيل لها في كل مكان و اليه الإشارة قول الحجة [عليه السلام] في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان » ثم أمر الله الذي به افتترقت المفترقات و اجتمعت المجتمعات و ائتلفت المؤتلفات و أظهرت ما في ملكوت الأسماء و الصفات و مقامات الغايات و النهايات الى ما قدر الله في رتبة الكتاب ثم أمر الله الذي أقامه أبو عبد الله الحسين السلام في يوم عاشورا و لم يقدرُوا أن يقوم معه الا من شاء و أخذ عهد محبته في مشهد الذر و لذا قال لما قام تلقاء حزب الشيطان « أتدعون بعلا و تذرُونَ أحسن الخالقين » فأسئل الله من فضله أن يحشرنا مع الذين يريدون حكمه و يبغضون الذين يرضون بفعال الذين حاربوا معه عذبهم الله بما استحقوا و ما الله بظلام للعبيد ثم من الحرف السادس و العشرين حرف اللام اللمم الذي أراد الله في الكتاب للذين يسكنون وراء حجبات اللاهوت العباد الذين ما جعل الله لهم انية المعينة في رتبة الظهور و لو كان فيهم في رتبة الظهور و هم قوم ما ينظرون في الأشياء الا بنظر الرب جل سبحانه و لو نظروا الى شيء بدون طرف البدء لم يكونوا من أهل ذلك المقام الله يعلم مقامهم و يطلع بأحوالهم رزقني الله في جنات العدن و من صلح من آبائهم و ذرياتهم انه هو الغفور الودود ثم لمم الذين قد جعلهم الله في تحت ظل ركن الأصفر من العرش و هم قوم قد ظهر فيهم ثمرة الإنية أكثر من الساكنين في مقام الركن الأول و لذا ظهر لون الصفرة ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأخضر من الركن الثالث من العرش ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأحمر من الركن الرابع من العرش و ان في ذلك المقام تظهر مبادئ نور ركن الأول بحقيقته ثم ركن نور الثاني بظهوره ثم ركن نور الثالث بشئونه و لذا وجدت الكثرات و اللانهايات وراء تلك المقامات و ان الناظر لو ينظر بطرف البدء الى تلك الإشارات ليعرف حكم الفضل في ذلك الركن و العدل في المراتب التي أشرت اليها و ان الى الله يرجع الحكم في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع و العشرين حرف الذال ذروة العرش في على الأمر ثم ذروة الفردوس ثم ذروة مراتب المجردات و الجوهريات ثم ذروة كل ما وقع عليه اسم شيء من الأسماء و الصفات ثم من الحرف الثامن و العشرين حرف الياء و هو حرف الذي قد خلق

الله في آخر اسم علي (ع) لظهور قبضات العشر في منتهى رتبة الختم و ان هذا الحرف هو من حروف النورانية و ان أصل الحروف قد خلقها الله مثال العالم العلوي فأربعة عشر حرفا منها لظهور آل الله [عليه السلام] في مقامات التدوين و التكوين وهي « صراط علي حق نمسكه » وأربعة عشر حرفا منها لظهور مقامات عكوس تلك المرايا في مقام التبيان و ان الله ما خلق شيئا قائما بذاته الا بعلية تلك المعاني الكلية في رتبة أرواح تلك الحروف ثم علية تلك الحروف في رتبة ألفاظ هذه الحروف التي هي مقام الأجساد و ما كان لفيض الله في شأن من نفاذ ثم من الحرف التاسع و العشرين حرف النون و هو يصحح أن يأول الذي يخرج حكم البواطن من الألفاظ نور الإبداع في رتبة التسبيح ثم نور الإختراع في رتبة التحميد ثم نور الإنشاء في رتبة التهليل ثم نور البهاء في رتبة التكبير ثم من الحرف [الثلاثين] حرف الألف أمر الله الذي به قامت السموات و الأرض ثم أمر الله الذي به تثبت أحكام الدين في كل المقامات ثم أمر الله الذي فرض على الكل أن يعرفه و يطالع بحقيقته ثم أمر الله الذي ظهر على حقايق الممكنات بما شاء كما شاء حيث لا يعلم كيف ذلك أحد من أهل الإنشاء الا اذا شاء الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد [والثلاثين] حرف الميم مجد الله في ملكوت السموات و الأرض ثم مجد الله في مقامات الأمر و الخلق ثم مجد الله لأوليائه الذين قد اخترعهم لنفسه و انتجبهم لأمره و جعلهم مقام نفسه في الأداء اذ كان الله « لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير » ثم مجد الله لكل عباده بما قد خلقهم لا من شيء لحكم و قدر لهم كل الخير أن يتبعوا أمره بفضلته انه هو المنان ذو الفضل الدائم العظيم ثم من الحرف الثاني [والثلاثين] حرف النون نور الله في المشكوة الأولى ثم نور الله في المصباح ثم نور الله في المقامات التي قد قدر الله لكل شئ من خلقه من السلاسل المعدودة السلسلة الأولى رتبة ظهور مبادئ الفعل ثم السلسلة الثانية مبادئ ظهور سلسلة الختم ثم سلسلة جوهريات الإبداع من طبقة الإنسان الى أن اتصل الأمر الى شأن التراب ثم من الحرف الثالث [والثلاثين] حرف الواو الولاية التي قد خلقها الله لظهور ولاية نفسه في مبادئ الأمر و آيات الختم ثم الولاية التي قد أعطاها الله لمحمد [صلى الله عليه وآله] في المقامات التي لا يحصيها أحد الا الله ثم الولاية التي قد جعل

الله عليا [عليه السلام] في كل المقامات والدلالات والعلامات والآيات ثم الولاية التي قد جعل الله في كينونيات مجردات الممكنات في كل المراتب والمقامات ثم من الحرف الرابع [والثلاثين] حرف الألف ذكر الأزلية الأولية التي قد اختصها الله لنفسه وحرم بمثلها ذكرها على غيره وبها يوحد الله كل عباده الأزلية التي كانت حاكية عن ظهور حضرته التي جعل الله أولها عين آخرها وآخرها عين أولها وباطنها عين ظاهرها وظاهرها عين باطنها الأزلية البحتة الباتة الدالة على الله سبحانه ثم الأزلية التي أذن لأول ذكر من نفسه ونور من أمره وآية من سلطنته وهندسة من كبريائه وعظمتته من جبروته وظهور من غيب حضرته وجعلها لمحمد حبيبه الذي استخلصه في العالم الأول لظهور سلطنة نفسه واصطفاه من بين كل ذرات الممكنات في عوالم المبادئ لظهور ولاية قيوميته عما سواه ثم الأزلية التي قد أبدعها الله جل ذكره لأوصياء محمد رسول الله وبنته وجعلها في مقامات ستة لظهور حرف الواو فمنها الولاية التي تحكي عن رتبة الإرادة وتدل على أزلية الدلالة في آيات الحكاية وانها هي ولاية علي [عليه السلام] التي خضعت لعلو بهائه كل من في ملكوت الإنشاء والعماء وانقادت لإيقان علوقهاريته كل ما وقع عليه اسم الإيجاد وهي الولاية التي لا يمكن أن يلبس حلة الوجود أحد في الإنشاء الا بعد الإعراف بمن أعطاه الله تلك المرتبة العلية في الإبداع ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية ودلت على تذكير النهاية والبداية وهي الولاية التي قد أعطاه الله سبحانه الحسن بن علي [عليه السلام] وانه روحي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه كان قائما على مقام أبيه في كل الثناء والبهاء ثم القضاء والثناء ثم الإمضاء والبهاء وكان له الفضل كل ما كان له من العزة والطاعة والعلو والكرامة وما قدر الله في البداية والنهاية وانه السائق بإذن الله الى كل مخلوق رزقه والمعطي الى كل شئ حقه لا يوارى لمن عرفه بذلك الشأن حجبات الإمكان ولا سبحات الأعيان ولا دلالات التبيان ولا علامات العدل في البيان أثنى الله على حبيبه بفضله انه هو الجواد المنان ثم الولاية المنيرة اللامعة التي قد اشتقت من تلك الولاية ودلت على تلك المرآت الحاكية عن البداية وهي الولاية التي جعل الله حاملها الحسين [عليه السلام] ثم الولاية التي اختصها الله سبحانه للقائم من آل محمد لعلو بهائه وذروة سنائه وهي الولاية التي

يشير في كل حين الى صدره ويقول «هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا» عجل الله فرجه لظهور تلك الولاية الرفيعة والمرتبة العلية السنية بمحمد وآله خير خلق الله في البرية ثم الولاية التي قد أعطاها الله لأئمة الدين وأركان اليقين وهداة الخلق أجمعين عباده الذين جعلهم الله لعلو بهائهم مقام نفسه وجعلهم أركان توحيده ومظاهر تفريده وآيات تقديسه ودلالات تمجيده وانهم بتلك الولاية الكلية يفعلون كل ما يشاؤون بإذن الله وما كان أمرهم في شأن الا أمر الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه لفاطمة صلوات الله عليها لظهور عظمتها هي عالم الأكبر ولا يعرف حقها ولا حكم الولاية التي أعطاها الله الا الله ومن خلقهم الله فوق رتبها و سبحان الله رب العرش عما يصفون ثم من الحرف الخامس [والثلاثين] حرف الواو ولاية التي خلق الله في الإمام ثم الولاية التي قد اشتقت من أثر تلك الولاية وأعطاها الله للنقباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية التي حملت النقباء وأعطاها الله الى النجباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية وحملتها هداة الإسلام من العلماء العظام ثم من الحرف السادس [والثلاثين] حرف العين عين الكبريت في تلقاء لجة الأحدية التي هي آية المشية ثم عين اليمين في تلقاء لجة القدر ثم عين الطبرية في تلقاء طمطام يم القضاء ثم عين البرهوت في تلقاء طمطام يم الإمضاء ثم من الحرف السابع [والثلاثين] حرف الميم ميم المجد في مقام تعيين الأول ثم ميم المجد في مقام تعيين الثاني في رتبة الإنفعال ثم ميم المجد مقام الولاية المطلقة العلية ثم ميم المجد في مقام ظهورات سناء كل الذرات مما أحاطه الله في الكتاب سبحانه وتعالى يعلم ما في السموات وما في الأرض ولا يعزب من علمه من شيء وهو الغني العليم ثم من الحرف الثامن [والثلاثين] حرف اللام لمم الإشارات في عالم اللاهوت ثم لمم الدلالات في عالم الجبروت ثم لمم المقامات في عالم الملك ثم لمم العلامات في عالم الملكوت وان سبل الاستدلال في مقام اظهار تلك الإشارات هو بنظر الفؤاد بسر الإمكان الذي قد خلق الله في كل شى آية كل شى ومعنى كل شى وان جنابك فانظر لا شك تعرف أمر الله بالمنظر الأكبر ثم لما قد أحاط علم الله اذا شاء الله بعلم القدر وسر المقدر ثم من حرف التاسع [والثلاثين] حرف الواو ود الكينونية ثم ود الذاتية ثم ود النفسانية ثم ود الإنية

في مقامات دلالات آيات الأمر والخلق حيث لا يقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف أربعين حرف الألف امضاء المشية في رتبة القضاء ثم امضاء الإرادة في رتبة البداء ثم امضاء القدر في رتبة البهاء ثم امضاء نفس القضاء في مراتب الإنشاء بما شاء الله في حكم المبدء ويوم المآب ثم من الحرف الواحد والأربعين حرف الألف أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة حق اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة عين اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة علم اليقين ثم أعمال الذين يعملون في رتبة العلم ولكل مراتب ومقامات لا يحيط بحقيقتها أحد الا من شاء الله انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثاني وأربعين حرف اللام لواء التجلي في رتبة المتجلي له به ثم لواء أول رتبة التجلي ثم ظهور اللواء أثر رتبة التجلي ثم ظهور اللواء التي وسعت كل الذرات وأحاطت كل الموجودات وهو اللواء الذي كان اليوم في يدي حجة الله روعي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه وليس اللواء في مقام الجسم بل هو الروح المحيط على قوالب الممكنات ثم من الحرف الثالث والأربعين حرف الصاد صلوة الوسطى ثم صلوة الجمعة ثم صلوة الظهر في حين الزوال ثم الصلوة التي قد فرض الله على كل الناس التي هي أصل الأعمال وأسنن الخيرات وأزكى الطيبات وأعلى الحسنات فمن استطاع بأن يصلي لله بما أراد الله في الكتاب للمؤمنين فقد فاز فوزا عظيما ثم من الحرف الرابع والأربعين حرف الألف أسرار اللاهوت ثم أسرار مقامات الجبروت ثم أحكام شئون آيات الملك و الملكوت ثم الأمارات التي قد جعل الله عند المؤمنين ليميز بها عند كل نفس حكم كل شئ وكان الكل بتلك الأمارات من العالمين ثم من الحرف الخامس والأربعين حرف اللام لآلئ بحور المجردات في عالم القدس لآلئ بحور الجوهريات في عوالم الفردوس ثم لآلئ أبحر الإمكان الذي بعد تلك المراتب المشيرة التي هي في الواقع امكان بالنسبة الى سلسلة التحت وكون بالنسبة الى سلسلة الفوق ثم لآلئ أبحر أرض الأجسام من مبدء التعيين الى منتهى المقامات التي قد أراد الله في الكتاب وخلق بأمره فوق التراب الى ما ينتهي الى الثرى والظلمات الصماء الدهماء العمياء الظلماء ثم من الحرف السادس والأربعين حرف الحاء حلال هذا الدين الذي حلال الى يوم القيمة

ثم حرام ذلك الدين الذي حرام الى يوم القيمة ثم حكم العدل لمن شاء الله ثم حكم الفضل لمن أراد الله سبحانه الله وتعالى عما يصفون ثم من الحرف السابع والأربعين حرف الألف أمر المبادئ في المكونات ثم أمر المبادئ في ظهورات كينونيات المجردات ثم أمر الذي أمر الله الكل به من يوم ذكر وجوده الى ما لا غاية له من فيض الرحمن ثم أمر الله الذي ينزل من بعد ويثبت به حكم الدين بمثل قبل عجل الله في فرجه وقرب وعده و اليه الإشارة قوله عز ذكره « فلما جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها وأمطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند ربك وما هي من الظالمين ببعيد» ثم من الحرف الثامن والأربعين حرف التاء تربة قبر الحسين [عليه السلام] ثم تربة قبر أبيه صلوة الله عليه ما طلعت الشمس بالإشراق وما غربت الشمس بالفراق ثم تربة قبور أئمة العدل ثم تربة قبر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ثم من الحرف التاسع والأربعين حرف الواو الولاية الحققة في رتبة آية التوحيد ثم الولاية الحقيقية في رتبة نفس المشية ثم الولاية المنسوبة الى الولاية الأولى التي هي أصل كل الإرادات والآيات والمقامات والإضافات والعلامات ثم الولاية التي قد أذن الله في الكتاب للذين اتبعوا أمره وحملوا دينه فإنهم حكماء أهل البيت و علماء مذهب العدل فمن عرف واحدا منهم فقد حق عليه اتباعه والقيام بخدمته لأن الله قد جعل وده ود نفسه وطاعته طاعة نفسه وليس لأحد سبيل في حكم الا الأخذ عنهم والإقتداء بهم فهلك من هلك من اتبع غيرهم و فاز من فاز ما عرف واحدا منهم وسبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الخمسين حرف التاء التربة التي قد أخذها الأخذ بما أذنوا شمس العصمة وأنوار العظمة فإنها الشفاء لكل داء و حرز الأمن لكل خوف ثم من الحرف الواحد والخمسين حرف الواو الولاية التي قد جعل الله في الأركان وأمر الإمام [عليه السلام] الإيقان بمعرفتهم والتصديق بشأنهم كما صرح بذلك حديث الجابر حيث قال عز ذكره الى أن قال « يا جابر أ تدري ما المعرفة المعرفة ا ثبات التوحيد أولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الأبواب ثالثا ثم معرفة الإمام رابعا ثم معرفة الأركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا وهو قوله عز وجل « لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا» وتلا أيضا « ولو أن ما في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده

سبعة أبحر ما نفذت كلمات الله ان الله عزيز حكيم» ثم من الحرف الثاني والخمسين حرف الألف آيات التقديس في مقامات اللاهوت وآيات التمجيد في مقامات الجبروت وآيات التحميد في دلالات الملك والملكوت وآيات التفريد في كينونيات ذوات الإشارات والصفات والأسماء في رتبة الناسوت ثم من الحرف الثالث والخمسين حرف الصاد و صلوة الغدير في صلوة السنن ثم صلوة يوم المباهلة ثم صلوة يوم العيد ثم صلوة يوم الجمعة الذي هو سيد الأيام بنص سيد الأنام (صلوات الله عليه وعلى آله) بالغدو والآصال ثم من الحرف الرابع والخمسين حرف الواو الولاية الإبداعية في الهيكل الإختراعية ثم الولاية الإختراعية في الهيكل البشرية ثم الولاية الإنسانية في رتبة العلوية والصورة الأنزعية التي دلت على الهوية وصرحت باللاهوتية ثم الولاية القائمة على «كل نفس بما كسبت» التي لا يعلمها في رتبة الموجود بحقيقة الوجود الا الله سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الخامس والخمسين حرف الألف الغيبية ثم الألف اللينية ثم الألف الظاهرة ثم الألف الغير المعطوفة ثم من الحرف السادس والخمسين حرف الباء بلاء الله في الحيوة الدنيا لأهل الفردوس ثم بلاء الله لأهل الرضوان ثم بلاء الله لأهل كتيب الأحمر ثم بلاء الله لأهل جنة السلام وان ذلك الفضل هو من ظهور كثرة البلاء من الرحمن لأهل تلك الجنان فأسئل الله بفضله أن يكتب للمؤمنين الورد على الرضوان بفضله ومنه انه هو المنان الواسع ثم من الحرف السابع والخمسين حرف الألف أمر الله الذي نزل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « قل الروح من أمر ربي» ثم الأمر الذي به يقوم كل من في ملكوت السموات والأرض ثم الأمر الذي فرض الله على الكل عرفانه وهو أمر الركن المتعلق المستور من الأركان [الثلاثة] التي نزلت في الحديث ثم الأمر الذي به يفصل الله بين كل شى يوم القيمة بالحق وبه يعطي الله لمن يشاء كما يشاء سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف الثامن والخمسين حرف اللام لآلى أبحر الإمكان ثم لآلى أبحر الأعيان ثم لآلى أبحر ما خلق الله في الرضوان ثم لآلى أبحر ما خلق الله في الأرض والله وراء كل شى يشهد على كل شى وهو العليم الخبير ثم من الحرف التاسع والخمسين حرف الحاء حد الذكورية في الذكر الأول رتبة المشية ثم حد الزوجية في تأكيد ذكر الأول في مقام الزوجية

ثم حد رتبة التثليث في مقام القدر لظهور الكثرات وبروز الآيات وما جعل الله من مبادئ العلل الى منتهى مقام الأسماء في صقع التراب ثم حد رتبة القضاء وبه يمتاز حكم البداء وان الله اذا قضى أمراً فلا مرد له وان البداء يجري اذا لم يصل الشيء الى رتبة قضائه والا فلا يعادله في الإمضاء ولكن لكل شى بداء في مقام ذاته الذي لا ينفك من شىء وهو مقام ظهور عدل الذي أحاط كل الممكنات ولا يقدر أحد أن يطمئن بشىء دون رب الصفات لأن البداء الإمكانى هو حق في الكتاب وان الله سبحانه مع علو بهاء كبريائيته وجلالة ظهور صمدانيته لم يجر لأحد ذلك البداء لأن بظهوره لم يبق شىء في السموات ولا في الأرض ولو أراد لأحد بذلك الحكم ليهلك في الحين كل الذرات ولا يقوم به شىء في الموجودات واليه الإشارة قوله عز ذكره في دعاء الخضر «لأنه لا يكون الا عن غضبك وانتقامك وسخطك وهذا ما لا تقوم له السموات والأرض» فأعوذ بالله من سخطه وأسئل الله من فضله انه منان كريم ثم من الحرف الستين حرف القاف ذكر قدر الذي قد خلقه الله في مقام الربط بين المشية والإرادة وانه هو ذكر طمطمم يم الواحدية التي نزلت في الدعاء حيث قال عز ذكره «رب أدخلني لجة بيت أحديتك وطمطمم يم وحدانيتك» ثم قدر الذي هو في جميع مراتب الفعل من [الذكر] الأول الى منتهى الظهور وعليه يدور كل الأمور ثم قدر الذي حين سئل عن الإمام عنه قال [عليه السلام] «بحر عميق لا تلجه» ثم قدر الذي قد فرض الله الكل عرفانه وهو الأوسع عما بين أرض المقبولات وسماء القابليات وعلى الكل في ذلك المقام حكم بأن يعرفوا أن الله لا يجبر أحدا بالوجود بل أبداع كلما يشاء كما يشاء بما يشاء الشىء في حين الجعل لنفسه وان حكم ذلك سر القدر لمن أراد أن يعرف أو يتذكر ثم من الحرف الواحد والستين حرف الواو الولاية الكلية في حضرة طلعة التي هي علة النبوة في سره صلوات الله عليه ما طلع شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع لم ترعين مثل محمد [صلى الله عليه وآله] قط في الإمكان ثم الولاية المنفصلة عن تلك الولاية التي قد أعطها الله للأئمة الدين وهداة أهل اليقين الذين جعلهم الله في عوالم الإمكان مقام نفسه واختارهم لسره واجتباهم لولايته وجعل معرفتهم نفس معرفته وطاعتهم نفس طاعته وكل ما نسب اليهم بمثل ما نسب الى نفسه سبحانه و

تعالى لا يعلم شأنهم أحد الا الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الولاية التي اشتقها الله من الولاية الثانية وجعلها لعة علو ولاية أوصياء حبيبه للنبيين والمرسلين وانهم بها يفعلون بإذن الله ما يؤمرون ولا يعصون الله طرفة عين وانهم لهم المصطفون ثم الولاية التي قد أعطاها الله جل سبحانه لكل الممكنات وانهم بمعرفتها يتفاضلون بعضهم على بعض واليه الإشارة في قول علي [عليه السلام] حيث قال « انما يتفاضل العلماء في معرفة ما ليس بظاهر ولا مضمّر » وان طرق بيان هذا الأمر يختلف باختلاف المراتب فكان في يوم الأول كلمة التوحيد ثم لما انتضج أسباب عالم الأكبر جعله الله كلمة النبوة ثم لما ثبت الدين به قد جعله الله في مقام الولاية وان له مقاما سيظهر في [الركن] المخزون من كلمة التي نزلت في الحديث حكمه وان جنابك اذا تلاحظ بحقيقة سر الوجود لتشاهد حكم الأركان الأربعة في الكلمة التامة ولذا قال الإمام حين سئل عنه أحد من النصارى من [الإسم] الأعظم فقال « أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا والثانية محمد رسول الله مخلصا والثالثة نحن أهل البيت والرابعة شيعتنا منا ونحن من رسول الله ورسول الله من الله بسبب فقال له الراهب أشهد أن لا اله الا الله وأن محمد رسول الله وأن ما جاء به من عند الله حق وأنكم صفوة الله من خلقه وأن شيعتكم المطهرون المستدلون ولهم عاقبة الله والحمد لله رب العالمين » ثم الولاية التي قد أعطاها الله بكل شى بما هو عليه كما هو أهله ولا يعرف حكم ذلك الصنع في ذكر الولاية الا الله وسبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الثاني والستين حرف التاء تراب أرض قبر الحسين ثم تراب أرض الكوفة ثم تراب قبور أئمة العدل ثم تراب المدينة لأن الشرف هو في رتبة الظهور لا في رتبة التقدم في المقامات التي سبقت على الشىء في مقام البطون ثم من الحرف الثالث والستين حرف الواو ود العبد بآيات الجلال بعد كشف السبحات والإشارات ثم ود العبد بمقام صحو المعلوم ثم ود العبد بمقام جذب الأحدية ثم ود العبد بالمقام الذي أمر علي لكميل حيث قال عز ذكره في مقامات التوحيد « أطف السراج فقد طلع الصبح » ثم من الحرف الرابع والستين حرف الألف آء الله لأهل الجنة الفردوس ثم آء الله لأهل الجنة الرضوان ثم آء الله لأهل جنة عدن ثم آء الله لأهل جنة السلام وان ذكر التعلق بذلك الجنان هو من ظهور رتبة

القضاء في الإمضاء التي بها يميز كل الظهورات في رتبة البيان عن الشئونات في مقام التبيان ثم من الحرف الخامس والستين حرف الصاد صبر العبد على قضاء بارئه ثم صبر العبد على طاعة ربه ثم صبر العبد على المعصية ثم صبر العبد على المصيبة ولكل درجات بما عملوا وان الله ليجزى العاملين ثم من الحرف السادس والستين حرف الواو الولاية الكلية في رتبة النقطة ثم الولاية الجامعة في رتبة الألف ثم الولاية القائمة على كل نفس في رتبة الباء ثم الولاية التي جعلها الله في مقام آية توحيد كل شئ في رتبة حرف اللام وان لذلك الحرف مقامات كثيرة حيث تعرف جنابك في مقام الذكر والاف في مقام البيان مشهود ولا يحتاج بذكره في الخطاب ثم من الحرف السابع والستين حرف الألف آيات شئونات اللاهوت في مقام الكينونيات والذاتيات والنفسانيات والإنيات وما أراد الله وراء تلك الدلالات والعلامات والإشارات وما لا يحيط به علم احد الا رب الأسماء والصفات ثم آيات ظهورات الإرادة في رتبة اللانهايات والمستسرات والنهايات في رتبها الى ما أراد الله جل سبحانه في ذكر العلامات والآيات والمقامات والدلالات والكيفيات والعرضيات والإنيات حيث لا يقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله ثم آيات مقامات الرحمانية وشئونات الواحدية وظهورات الصمدانية في رتبة ذاتية القدر وسر المقدر حيث لا يجري أحكام تلك الرتبة في مقام الظاهر الا بظهورات الباطن ودلالات باطن الباطن حيث لا يحيط أحد بعلمه الا الله سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الآيات المتألثة الشعشانية اللمعانية التي خلقها الله في مراتب توحيد العبادة لتوجه الموجودات الى المقام الذي قد أودع في حقايق المجردات وذاتيات الماديات حيث لا يخفى على المطلع بآيات المبادئ في مقام الظهورات في عين الكثرة ولذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد وان الأمر مع علو مقامه وكبر شأنه وبهائه أقرب من لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجابات ويصل بنور الجلال بلا انفصال ولا اضمحلال وان ذلك أمر مع عظم كينونيته وقدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المقصود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضلته انه هو المنان الغفور ثم من الحرف الثامن والستين حرف الباء برأرض اللاهوت التي قد خلقها الله فيما أراد من شئونات كينونيات المجردات التي

لا يحيط بعلمها علم احد من الخلق ثم بر أرض الواحدية التي فيها ذكر من شأن تحديدات والآيات اللانهايات وان في ذلك المقام لايجري مايجري في أحكام بر[الأرض]الأولى لأن في الرتبة الأولى مقام مجرد المحض وان في تلك الرتبة لها انية مذكورة و لو لم يظهر لأحد الا من شاء الله لصرف بساطته و علورتبته ولكن لا يخفى على من لا يعزب من علمه في السموات والأرض شيء و انه لهو العزيز العليم ثم بر أرض الملك و الملكوت التي فيها جوهريات كينونيات الآيات ظاهرة و آيات دلالات اشارات الأمر ظاهرة ولكن الأمر لما كان محجوبا في الخطاب وراء الحجابات حق على السالك في تلك الأرض أن لا يلاحظ آيات التجريد فيها الا بعينه التي خلق الله في أعلى مشعره لأن في رتبة التثليث لا يمكن حق العبادة و التوحيد لأن العبد في حين العبادة لو كان له جهة يتوجه الى الله و جهة يتوجه الى نفسه و جهة يتوجه الى الكلمات التي يقرئها و جعلها واسطته بين نفسه و بارئه لم يوحد ذات الحق لأن النصارى قالت انه «ثالث [ثلاثة]» و من لا يرجع جهات الكثرة الى نقطة الواحدة في مقام الآيات فكان ذنبه حق في كتاب الله و ان الله بلطيف صنعه قد أودع في جوهريات ذوات كل الذرات آية من أحديته ليوحده بها و يعرفوه بها و لا يشركون معه شيئا و ان الناس لما كانوا محجوبين عن طلعة حضرت الذات لن يقدرها في عالم الكثرات أن يلاحظوا آيات الأحدية في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب عن لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجابات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظيم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المفقود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضلله انه هو المنان الغفور ثم بر أرض الناسوت مبدء الشهوات و السيئات و الخطيئات التي بها يهلك العبد في مقام الدين و لها مراتب في هذا العالم التي حق على الكل بأن يعرفوها لئلا يقفوا في موارد الشبهة فمنها أرض نفس الكلية في العبد و أن بها يتصور العبد صور السجين و العليلين ما قد أحاط علم الله و منها أرض الطبيعة و ان بها يميل الى الشهوات و العادات و الإقترانات و الإتصالات و ما يشابه تلك المقامات و منها أرض نفس الإنية و انها متى يصعد العبد و يرتقى لها ظلمة سوداء مظلمه اذا

غفل عنها تهلكه وان على السالك في تلك المقامات حقا أن يلاحظ في كل الشئون والظهورات ظهور نور الذات فإن حال في حول أمره شيء يطيع و الا اعتصم بربه أن لا يهلكه تلك الإنيات المجتته في مقام وان الأمر لما ذكر في الكتاب فصلت رسما ما في الخطاب لثلا يحرم أحد من أخذ نصيبه ويشاهد فيض بارئه في كل مقاماته وعلاماته ودلالاته وحركاته ولحظاته وخطراته و ما قدر الله له من مبادئ العلل الى منتهى الأمر الى أن اتصل بالظلمات الصماء الدهماء العمياء الجهنام الصيلم ثم من الحرف التاسع والستين حرف الألف الألف القائم الذي به أقام الله من في ملكوت الخلق والأمر ثم الألف الذي جعله الله غيبا في حقائق الإمكان والأكوان ثم الألف الذي بعد ظهور النقطة في عالم الظهور ثم الألف الذي به يتدوت كل الحروف في هذا العالم وبه يتكلم الكل بما شاء الله كما يشاء بما شاء ولا مرد لأمره ولا نفاذ لحكمه سبحانه وتعالى فما أعظم أمره وأكرم شأنه سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الألف الذي يدل في الحروف في الرتبة الخامس من عدة حرف الهاء على الله سبحانه وانه غيب ممتنع لا يدركه من في كثرات الأمر أو آيات الخلق و الله يعلم حكمه سبحانه وتعالى عما يشركون ثم من الحرف السبعين حرف اللام لواء اسم القابضية في رتبة عنصر النار في عالم الأفلاك والأسماء والصفات ثم لام اسم المحيي في رتبة الهواء الذي به يحيي الله كل من يشاء ثم اللام الذي جعله الله في مقام اسمه الحي لانوجاد الممكنات و ظهور الغيبات و بطون الإرادات ثم اللام الذي جعله الله في رتبة اسمه المميت لظهور الختم في مراتب البدء بما لانهاية الى ما لانهاية لها بها كما شاء الله جل سبحانه سبحانه وتعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد والسبعين حرف الصاد حكم الصمدانية التي أطلقت في مقام ظهور اثبات آيات الذات بأنه هو لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان وانه صمد الذي كان أوله عين آخره و آخره عين أوله لم يزل لن يعرفه شيء في الإمكان ولا له آية في الأعيان وانه المتعالي عن ذكر ما سواه لأن المعرفة فرع الإقتران والتوحيد بعد عدم وجود الغير في رتبة ذكر المقام وان الأمر في ذلك المقام هو الصمد البحتة الصرفة التي لم تزل دلت على الله بدلالة الثبوت لا الكشف و انها لم تزل دالة بأنه الفرد الصمد الذي لن يحيط بعلمه أحد غيره ولا يقدر أن يعرف

جنابه أحد سواه اذ أعلى مجردات كينونيات الإبداع بإنيتها مقطعة عن حضرة اختراعه وان أعلى مراتب جوهريات مقام الإنشاء مفرقة عن ساحة قدس مقام ظهور ابداعه فسبحانه وتعالى أبداع كل ما شاء كما شاء بلا من شيء من دون ربط بينه وبين أزليته ولا ذكر في مقام بينونيته جل و علا حضرته من أن يقدر أحد أن يقول في حقه هو اذ كلمة الهوية في أعلى مراتب تجليات الصمدانية دالة بالقطع وحاكية بالمنع ولا يدل المثل في كينونيات التجريد الا عن ابداعه ولا في غايات التفريد الا عن اختراعه سبحانه وتعالى عما يصفون ثم الصمدانية التي قد أطلقت في مقام ظهور ذكر الأول ويدل عليه ويكون في كل شأن اسم له وهو الإسم الذي اختصه الله لحبيبه وانتجبه لنبيه [صلى الله عليه وآله] ولا يحل لأحد في ذلك المقام ذكر الصمدية البحتة الا لجنا ب حضرته اذ أنه لم يزل عبد محتاج في تلقاء حضرت قيوميته وليس لذاتيته ذكر الا بنفس الذكر في مقام الوجود وان من دون ذلك لو يمكن في الإمكان فإنه روعي فداه كان حامله ولا يحل لأحد في ذلك المقام ذكر تلك الأسماء والصفات الا بعد كشف السبحات والإشارات والآيات والعلامات وما قد ر الله وراء النهايات باللانهايات الى منتهى النهايات لأن دون مشعر الفؤاد لم يدرك ما نزلت في ذلك الكتاب لجنا ب المستطاب لأن مشعر العقل هو أول مقام التعين ولا يقدر أن يعرف الأشياء محدودا ولذا ان أكثر الناس اذا رأوا ذلك الكتاب أو عرفوا شيئا من أحكام البواطن فيه لم يقدروا أن يدركوا حقيقة الأمر ليقولون بألسنتهم ما اتبعت أهوائهم وما الله بغافل عنهم جزاهم وصفهم وان يوم القيمة يحكم بينهم فيما كانوا فيه يختلفون ثم ذكر الصمدانية التي قد أعطها الله لوليه في مقام ظهور السلطنة المطلقة والولاية الكلية التي علت على كل شى ولا يقدر أن يقوم معه شيء و انه السائق في ذلك المقام الى كل مخلوق رزقه والمعطي الى كل ذي حق حقه و انه يتحمل بإذن الله ذكر الصمدانية في رتبة توحيده ولا يحل في ذلك المقام ذلك الحكم لأحد سواه سبحانه الله رب الإنشاء لم ير مثل علي [عليه السلام] عين الإبداع ولا يمكن في الإخترع وكان الله ورائه على كل شى قدير ولا يشتهه بحكم على أحد بأن بعد قدرة الله على كل شى فكيف لا يمكن في الإبداع مثل علي [عليه السلام] لأن القدرة التي يمكن بها الإبداع هي تكون نفسها في رتبة الإرادة و

لا يمكن غيرها وكل ما خلق الله وأراد أن يخلق لا يمكن الا بها ولذا قد اشتبه على أكثر الناس عرفان ذلك البيان ولكن الحكم كما أشرت شهود عند جنابك لأن الأمر في الواقع مطابق بالصور الظاهرة بلى في صور السجين لو يتخيل الإنسان بشيء فهو مثل قوله عز ذكره « لا تتخذوا الهين اثنين » وان ذلك كلمة لإفك النفوس ومكنسة الأوهام والاف في الحقيقة لا يمكن أن يوحد بمثله لأن الذي يوحد بمثله فلا يمكن به متى رقت الإشارات ولطفت الآيات وعظمت العلامات و قدست الأسماء والصفات فلا ترجع الا الى ما ألقيت لمن أراد أن يطلع بحقيقة مقامات الإبداع في ذلك الكتاب وان الى الله يرجع الحكم في المبدء والمآب ثم ذكر الصمدانية التي أذن الله للأئمة العدل في مقام الفضل وانهم الأدلاء على الله وعلى صمدانيته في أزل الآزال بالدلالة التي دلت ظهور الصمدانية الثانية بعد ظهور رتبة الأولى ولا تحل لما سواهم ذكر ذلك الإسم في مقام البيان لأن الله كما خلق الأئمة وجعلها أولياء نفسه في عوالم الإمكان وظهورات الأعيان فكذلك قد اختص الله سبحانه من بين الأسماء والصفات بكلمات حسنى لنفسه التي لا يحل لأحد غيره فمناها اسمه الصمدانية التي لا يحل لأحد الا لظهور بيان توحيده وآيات تجريده في مقامات الأمر والخلق واني الآن في ذكر تلك الإشارات أسئل من الناظرين الى تلك الكلمات حكم البيان بسبيل أهل التبيان وان لم يعرف أحد منهم حكم تلك الإشارات ويقع على قلبه شيء من الشبهات فعليه الرجوع الى الله بالسؤال عن فضله ثم في الصمت اذا اشتبه عليه الإشارات ولكن الأمر عند جنابك مشهود لا تحتاج بالبيان وان على الله التكلان في كل ما أبرزت من عالم الإمكان والأكوان الى العيان ثم من الحرف الثاني والسبعين حرف الباء بحبوحة الأولية الأزلية التي خلقها الله بنفسها لنفسها وجعلها في عين ذكر الكثرة آية الوحدة كما أشار علي [عليه السلام] في خطبة يوم الجمعة والغدير « وأشهد أن محمدا عبده ورسوله استخلصه في القدم على سائر الأمم » منفردا عن التشابه من أبناء الجنس و المثل أقامه مقام نفسه في الأداء اذ كان لا تدركه الأبصار ولا تحويه خواطر الأفكار وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير ثم بحبوحة الأزلية الثانية في رتبة الولاية ثم بحبوحة الكثرة في مقام القدر التي هي العمق الأكبر و الطمطمم الأعظم و القلزم الأكبر ثم بحبوحة المذكورة في

عوامل المجردات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنبيات و الإرادات و الغايات و النهايات و ما خلقها الله وراء تلك المقامات من اشارات عالم اللاهوت و دلالات مقام الجبروت و علامات مقام الملك و الملكوت و الآيات المودعة في كينونيات ذوات أهل الناسوت و ما لا يحيط بها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و السبعين حرف الراء الرحمة التي بها ذوتت المجردات و حققت الماديات و ان بها تترقى الموجودات من مقامات البدايات الى اللانهايات و ما خلق الله وراء تلك المقامات مما لا يحيط بعلمه علم احد من السبحات ثم الرحمة التي أبدع الله بها كل الممكنات لا من شيء بالإبداع الصرف و الإحداث البحت و الشؤون التي هي بنفسها علة في مبادئ العلل لنفسها بنفسها التي بها تحققت المتحققات و ائتلفت المفترقات و اجتمعت المتضادات و تذوتت المتذوات و تالأت المتلأأت و ما أراد الله في وراء تلك الإشارات من الأسماء و الصفات ثم الرحمة التي قد أعطاها الله لأئمة العدل و هداة أهل الفضل التي بها يفعلون في دين الله ما شاء الله لهم و ينصرون دين الله بكلماته و لوكره المشركون ثم الرحمة التي أبدعها الله في مقام توحيد الأفعال التي بها يتميز اختيارات الموجودات و اشارات كل الممكنات و هي الرحمة التي ظاهرها نعمة للفجار و باطنها رحمة للأبرار و ان بها يدخل الرضوان من شاء الله و يدخل النيران بمشية الله سبحانه و ليس في الظهور رحمة مبسطة الا في ذلك المقام و ان الله قد حمل حامله الحسن [عليه السلام] و انه روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يعطي كل الكثرات بما أقبلت أنفسهم و سبحت أفئدتهم و انه ليجزيهم و صفهم و يحكم بينهم و لا يعزب من علمه شيء في السموات و الأرض و ان في ذلك المقام هذه الرحمة اسم المحيي و ان بها يقبل الكافر حكم الكافر و يرضى في النار بالنار لعلمه و كذلك الحكم للمؤمن و لا يمكن أن يلبس حلة الوجود شيء الا بتلك الرحمة الكلية للمعانية الشعشعانية المتألثة المتقدسة و هي الشجرة الكلية التي نزل الله حكمها في القرآن و ليس لها ظهورات في مقام الظاهر الا بنفس الباطن الله يعلم حكم تلك الرحمة بحقيقتها سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الرحمة التي قد نزل الله في تحت الرتبة الثالثة و بها يجري البداء قبل القضاء

بالإمضاء وليس في تلك الرتبة حكم العدل الا بالفضل لما تمت قوابل الموجودات في تلقاء قدس جود الجلال والى ذلك المقام قد ختم تفسير عدة الحروف وان الله ليلهم من يشاء علم تلك الإشارات كما شاء بما تشاء وما كان لأمره في شأنه من نفاذ وانى كل ما فصلت في ذكر الدلالات في الحروف هو من تفسير الباطن الذي جاء الإذن في الأخبار من الأئمة الأطهار [عليه السلام] بأن ذكر الأسماء التي أحب الله وأوليائه لو يفسر أحد في تفسير القرآن ليعمل على الصراط الذي أراد الله سبحانه ولكن الكل لم يقدرُوا حكم التفسير على ذلك السبيل لأن الميزان فرض أن يكون في يد الإنسان والقسطاس يرفع كل التعارضات والشبهات وان خير من عرف مواقع الصفة وبلغ قرار المعرفة لم يقدرُوا أن يفسر في مقامات الباطن حرفاً لأن الله يسئل يوم القيمة عن الكل فيما عملت أيديهم ولو بين أحد حكماً بدون بينة واضحة فله ذنب في كتاب الله ولكن بعض الناس لما لم يروا الواقع لم يقدرُوا أن يميزوا بين الصور فربما يطلعون بحكم أو يفسرون شأناً من الآيات وما أذن الله لأحد في مقام ذكر الإشارات والدلالات والعلامات والمقامات .

ولكن الآن أشير بنوع من التفسير الظاهر وهو أن المراد بقوله عز ذكره « والعصر » يمكن في مقام التأويل بكل ظهورات العدل وشئون الفضل وليس لمن لا يطلع بحقيقة التجريد أو لا يعرف حكم التفريد شأن في مقام ذلك السبيل وهو المراد في باطن الظاهر وهو يمكن أن يجعل نقطة الوجود و يجعل الأمر عملاً و اذا فسر « العصر » بالذكر الأول له شئون معدودة منها بساطة الألف القائمة التي تحكي عن مقام السيد الأكبر روعي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه وان لذلك الشأن ظهورات في مقام التدوين وبروزات في مقام التكوين وآيات في مقام التجريد وعلامات في مقام التفريد ودلالات في مقام التمجيد وأسماء وبروزات وراء ذلك الشأن اذا أراد العبد أن يذكر كلمات الصفات أو أراد أن يطلع على أنوار ظهور قدس الذات في صقع التراب وان جنابك تعلم ان بعض الظهورات يشتهه على العبد في مقام الخلط ولكن اذا لاحظ الإنسان في كل المراتب جهات الربوبية في كل رتبة بحسبه ليعرف كل المراتب في مقامات التي قدر الله لها وان في بيان ذلك المقام زلت أقدام بعض الحكماء في اثبات علم الذات بذكر [الأعيان] [الثابتة] [بسيط] [الحقيقة] لما لم

يقدرُوا أن يكشفوا عن حجابات سرائرهم سبحات الأمر وآيات الخلق ولذا وقعت النفوس في مقام ذكر العدل وقسطاس الفضل الى مقام الحد و لما جرى القلم بذكر المقام أفسر ذكره ان الله قد جعل المشية انيتها لحفظ وجودها التي لم تذكر الا بها وهي في مقام الحد كانت آية لها في صقع ظهور ذاتيتها وان علم الذات والصفات التي ذكرها أهل العصمة [صلوات] الله عليهم ان كان نظر الناظر في مقام ظهورات آيات الذات وعلامات مبادئ الصفات و ان ذكر شأن من بيان حكم الباطن ان الإنسان لو يشاهد مقامات المبادئ ليفسر في كلمة « والعصر » كل الأسماء الحسنی التي نزل الله في الكتاب و ان المراد في مقام هو علي لأن محمدا رسول الله كان في مقام بدء نور الظهور وهو الظهر وانه روعي فداه كان حامل نوره بعينه في صلوة العصر و ان القسم بحقه هو القسم بحق اسم الله الأكبر لأنه أول اسم اختاره الله لنفسه وجعله مقام فعله و اليه الإشارة قول الصادق [عليه السلام] « أول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم » و اذا فسر « العصر » بعلي فحق على الإنسان بأن يفسر « الإنسان » في مقام جهل نفس الكلي الذي منها فصلت الخطيئات والسيئات ولذا وقفها الله يوم القيمة على الصراط ليعترف بصدور كل الخطيئات من نفسه و ان في معنى الآية لو اختلف لا حكم في مقام الرجوع الى نظر الناظر لأن في الآية الشريفة « وحملها الإنسان انه كان ظلوما جهولا » قد فسر في مقام بعلي [عليه السلام] لأنه حمل الولاية وكان مجهول القدر والمظلوم في الحكم ولقد فسر في مقام آخربأبي الدواهي لعنة الله عليه لأنه حمل بالعكس الولاية التي قد حرم الله له وانه كان ظلوما جهولا و ان للإنسان مقامات معدودة فمنها انسان في مقام المعاني ثم انسان في مقام الأبواب ثم انسان في مقام الإمامة ومنها انسان في مقام الأركان ومنها انسان في مقام النقباء ومنها انسان في مقام النجباء وللمراتب الأخيرة لا ذكر لشيء في مقام الات تحت رتبته فكما أن في الذرات كينونيات سلسلة تحت عرض وشبح بالنسبة الى سلسلة الفوق فكذلك كان الحكم في مقام الأجساد لأن الذوات تنزل في كل المراتب الى أن [اتصل] الى مقام الأجساد و كل ما يجري في مقام الذات فيجري بعينها في مقام الصفات و الأجساد و ان علة ما يتأثر أجساد الفوق من رتبة تحت فهو من مقام الرضا الذي أراد الواقف على رتبة الفوق ولئلا يمنع عن أحد ما

أعطاه الله جل سبحانه ولا شك أن الحسين [عليه السلام] يوم عاشورا لو أراد أن يهلك من في الأرض والسموات ليهلك في الحين لأن علة بقاء الكل لم يك الا قضاء الله الذي جعله الله حامله ولكن مع تلك القدرة العلية ورتبة السنية لما قد أحصى حزب الباطل قوة الأفعال التي يمكن في مقاماتهم لم يمنعهم روعي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه عن العطية التي قد أكرمهم من عنده وأراد رضاء الله ولقائه والمقامات التي قد وعد الله سبحانه في الآخرة ولو لم يك ذلك فكيف يمكن أن يكون جسد رسول الله [صلى الله عليه وآله] في حين واحد في بيت الحميراء و السماء والجنان والنيان وكل مقام وقع عليه اسم شيء بل ان الآن كان جلالة جسده المقدسة كذلك بل انه روعي فداه لولا يظلم عليه أحد لم يتغير جسده في هذا الحياة الدنيا لأنه كان معتدلا بغاية الاعتدال بحيث لو مر عليه سرمد الدهور وغايات الظهور لم يتغير بل ان جسده روعي فداه لكان أقوى من مقام تجريد الذين جعلهم الله تحت رتبة لأن ذلك المقام قد ظهر في الإمكان بجسمهم وان ذلك حكم الواقع ولذا ان الحجة كان حيا مع ما قضى عليه من الشئون المعدودة وانه روعي فداه لو لم يظلم عليه احد لم يتغير في قديم الدهور ولا فيما يحدث من الأزمان بل يدخل الرضوان بجسده ولكن الآن قد جرت سنة الله دون ذلك لما يفعل الناس بهم غيره ولو أنهم منعوه عما قدر الله لهم فلم يقدروا أن يحاربوا ولي الله ولكن ما منعوه من فيض الله لظهور اختياراتهم وبروز أعمالهم وما أراد الله في الكتاب لهم وان في مقام الظاهر ولو أن جسدهم يتأثر من فعل الحديد ولكن في حين التأثير ليس لهم ألم ولذا وردت في الأخبار « بأن عليا لما أخذ السهم عن رجله في حين الصلوة لم يشعر به » وكذلك في أصحاب الحسين [عليه السلام] حيث قد ورد بالمعنى « بأن قلوبهم كانت مثل الثلج شوقا الى الملاء الأعلى والمنظر الكبرى ولم يتأثروا بما نزلت على أجسادهم لأنهم في ذلك المقام لم يتلذذوا الا بلقاء الله ورضائه » فحين الذين لا ألم لهم يحتملون كل الألم في سبيل الله رجاء لفضله وابتغاء مرضاته والسكون في بين يدي طلعة جنابه وان وراء ذلك المقامات لا ريب يجري حكم اللانهايات الى الغايات التي لا يحصيها أحد الا الله سبحانه وتعالى عما يصفون وان كل ما أشرت في معنى « الإنسان » هو من مقامات

الباطن وان على سبيل الظاهر لا شك أن صورة الإنسانية هي هيكل الإلهية كما قال علي [عليه السلام] « الصورة الإنسانية هي أكبر حجة الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه بيده وهي الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجمع صور العالمين وهي المختصر من اللوح المحفوظ وهي الشاهد على كل غائب وهي الحجة على كل جاحد وهي الصراط المستقيم وهي الجسر الممدود بين الجنة والنار » وان المراد بقوله عز ذكره في ذكر الخسران مراتب ما لانهاية لها بها في كل المقامات في صقعها فمنها الخسران في مقام توحيد الذات وهو أن يتوجه العبد الى الله بنظر الإمكان ويرى نفسه وربه في مقام التوحيد في الوجدان وان ألطف مراتب الخسران هو في ذلك المقام الذي هو أشد المراتب في مقام ظهور الإنتقام ومنها الخسران في مقام توحيد الصفات في حين الذي لا يشعر العبد بما أمر الله به في أحكام ذلك المقام من نفي الأسماء والصفات عن ساحة قدس الذات و اثبات صفات الذات لسكون الأفئدة والأوهام في مقام الذات بلا تغيير في ذكر الأسماء والصفات بل ان الذات هو العلم والقدرة والحياة وما دون ذلك ما يحتاج القلوب بإثباته في مقام البيان و ان الحكم الذي اختلف الحكماء فيه بأن صفة العلم والحياة المتغايرة في مقام العرفان لأن وجود العلم لا بد من وجود المعلوم وان في الحياة هذه العلة لم تجر هو من بعد نظر الناظر والافكما أن الذات هو ذلك الحياة فكذلك كان الحكم في مقام العلم فكما أن علة الحياة في الذات لم تحتج بذكر حياة من الخلق فكذلك الحكم في العلم لا يحتاج العبد في اثبات علمه تعالى بوجود معلوم وان بعض الحكماء لما لم يقدروا أن يعرفوا ذلك المقام قد اضطرت أنفسهم على اثبات الأعيان الثابتة في الذات وان ذلك شرك في مذهب آل الله الأطهار ومن سلك في هذا الصراط دون هذا المسلك الخالص فقد احتل خسران مقام العرفان وكان بذلك من الآثمين ومنها في مقام خسران توحيد الأفعال وان في ذلك المقام قد زلت أقدام أكثر الناس في عدم معرفة سر القدر وحكم المقدر فبعض الناس ذهبوا بالجبر وان ذلك لهو الخسران وبعض الناس قد ذهبوا بالتفويض وان ذلك لهو الخسران وان الذي لم يتحمل الخسران في ذلك المقام هو الذي نظر بالأمرين الأمرين والمنزلة بين المنزلتين الذي يعرف مقامات اختيارات الكل بما هم عليه كما هو أهله وشاهد

الجواب في قوله تعالى «ألست بربكم» في المشهد الأول حين الخطاب في مقام يرى العبد في كل شأن حكم القدر سر المقدر بأن يلاحظ صفة الضدية في مقام الوحدة بأن العبد في الحين الذي يحرق بنار قبول الكفر فكيف يقبل العذاب مع أن العقل لم يرض أبدا ولا يحكم عليه وكذلك الحكم في هذه الحياة الدنيا فإن الإنسان مع علمه بعذاب الله و يقينه بحكمه يحتمل العصيان فلا يفرق أحد بين المراتب بوجهه وان ذلك مقام فوز الإنسان اذا عرف سر البيان ولا يحتمل الخسران ومنها الخسران في مقام توحيد العبادة بأن العبد يشرك في عبادة ربه شيئا وان المراتب في الشرك أخفى من أن يقدر أن يحصيه أحد وان منتهى مقام مجرد عرفانه ونظر العبد بنفسه أو بما يعبد به فإن ذلك العمل يحدث حكم ثالث وان ذلك قول النصارى حيث أشار الله عن كلامهم وقالت النصارى « ان الله ثالث ثلاثة » ولذا أشار الله عن مقامات الناس بقوله « وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون » وأنذر الكل عن الشرك بقوله في الكتاب « ان الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء » وان السبيل مع منتهى لطافته وعظم بهائه أصعب بغاية الأمر لأن العبد اذا استطاع أن يصلي ركعتين صلوة بلا أن يلتفت الى ذكر نفسه أو شيء من دون الله بل يتوجه بكله الى صرف ظهور ذات البحث البات الذي لا ذكر لغيره عنده فقد بلغ الى ذروة الفضل وغاية العدل ولا يمكن عرفان ذلك المقام في الإمكان لأحد من خلقه لأن اذا جاء ذكر الإقتران أو ذكر شيء سوى ذاته فهو مقام أثر تلك الرتبة وان الأمر مع أنه يحصل للعبد أقرب من لمح البصر أصعب من كل شيء في مقامات الأسفار الأربعة لأن غاية الفضل لو استطاع الناس هو [النية الخالصة] والتوجه الى طلعة المتجلي له به والامقام الفناء البحث الذي لم يك ذكر للعبد الا ذكر الله لنفسه دون ذلك يعطي الله من يشاء من عباده ما يشاء لا راد لأمره ولا معقب لكلمته وهو العلي العظيم فإذا شاهدت جنابك حكم الخسران في المراتب المسطورة التي فرض على الكل عرفانه فكذلك الحكم يجري في آيات النبوة والولاية وما أراد الله للناس في آيات مظاهر أنواره وان الله سبحانه قد خلق الكل في كل المراتب بمثل مقامات ظهور توحيده وآيات تمجيده وقد أبدع في مقام الإنسان مراتب أربعة فمنها رتبة فؤاده وهو مقام سر الإمكان وظهور طلعة حضرة البيان في كينونية الإنسان وهو

مقام غيب الممتنع الذي لا يواريه الحجابات و لا يساوقه الدلالات و لا يساويه ذكر في مقام الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و العرضيات الا بما تجلى الله لها بها في مقام دلالتها على ذلك المقام و هو مقام ركن المكنون الذي جعله الله جزء الكلمة التامة كما نزل في الحديث و لذا [ظهرت] كلمة أحكام [الآيات الثلاثة] و بطن [سرهما] لعدم تحمل الخلق في البداية و النهاية بل هو ثمرة الإبداع و غاية فيض الإختراع في مقام الإنسان الذي به يعرف الله لا سواه و لو كشف عنه السر يظهر مقام باطن الباطن و من عرفه و قال لم و بم فقد ضاد الله في حكمه و نازعه في سلطانه و جاهده في مقام كبريائيته و باء بغضب من عنده و مأويه جهنم و بئس مأوى الظالمين و ان هذا المقام في الإنسان هو مقام أعلى مشعره الذي لا يمكن في الإمكان أعلى منه و هو مقام الحرف الرابع من الإسم الأعظم في حديث الكاظم حيث قال عز ذكره في جواب الراهب كما ذكرناه من قبل و على هذا السبيل الوعر و الطريق المستوعر استدل بعض العرفاء بمعرفة حامل ذلك الإسم على سبيل الفرض بمثل ما استدلوا في أركان الأسماء الثلاثة و ان له يوم وعد اذا شاء الله ليظهره و هو الإسم الذي اذا يظهره الحجة في بدء ظهوره [لأصحابه] [الثلاثة مائة و الثلاثة عشر يفرقون من علو شأنه و لا يقدر أن يتحملوا ذروة أمره حتى يقولون في بين يدي طلعة حضرته لست بصاحبنا وكذلك الحكم في الحقيقة التي يظهرها روعي و روح من في ملكوت الأمر و الخلق فداه في [المشهد] الكوفة و هي صحيفة من عند رسول الله يخرجها من قائمة سيفه و كأن بماء ذهب رطب كان في الحين كتبها و كان بخطه و كذلك كان الأمر في كل المراتب لم يفتن الله قوما الا بذلك الإسم و ظهوره و سره لأن الحدود في الأركان [الثلاثة] لا ترفع من عين الناظر ولكن في ذلك المقام لو نظر الناظر الى ذلك الإسم بنظر الحد لم ينظر اليه و ليس له حكم لأنه دال على الله بالدلالة التي تجلى الله له به و هو مقام غاية فيض القديم للأحداث و منها مقام عقل الإنسان و هو المقام الذي أبدعه الله في كل المراتب لعرفان محمد رسول الله بأنه المنفرد في عوالم الإمكان عن الأشباه و الأمثال و انه القائم على مقام ظهور الذات في ملكوت الأسماء و الصفات و انه المتقدس الذي لا يعادله نفس في مقام الذات و لا في الصفات و لا يمكن في الإمكان بمثل حضرته لأن كلما يمكن فيه

قد أبدعه الله بنفسه لنفسه وانه كان مقتدرا على كل شىء ولا يعجزه شىء في السموات ولا في الأرض وانه لهو العزيز الحكيم ومنها مقام النفس لظهور آيات ثلثة عشر نفسا من شجرة النبوة و القمص الأزلية والآية الواحدية والقصبة الأولى الكلية الإلهية باختلاف ما تجلى الله لهم بهم من ظهورات قدرته وآيات عظمته من المراتب الثمانية التي وردت في الأخبار من نقطة علم البيان الى آخر مراتب الإنسان حيث لا يقدر أحد أن يحصي اشارات الأمر في ذلك المقام ولا يمكن لأحد أن يحيط ببعض حكم منه لأن لكل حكم من كل نفس له أحكام ومقامات ما لانهاية لها بها الى ما لا أراد الله أن يجعل لها غاية ولكن العبد اذا عرف حقهم واعترف بفضلهم فكان محتملا كل المقامات والعلامات مما قدر الله لهم في علم الواقع والصور الظاهرة وان بتلك النفس يعرف العبد آيات أئمة العدل في مقامات الأمر والخلق بأن منهم ظهرت البدايات والنهايات في المبادئ الى ما قدر الله في النهايات ومنها مقام الجسد وهو مقام آية التوحيد وهو أنزل المراتب في قوس النزول وأعلى المراتب في قوس الصعود فكما أن الجسد بالنسبة الى الروح شبح جوهريته فكذلك كان الحكم في الواقع ان حامل ركن الإسم المتعلق بالتوحيد شبح بالنسبة الى ركن الإسم المتعلق بالولاية وكذلك الختم في النبوة ومقام حرف المستسر من الركن المستور وان الله قد خلق تلك المراتب الأربعة في كلمة واحدة التي هي كانت نفسها وان تقدم الرتبي في كل جزء منها يجري بالظهورات [الثلاثة] والا في الحقيقة انها كلمة لا يحكي أولها الا بآخرها ولا ظاهرها الا بباطنها ولا سرها الا بعلانيتها وان نفس [العلة] الفاعلية في مبدء الفعل فهي بعينها نفس العلة [الثلاثة] مع أن في الظهور والرتبة انها متقدمة على تلك [الثلاثة] فكذلك الأمر في مقامات الآيات الأربعة في الإنسان ومن لم يعرف رتبة منها أو يحكم على ركن بغير الحكم الذي قدر الله له فقد احتمل الخسران من عدم علمه بحقيقة سر البيان ووقع نفسه في ضلال تلك الآية المباركة من القرآن عصمنا الله بمحمد وآله انه هو الولي المنان فلما ثبت حكم الخسران في مراتب البيان أشير بذكر من مقام الإيمان ليشاهد الكل مراتب ظهورات الأمر وغايات الختم بما قدر الله له في الكتاب فإن للإنسان مراتب ما لانهاية لها بها الى ما لا يحيط به علم احد الا الله ومن شاء فمنها مقام ايمان الذات وهو

لا يثبت الا بعد كشف السبحات و الإشارات و الدلالات و العلامات و ما جعل الله وراء ذلك في علم البداية و الغايات و هو المقام الذي قال الإمام ان لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو فيها نحن الا انه هو و نحن نحن و ان ذلك أعلى مراتب مقامات الإيمان للعارف بحق البيان و ان لذلك المقام شئونا كثيرة فمنها في رتبة بيان العبد و هو المقام الذي لا يدل ظاهره الا بباطنه و لا يدل في شأن الا على الله سبحانه و هو المقام الذي اذا وصلت جنابك ترى ظهور الذات ظهر لك بك في رتبتك و ترى كل شئوناتك تحت رتبة فعلك و مظاهر أمرك و ان في ذلك المقام بك ظهر نفسك بما تجلى الله ربك و دل على ذاتك و يحكي عن كينونتك و يدل على حضرتك و لا يواريهما الحجابات و لا يصعد اليها أعلى طير الأفئدة و الآيات و انها مقام الفيض الذي قد جعل الله لنفسك و لا يمكن أعلى منها في رتبتك و اذا وصل أحد الى ذلك المقام ليرى كل الكثرات في تحت نور الأحذية التي تجلى الله له به في رتبته و لا يسكن في شأن الا بالله لأنه يرى كل ما سواه في مقام الحد و ان اللذة الصرفة و الحقيقة البحتة لن تدرك الا بالوصول الى معدن العظمة حيث أشار علي [عليه السلام] في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك » الدعاء و منها مقام الإيمان الذي فرض على العبد في مقام عرش الواحدية و الكرسي الصمدانية التي فيها كل النجوم مركوزة و ان ذلك هو المقام الذي ذكر علي [عليه السلام] و قوله « رب أدخلني لجة بحر أحديتك » و ليس المراد تلك الفقرة بل المراد هو قوله « و طمطمم و حدانيتك » الذي هو كان مقام « نحن نحن و هو هو » الذي ذكرت في الحديث و ان ظهورات تلك الرتبة ليكون أكثر من أن يحصيه أحد لأن البدايات في التجليات في كل حين لا بد لها و ان النهايات في الغايات و اللانهايات في كل حين لا ختم لها و ان العبد في كل حين لو يشاهد سر الحقيقة و الإيمان الذاتية التي جعلها الله أصل كل خير و بر لا يحتجب عن شيء و يرى كل الكثرات بعين سواه و لا يواريه الحجابات في مقام الحدودات و ان إيمان هذه الرتبة شبح بالنسبة الى الإيمان في رتبة الفوق و كذلك الحكم في الأعمال التي يصدر و من كلا المقامين ولكن الغافل عن طلعة

نور الذات لم يميز بين الأعمال و يرى كل الصلوة بعين سواء و ان ذلك حكم شرك في مذهب آل الله الأطهار سلام الله عليهم لأن الصلوة التي قد أقامها علي [عليه السلام] لم تعدل صورتها كل [الصلوات] من كل المقامات و لما كان مقام التكليف نفس صور الظاهر فكيف العبد يميز أعمال المؤمن عن الكافر ولذا أمر الله بعراف مراتب الأعمال من كل المقامات و لمن لا يقدر أن يوزن عرفان البيان بذلك القسطاس لم يتبين العمل الخالص عن الذي فيه خلط من العرضيات و الشبهيات و ان مراتب تلك الرتبة في ذكر الإيمان لا تفنى و ان الله بعلمه يحكم بين الكل بما عملت أيديهم سبحانه و تعالى عما يصفون و ان مراتب الإيمان هو الإيمان بأركان النبوة و شمس الولاية و ان الإيمان في مراتب الفعل و ظهورات المفعول فرض على الكل حيث قد أمر الصادق [عليه السلام] « في أحكام أصل الفعل بأن لا يكون شيئاً في الأرض و لا في السماء الا بسبعة بمشية و ارادة و قدر و قضاء و اذن و أجل و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر » و ان لمظاهر تلك المراتب التي قد تجلى الله للممكنات بمثل ما قدر لهم في مظاهر الفعل قد فرض الحكم و لذا نزل في الأخبار في مراتب الإيمان حيث قال عز ذكره بما ذكر محمد بن يعقوب الكليني في الكافي « ان الله عز و جل وضع الإيمان على سبعة أسهم على البر و الصدق و اليقين و الرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل و قسم لبعض الناس السهم و لبعض السهمين و لبعض الثلاثة حتى انتهوا الى سبعة ثم قال لا تحملوا على صاحب السهم السهمين و لا على صاحب السهمين الثلاثة فتهبطوهم ثم قال كذلك حتى ينتهي الى سبعة » و ان في تلك المراتب حق على المؤمن بأن يعرف مقامات الاختلاف ليعطي كل الكثرات بحسب مراتبهم و قوابلهم و ما قدر الله في رتبة ظهورهم و لو لم يعرف العبد مراتب ايمان الكل و جهات عبوديتهم لم يقدر أن يعطي لكل حقه لأن لكل سلسلة حق في العطاء فمن الناس من جعلهم الله في مقامات ظهور المشية و أسرار الهوية فإن يعطي أحدا منهم ما يستحقه الذين يسكنون في ظلال شجرة الولاية في رتبة الإرادة فقد ظلم عليه و كذلك الأمر الى أن اتصل الى منتهى ذرات الكثرات و ما ذكر فيه اسم النهايات الى ما لانهاية لها بها في صقع رتبته و لذا لو علم الناس مواقع الأمور و

النهي لم يلم احد اّدا لأن الى الواقع لو شاهد الكل باختيارات أنفسهم ليعلم بمقاماتهم التي قد قدر الله لهم في العلم الغيب ولا يجب اّحد من الناس الا بما قبلت نفسه في عالم الذر وأن اعطاء دون ذلك فلم يقدر أن يتحمل وبذلك يتبدل ايمانه بالكفر حيث أشار الإمام « لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله » وقال علي بن الحسين [عليهما السلام] « ورب جوهر علم لو أبوح به لقي لى أنت ممن [يعبد] الوثن ولاستحل رجال مسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسن » ولما فصلت في ذكر الإيمان بعض مراتب المجردات و الماديات و الشبهيات و العرضيات في كل المراتب فأشير بتفسير العمل بأن له مقامات لا يحصيها اّحد الا الله فمنها العمل في حول نور الذات بالذات للذات و ان ذلك أسنى المقامات و أعلى الدرجات لأن العبد لم يكمل عمله في مقام الحقيقة الا بأن يكون نفس واحد وليس بينهما تمايز و الا لم يكن العمل عند الله عملا و ان ذلك في مقام معرفة الذات و دون ذلك يمكن في مقام الأسماء و الصفات ولكن العمل في مقام [عرفان] الذات لو خلط فيه ذكر من الغير لا يلىق بساحة قدس كبريائه ولم يرفع الى هواء مجد كينونيته و ان ذلك حكم الأعمال في مقام الذرات و أما دون ذلك فإن العمل هو أثر الشيء و صفته و ذلك يتميز في كل المراتب بحسب اختلاف مقام الذوات و ان عدة العوالم و لو ذكر أنها ثمانية ولكن يختلف ذلك الحكم باختلاف الظهورات و التجليات و البدايات و النهايات و ان عمل أهل البيان هو في المقام الذي ما جعل الله له ظلا لأن أعمالهم تحكي عن ذواتهم و ما جعل الله لهم دلالة الأ دلالة ظهوراته في مقام الأمر و لذا ان أعمال أهل تلك السلسلة كانت أعظم شأنًا من أعمال أهل سلسلة السبعة لأن لهم وجد ظل في السجين ولكن لهم ما جعل الله لبساطة ذواتهم و صفاء قربهم بساحة قدس بارئهم ولا يعلم اّحد شأنهم الا الله و من شاء سبحانه و تعالى عما يصفون و ان أعمال سلسلة السبعة فكل عمل وجد في سلسلة الفوق جوهر بالنسبة الى سلسلة التحت و لو أن كل الأعمال في هذا العالم على حد سواء ولكن ان العمل الذي لم يتبع حكم أهل العصمة [عليه السلام] فليس عملا عند الله بل انه عذاب من الله على عامله لأن اليوم أهل العامة يعملون في دين الله بأحكام القرآن و سنن محمد رسول الله في مقام الأكوان ولكن أعمالهم ظل موهوم في صور السجين كما أشار الإمام

في قوله عز ذكره الى أن قال « وقد قال الحسين بن علي أي الزاهد العابد دفع لفضل علي على الخلق كلهم ليصير بعد النبي كشعلة نار في يوم ريح عاصف ويصير ساير أعمال الدافع لفضل علي مثل الخلفاء امتلأت منها الصحاري واشتعلت فيها تلك النار وتغشيتها تلك الريح حتى تأتي عليها كلها فلا يبقى لها باقية » وان الحق كذلك لأن روح الأعمال في كل عالم هو حرف التوحيد وكلمة النبوة وشئون الولاية وعهد المحبة لأهل تلك الولاية فمن عمل في المقام الثالث فلم يرفعه الله مقام رحمته لأن آيات التوحيد والنبوة والولاية كلمة لا يتم ظهورها الا بركن منها حيث صرح الإمام في حديث الإسم وان أعمال أكثر الناس لو خلصت عن ذكر الكثرات فهي دالة على ظهورات الحدية الا لمن شاء الله وأخذ عنه ميثاقه وعرف مقام نفسه وظهور ذاته الا من شاء دون ذلك فإن أعمالهم هي الذوات المتأصلة للمجردات والماديات وما شاء الله وراء تلك المقامات من اللانهايات والنهايات ولكل نصيب في أخذ الأحكام من مبادئ العلل الى غايات النهايات وان بعد ذكر رشح من بيان الأعمال أذكر حكما للصالحات لتمييز عن السيئات في مقام الصفات و الأسماء ويعرف كل حكم الإشارات في مقام الذات عن العلامات في مقام الصفات وهو ان العمل الصالح العمل الذي يصلح فيه ذكر مقامات التوحيد وغايات التجريد وعلامات التحميد و دلالات التمجيد فإن نقص منه حكاية شأن فلم يرفع الى الله في حقيقة الواقع لأن العمل الصالح هو العمل الذي يدل في كل مقاماته على مبادئ الفعل وظهورات الإنفعال وان لم يحك عمل مقام الثالث لم يك عند الله صالحا لأن من وحد الله بتوحيد الذات لو لم يوحد بتوحيد الأفعال فلم يك موحدا خالصا بل هو مشرك وكذلك الحكم في كل الصالحات والحسنات والخيرات والطيبات وما أراد الله في الكتاب لكل شئ من الممكنات وان مراتب تلك الرتبة لا يحصى لأن العبد ربما يعمل لله خالصا مخلصا في مقام ويحجب عن مقام آخر فعلى قدر احتجابه لم يك عمله صالحا وان أصل الحكم عند الله هو في مقام الذات فإن كان عبد ذاته من طينته كعليين ان عمل كل السيئات فلا يضره بعد الشفاعة وان كان الأمر بالعكس فإن عمل كل الحسنات فلا ينفعه الا أن يشاء الله كما صرح بذلك ذلك الحديث من شמוש العظمة والجلال قال عليه السلام « ان الله

خلق السعادة و الشقاوة قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدا لم يبغضه و ان عمل شرا أبغض عمله و لم يبغضه و ان كان شقيا لم يحبه أبدا و ان عمل صالحا أحب عمله و أبغضه لما يصير اليه فإذا أحب الله شيئا لم يبغضه أبدا و اذا أبغض شيئا لم يحبه أبدا» و ان ذلك حكم الواقع في المبدء و المآب لأن العمل شبح و عرض بالنسبة الى الذات فإن كان ذات العبد في مقام عرفان الذات فهو من طينة العليين و هو الحب الذي تجلى الله له به الذي نزل في الحديث « كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف » و أشار الى ذلك الحب في مقامات الظهور قوله عز « حب على حسنة لا يضر و معها سيئة » و ان كان الذات في مقام الحجب و الإشارات فهو من طينة السجين و لا ينفعه عمل في السموات و لا في الأرض لأن الميزان عند الرحمن هو العمل حول محال أمره حيث أشار الإمام [عليه السلام] في تفسير قوله تعالى « فممنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات » بأن الظالم الذي يحوم حول نفسه و المقتصد يحوم حول عقله و السابق بالخيرات يحوم حول ربه » و ان [العمل] الخالص هو العمل الذي يصدر من العبد بالظهورات الظاهرة في ملكوت الأمر و الخلق و ان دون ذلك الصراط القيم لم يقدر الإنسان أن يميز شئونات تلك المقامات و يفصل بين الصور الحق عن الباطل و ان ذلك أمر لم يثبت في الآفاق الا بميزان علم الكتاب و آيات الأنفس و الآفاق و الله من وراء كل شئ محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و ان مراتب الصالحات هي مختلفة بظهورات المقامات و منها الصلوة و انها تختلف مقاماتها بظهورات الأوقات و الأزمان و ان أصل العمل في مقام الحقيقة هو كشف سبحات الجلال عن طلعة حضرة الذات و ان المراد هو الذات الظاهر الذي تجلى لكل بكل في مقامات الأمر و غايات ظهورات الخلق و ان العبد لو اتصل الى مقام ذروة الأمر لم يعمل عملا الا بظهورات مبادئ الأمر الذي هو مقام محو الموهوم و صحو المعلوم و جذب الأحدية لصفة التوحيد في عالم الظهور و ان لهذه الرتبة حدود في نفسها اذا غفل أحد عنها لتدخله في أرض السبحات لأن العبد كل ما يترقى في مقام حدث له انية لو التفت اليها ليهلكه فنعمة ما قال الشاعر

« وما عين سوى عين فنور عينه ظلمة و من يغفل عن هذا يجد في نفسه غمة

وان كل ما أشرت في ذلك المقام هو من المقام الذي قد جعله الله لا فرق بينه وبينه الا أنه كان عبده وخلقته وان الله لم يزل لم يأمر أحدا بعمل الا بظهورات قيوميته في ذلك الشأن لئلا يحتجب عنه أقل من لمحة عين ويرى مولاه ظاهرا قيوما بحيث لم ير شيئا سواه كما أشار الإمام [عليه السلام] الى ذلك المقام في كلامه الى أن قال « لا يرى نور الا نوره ولا يسمع صوت الا صوته » بلغني الله الى ذلك المقام بفضلته انه هو الولي في المبدء والمآب وان المراد بقوله عز ذكره « وتواصوا بالحق » اشارة بكل مراتب الظهورات مما وقع عليه اسم حق من الذاتيات والكينونيات والنفسانيات والإنبيات والجوهريات والماديات والعرضيات وما قدر الله ورائها في علم الدلالات والمقامات والعلامات والكيفيات والشبحيات والآيات وان كل الحق يدور [مع علي [عليه السلام] لأنه هو الحق في مقام الإمكان وان في مقام الذات هو الحق الذي لا خلق معه والإله الذي لا مألوه معه وان في مقام اثبات التوحيد هو الحق الذي ليس كمثلته شيء وما سواه خلقه وفي قبضته حيث أشار الإمام « حق وخلق لا ثالث بينهما ولا ثالث غيرهما » و اذا نزل الأمر من ذلك المقام فتحق يطلق في مقام الذكر الأول في الإبداع وهو مقام حقيقة محمد الذي كان فوق كل حق بحقيقة كينونيته التي تجلى الله لها بها في حين وجودها والله يعلم كنهها لا سواه سبحانه وتعالى عما يصفون ولو أراد أحد أن يذكر شئونات كلمة « الحق » لتنفى أبحر السموات والأرض ولكن ربما يشتبه الباطل بالحق لأن الحق لو خلص لم يكذبه أحد وان الباطل لو خلص لم يصدقه أحد ولكن الذي أراد أن يتبع هواه يأخذ من هذا بعضا ثم يختلط بينهما ولذا اشتبه بين الناس وان الأمر يجري من مبدء التجرد الى غاية فيض الإبداع وان في مقام الحقيقة ربما يشاهد أحد طلعة متجلية بظهوره لديه ويراه معه نفسه فذلك شرك محض عند أهل التجريد فكما يجري الخلط في بدء اللطافة فكذلك يشتبه الحق بالباطل أو العكس في مراتب الحدود والدلالة وان العبد في كل لو لم ينحرف من وجه الله الذي يتوجه اليه الأولياء فهو على الصراط ولكن الذي ينطق عن الله ووصل الى مقام التجريد اذا كان حقا لم يشتبه كلامه بكلام أحد لأن الذي قال في القرآن « أنه لا اله الا أنا » قد تكلم بكلام لم يك دأب أحد من الناس فيظهر بذلك أنه لم ينطق من عند نفسه ومن دونه لما قالوا

بأشباح تلك الكلمة فقد احتملوا الذنب من حيث يعلمون أنهم يحسنون صنعا حيث ذكر محيي الدين الأعرابي في فصوصه كلمات عجيبة الى أن قال « أنا ذلك القدوس في الفرد العلي محجب » ولا شك أن أمثال تلك الكلمة لو أول أحد بحسن ظنه فيمكن له معنى ولكن انني أنا ما أحب ولا أول بل أسئل الله في حقه كما أراد له انه هو العزيز المتعال في مقام رتبته محمد [صلى الله عليه وآله] اذا أطلق كلمة « الحق » فهو الحق الذي منفرد من التشابه والتشاكل و متقدس من الإشارة والتماثل وهو الحق الذي به ظهر في ملكوت السموات الأرض « بأن الله هو الحق المبين » وان في ذلك المقام هو الحق الذي فرض الله على الكل معرفته بأنه القائم في مقام الله في عوالم الإنشاء وانه المعطي عن الله لكل كما شاء بما شاء وهو الحبيب الذي قال الله له ليلة المعراج « أنت الحبيب وأنت المحبوب » وهو السيد فضله الله على كل الذوات كفضل نفسه حيث لا يعلم احد كيف هو الا هو سبحانه وتعالى عما يصفون و اذا أطلق « الحق » في مقام الولاية المطلقة الشعشعانية المتألئة في مقام [الصورة] الأنزعية التي قالت « ظاهري امامة و باطني غيب منيع لا يدرك » فهو الحق الذي نزل في الحديث « بأن الحق مع علي و علي مع الحق يدور معه حيثما دار » و ان كل آية حق وجدت عند كل شى فهو منه ذوتت و عنه دعت و عليه دلت و اليه صعدت اذا غابت رتبة انيتها و ان كل حق دل على الله فهو من نوره قد خلق في حقائق الأنفس والآفاق حيث أشار الله عز ذكره الحق في الكتاب « سريهم آياتنا في الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق » و فسر الصادق تلك الآية في المصباح الى أن قال روي فداه « أي موجود في غيبتك و حضرتك » و ان مراتب ذكر ذلك الحق لا يمكن في الإمكان لأن لكل شى آية حق من الله في رتبة فؤاده و ان كان كافرا يعذبه بعدله و ان كان مؤمنا يتفضل عليه برحمته و ان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و ان لظهورات ذلك « الحق » كما نزل في الحديث مراتب أربعة حيث قال الإمام « ان أمرنا هو الحق و حق الحق وهو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر المقنع بالسر » وكذلك الحكم في شمس النبوة و نجوم الولاية ان كل حق يوجد منهم في ملكوت الأسماء و الصفات حيث أشار الحجة في دعائه يوم رجب

« ومقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينهما وبينك الا أنهم عبادك وخلقك فتقها ورتقها بيدك بدئها منك وعودها اليك أعضاد وأشهاد ومناة وأذواد وحفظة ورواد فبهم ملئت سمائك وأرضك حتى ظهر أن لا اله الا أنت » ولقد ظهر من الإشارات التي بينت في ذكر قوله عز ذكره في معاني « وتواصوا بالحق » ذكر قوله عز شأنه « وتواصوا بالصبر » و لو أراد أحد أن يفسر « الصبر » بمحمد لحق كما صرح بذلك الحديث الذي روي عن علي [عليه السلام] وأنا أذكر الحديث لما فيه اشارات عجيبة ودلالات مكنونة لئلا ينسى حكمه أحد وهو على ما قال عليه السلام « ان معرفتي بالنورانية معرفة الله ومعرفة الله معرفتي وهو الدين الخالص بقول الله سبحانه وتعالى « وما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين » بالتوحيد والإخلاص وقوله « حنيفا » وهو الإقرار بنبوة محمد وهو الدين الحنيف وقوله « وقيموا الصلوة » وهي ولايتي فمن والاني فقد أقام الصلوة وهو صعب مستصعب يا سلمان ويا جندب المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا الا شرح صدره لقبوله ولم يشك ويرتاب ومن قال لم وكيف فقد كفر فسلموا الله أمره فنحن أمر الله يا سلمان ويا جندب ان الله جعلني أمينه على خلقه وخليفته في أرضه وبلاده وأعطاني ما لم يصفه الواصفون ولا يعرفه العارفون فإذا عرفتموني هكذا فأنتم مؤمنون يا سلمان ويا جندب قال الله تعالى « واستعينوا بالصبر والصلوة » فالصبر محمد والصلوة ولايتي ولذلك قال « وانها لكبيرة » لم يقل وانهما ثم قال « الا على الخاشعين » فاستثنى أهل ولايتي الذين استبصروا بنور هدايتي يا سلمان ويا جندب ونحن سر الله الذي لا يخفى ونوره الذي لا يطفى ونعمته الذي لا تجزى أولنا محمد وأوسطنا محمد وآخرنا محمد فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم يا سلمان ويا جندب كنت ومحمد نورا نسبح قبل المسبحات ونشرق قبل المخلوقات فقسم النور نصفين نبي ومصطفى وولي مرتضى فقال الله عز وجل لأحدهما كن محمدا وللآخر كن عليا كذلك قال النبي أنا من علي وعلي مني ولا يؤدي عني الا أنا أو علي واليه الإشارة بقوله « وأنفسنا وأنفسكم » وهو اشارة الى اتحادهما في عالم الأرواح والأنوار ومثله قوله تعالى « أفإن مات أو قتل انقلبتم » آه والمراد هنا ان مات النبي أو قتل الوصي لأنهما شيء واحد ونور واحد اتحد بالمعنى والصفة و

افترقا بالجسد والتسمية فيهما شيء واحد في عالم الأرواح أنت روعي التي بين جنبي كذلك في عالم الأجساد أنت مني وأنا منك ترثني وأرثك أنت مني بمنزلة الروح من الجسد واليه الإشارة بقوله تعالى « صلوا عليه وسلموا تسليما » ومعناه صلوا على محمد وسلموا لعلي أمره فجمعهما في جسد واحد جوهرى وفرق بينهما بالتسمية والصفات في الأمر فقال « صلوا عليه وسلموا تسليما » فقال صلوا على النبي وسلموا على الوصي ولا تنفَعكم صلوتكم على النبي بالرسالة الا بتسليمكم على علي بالولاية يا سلمان ويا جندب وكان محمد الناطق وعلي الصامت ولا بد في كل زمان من ناطق وصامت فمحمد صاحب الجمع وأنا صاحب الحشر ومحمد المنذر وأنا الهادي ومحمد صاحب الجنة وأنا صاحب الرجعة ومحمد صاحب الحوض وأنا صاحب اللواء ومحمد صاحب المفاتيح وأنا صاحب الجنة والنار ومحمد صاحب الوحي وأنا صاحب الإلهام ومحمد صاحب الدلالات وأنا صاحب المعجزات ومحمد خاتم النبيين وأنا خاتم الوصيين « ولما كان « الصبر » في كل المراتب يمكن أن يطلق بحسب مراتبه التي قد جعل الله فيه فإن يفسر أحد في [المقامات] السبعة من الفعل اذ ظهور الكثرات في كل عالم بحسبه فقد احتمل ذكرا وخيرا لأن ظهور الأنوار من كلمة أهل الأسرار اذا طابق أحكام الكتاب فهو شأن من الشؤون و دليل لبسط علم الناظر في أحكام المبدء والمآب وان السبل لما لا تنحصر في المقامات لا يقدر أحد أن يحصي علم ذلك المقام لأن « الصبر » اذا أطلق في مقام النبوة فله معنى لا ينبغي لأحد أن يفسره في مقام سلسلة التحت من مراتب الأبواب والإمامة والأركان وما جعل الله وراء ذلك فيما نزل في الأخبار عن الأئمة الأطهار صلوات الله عليهم ما طلعت شمس المشية بالإنشاء ثم غربت شمس الإرادة بالأحداث سبحانه الله وتعالى لا يعلم احد كيف هو الا هو وهو العزيز المنان وان ما فصلت في معنى السورة المباركة ولو كان من سبل الباطن ولكن الأمر في كل العوالم مطابق للظاهر لأن لكل ذكر وجد في الإمكان بما لانهاية لها بها فهو ذكر من ظهورات نور الولاية في الحقايق الإمكانية و الظهورات الأكوانية وان لتلك السورة المباركة تفاسير روحانية التي بها تظهر خفيات بواطن السنن في مكنون الفتن فمنها تفسير في رتبة المعاني الذي لا يمكن في الإمكان أعلى منه لأن فوق تلك

الرتبة ليس له آية في الإمكان وهو أن يلاحظ العبد بنظر الفؤاد الى سر الإيجاد ويرى كل حروف تلك السورة حرفا واحدا ومعانيها معنى واحدا لأن الأمر واحد وما كان أمر الله الا أقرب من لمح البصر وهو مقام النور الذي تجلى الله لتلك السورة التي يحكي في كل مقاماتها عن مقام واحد وكل دلالاتها عن دلالة واحدة وكل معانيها عن معنى واحد وكل حروفها عن حرف واحد وكذلك الحكم في كل ما نسب اليها من المعاني التي قدر الله فيها لأن لكل معنى في الحقيقة معنى فكما أن سر الأمر يجري في المعنى الأول بحقيقة ظهور التوحيد وصرف التجريد فكذلك الأمر في المعنى الثاني الى أن ينتهي المراتب الى ما لانهاية لها بها في مقامات الأمر والغايات التي لا يعلم احد ورائها الا الله سبحانه وان في ذلك المقام يدل كل الحروف على الحرف الأحادية الظاهرة فيها وكل المعاني على المعنى الصمدانية المتجلية لها بها وان في الحقيقة في ذلك المقام تلك السورة آية عن المشية التي جعل الله ظاهرها وباطنها وأولها عين آخرها لدلالاتها على أحدية ذاته الأقدس الذي يدل على الله بأنه لا اله الا هو العزيز المتعال ومنها في مقام الواحدية مبدء الكثرات وعلة البدايات والغايات في سلسلة الأسماء والصفات وان في ذلك المقام يدل كل حرف منه على ظهور اسم من ظهورات الإسم الكلية والرمز المنمنم الإلهية والظهورات المتجلية الشعشعانية وما قدر الله لها الأسماء والصفات في الرتبة الملكية وان المراد بالعصر هو الإسم المثلث الذي اختاره الله لنفسه قبل كل الأسماء والصفات وهو اسم علي وان المراد بالإنسان في مقام الإنسان هو الإسم الجامع رفيع الدرجات ذو العرش يلقي الأمر وان الخسران هو يظهر في عكوس ذلك الإسم وهو الناقص الذي قد خسف في مقام ظهور اسم الواحدية عن الظهورات الكلية وان الإنسان لو لم يكن فيه آية ظهور شيء في مقام الكون والإمكان فهو في مقام الخسران لأن الله قد جعل في اسمه الجامع الذي هو مقام الإنسان أمثال آيات الإمكان بما يمكن فيه فمن أظهر كل الشئون التي خلق الله فيه فلا يدخل في حكم الخسران وان كتم آية في نفسه ولم يبرزه الى رتبة العيان مع علمه بها فقد احتمل الخسران عند أهل البيان وان بعض الناس من عدم علمهم بذلك المقام يحجبهم الكثرات عن ظهور شئون اسم الله الجامع في مقام الإنسان حيث لا يخفى على جنابك تلك

الإشارات في مقام المبادئ والغايات ومنها معنى قوله عز ذكره في « الذين ءامنوا و عملوا الصالحات » فإن لها مقامات معدودة حيث لا يخفى على المتفرد بنور المبدء فمنها الإيمان في رتبة البيان لمعرفة الذات بالذات كما وصف به نفسه جل سبحانه ومنها الإيمان في رتبة المعاني بأن يشاهد العبد في مقامات آل الله أمر الله وحكمه ووجه الله وعلمه وكل الشئون تنسب الى مقام ظهور طلعه في عوالم الأمر والخلق بحيث لا يرى العبد نورا الا نورهم ولا يسمع ذكرا في الخلق الا ذكرهم ويرى بأن بهم ملاء الغيب والشهود من تجلي آية المعبود بأنه لا اله الا هو الحي المحمود وان بحور السموات والأرض لو كان مدادا لمعنى ذلك المقام ليفنى قبل أن يظهر حرفا منه ومنها الإيمان في رتبة الأبواب بأن يشاهد العبد بطرف الحقيقة في القصابات المتثلثة الأزلية بأن كل الفيض من عندهم نزل واليهم يرفع ويصعد ولا لشيء ذكر الا بذكرهم ولا لشيء حكم الا بحكمهم انقطعت الجوهريات عن طلعة قدس جلالتهم و اضمحلت الآيات عند طلوع أنوار قدرتهم وان الله لم يوجد شيئا الا بعد نزوله على ذلك المقام في رتبة الأبواب ولا يرفع شيء الى الله الا بوروده في ذلك المقام وان هذه رتبة الولاية الكلية التي قال رسول الله « أنا مدينة العلم و علي بابها ومن أراد المدينة فليدخل من بابها » ومنها مقام الإيمان في رتبة الإمامة بأن يعرف كل امام زمانه بأن لا يقاس بأحد من خلق الله وان مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية ولو كان معرفة العبد في حق الإمام لا يمكن ولكن بما تجلى الله لكل بظهورات أنوار الإمامة فهو خارج عن حد التعطيل والتشبيه وأنا أذكر وصف الإمام بما وصف الرضا في كلامه عز ذكره « حيث روى عبد العزيز بن مسلم وقال كنا مع الرضا بمرور فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في يدي مقدمنا فأداروا أمر الإمامة وذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي فأعلمته خوض الناس فيه فتبسم [عليه السلام] ثم قال يا عبد العزيز جهل القوم و خدعوا عن أديانهم ان الله عز وجل لم يقبض نبيه [صلى الله عليه وآله] حتى أكمل له الدين وأنزل عليه القرآن فيه تبيان كل شى بين فيه الحلال و الحرام والحدود والأحكام وجميع ما يحتاج اليه الناس كملا فقال عز وجل « ما فرطنا في الكتاب من شيء » وأنزل في حجة الوداع وهي آخر عمره [صلى الله عليه وآله] « اليوم أكملت لكم دينكم

وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» وأمر الإمامة من تمام الدين ولم يمض [صلى الله عليه وآله] حتى بين لأئمة معالم دينهم وأوضح لهم سبيلهم وتركهم على قصد سبيل الحق وأقام لهم علياً عالماً واماماً وما ترك لهم شيئاً تحتاج إليه الأمة إلا بينه فمن زعم أن الله عز وجل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله ومن رد كتاب الله فهو كافر هل تعرفون قدر الإمامة ومحلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم ان الإمامة أجل قدراً وأعظم شأنًا وأعلى مكاناً وأمنع جانباً وأبعد غوراً من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم أو يقيموا اماماً باختيارهم ان الإمام خص الله عز وجل بها إبراهيم الخليل بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثة وفضله وشرفه بهما وأشار بها عز ذكره فقال « اني جاعلك للناس اماماً » فقال الخليل [عليه السلام] سرورا بها « ومن ذريتي » قال الله تبارك وتعالى « لا ينال عهدي الظالمين » فأبطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت في الصفوة ثم أكرمهم الله تعالى بأن جعلها في ذرية أهل الصفوة والطهارة فقال « وهبنا له اسحاق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا اليهم فعل الخيرات واقام الصلوة وابتاء الزكوة وكانوا لنا عابدين » فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز وجل النبي فقال جل وتعالى « ان أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين » فكانت له خاصة فقلدها [صلى الله عليه وآله] علياً [عليه السلام] بأمر الله عز وجل على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم والإيمان بقوله جل وعلا « وقال الذين أوتوا العلم والإيمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث » فهي في ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن أين يختار هؤلاء الجهال ان الإمامة هي منزلة الأنبياء وارث الأوصياء ان الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول ومقام أمير المؤمنين وميراث الحسن والحسين ان الإمامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين ان الإمامة أس الإسلام النامي وفرعه السامي بالإمام تمام الصلوة والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وامضاء الحدود والأحكام ومنع الثغور الأطراف الإمام يحل حلال الله ويحرم حرام الله و يقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو الى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة والحجة

البالغة الإمام كالشمس الطالعة المجللة بنورها العالم وهى في الأفق بحيث لاتنالها الأيدي و الأبصار الإمام البدر المنير و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادي في غياهب الدجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار الإمام الماء العذب على الظماء و الدال على الهدى والمنجي من الردى الإمام النار على البقاع الحار لمن اصطفى به و الدليل في المهالك من فارقه فهالك الإمام السحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشمس المضيئة و السماء الظليلة و الأرض البسيطة و العين العزيزة و الغدير و الروضة الإمام الأنيس الرفيق و الوالد الشفيق و الأخ الشقيق و الأم البرة بالولد الصغير و مفرغ العباد في الداهية النار الإمام أمين الله في خلقه و حجته على عباده و خليفته في بلاده و الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله الإمام المطهر من الذنوب المبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين و عز المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خست العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الأطباء و كلت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقوم مقامه و يغني غناه لا كيف و أنى و هو بحيث النجم من يد المتناولين و وصف الواصفين فأين الإختيار من هذا و أين العقول عن هذا و أين يوجد مثل هذا تظنون أن ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد كذبتهم و الله أنفسهم و منتهم الأباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض أقدامهم راموا اقامة الإمام بعقول حائرة باثرة ناقصة و آراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله أنى يؤفكون و لقد راموا صعبا و قالوا افكا و ضلوا ضلالا بعيدا و وقعوا في الحيرة اذ تركوا الإمام عن بصيرة و زين لهم الشيطان أعمالهم فصدتهم عن السبيل و كانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن يناديهم « و ربك يخلق ما يشاء

ويختار ما كان لهم الخيرة من أمرهم سبحانه الله وتعالى عما يشركون» وقال الله عز وجل «وما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم» الآية وقال «ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما يتخيرون أم لكم أيمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين» وقال عز وجل «أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها» أم «طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون» أم «قالوا سمعنا وهم لا يسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون» أم «قالوا سمعنا وعصينا» بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فيكف لهم باختيار الإمام والإمام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب ولا يدانيه ذو حسب في النسب من قريش والذروة من هاشم والعترة من رسول الله والرضا من الله عز وجل شرف الأشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامة عالم بالسياسة مفروضة الطاعة قائم بأمر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل حافظ لدين الله ان الأنبياء والأئمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه وحكمه ما لا يؤتيه غيرهم فيكون علمهم فوق علم اهل زمانهم في قوله تعالى «أفمن يهدي الى الحق أحق أن يتبع أم من لا يهدي الا أن يهدي فما لكم كيف تحكمون» وقوله تبارك وتعالى «ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا» وقوله في طالوت «ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم» وقال لنبيه «أنزل الله عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما» وقال في الأئمة من أهل بيت نبيه وعترته وذريته «أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا» وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لأمر عباده شرح صدره لذلك وأودع قلبه ينابيع الحكمة وألهمه العمل الهاما فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد آمن من الخطايا و

الزلل و العثار يختصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدرون على مثل هذا ا فيختارونه أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه و تعدوا بيت الله الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون و في كتاب الله الهدى و الشفاء نبذوه و اتبعوا أهوائهم فدمهم الله و مقتهم و أتعسهم فقال جل و تعالی « من أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين » و قال « فتعسالمهم و أضل أعمالهم » و قال « كبر مقتا عند الله و عند الذين ءامنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار » و صلى الله على النبي محمد و آله و سلم تسليما كثيرا « و منها مقام الإيمان في رتبة الأركان و هم كانوا أربعة [أنفس] الذين يأخذون الفيض من الإمام و يوصلون الى كل الذرات و هم اليوم العيسى و الخضر ثم ادريس و الياس و على الكل فرض اليوم معرفتهم بأنهم يتحركون في كل مقامات تجريدهم و نعتهم حول نور فاطمة و انهم اذا بلغوا حظيرة القدس و الحقيقة لن يقدروا أن يدركوا علانية نور فاطمة صلوات الله عليها ماطلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع و منها الإيمان في رتبة النقباء و ان عدتهم اليوم [ثلاثون] نفسا كما نزل في الحديث « و نعم المنزلة الطيبة و ما [بثلاثين] من وحشة » و لكن حين ظهور الحجة [عليه السلام] « فرض أن يكون عدتهم [ثلاثمائة و ثلاثة] عشر نفسا » و انهم حامل الفيض الكليه من الإمام بواسطة الأركان في سر الإمكان لا في مقام الأعيان و ان علامة عرفانهم هو سر اللطافة في مقام كينونيتهم و سر الدلالة في مقام ذاتيتهم و ان كل واحد منهم حقا خالصا من الإمام الذي به يتميزون بينهم و انهم لو شاؤا و أرادوا بأمر يثبت به الدين ليقدرن عليه بفضل الله و رحمته الواسعة و الله ذو فضل العظيم و منها الإيمان في رتبة النجباء و ليس لهم عدة منصوصة في الأخبار و انهم حملة الأسرار من شمس الأنوار و انهم يأخذون الفيض الكلي من الإمام بواسطة النقباء قبل كل الذرات و ان علامة عرفانهم هو العلم بمواقع الأمر و النهي و العمل في حول مقامات ظهور الذات في المبدء و في غايات الأمر كما صرح على تلك المقامات ذلك الحديث المعروف عن جابر عن علي بن الحسين كما ذكرناه من قبل و ان ما ذكرت في تفسير الإيمان هو من أصول السلسلة الكلية و ان لكل شى حد من الإيمان

الذي لم يقدر غيره أن يتحمل كما نزلت في الأخبار عن شمس العظمة والأنوار « ان أمرنا هو السروسر السروسر المستسر بالسروسر المقنع بالسر » فلا شك ان الذي هو قائم في رتبة التحت لو اطلع بتجليات المبدء لمن جعله فوق رتبته لينكره كما نزل الحكم في الحديث أبي ذر « أنه لو اطلع بما في قلب سلمان لكفره » واليه الإشارة قول علي بن الحسين [عليهما السلام] في كلامه

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرُهُ كِي لَا يَرَى الْعِلْمُ ذِي جَهْلٍ فَيَفْتِنَنَا
وَرُبَّ جَوْهَرٍ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحُ بِهِ لِقِيلَ لِي أَنْتَ تَعْبُدُ الْوَثْنَا
وَلَا سَتَحَلَّ رِجَالٌ مُسْلِمُونَ دَمِي يَرُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونُهُ حَسْنَا
وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ وَوَصَّى قَبْلَهُ الْحَسْنَا

وان أهل مراتب الجنان كل مرتبة يتحملون من المقامات التي قدر الله للإمكان ما لا يحتمل أحد مما كان في تحت ربتهم وكذلك الحكم في عكوسات تلك المقامات فإنها تختلف باختلاف مراتب الظهورات و ان الآن لو أريد أن أبسط حقيقة تلك المراتب ليطول الكلام و يخرج بيان المطلب عن ميزان البيان و ان المراد في مقامات ظهورات الأمر في قوله « وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر » يحتاج الى سير السالك و نظره الى مراتب الغيب و الشهود و ان كلمة « الحق » لو تأول برتبة ظهور التوحيد و « الصبر » بمقام أول الذكر الأول فهو رتبة النبوة الكلية الأولية التي هي نفس ولاية الله الظاهرة في رتبة ظهورها و ان تأول بذكر « الحق » عن الولاية و « الصبر » بالركن المستسر فقد تأول المعنى بسر الحقيقة و ان كل التفاسير في تينك الكلمتين يرجع الى نقطة واحدة التي هي ظهور الذات في رتبة الصفات و ان « الحق » هو ذكر الحق في كل مراتب الأمر و ظهورات الختم و ان « الصبر » هو المقام الذي يبلغ العبد بمقام الرضا الذي لن يختار لنفسه الا ما اختاره الله له و لا يرى لنفسه هواء و لا ذكر الا ما نزل الله في مقام نفسه و اختار له في مقام سره حيث أشار علي في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تحرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك الهي و

اجعلني ممن ناديته فأجابك ولاحظته فصعق لجلالك فناجيته سرا فعمل لك جهرا» و ان ذلك ذروة الأمر في مقامات العبد حيث أشار الإمام في معناه « بأنه [ثلاثة] أحرف العين علم بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و لا اشارة» و من سلك ذلك المسلك و حال في كل شأن حول عقله و لا يختار لنفسه الا ما اختار الله له و لا لخلقه الا ما اختار لنفسه فقد أخذ نصيبه من فيض ربه و بلغ الى حضرة قدس الواقع من حكم ربه و الى ذلك المقام أخذت القلم من الجريان و أذكر في مقام الظاهر ما ذكر جامع الصافي في مقام تنزيل الآيات في ذكر الأخبار و أسئل العفو من الله فيما ذكرت في ذلك الكتاب للجناب المستطاب بلغه الله الى غاية ما يتمناه من أحكام مبدئه الى يوم المآب و لقد ذكر جامع الصافي في تفسير السورة المباركة هذا « و العصر ان الإنسان لفي خسر» قيل أقسم بصلوة العصر أو بعصر النبوة « ان الإنسان لفي خسر» أي في مساعيهم و صرف أعمارهم في مطالبهم « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات» فإنهم اشتروا الآخرة بالدنيا ففازوا بالحياة الأبدية و السعادة السرمدية « و تواصلوا بالحق» الثابت الذي لا يصح انكاره عن اعتقاد أو عمل « و تواصلوا بالصبر» عن المعاصي و على الطاعات و المصائب و هذا من عطف الخالص على العام و في الإكمال عن الصادق قال « العصر» عصر خروج القائم « ان الإنسان لفي خسر» يعني أعدائنا « الا الذين آمنوا» يعني بآياتنا « و عملوا الصالحات» يعني بمواساة الإخوان « و تواصلوا بالحق» يعني الإمامة « و تواصلوا بالصبر» يعني بالعترة و القمي عنه قال استثنى أهل صفوته من خلقه حيث قال « ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا» بولاية أمير المؤمنين « و تواصلوا بالحق» ذرياتهم و من خلفوا بالولاية تواصلوا بها و صبروا عليها و في المجمع عن الصادق و القمي عن علي انهما قرءا « و العصر ان الإنسان لفي خسر» الى آخر الدهر و في ثواب الأعمال و المجمع عن الصادق [عليه السلام] من قرء و العصر في نوافله بعثه الله يوم القيمة مشرقا وجهه ضاحكا سنه قريبا عينه حتى يدخل الجنة « انتهى و أنا اذا اختتم ذلك الكتاب بقول الرحمن « سبحان ربك رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين» انتهى

تفسير سورة الحمد

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٢٠

الحمد لله المتقدس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالي عن مجرد وصف الممكنات و المتكبر من ذكر كافور الكينونيات و المتعظم عن بيان ظهور الذاتيات و المنتزه عن مقام سازجيته اللاهوتيات و المتفرد بكيونيته عن عرفان الجبروتيات المنتزه عن كل ما يقع عليه الاسماء و الصفات من اهل الملك و الملكوتيات قد ابدع مثل التجريد و امثله التفريد و حقايق التوحيد و مظاهر التحميد و مواقع التمجيد في كل ما يبدء و يعيد لكل العبيد الا يحتجب احد عن ملاحظة بهاء قمص طلعة حضرت جباريته و لا يغفل احد عن مشاهدة جمال محضر قدس سلطنته حتي لا يسكن احد الا بظهور كافورية جلال سبوحيته و لا يستلذ الا بذكر محامد مليك قدوسيته و لا يستريح الا في تلقاء مدين عز جبروتيته و لا يخاف احد من سبحات ما وقعت في الهواء و حالت بينه و بين مشاهدة جمال مالک الاسماء بالتشبث باذيال رداء عفوكبريائيته و لا يحزن لما فات عنه بالسكون في عز حرم القدس في جنبه بالاستعداد لفنائه في ساحة حضوره بالنظر الي بساط ستارته، فسبحانه ما اعلي شانته الذي قد انقطع الشئون عن ساحه قدسه و ما اعظم ارتفاعا الذي انسد الكل عن الصعود الي هواء انواره و ما اكبر جلاله سلطان

ص ١٢١

لاهوتيته التي فرقت الجوهريات عن الفناء في ساحة جنابه و ما ارفع علو قدوسيته التي انعدمت الكل عن الذكر بالاقتران مع ذكره و ما اقدس تقديس سازجية سبوحيته التي منعت الكل عن الصعود الي جو عوالم قدس جبروتيته و ما اجلي ظهور مظهر ظاهر كينونية كافوريته التي منعت الاشياء كلها عن ذكر الظهور في قدس ساحة حضوره و ما اخفي نعمائه التي لا يحصيها العادون لكثرة افرادها فلمثل ذلك الرب الذي ليس كمثله شيء ينبغي التسبيح و يستحق التمجيد و يحل التكبير و يعترف بالهندسية البحتة و الافكية الصرفة كل جوهر نعت مجرد توحيد و تحميد فبعد العلم بسبل الانقطاع

وعلو الارتفاع وانوار الابتهاج و ظهورات الامتناع قد شهد كل بتوحيده بعد ما علم الكل بانه لا يوحده غيره وقد اشتاق الكل الي رؤية قمص جمال طلعة ازليته بعد ما عرف الكل بانه لا يعرفه غيره و طلب الكل من ساحة قدس كبريائيته ما احتاجت اليه افقدتهم بعد علمهم بانه صمد لا يخرج منه شيء و لا يبرز عنه شيء و لا يدخل عليه شيء و لا يصعد اليه شيء و لا له دليل دون ذاته و لا عطاء في كينونية كافوريته الا ذاتيه سازجية وقد اعطي الكل حقه بما ابدع الابداع لا من شيء بابداعه البحتة و اختراعه المحدثه و قدره المحدة و قضائه الهندسة و ما جعل الله

ورائهم من امثلة الثلاثة الاذن و الاجل و الكتاب اسماء تجليات المقدسة من كافوريات مجردات السازجيات المتثلثة من مبادي علل الاولية و اثمار شجرة الغائية ليستدل كل عند طلوع نور الله و الضياء الساطع و البهاء اللامع و الركن الرابع و الرسم القاطع و الطراز الطالع و الاسم الجامع و ما جعل الله في مظاهر فعله من هندسة ملكه و رايات سلطنته و تجليات جبروتيته و علامات كبريائيته و دلالات وحدانيته و مقامات سبوحيته و آيات قدوسيه ليتلجلج بذلك كل الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و المجرديات و النفسانيات و الانيات و الشبحيات بتلجلج ما استتر في انفسهم من آية مظهر فعله هيكل المثلث في اسمه الاعلي و الشكل المربع في ظهور او ادني حتي

قدس كل الذرات ما نسب الي آل الله حامل الصفات عما يتعلق الانشاء بالظهورات و الابداع بالتجليات و الاختراع بالشئونات و الاحداث بالمكونات و الانجعال بالمستترات حتى كمل كل في مقام ظهور السبعة بمظاهر السبع و استدرک ما قدر الله له في عوالم الامر بما نزل في سورة الحمد تلك سبع المثاني من الطراز الاول و النور الازل و البهاء الاجل و السر الاوعرو الرمز المنمنم و الرسم الاقدم و الاسم الاعظم لمن جعل الله عدة حروف سؤاله طبق جوابه الا انه ظهر في اسمه هيكل التريع قبل طلعة المثلث في شكل الصليب المحذب ذلك من فضل الله علي الناس اذا شهدوا بما انا اشهد في ذلك البيت الحرام في الشهر الصيام علي مقري في الايام و ان الله هو ربي لا اله الا هو ليس كمثله شيء و هو المتكبر المليك المقندر المنتصر الظاهر الباهر القاهر الثابت الظهير و الجبار الشهيد و الخبير الزكي الفرد الحاكم العادل الحي القيوم الفرد القدوس الذي خضعت له

القلوب لهيبته وخشعت له الاصوات لعزته وصعقت له الافئدة لجمال طلعتة وشهقت له الهندسة في الاجساد المطهرة لعلو قدرته لم يزل لن يعرفه شيء ولا يزال لا يوحدته شيء اذ ذكر الشيء كون بالمشية وذكر الكون ذوت بالاراده وذكر الذات حدد بالقدر وشان القدر حقق بالقضاء وبداء القضا يثبت بعد الامضاء في مقام سر الانشاء ويرفع حكمه في نفسه بظهور طور السيئه في الركن الحمراء فسبحانه وتعالى ما اعظم احسانه واكبر امتنانه وابهى اعطائه واجلى آلائه قد ابدع كل بدع واخترع كل ما اخترع لا من شيء بالانشاء البحت والاحداث الصرف من دون ان يخرج من شيء او يتعلق به شيء او يقارن معه شيء او يفارق امره شيء سبحانه ما اعجب صنعه والطف ابداعه واعظم سلطانه واكبر قدرته الذي اقام الوجود وابدع المفقود بلا من شيء لم يكن له شيء ولا وجود في نفسه كانه اقام كل خلقه بلا من شيء الذي ليس هو عنده شيء كذلك عرفنا الله قدرته في ابداعه ويدلع السننتنا بالاعتراف باختراعه واثبت كينونيائنا لتشهد افتدتنا بحدود الامكانية وسلطان انشاءه وقرار ما ينسب اليها بالهندسة المعدود لمليك احسانه فله الحمد حامدا كافوريا سازجيا ازليا جوهريا مجرديا قدوسيا سبوحيًا متلجلجيا متلئليا متلئليا متشعشا متلامعا متساطعا متطرزا بما يستحق به نفسه ويدعو به الي ذاته واختصه لنفسه وحرمه علي غيره واصطنعه لحضرته واستعظمه لكبريائته و استقدمه لسبوحيته واستكبره لقدوسيته واسترفعه لجبروتيته

واستعاله لعلو صمدانيته الذي به يخلق كل ما يشاء ويبدع كل شيء بالانشاء ويظهر بيانه لكل الاشياء ويثبت طولته علي جميع اهل الارض والسماء وهو اسمه الذي استتره في حجب الغيب واحتجبه عن انظار اهل الريب وطهره عن ذكر الاشارات من كل من اراده في عوالم التجريد او يريد به في لجج يم التفريد و قدسه بظهور تقديسه علي هياكل التوحيد والظلال المتجدد والمعادن المتمحيد ثم له الحمد بذلك الاسم الذي يحبه ويرضاه ويستجيب به عن دعاة لحضرته بدوام ازليته ذاته واقدمية صفاته كما هو عليه في عز كينونيته ويستحق به في كافورية سازجيته انه هو يقبل من العباد ما يبدع بالايجاد ليظهر ثمرة الانوجداد من البلاد واهلها لما جعلهم الله اهل الفواد وحامل الامداد و مجري المداد علي الألواح المشرقة من اهل السداد ثم له الحمد بما هو يحمد به نفسه ويمجد به

ذاته من دون حمد خلقه وثناء عباده اذ ما يحدث به المحدث هو افك لحضرته وكل ما يتكون من الممكن كذب لساحة عزته استغفره لسان الامكان و ذنوب اهل البيان و اتوب اليه انه هو المنان السبحان و اشهد لمحمد و احرف نفسه في كلمة لا اله الا الله بما شهد الله لهم في كينونية تجليه في صقع الذات و ذاته ظهوراته

في ملكوت الاسماء والصفات اذ نعت الجوهريات من الممكنات لتلك المظاهر المقدسة البيضاء افك و وصف المجردات من الممكنات لتلك التجليات المتشعبة الحمراء كذب وليس لي ولا لاحد حد بان تقول انهم كانوا مظاهر هو لانما يصعد به فواده الي هواء قدس عالم الهاء في لجة الهوية هو ما استدرك فواده و عرفه ذاته و حدده كينونيته و ان ذلك كان شأن مفتقر في ازل الازال و حد المضطر لا يزال فان كان ذلك حكم جوهر مجرد رفع من اهل الذوات فكيف حكم ظهورات اهل ملكوت الاسماء والصفات من اهل الارضين والسموات فوعزتكم يا الهى لولا امرتنى بذكرك لنزعتكم عن ذكرى اياك و لولا افترضت علي توحيدك لقدستك عن توحيدى اياك ولكن الان لما تفضلت علي بالامتنان و تكرمت علي بالاحسان و قبلت آثار اهل الامكان بظهورات سبوحيتكم يا سبحان و رضيت بشئون اهل البيان لمظاهر قدوسيتكم يا ديان اقبل اليك بكلي و اهرب اليك الي غاية حدي و افر من وجودي بما نسب الي بالنزول علي ساحتك و حسن كلائتك و اشفع اليك بمحمد و آل محمد و آل آل محمد بك اليك و اقسمك بحقك لديك و حقهم عندك و حقق عليهم ان تصلي علي محمد و آل محمد و شيعة محمد بما انت عليه من الفضل و الاحسان

و الجود و الامتنان و ان تجعل لوليک الفرج و تسهل للمنتظر امرک المخرج و تنصره بجنود ما في علمک و تعزه لسلطان عزتک و تظهر كلمته علي الارض و من عليها و حجته علي البلاد و ما ذوت فيها حتي كملت نعمتک علي العباد و تمت نعماتک علي البلاد و تفرغ افئده اهل الفواد مما اكتسبت ايدي الظالمين من اهل الاضداد و تحيي قلوب الميتة من العباد بما تشرق من نوره علي اهل الايجاد قلت و قولك الحق و من اصدق منك قبلا و اشرقت الارض بنور ربها و لا شك ان وعدك كان مفعولا رب انصرني نصرا عزيزا و افتح لي فتحا مبينا و اجعل لي من عندك سلطانا

نصيرا وارني ما سئلتك وزدني فيه كثيرا انك كنت بنا بصيرا وانك انت ربنا كنت علي كل شيء
 قديرا و بعد قد نزل علي كتابك وشاهدت ما سطرت فيه من آياتك فاسئل الله ان يخلصك من
 شئون العرضية بمنتهي سعيك ويستقر علي بساط المحبة بغاية جهدك قد علمت ما ذكرت
 في ذكر ورقة الطاهرة وما للناس وال اخذ من تلك الشجرة الجنية قد زكى ها ربها لنفسها وما لاحد
 ان يقرب بها ولا ان ياخذ من ثمرتها ان احسنت فهي محسنة لنفسها وان اساءت فهي عاصية لربها
 وليس لاحد حكم عليها ان يشاء الله يغفر لها وان يشاء يعذبها

وما كان الله ليذر الناس علي ما هم عليه الا ليميز الخبيث عن الطيب وما كان الله بغافل عما يعمل
 العاملون وان ما سئلت من تفسير سورة الحمد ولوانى ليس شانى لمن اريد ان اصعده باذن الله الي
 حظ الفواد وكلمة الايجاد بان اجيبه في ما سئل من سبل الظهورات والطرق التجليات لان نقطة
 العلم هي مودعة في ذاتك ومستجنة في غيبك ان تركي نفسك بالعلم والعمل ليبلغ الي مبادي
 العلل ولو كان الناس يسلكون في ظلمات هذه الليل الاليل ولكن الامر هذا هو الذكر الاعز الاكرم
 الاجل ولكن الان لما كانت الليل ليلة القدر واليوم يومه اجيبك باحسن البيان واجمل التبيان و
 جوهر الكيان ومجرد العيان صل وسلم علي حضرة الانسان والعن الشمس والقمر واتباعهما
 بحسبان فان الرحمن خلق الانسان نزل القرآن وعلم البيان لكل من هو في الامكان والاكون لان
 نسبة فيض الديان لكان علي حد السواء لكل مراتب الاكون وانه هو المتجلي بنور برهانه والمتعالي
 بذكر ارتفاعه بما فصل في حكم الميزان وعلم الكل ذكر حق الايجاد في ذكر قوله النجم والشجر
 يسجدان اذا تلاحظ فيها حقيقة معني الرضوان وان علي تفسير شجرة البيان بذكر النيران لانهما رضيا
 لعبادة انفسهما ولذا كانا في النيران وان في مقام الباطن الذي هو الضد في الظاهر لان

كل ما كان في العليين كان له ظل في السجين وانهما في مقام العليين اشتقا من اسمهما في مقام
 الظاهر التبيان البواطن والظواهر وان عدة اسمهما لتشير في آية القرآن فباي شيء من آلاء ربكما
 تكذبان وفسر الامام ببيانه لا من شيء من آلائك رب اكذب وصرح عليه السلام بان امر بمحمد
 امر بعلي في عالم الشهادة وهي طبق عالم البداية لان في اسماء الحجج يظهر في مقام الجمع اسم

علي ومحمد مرتين ، مرة في السلسلة الغيب ومرة في السلسلة الشهادة ومرة محمد وعلي وان هذه الثلاثة و ظهور اسماء الثلاثة في الرقوم الكونية و الحروف الابداعيه و الهندسة الانشائية و الامثلته الاختراعيه و لقد جمع كل ذلك حروف الوتر لابيها بسط اسم من اسماء الله عز ذكره الذي كان عدة زوايا مثلته طبق رقوم هندسة كذلك يعلم اولوا الالباب بان ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا وانت يا ايها السائل الحاكي ذلك الاسمين فسرا امر بنبي امر بوصي ولا باسم نفسك ولا حكم ربك انت تكذب وكفاك هذا انت تادب فاعرف سر اسم الرب و حرف البر فان الحمد هو سبع منه و الان استعد بما تغرد اطيبار سماء اللاهوت علي و رقات شجرة الاولي في الفردوس و بما تغني حمامة فلك العماء

على شجرة الطوبى تحت ظلال انوار حضرة القدوس و تغني ديك عرش الملك على اغصان شجرة سدرة المنتهى تحت ظلال المكفهرات الافريدوس و بما يتلون طاوس صبح الازل فى ارض الياقوت تلقاء سمندر فى كرة نار الجبروت بما يدلع السنه القاموس فان ارياح صبح الازل تشرق من ناحيه الجبال و تدعو الى لجه الجلال و تشير الى حضرة الجواد ذو الافضال و تنطق بحسن جمال حضرة ذو الكمال بما قدر فى مبادئ العلل الى غاية حدود المآل فاشهد بان نقطة الوجود من الغيب و الشهود هى لما نزلت من عوالم الامر الى مقام الحروف ظهرت هيكل النقطة بمثل ما انت تراه و هى سر البيان فى القران و مستسر التبيان فى الامكان و سر المحجب بالسرفى الاكوان و السر المغيب بالسرفى الاعيان و لذا قال كافور حضرة السبحان و سازج سلطان الديان و جوهر مليك البرهان و مجرد حضرة المنان بان كل القرآن هو فى الحمد لانه حامل تجليات السبعه فى لجة المجد و اسم الفرد و ظهور العبد و غيب الحمد و ان تمام الحمد فى البسملة لانها ذات اركان من عرش الازليته ركن منها مطلق بما غيب بين الالف و السين الذى يطلق فى عرفنا بالالف الغيبية الآيه اللاتحه من ركن المخزون و الرمز مصون و الرسم المكنون و الاسم المسنون و انه غيب لظهور الله الرحمن الرحيم و استتر لعلو اسم الله العلى العظيم و احتجب لبروز اسم الله العزيز الحكيم و انه ركن من اركان النقطة و جزء من اجزاء الكلمة و سر اسماء الثلاثة و غيب هياكل الظاهرة لا يدخل فى العدد مع انه اول العدد

ولا يشير اليه بالمدد مع انه تمام المدد من حضرة الابد الصمد الواحد الاحد ان قلت انه جوهر كافور حدته بحدود كينونيتك و ان قلت انه سازج ظهور نعته بهندسة نفسانيتك و ان قلت انه نور النور **مثله** بامثلة انيتك لان لو نزل عليه حكم الثبوت او يرفع اليه آيات النعوت او يدل عليه هندسة الموجود او يرفع الى هواء قدسه اعلى طير الوجود ليبتل حكم التقديس عن حضرة الظهور وكلمة التحميد لمحمد شجرة النور و آيات التمجيد الحروف الثالث بعد العشر احرف ذكر الاكبر و السر المستسر و الرمز المستنصر لان الله اصطنعه لنفسه و استخلصه لحبيبه و اصطفاه لاوصياء حبيبه و ارتضاه لشيعه و ليه لان به دارت الكاف حول نفسها و الدوائر حول مركزها و الاقطاب حول وتدها و ما فى الاكوار و الادوار حول ظهوراتها بما تجلى الله لها بها و بها امتنع منها و اليها حاكمها و لديها ظهورها و عليها بطونها و فيها سرها و منها علانيتها و اليها عينها قد انقطعت الاشارات

عن ساحة قدسها و اضمحلت الآيات عند طلوع نورها و انقادت الصفات لجمال طلعتها و تيممت الكينونيات بظهور ذكرها فما اعلى ذكره ذكره في فوادك و ما اقوي سلطانه سلطانه في جوهرك و ما اجلي نوره نوره في كافوريتك و ما اخفي حقه حقه في غيبتك و حضرتك او لم يكفك ربك او لم ينهك ربك او لم يامر ربك او لم يخوفك ربك فان الاسماء لا يصعد الي ساحة قدس حضرة الجبار و ان ظهورات الانشاء لا يتصل بمقام قدس مليك القهار و ان ما يتكون في الكينونيات لا يصعد الي جو عالم سلطان المختار و ان قلوب المتكسرة من اولي اللانهايات لا يرد عرفان حضرت الغفار ذلك ذكر من ذكره في الذاكر و نور من نوره فى الانوار و سر من سره في الاسرار و آية من تجليه في كينونيات الابرار و الا ما انا و ذكر الاغيار و حكم الاخير للمستبصرين من اولي الابصار و المستنظرين من اولي الانظار و كفاك ذا ذكر لمن عقبي الدار و ركن منها بما ظهر في طلعة الهوية و جلال الصمدانية و جمال الكبريائية و بهاء الازلية و انها ذات مظاهر مجردة ركن منها عن حرف الاول من اسمه كلمة الله و ان الف الغيب لما ظهر كان اول نزوله في مقام ظهور الذات بالذات للذات في الذات و ان الله هو اجل من ان يوصف غيره او يوحد سواه

ولما خلق الخلق لعرفانه و اعطي الممكن بيانه و استرفع عن الكل بارتفاعه و استقطع عن لكل بابداعه فرض لمن عرف حد نفسه و يخاف عدل ربه و يخشي من طول بارئه بان يوحد جاعله بظهورات مراتب اسمه في مقام الذات بانه لا اله الا هو لا يشابهه شيء و لا يعاد له شيء و لا يقارنه شيء و لا يساويه شيء و لا يقع عليه اسم شيء و لا يرفع اليه عرفان شيء و لا يدل عليه كينونية شيء اذ الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته و ان النعوت نعت لمن لا يغني عن كل شيء في عز كينونيته و ان الاسماء سمة من لا يكون له ذاته اكبر عن اسمه و ان الصفات ادلاء لمن لا يكون دليل توحيده دون ازليته فاذا وحدت ربك في مقام الذات بنفي الاسماء و الصفات و الورود عليه بمحو الآيات و صحو العلامات و نسيان الموجودات فقد ادركت كينونيتك ما احتملت من فيض ربها هنالك يشرق ارض الكافور بنور ربها و بحر المسجور بذكر بارئها و شجرة الطور بثناء مجليها و اوراق الظهور بشئون مبدعها فما اعلي علوا لمن استقام علي ذلك البساط و دخل باذن الله في ذلك الفسطاط و نسي حكم ما ذوت بالانماط و محي كل ذكر تعدل ميزان الاقساط بان النقطة لما ظهر ظهر الغيب الذي هو لالف في بسم و ان الباء اشارة

بربوبيته علي كل شيء و ان السين اشارة بسكينة المودعة في كينونيته العبودية من جلال ربوبيته و ان الميم اشارة بمجد الله الذي تجلي له به و جعل مجد نفسه في ذلك الهيكل المقدس و الطلعة المنورة و ان الاسم الاعظم هو الذي غيب بين الباء و السين في عالم الغيب و ظهر بين النقطتين وسط الجزئين و ان عدة البسم هي هكذا (١٠٢) و انه ذات اركان الثلاثة لظهور اجزاء الثلاثة من الكلمة الاولية التي هي النقطة و ظهر حرف العبد و ركن المخزون بظهور النقطة بين شكلين الهندسيين و ان ذلك اشارة النقطة فيه و لذا قال الامام عليه السلام ان اسم الاعظم في بسم الله طبق الحديث اقرب من سواد العين الي بياضه و ان ذلك الاسم هو اسم النقطة و دال عليها و حاكي عنها و ناطق بثنائها و مدل علي حضرتها و انها اذا قطع عنه صور الحدودية يظهر هندسة الرقومية اربع الفات اشارة باجزاء الاربعة من الكلمة التامة و كذلك ظهرت ظهور الاسم في كلمة الله و انه ذات اركان ثلاثة مثل الاسم في ظهوره و ذات اجزاء الاربعة في بطونه لان الامركرر مرتين و ان عدة ذلك الاسم هو في

الهندسة الرقوم والذكر المعلوم هي طبق هندسة الوتر في مقام الحدود و ظهور المنفوق و هو هكذا (٦٦) وان الواو الذي هو اول اسم الواحد اول

الاعداد و آخر الامداد و سر الايجاد و ثمره الانوجاد ظهر بعد اقترانه بوجه الذي هو الهاء عدة كلمة الله لان ضرب عدة هو في حرف الواو الذي هو حدود الستة في مقام هندسة الكونية ظهر عدة كلمة الله بلا زيادة و نقصان و لا تغيير و لا انحراف و ان الالف اشارة بظهور ركن آل الله في قوس الصعود و ظهور الهوية البحتة في قوس النزول ثم اللام اشارة بركن آل الله ثم مكرر اللام اشارة برسول الله ثم الهاء اشارة بقوله عز ذكره انا انزلناه في ليلة القدر لانه دال علي علو جلال الهوية في صقع كافورية الازلية و رتبة سازجية الهوية تلك كلمة دلت علي الاسم و الاسم كلمة دلت علي النقطة و النقطة كلمة دلت بالله علي نفسها و ان تلك الكلمات الثلاثة يحويها هندسة عدة الوتر الذي هو مطابق بهندسة كلمة الثالثة من هذه الكلمات الثلاثة و ان علي العباد فرض بعد توحيد الذات بتوحيد الافعال و العبادة و ان توحيد الصفات هي شان من توحيد الافعال لانه هو ركن مكرر اللام في اسم الله و ان بالحقيقة التوحيد هو توحيد الذات لا دونه لان من يوحد الله بتوحيد ذاته يوحد به بان لا خالق دونه و لا معبود سواه و ان ذكر مراتب الاربعه في مقام التوحيد

هو لاجل مكنسة القلوب و هندسة الالهام و النفوس لان غير الله لن يذكر معه و لا وجود له عنده و انه هو واحد احد فرد صمد الذي كان عالما و قادرا و خالقا و معبودا و ان ما ذكر في بيان تفرقة الصفات بين صفات الافعال و الذات هو ذكر من اهل السبحات و ليس لله صفة دون ذاته و لا اسم دون كينونيته لان هذه الصفة لو كان نفسه فهي نفسه و ان كانت غيره فهي خلقه و لا يذكر عنده و ان كل صفات الذات لمكنسة اهل السبحات بمثل الحيوية كما انه كان حيا بلا وجود شيء فكذلك كان عالما بلا ذكر شيء و قادرا بلا وجود شيء و ليس لذلك كيف لانه دون بالهندسة الابداع و كيف بكيفية الاختراع و عين بذكر الاحداث و مثل بامثلة الانشاء و سبحان الله و تعالي قد ابدع النقطة لها بها بنفسها ثم نزلها الي مقام الاسم ثم من الاسم الي طلعة الهوية الدالة علي الالهية و ليس للخلق من معرفته نصيب و لا من محبته حظ الا ما ابدع الابداع لا من شئ و اخترع الاختراع لا من

شبهه واحداث الاحداث لا من (افتاده) وانشاء الانشاء لا من عدل كل ذلك بامرہ الذي استقر في ظله ولا يخرج منه الي غيره فاذا عرفت ما عرفتک من ظهورات انوار لجه الاحدية و سمعت ما سمعتک من تغردات العماء علي اغصان شجرة الهوية وشهدت بما اشهدتک

مما احصي اللوح في مقام كينونية الابداعية وتيممت بفواذك بما لاحظناک من انوار نور السبوحية لتجد الذاہ شرب ما الخمر في كاس القدوسية وطعم عسل المصفي في كاس الجبروتية ورايحة المسک من نهر اللبن من ظلال اراضي الملكوتيه وبرودة ماء الثلج في نهر ماء غير الآسن الجاري من تحت جبال اللاهوتية وان تلك الامثال نضربها لك لتري حکم بيت الظهور في بيت المعمور وشجرة الكافور في ماء الطهور وعلي ذلك بين مسجد الحرام والاشهر الحرام والاذکار الاربعة بين الركن والمقام والتجليات المتشعشة في مقام توحيد رب الحل والحرام ومنها ياخذ اهل الحقيقة قواعد الكليه وبها يتصرف في ملكوت الاسماء والحروف من قوة الربوبية الآية البسيط الازلية والتجلي البحت السازجيه انظر بما آتيناك الان من قواعد السبوحية فانها بها يجتمع بين المتضادات من السلسلة الكونية وتفرق بين المتجانسات من هندسة الشرعية وان بذلك يبسط ايدي اولي الحقيقة بالاستنباط لسائر الحروف عند ترتيب الحديه وان الميزان هو النقطة وانها اذا تطلق في مقام الذات تعبر في عرفنا بالذات والصفات والافعال والعبادة وان في ركن الاول يطلق الكينونية ثم في مقام الثاني ركن الذاتية ثم في رتبة الثالث نعت

النفسانية في ظهور الرابع وصف الانيته وان المتعلق بالاول ذكر الكافور وبالثاني ساج الظهور وبالثلث جوهر الظهور وفي الرابع مجرد النور تلك نعوت مثلثة للطلعة الازلية مقدسة عن حدود الامكانية والمنتزه من امثلة الكونية والمتعالية من نعوت الملكية ثم بعد تلك المراتب الكلية في ذكر اسم العلي صورة الانزعية التي يصرح باللاهوتية في هيكل العبودية ويعترف بكل معاصي الامكانية في حرف من حروفاته الحدية بان لاول فيض المطلق جهات اربعة الاول رتبة القضاء و متعلقه هو ذكر الانشاء وعالمه هو اللاهوت واسمه في قوس الصعود هو ركن المقصود وكلمة هي ذكر التسبيح في افق الديجور والثاني هو الاذن وان المتعلق به هو الابداع وعالمه الجبروت واسمه

تبارك عدة حروف لا اله الا الله وكلمته هي التهليل في سماء النور ثم الثالث الاجل والمتعلق به هو الاختراع وان عالمه الملك واسمه تعالي في كلمة رسول الله وكلمته التوحيد ثم الرابع الكتاب وان المتعلق به هو الاحداث وان عالمه الملكوت واسمه هو الله مقام التوحيد وكلمته هي التكبير تلك ظهورات الكلية وتجليات قدوسية وشئون سبوحية ودلالات جبروتية ومقامات ملكوتية و

علامات لاهوته التي بما اخذت القواعد من حروف الهجائية وضربت الامثلة في الارقام الهندسية وذوت المتطرزات بالآثار البديعة وكونت الحروف بالتراكيب المتطرزة الجوهرية فاعلم انا نطلق كل اسماء اللطيفة في مباني العلية واذ نذكر الانشاء نريد المشية ثم بالابداع نريد الارادة ثم بالاختراع نريد القدر ثم بالاحداث نريد القضاء وكل واحد من تلك الاربعة نذكر في ركنه الاولي كلمة الانشاء في ركنه الثاني كلمة الابداع ثم في ركنه الثالث كلمة الاختراع ثم في ركنه الرابع كلمة الاحداث وانه حدث بديع لانه اول اسم ظهر من السبع وظهر السبع منه وهو اول اسم قد اختاره الله لنفسه وهو اسمه العلي فاوول ما اشتق منه هو البديع لانه هو الاسم العلي وحروف السبع ولذا فتح اول اشارات من قبل بدايت الاسم الرفيع والرمز المنيع لمن اراد ان يتذكر او يطلع باسمه البديع ثم لكل واحد من تلك الاركان تطلق تلك الامثال المشيرة بما لانهاية لها بها منها اليها وليس لتعابيرنا من انقطاع ولا لتراكيبنا من امتناع ولا لكلماتنا من زوال ولا لآثارنا من اضمحلال مثلا اذا نطلق رتبة الكافورية التي ذكرناها لك بانها

نعت ركن الاول في رتبة الانية مقام الركن الرابع ما قصدنا من كلمة الكافورية في رتبة كينونية هذه الانية الا ركنها الاولي وكذلك انت تعرف كل الامثال في اشاراتنا بمثل ما عرفناك في تلك القاعدة الكلية التي بمعرفتها ترفع التعارض في سلسلة الطولية ونجمع الاختلافات في هندسة العرضيه من سلسلتها كذلك ضربنا لك الامثال ونزلنا عليك آيات الجلال بظهورات يوم المآل لتعرج من حضيض اوج الآمال الي ذروة قدس الجمال فاذا عرفت ما اشهدتك علي ظهور الامثال فوق ذلك الجبل اقوي الجبال في ظهور تجليات ركن الجلال بظهورات الجمال بان الرحمن في كلمة بسم الله ركن الثالث اذا تجعل اول الكلمة كلمة باسم وحرف الرابع اذا تجعل البدء نفس

النقطة وان علي الاول هو ظهور الرحمانية علي العرش واستواء جود الكبريائية الي الخلق وقد جعل الله حامل ذلك الاسم اول ذكره المطلق في عالم الذي لا يطلق وهو ظهور كلمة محمد رسول الله و ان عدته هي بالهندسة الرقومية والحساب المعروف عند اهل زيچ الهندية هي هكذا (٣٢٨) و ان علي صورة هندسة حين الجمع يظهر ثلاثة عشر و احد حرف اول العدد لان هذا الاسم قد كور بغيبته وشهادته حول نفسه ولذا

ظهر آيه المشية و ظهوراتها في عالم الغيب والشهادة بعدة المرقومه وان الواحد المحتجب هو كينونية مشية التي احتجب بظهوراتها في نفسها ولذا كان عدة حروف الاسم ستة احرف الالف اشارة بانه اول ذكر الاول لله الاحد وان الام اشارة بلطف الله الخفي في حقه الذي دال علي لطف حضرة الصمد وان الرا اشارة بربوبية الله المتجلية له به في رتبته الدالة علي ربوبية الواحد الفرد الابد وان الحاء اشارة بحمده الذي اختصه لنفسه وجعل حبيبه مظهره الذي هو الدال علي منتهي حمده وهو الخالص لله وحده حين يقول العبد الحمد لله كما هو اهله انه هو المتكبر المتعال وان الميم اشارة بملكه الذي جعل حبيبه مليكه وان الملك اصغر عن اسم محمد بحرفين لخضوعه للنبي والولي و لذا رفعه الله بنسبته اليه بان الملك لله سبحانه وتعالى يملك من يشاء ملكه ويعطي من يشاء سلطانه اذ انه مالك الملك و مليك الخلق يعطي الملك من يشاء ويمنع الملك عن من يشاء وينصر من يشاء ويعز من يشاء ويهب كلما يشاء لمن يشاء بما يشاء لا راد لامره ولا علة لجوده الا فضله وقف الكل في هذه الليلة ببابه ولاذ المنقطعون بجنابه فيا نعم المحبوب مليك

الوجود والمفقود ويا نعم المقصود و سلطان الوجود و من هو في فعله محمود لولا الواجب عن سؤالي حضرته لاخترت الصمت في محضر هيئته ولكن لما فرض علي الدعاء واحذر المستكبر بحدود الانشاء اناجيه بقلب خاضع وبدن خاشع وفواد متذلل وكبد متبدل فهل لي من راحم غيرك يا الهى و هل من ناصر لي سواك يا مولايي و هل لي من جابريا محبوبي دونك و هل من ستار يا مليكى سواك و هل لي من مقدر كل الخير يا سلطاني دونك و هل لي من مخلص يا مقصودي غيرك و هل لي من وهاب يهب لي من دون مسئلتى من دون مسئلتى واستحقاقى علي قدر كرمه

دون حد مسكنتي يا معبودي الا انت لا وعزتك لا مهرب الا اليك ولا منجي الا لديك ولا خلاص الا باذنك ولا استخلاص الا بجودك ولا مفر الا عندك ولا مقر الا لديك ولا شفيع لي دون سلطان رحمانيتك فارحم اللهم من لا راحم له غيرك وانصر اللهم من لا ناصر له دونك وافتح اللهم لمن لا فاتح له غيرك واقبض اللهم لمن لا قابض له سواك وهب اللهم من لا وهاب له الا انت وتب علي يا محبوبي فان ليس لي توبة عندك لان كلمة التوبة خطيئة اكتسبت من خطيئة وان كينونتي

ذنب محض لا يعادله في علمك ذنب ولا في كتابك خطاء فهب لي اللهم كباير جرمي فان كفي صفر من توبتي واغفر اللهم عظيم جريراتي فان لا استغفار لي عندك وهب لي يا الهى في هذه الليلة المباركة التي تنزل الروح والملائكة فيها باذنك علي وليك القائم المنتظر واعترافاتهم بحدود تسيباحتهم واقراراتهم بهتدستهم في تحميدهم اياك ما ينبغي بسلطان كبريائيتك وجلالة جبروتيك ويستحق بعلازليتك وانت اهل في ملك صمدانيتك فاني لا حد لي بان اسئلك ولا شان لي بان اطلب منك وكيف لاواني قد وجدت كينونيتي بأثار ابداعك وتحققت ذاتيتي بانوار اختراعك فكيف من وجد بحد الانشاء وحدود الاحداث يلبق بان يسئل من مثلك الذي لا يقترن بجعل شيء ولا يصعد اليك ذكر شيء فسبحانك يا الهى كما ابتدئت خلقي لا من شيء وامن علي بكل مواهبك لا من شيء اذ جودك يتجود بالافضال لا من سؤال احد وان فضلك يتفضل بالافضال لا من الحاح عبد فوعزتك لا خوف لي لانك مليكي واني ولولم اقم بحقي عندك ولكن انت تضع بي ما تستحق به واني ولو كنت

مفرطاً في حقي ولكنك كنت قاسطاً في حقي فاصنع اللهم بالفضل وافعل اللهم بي بالجود فاني انا الذي ما استحييتك في الخلاء ولم اراقبك في الملاء وما عبدتك علي حد مسكنتي وما عرفتك علي حدود ضري ومسكنتي فآه آه انك مع سلطان كبريائيتك وعزة فردانيتك وقدرة صمدانيتك وعظمة ازليتك قد تلطفت لي علي حق لطفك وتكرمت علي علي حق كرمك وتفضلت علي حق فضلك وترحمت علي بمنتهي رحمتك فلمثللك المولي ينبغي التسبيح ولمثلي

العبد يليق الضجيج ولمثلك المولي ينبغي التقديس ولمثلي يستحق العويل ولمثلك يا محبوب كما انت انت ولمثلي يا سلطان كما انا ان اقول انت انت لم تزل لا يفرغ من ذكرك وان اقول انا انا لا تزال لم تستقر كينونيتي لاجل حكم بدائك فاكتب اللهم لي ولمن تحب كما انت تحب وترضي انك انت الله رب الآخرة والاولي سبحانك اني كنت ذاكرك او سائلك او فانيك لانك اجل واعظم واعلي من ان يليق لساحه قدسك اعلي جوهر نعت العباد ومجرد وصف من اهل الايجاد لا اله الا انت سبحانك اني كنت من العارفين وان ما ذكرتك به هو ذكر ان تنظر الي اسم الرحمن في مقام ركن الثالث وان اردت ركن الرابع

فهو آخر مراتب النقطة من الظهور وكلمة التكبير في تلك الظلمات الصماء الديجور وان برحمة الظاهرة من حضرة المشكور ياخذ نصيبه اهل السرور يبلغ الي مقاماتهم بما اكتسبت ايديهم اهل الغرور واليه الاشارة قول الحسن العسكري عليه السلام بان الله خلق الرحمة مائة جزء فجزء منها رحمة من رحمة في الدنيا واذا كان يوم القيمة يرحمه الله بتسعه وستعين جزء مع اصل الدين هو الواحد علي كل الخلق وهو حرف القاف هو جبل محيط علي اهل الدنيا وان من ورائه الذي هو القلب هو اهل الفواد ومظاهر الايجاد وتجليات الامداد واثمار شجرة الانوجاد وهو قاف قلب الشيعة الذي لا يسع امر الله ارضه ولاسمائه الا قلب عبده المومن وانه بعينه حرف الالف لان المائة في الارقام الهندسية هو صورته صورة اول العدد ولا تقدمه الا النقطة ولذا ظهرت في اسمها كذلك يستشهد اولي الالباب باقترانات تلك الاسباب بان ما هنالك في ظهور رب الارباب لا يعرف الا بما هيينا في ظهور يوم المعاد ذلك ذكري لمن تذكره وخاف مقام ربه ونهي نفسه عن حدوده وان ذلك فضل من الله لمن استدركه وان اليه يرجع الامر والخلق كله وبيده

الخير كله يعطي من يشاء كما يشاء اذا ورد في ظل جبل القاف لان في ذلك المقام يظهر اسم القضاء ولا بداء له لامر الله وتمنع عن تشاء من اصحابه اسماء الثلثة واليه الاشاره قول مالك الولاية صلوا اصحاب الثلثة وان الي الله المستعان في المبدأ والمعاد وانما الرحيم مظهر الكلمة الخامسة ان يجعل النقطة الاولي واسم كلمة الرابعة ان يجعل البدء كلمة الاسم وعلي الاول النقطة

مقام اول الفيض والاسم مقام الالف الغيبية والظهور الالوهية هو رتبة الف اللينية وفي ذكر الرحمانية ظهور الف الغير المعطوفة و في اسم الخامس هو ظهور الف المبسوطة و لقد جمع تلك مراتب الخمسة لفظ الهاء وكلمته فاعرف ان كنت ذا علم فانا انزلناه في ليلة القدر و الا فاسئل الله من فضله فانه لهو الجواد الواسع و ان علي ميزان الذي كان اول الركن كلمة الاسم انما الرحيم هو حرف ركن الرابع و انه لهو الذكر الحكيم و الاسم الاعظيم و السر القديم و الرمز المنمنم الذي كان قبل كل حين و بعد حين و سيظهر ذكره مع الحين باذن الله المقدر في حكيم مستتر ان ذلك هو النقاب في الحجب و سر الكتاب في الصحف جعلني الله و اياك من الواردين عليه و المستقرين لديه و الشاربين من كاس فيضه و المستانسين بحضرة انسه و الراقدين

علي بساط رحمته فان الامر لا بد له من مقر بامر ملك مقدر و سر ظهور القدر و حكم كتاب مستتر و ليس لاحد هنالك المفروان الي الله المستقر في المبدء ثم يوم الاكبر فاذا عرفت ما نزل من سحائب الرحمة و شربت قطرات النازلة من لجة المحبته في ذكر مظاهر الربوية في ركن الرابع ارض ملك الشيعة و ان الان يوم القدر لاهبت الي الذين اتبعوا حكم الله في المنظر الاكبر تلك التحفة العليا و الموهبة العظمي لمن يخاف من يوم الآخرة الا تخف اذا اخذت و لاتحزن اذا جيتت فان ذلك اوفر الحظ و كل الخير اذا عملت بمثل ما انا امرك و كل من اراد ذلك الفيض الاكبر و لعمرى ان ذلك لهو الفور الكبير اذا نزل بك حاجة او اراد احد ان تحشر مع اهل الحقيقة فاصنع علي لوح قرطاس بيض سبعة دوائر التي كانت عرض كل ما بين الخطين بحد سواء بماء الاصفر سواء كان ذهباً او زعفراناً و اجعله علي تسعة عشر قسمة الذي لا ينقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذلك الماء المشير ثم اكتب باحسن خط نسخ في الدائرة الاولى المحيطة تسعة عشر كلمة العلية من اول الله لا اله الا هو الحي القيوم الي وهو العلي العظيم ثم في الدائرة الثانية اسماء النوارنيه من احرف البسملة و هي

هذه هو البر و هو السلام و هو المتكبر هو الله هو اللطيف يا ذا الهيبة الدائمة هو اللطيف ثم هو الله ثم هو اللطيف ثم هو الرب ثم هو الحي ثم هو المعبود ثم هو النور ثم هو الله ثم هو اللطيف ثم هو

الرحمن ثم هو الحكيم ثم يا ذاالايدي الباسط ثم هو المقصود وزد علي اوائل تلك الاسماء عدة سرها الذي هو هو ثم في الدائرة الثانية شكل اسم الاعظم تسعة عشر عدة ثم في الدائرة الرابعة حروف الكونية وسنذكر انشاء الله في هيكلها ثم في الخامس حرف البسمله بشكل المعروف ثم في السادسة حروف اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر وهي اسم الله الفرد الحي القيوم الحكم عدل قدوس ثم في الدائرة السابعة احرف كل آية قرآن يشابه معناها لما انت اردت ولقد اخترت لمن اراد ان ينبغي الي ذي العرش سبيلا وهي ان اردت ظهور ما انعم الله عليك فاكتب الحمد لله رب العالمين ثم لخلاص من كل ضيق اياك نعبد و اياك نستعين ثم لطلب الهداية اهدنا الصراط ثم للعزة تعز من تشاء و تذل من تشاء ثم للتقرب الي من تشاء عنت الجوره للحي القيوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن كما احسن الله اليك ثم لشدة سيجعل الله

بعد عسر يسرا ثم لاهلاك العدو مع شرط رضاء الله و حكمه و ياتيه الموت من كل مكان ثم لشده بلاء مسته الباساء و الضراء ثم للافتراق بين اهل الظلم و العدوان قال هذا فراق بيني و بينك ثم لعلو المقام فتعالي الله الملك الحق ثم لطلب الرحمة ان الله كان عفورا رحيفا ثم لطلب الحكمة ان الله كان عزيزا حكما ثم لرفع الحزن لا يحزنهم الفزع الاكبر ثم لبسط الرزق فرحين بما آتيهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنا لك فتحا مينا ثم لنصرة علي الاعداء و ينصرك الله نصرا عزيزا ثم للغلبة علي الخصماء و ان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم و البلاغ الي مركز الحلم يعلمكم الكتاب و الحكمة ثم لكل بركات الدنيا و درجات الآخرة صغيرها و كبيرها سرها و علانيتها و طلب الولد و لسوف يعطيك ربك لترضي تلك آيات تسعة عشر طبقا لحروف بسم الله لكل ما اراد العبد ابتغاء لوجه الله و ينبغي لمؤمن ان يقرء كل ذلك في عمره ليلغه الله الي ذروة الدين و الدنيا بفضله انه هو المقتدر المتكبر الجواد الوهاب اذا اردت العمل به ان تبتدء من يوم الحادي عشر من كل شهر تجعل دائرة المشيرة بما تحفظها في جيدك و تقرء بعد كل صلوات المفروضة اسماء الستة بقولك

بسم الله الرحمن الرحيم فرد حي قيوم حكم عدل قدوس ثم آية التي كتبتها في الدائرة السابعة ما يناسب مرادك ان اردت ظهور النعمة مثل قول الذي اشرت الحمد لله رب العالمين تسعة عشر مرة

لا يزيد ولا ينقص ثم اذا فرغت قل رب صل علي محمد وآل محمد وشيعة محمد ثم ابسط كفيك وتنظر الي وسط السماء اي سماء الفضل وتقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني اسئلك بفاء الفردانية وراء الربوبية ودال دوام الديمومية وحاء الحيات السرمدية وياء ينابيع الحكمة وقاف القدرة ويا اليقين وواو الوجود وميم الملك وحاء الحكم وكاف الكبرياء وميم الملكوت وعين العناية ودال الدلالة ولا م اللطف وقاف القيوم ودال الديان وواو الولاية وسين السكينة ان تصلي علي محمد وآل محمد وشيعة محمد ان تقضي حاجتي ثم قل اقسمت عليكم ايها الارواح الروحانية النوارنية خدام هذه الحروف والآيات العظام والاسماء المشرقات الكرام الا ما اجبتم دعوتي وبرزتم قسمتي وامثلتم في قضاء حاجتي ثم اذكر حاجتك وقل بحق نور الله العظيم الاعظم وكبريائه وعظمته عليكم اذ لا يصف الواصفون كنهه فبحقه عليكم وبحرمته وقدرته لديكم بارك الله فيكم وعلبيكم وقالوا سمعنا واطعنا

غفرانك ربنا و اليك المصير حسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولي ونعم النصير ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلي الله علي محمد وآله وشيعتهم الطيبين، فما من احد يعمل هذا الا و يبلغ بمراده ويوصل بمقصوده ولا يرد عنه دعائه وان ذلك حكم مقضي وانا به ضامن وان كل من ملكه فهو خير له من ان يملك شرق الارض وغربها وما ذالك علي الله بعزير وان الذين يتبعون ذلك النور الساطع حق مني عليهم باعظم حق بان يصنعوا ويعلموا بما امرت به ولا يتركوا يوما ولا ليلة فان في ذلك انوار القدس مكنونة وانوار الانس مخزونة وظهورات حضرة القدوس مكشوفة وآلاء جنة الفردوس محتومة ونعماء ما خلق الله تحت ظلال مكفهرات الافريدوس مجتمعة وما لا يخطر علي قلب احد من تغردات طاوس الرضوان مصونة ومن كل ما اراد العبد واحاط به علم الله من كل خير بفضله وجوده مقدرة الا ان ذلك فضل الله لم يعدل حرفا منها كل ما اشرق الشمس عليها وان ذلك لهو الفوز العظيم وحق ان يكتب في وسط دائرة السابعة ذلك الشكل المربع تملأ بطونه بتلك الرقوم المسطرة هكذا ١١١٤ في كل

بيت صورة من ذلك مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسية وان ذلك سردوائر السبعة وتمام نور ليلة القدر لان هندسة شكل القدر هي هكذا ٣٠٣ وانهما اذا اجتمعا يظهر عدة السبع ما سطر هنالك هو ما قدر ههنا تلك ابواب الخير و ذروة الامر و سنامه و منتهاه لان احرف السبع قد نزل في كلمات الاربع و اذا اقرنته يظهر عدة حرف هو وان ذلك ذكر ختم النقطة من اول سرها في الحروف البسملة الي آخر نزولها علي مركزها الذي هي النقطة و لذا قال علي عليه السلام انا النقطة تحت الباء و منها ظهرت الموجودات و اليها يعود كل الممكنات لانها هي الشجرة الاولي و الدرّة الاولي و ظهور مشية الاولي و الكلمة الاولي التي هي عرش النقطة في ظهورها الي حد المثلث اول ظهور الالف قد كشفنا لك الرموز و ايدناك بانوار الظهور و نزلنا في غياهب الكلمات ماء الكوثر الظهور و اسمعناك ما يغرد بلبل عرش اللاهوت علي اوراق شجرة الكافور لتستحفظ كل من اراد الله و اوليائه انفسهم في تلك الظلمات الديجور بعنايته حضرة الغفور و يبلغون الي ما تريدون من امر الدنيا و الدين ببركة تلك الاسماء المشهور من حضرة الشكور كذلك يوف الله بعهدده اشكروا و اني اشكركم و لاتكفرون . انتهى

صفحه گذارى اين توقيع طبق مجلد ١٤ است

تفسير بسملة

ص ١٥٤ (در این نسخه دو صفحه از این تویع درج شده بود)

وانى ما اعد رجلا من شيعتى الا وكان فى جيده بمثل ما امرت به لان التارك هو تارك الخير كله والعامل هو عامل الخير كله وانه اعز لدى من كبريت الاحمر والنور الاصفر والرمز المقدر والسر المستسر ولكن لما كان يوم القدر و ظهور قاف القدرة فى مقام الرحمة اظهرت تلك الثمرة القصوى من مبادئ الاولى حتى لا ينقض من احد شىء من الخير فى ايام ربه ويشرق الارض بنور ربه، بلغ الى الاعزه من اخوانك واحبتك حتى لا يترك صغير ولا كبير من ذكر وانثى ويدخل فى تحت تلك الرحمة الجامعة، من سبقت له العناية من ربه وما كان لفيض ربك من نفاذ وان ذلك حرز من لدنا لشيعتنا عن كل سوء و شر و البالغ الى كل خير و بركة فمن اخذه فقد اخذ حظا او فرو نصيبا اكبر وان ذلك لهو الفوز الكبير فاذا اطلعت بما عرفناك فى معنى الباء و ظهور الهاء فى احرف البسملة وما اعطيناك من الحرز الاكبر لسد ابواب التسعة والعشر من النيران و فتح ابواب الجنان و الدخول عليها من كل باب و لقد (ا)فسر بعض حرف البسملة بمقامات ظهور التوحيد الاربعه و ظهورات اجزاء الكلمة لمن اراد ان يتم اركان وجوده بركن المستتر المخزون و يطرز الوان طلعة احمر المكنون و يطلع باسرار المصون و يبلغ الى حضيض اوج البطون و ها انا اذا افتتح بسم الله العلى و اتوكل على الله و استعين به و افوض امرى الى الله و اقول بسم الله البديع الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم.

تفسير سورة بقره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 156

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه السورة المباركة عند الله سبعة آيات محكمات الآية الأولى كتاب محمد صلى الله عليه وآله و قد جعل الله فيها احكام وجود مما لا بداية له و لانهاية و هي الجنة الفردوس قد جعل الله ظلها لمن آمن بنبوته و دخل عليها بها و الثانية كتاب على عليه السلام و قد جعل الله فيها احكام ولاية المطلقة مما هو عليه و هو جنة الواحديّة قد جعلها الله ظلها لمن اقر بولايته و الثالثة كتاب فاطمة صلوات الله عليها و قد جعل الله فيها كلما لها و عليها و هي جنة النعيم جعل الله ظلها لمن آمن بها و احبها بعد ما عرفها بما هي اهلها كما تجلّت للعارف له به فحينئذ حلت تلك الجنة له الرابعة كتاب الحسن عليه السلام و فيها مكتوب احكامه و احكام شيعته ممن قد دخل لجة الاحديّة بيت ظلّ محبته و هي جنة العدن و قطب الجنان و لا حظيرة لها و قد جعل الله ظلها لمن اقر بوصايته لأبيه عليهما السلام

ص 157

والخامسة كتاب الحسين عليه السلام و اخذ روحى فداه منها احكام نفسه حتى قرء فيها اسم قاتله عليه اللعنة و العذاب و هي جنة المقام و قد جعل الله ظلها لمن اقر بولاية الحسين عليه السلام و جاء بزيارته و بكأ و بكى لمصابه و السادسة كتاب جعفر ابن محمد عليهما السلام و فيها مكتوب ما شاء الله فيه و هي جنة الخلد و السابعة كتاب موسى ابن جعفر عليهما السلام و فيها مكتوب كل ما شاء الله فيه و هي جنة المأوى و قد جعل الله ظلها لمن اقر بولايته الامام عليه السلام قال الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين

هذه الآية لاهل الحقيقة كانت معرفة الله سبحانه يعرفون حروفها حرفاء واحدا و معانيها معنى واحد مع تغاير حرفها و كثره معانيها و هم قوم يعرفون الله بالله و يرون بارئهم و الفردوس رأى العين و الفردوس نفسه لانهم لا ينظرون بغير الله كان و لم يكن معه من شئ الا كما كان و هم اهل الجنة الأولى بقائهم بقاء الله و ليس لهم وصف دون انفسهم و ما سواهم معدمون عند مقامهم و لذا صار الجنان

ثمانية والجحيم سبعة والسبعة ظل السبعة والاولى لا ضد لها ولا ظل بل فى الحقيقة خلوة من الجنان والجنان خلوة منها وهى جنة التوحيد

١٥٨

وشبح التفريد لايقارنها ولايساويها شئى وهو قول على عليه السلام قد تجلى لها بها والمتجلى بالكسر نفس التجلى وهو المتجلى بالفتح والأزل نفسه نفسه لايقارن شيئاً ولا معرفة عن جنبه لا بالكشف ولا بالاستدلال لأن ما سواه معدوم عنده وهو الله كان ولم يكن معه شئى الان كما كان فكيف يعرفه من لا يوجد وهو المعروف بما يمكن فى حق الأماكن قال على ع لا فرق فى المعرفة الا انهم عباده وخلقه وهو المعروف بالآيات والمشهور بالعلامات وتلك المعرفة حق التنزيه للحي القديم اذ سواه لايمكن فى حق الأماكن قال على عليه السلام فى خطبته اليتيميه ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو وان قلت هو هو فالهاء والواو من كلامه صفت استدلال عليه لاصفة تكشف له وان قلت له حد فالحدد لغيره وان قلت الهواء نسبه فالهواء من صنعه رجع من الوصف الى الوصف وعمى القلب عن الفهم والفهم عن الإدراك والادراك عن الاستنباط ودام الملك فى الملك وانتهى المخلوق الى مثله والجاه الطلب الى شكله وهجم له الفحص الى العجز والبيان على الفقد والجهد على اليأس والبلاغ على القطع والسبيل مسدود والطلب مردود دليله آياته ووجوده اثباته وهو وجوده

ص ١٥٩

الظاهر للامكان به وجوده الذى لا يعرفه سواه سبحانه من لايعلم كيف هو الا هو ولاهل الظاهر يعرفون بها مقامات محمد وآل محمد سلام الله عليهم آلاف حرف محمد صلى الله عليه وآله وهو ولاية الله تعالى واللام حرف على عليه السلام والميم حرف فاطمة صلوات الله عليها وان الله قد ابدع اللام والميم بامرهم فعند الاجتماع هى كلمة كن وبامرهم قامت السموات والأرض ولذا قد كان المدان فى الحرفين الآخرين وليس للألف مد لانه مظهر الولاية عن الله سبحانه وهذه كلمة التوحيد لأن حروف لا اله الا الله اثني عشر واصلها ثلثة وهو الألف واللام والهاء والهاء لما تنزل فى ثمانية عوالم سبعة عوالم الفعل وواحد عالم الأنفعال فقد ظهر حرف الميم فيهم سلام الله عليهم قد ظهر ان لا آله الا هو قال عليه السلام نحن الأعراف الذين لايعرف الله الا بسبيل معرفتنا بنا عرف الله وبنا

عبدالله لولانا ما عبدالله و لولانا ما عرف الله و قد قال الصادق عليه السلام الم هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المتقطع فى القرآن الذى يؤلفه النبى و الامام عليهما السلام فاذا دعا به اجيب و الأسم الاعظم هو ان يدخل العبد لجة بحر الاحدية به فاذا دخل كان دعائه نفس الأجابة

ص ١٦٠

او لم يكف بربك انه بكل شىء محيط و اذا دعى الله من وراء البحر لم يدعوا الرحمن لانّ الداعى و المدعو و المدعو به ثلاثة قالت النصارى ثالث ثلاثة انما هو اله واحد فمن دعى الله به اجاب الله دعوته و اعظم الاسماء هو هو بغير اشباع واو و باب اثتلافه هو ان يدخل على الله بغير توجه الباب لانّ الباب هو الاشارة و قد قال عليه السلام كشف السُّبُحات الجلال من غير اشارة و هو معنى قوله عليه السلام الهى امرتنى بالرجوع الى الآثار فارجعنى اليها بكسوة الانوار و هداية الاستبصار حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها مصون السر عن النظر اليها و مرفوع الهمة عن الاعتماد عليها انك على كل شىء قدير و الكتاب الشيعة على عليه السلام لا ريب فيه و اعظم الكتاب بحر القدر لانّ فيها حكم الأشياء و البداء و المحو و الأثبات بما لانهاية الى ما لانهاية و كل من فى الوجود كتاب الله املاً رسول الله صلى الله عليه و آله و كتبها على عليه السلام بيده فقبل كتابته لا وجود لشيئ و الكتابة اثر من فعل الكاتب و هو معنى قوله ع نور اشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره و هذا الكتاب اول شيعة اقر بولايته قبل الكتب و لذا ارسله الله

ص ١٦١

على حبيبه خير الرسل و احصى الله كل ما فى الصّحف و هذا الكتاب لا ريب فيه لانّ الشيعة هى الركن الرابع لا يتم ظهور الم الا بهذا الكتاب قال الامام موسى ابن جعفر عليه السلام حين سئله عن الأسم الاعظم قال عليه السلام اربعة احرف الاوّل كلمه لا اله الا الله و الثانى محمّد رسول الله ص و الثالث نحن و الرابع شيعتنا و هم كلمة التكبير فى التّسبيح الاربعة و الشيعة الاوّلهم هم الانبياء و الأوصياء و انّ من شيعة على ع لابراهيم اذ جائه بقلب سليم عن الكثرات و دخل مدينة ولايته حين غفلة عمّا سواه و الشيعة الثّانوية هم المؤمنون من الأنس و هم اشعة الانبياء و هم اذا خلصوا عن اغيار الكثرات و دخلوا بيت الجلال بلا اشارة دخلوا فى ظلّ ملك الأنام عليه السلام و اذا قال الامام عليه السلام هؤلاء شيعتنا ذلك كلمة فضل وجود قد تجلى لهم بهم و الا ففى الحقيقة لا ذكر لهم

عند ذكرهم بل لا وجود للأنبياء عند وجودهم وهم الموجودون حين لا وجود لشيء الان كما كان
سُبْحَانَهُمْ عَمَّا يُصِفُونَ وعلامة الشيعة ان يكون حركتها حول الرب فيكل الأحوال لا يتحرك الا بالله
ولا يسكن الا

ص ١٦٢

بالله فاذا كان كذلك فهي الشيعة والا فهي ناقصة في رتبها فاذا كان الامر كما اقول كان آية لمولاه
من نظريتها عرف كل الحق كما هو حقه من عالم الوحدة الى عالم الكثرة بما لانهاية الى ما لانهاية
وقد كان لها كل ما كان لمولاه من المعرفة والطاعة والمحبة والمعصية من اطاع امره فقد اطاع الله
ومن انكره فقد انكر الله الراد عليه كالراد على الله قال الامام عليه السلام من سر مؤمنا كمن سرني و
من سرني فقد سر الله ومن اذى مؤمناً كمن اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومجمل القول لا فرق
بينهما وبين مولاه الا انها عباده وخلقهم وكشف عن هذا السر قول الصادق عليه السلام في ذكر
السلامان صلى الله على سلمان صلى الله على سلمان صلى الله على سلمان وذلك رخصة من ذكر
الكتاب قد عرفها اهل الباب قال الصادق عليه السلام الكتاب على عليه السلام لاشك فيه بانه
يثبت التفريد ويوقن التوحيد لله الصمد الحميد ولا ريب في ولايته لانها جاءت من السماء مشافهة و
لا ظن ولا وهم في وصايته لرسول الله صلى الله عليه وآله حيث عرفوا الكل من الكل واهل الشرك
جحدوا بها واستيقنتها انفسهم

١٦٣

وما الله بغافل عنهم جزاهم وصفهم اخبر جنابه الحق في خطبته الصادق المعروف بالشقشقية وانها
اي مبدء الانكار ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي ينحدر عنى السيل ولا يرقى الى الطير
وكل فروع الانكار ليعلم كعلمها وهذا ظاهر لكل الأقطار من فى الادوار والاكوار بان وصى محمد
المختار هو على قامع الكفار كالشمس فى رابعة النهار ولا دليل اعظم فى ولايته الا آية نفسه الذى
جعل الله فى الآفاق والانفس حتى يتبين للخلق انه الحق قال رسول الله صلى الله عليه وآله، الحق
مع على وعلى مع الحق يدور معه حيث دار وذلك مكشوف لاهل الديار لعن الله الجحود واهل
الكفر والانكار وهو لا ريب فيه هدى للمتقين الهداية من محمد ص الله ايجاد الشياء والهداية من
محمد صلى الله عليه وآله **السفارة** الكبرى والهداية من على عليه السلام العطاء لكل ذى حق حقه

والهداية عند اهل الحقيقة واحدة وبالتعلق بثلاثة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وانا المُنذر وعليّ هاد وهدايته لاهل البيان تجليّه لهم بهم بان لا اله الا هو الحقّ ليس كمثلته شيئاً وهو السميع البصير ولأهل المعاني بانّ محمّداً صلى الله عليه وآله منفرد في الأماكن عن

ص ١٦٤

النّظير والتّشبيه و اقامه مقام نفسه في الاداء في كل العوالم اذ كان لا يدركه الأبصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير و لاهل الأبواب بانّ آل الله سلام الله عليهم مظهر محمّد صلى الله عليه وآله في المغرقة ووالاداء في عوالم الأماكن والاكوان وبهم تحركت المتحركات وسكنت السواكن و لاهل الامامة بانّ اوصياء محمّد صلى الله عليه وآله اثني عشر نفساً وهم حروف لا اله الا الله في الرقوم المسطرات وانّ الفاطمة صلوات الله عليها صديقة طاهرة لا يساويها بعد الائمة شيئاً وكلّ قد اتاه عبداً و لاهل الاركان بالركنية و لاهل التّقباء بالنقابة و لاهل النجباء بالنجابة و لكلّ شيء بما هو عليه وكلّ ذلك تجليّه لما سواه بما سواه وهو في عزّ جنابه هاد ولا مهدي الان كما كان وهدايته كانت نفس المتّقين و للتّقوى درجات لاهل الحقيقة و البيان الاعراض عن السُّبحات و محو الموهومات و هتك الأستار والورد في بيت الجلال و الاستقرار في مقام هونحن و نحن هو بل أنّهم اجلّ شأناً من هذه الصّفات و الكلام يجري للاغيار و الاّ انهم منزّهون عن الصّفات و الأسماء بل هم اهل التوجّه البحت البات و المتوجّه نفس التوجّه و العلم هو المعلوم و ليس في رتبهم مقام انية الصّلوحيّة فكيف يجري عليهم ما يجري لغيرهم بل أنّهم اهل

ص ١٦٥

لجّة الهويّة و قد قال ربّ ادخلني في لجّة بحر احدىّتك لا اسم ولا رسم ولا تبيان ولا بيان ولا اشارة و من قال في حقّهم لِمَ و بِمَ فقد كفر سُبْحان الله العظيم ولا يعلم كيف هو الاّ هو و التّقوى للخصّيصين الاعراض عمّا يشغلهم عن الله و الورود في مدينة الواحديّة حين غفلة من اهلها و هو المقصود في الدّعاء و طمّاطم يمّ و حدانيتك و هو المراد في الدّعاء الذي قد قرئه الامام عليه السلام في يوم الشعبان الهى هب لي كمال الأنقطاع اليك و اتر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعزّ قدسك الهى و اجعلني ممّن ناديت فاجابك و لاحظته فصعق لجلالك و ناجيته سرّاً فعمل لك جهراً و لاهل الخواص العصمة

الكبرى التى تمنعهم عن الغفلة عن ذكر الله ولا يرى شيئاً آلاً ورأى الله معه ولا يرى نوراً نوراً ولا لا يسمع صوتاً آلاً صوته ويفقهون فى مقام الله هو هو ونحن نحن ما عبدتك خوفاً من عذابك ولا طمعاً فى رضوانك بل وجدتك **اهل** للعبادة فعبدتك وعلامته للسالكين ان لا يرى نفسه واقفاً فى ذكر الرحمن وهم رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ويذكرون الله فى السر والعلانية بقول امامهم الحسين عليه

ص ١٦٦

السّلام الغيرك يا ربّ من الظهور ما ليس لك حتّى يكون هو المظهر لك متى غبت حتّى تحتاج الى دليل يدلّ عليك و متى بعدت حتّى تكون الآثار هي التى توصل اليك عميت عين لا تراك ولا تزال عليها رقيباً وخسرت صفقة عبدا لا يكون له من حبك نصيباً ولاهل الظاهر ان لا يرى الله مولاه فى حال الا وله مطيع قال رسول الله صلي الله عليه وآله اعمل بفرائض الله تكن اتقي الناس وقد قال ابو جعفر عليه السّلام يا معشر الشيعة شيعة آل محمّد كونوا النمركة الوسطى يرجع اليكم الغالى و يلحق بكم التالى ثمّ قال و الله ما معنا من الله براءة ولا بيننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة و لا نتقرب الى الله الا بالطاعة فمن كان منكم مطيعاً لله تنفعه ولايتنا و من كان منكم عاصياً لله لم تنفعه ولايتنا ويحكم **لا تعتروا** ويحكم لا تعتروا وقال عليه السّلام خطب رسول الله فى حجة الوداع فقال ايها الناس و الله ما من شئى يقربكم من الجنة و يباعدكم من النار الا وقد امرتكم به و ما من شئى يقربكم من النار و يباعدكم من الجنة الا وقد نهيتكم عنه الا و انّ الروح الأمين نفث فى ردى أنّه لن تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوا لله و اجملوا فى الطلب ولا يحمل احدكم استبطاء شئى من الرزق ان يطلبه بغير حله

ص ١٦٧

فانه لا يدرك ما عند الله الا بالطاعة وقد قال حسن ابن على ابو الحجة عليهم السّلام فى تفسيره لهذه الكلمة بياناً و شفاء للمتقين من شيعة محمّد و على عليهما السّلام اتقوا انواع الكفر فاتركوها و اتقوا الذنوب الموبقات فارفضوها و اتقوا اسرار آل الله و اسرار اذكيا عباده الاوصياء بعد محمد صلوة الله عليهم فاكتموها و انفقوا سرّ العلوم من اهلها المستحقين لها ففيهم انشروها و كلّما اذكر فى سبيل التّقوى من الأسرار و الأعلان هو ثمرة التّوحيد و لا يعرفها الا اهل التجريد و التّفريد قال الله تعالى

الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون للايمان مراتب و درجات لاهل التجريد نفس التفريد و لما سواه الايمان بكل آية حق تجلّى الحق لأهل الحق من الدرة الى الدرة و لو علم الناس كيف خلق الله الحق لم يلم احد احدا و هو ان الله قد خلق الخلق على ما هم عليه من القبول و الانكار و علة القبول هي علة الأنكار و هي نفس الاختيار و انّ الله سبحانه اعطى كلّ ذى حقّ حقّه بما هو عليه على ما هو عليه و علم الله بما هو عليه هو علم الأماكنى و هو نفس ما هو عليه و علم الله اولى بحقيقة التصديق و العلم الذات هو الذات لا يعلمه غيره و هو العالم و لا معلوم الا ان كما كان فلما ابدع الاشياء فابداعه علمه بما هو لما هو و علمه بالاشياء قبل كونها كعلمه

ص ١٦٨

بها بعد كونها و هو لم يزل عالماً و لا كيف لعلمه كما لا كيف له الا بعلم من خلق و هو اللطيف الخبير و كليات مراتب الايمان سبعة، الاولى اهل جنة المشية و الثانية اهل جنة الأرادة و الثالثة اهل جنة بحر القدر و الرابعة اهل جنة العدن و الخامسة اهل جنة الأذن و السادسة اهل جنة الخلد و السابعة اهل جنة المأوى و لكل مرتبة من هذه السبعة حظائر ما لانهاية و الساكنون فيه عباد لا يعلم عددهم احد الا من شاء الله و هو ما اشار ابو عبدالله عليه السلام فى قوله انّ الله عزّ و جلّ وضع الايمان على سبعة اسهم على البرّ و الصدق و اليقين و الرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثمّ قسم ذلك فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو الكامل فيحتمل و قسم لبعض الناس السهم و لبعض سهمين و لبعض الثلاثة حتى انتهوا الى سبعة و قد قال لا تحملوا على صاحب السهم سهمين و لا على صاحب السهمين ثلاثة فتهبطوهم كذلك حتى ينتهى الى صاحب سبعة و البرّ لمحمّد و الصدق لعليّ و اليقين للحسن و الرضا للحسين و الوفاء لفاطمه و العلم لجعفر و الحلم لموسى سلام الله عليهم فمن آمن بهم و بغيبهم لهذه السبعة اذا كررت فهو المؤمن الخالص و الغيب هو محمّد صلّى الله عليه و آله لانه غيب عمّا سواه و لا يعلم كنهه غير الله و محلّ تفصيل هذا الغيب هو القائم محمد ابن الحسن عليهما السلام و هو الذى قال الصادق عليه السلام فى معناه حين

ص ١٦٩

سئله عن الغيب فى هذه الآية قال عليه السلام هو الحجّة الغائب و على نفس رسول الله صلّى الله عليهما و آلهما حيث أشار صريحاً فى كلامه الرفيع ظاهرى امامة و باطنى غيب منيع لا يدرك و للغيب

مراتب غير متناهية الأماكن غيب الأكوان فيكّل عالم بحسبه وكون سلسلة العالى كان غيب سلسلة السافل هكذا يجرى فى كلّ وجزئى من الحقائق و الصّفات الى ما لانهاية بما لانهاية وذلك فى سلسلة الحدود والكثرات واما عند اهل البيان الغيب نفس الشّهادة والشّهادة نفس الغيب ولا يعلم الغيب الا الله وعند اهل الظاهر وهو الباطن لاهل الباطن هو ما قال ابو الحجة الحسن العسكرى عليهما السلام فى تفسير هذه الآية يؤمنون بالغيب يعنى بما غاب عن حواسهم عن الأمور التي يلزمهم الأيمان بها كالبعث والحساب والجنّة والنار وتوحيد الله وسائر ما لا يعرف بالمشاهدة واما يعرف بدلائل قد يرضها الله عزّ وجلّ كآدم وحوّا وادريس ونوح و ابراهيم والأنبياء الذين يلزمهم الأيمان بهم ويحجج الله وان لم يشاهدوهم واقامة الصّلوة هي الاذعان لمحمّد و اوصيائه صلوة الله عليهم بالولاية المطلقة الكبرى والصّلوة من بدئه الى ختمه هي صورة التّفريد و هيكل التّوحيد و شبح الولاية ولا يقيمها حقّ الاقامه الا محمّد وآله مظهر الولاية لانّ الصّلوة اول مقام الفرق بين

ص ١٧٠

الحبيب والمحبوب وهم سلام الله عليهم كانوا تلك المحبّة كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف وقال السيّد الأكبر محمّد صلى الله عليه وآله فوق كلّ حسنة حسنة وحبناً حسنة ليس فوقها حسنة تجلى الله لهم بهم وما اقام المحبوبيّة الحقّة الا فيهم ولا يظهر العبوديّة المحضه الا فيهم فهم المصلون بالحقيقة الأولى حين لا مصلّى سواهم وهو سرّ الحديث قف يا محمّد انّ ربك يصلّى الان كما كان فيهم سلام الله عليهم ظهر الربوبيّة وفيهم تمّة المربوبيّة بحيث لا يمكن فى حق من سواهم واقامتهم فى الصّلوة هي وصف الله لهم بهم ولما سواهم هي وصفهم من الله سبحانه وهم السبع المثاني اذا قرء المصلّى سورة الحمد فى الركعتين وصف الله فى كلّ آية لاحد من اهل العصمة بلسان عبده بما تجلّى له به **وح** اقام الصّلوة اذا علم تلك المقام ودخل هذا الديار لان الصّلوة لقاء المحبّوب ووجه المعبود وهي حينئذٍ معراج المؤمن قال عليه السّلام نحن معراج المؤمن اسماء الله الحسنى لا يقبل عمل احد الا بمعرفتنا فمن عرفهم بانهم لقاء الله ووجهه و نفسه المحمود و سرّه علانيته ولا هم هو ولا هو غيرهم اى بما تجلّى لهم بهم فقد اقام الصّلوة قال على عليه السّلام اى آيه لله اكبر منى و اى نباء اعظم منى وهم سلام الله عليهم محال العبوديّات و

ص ١٧١

الرَّبُوبِيَّاتِ بِعِبُودِيَّتِهِمْ وَجَدَتْ رَبُوبِيَّةَ مَا سِوَاهُمْ وَلِذَا مِنْ أَقْرَبٍ لَا يَتِيهِمْ فِي صَقْعِ الْعِبُودِيَّةِ أَقَامَ الصَّلَاةَ مَعَ مَا فِيهَا مِنْ مَقَامَاتِ الرَّحْمَنِ وَمِنْ أَقَامِ الصَّلَاةِ وَكَشَفِ السَّبْحَاتِ وَدَخَلَ بَيْتَ الْجَلَالِ فَهُوَ الْمُقَرَّبُ بظَلِّ وَلَا يَتِيهِمْ فِي صَقْعِ الْعِبُودِيَّةِ وَفِيهِمْ تَمَّتْ عِبُودِيَّةُ الْجَامِعَةِ حَيْثُ لَا يَتَحَقَّقُ فِي حَقِّ مَنْ سِوَاهُمْ أِبْدَاءٌ وَهِيَ إِذَا أَذَكَرَ رَشْحًا مِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَقَالَ وَلَدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْهَيْ وَعَزَّتْكَ وَجَلَالُكَ وَعَظَمَتُكَ لَوْ أَنِّي مِنْذُ بَدَعْتُ فَطَرْتِي مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ عَبْدتُكَ دَوَامَ خُلُودِ رَبُوبِيَّتِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرْمَدِ الأَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلَائِقِ وَشُكْرِهِمْ أَجْمَعِينَ لَكُنْتُ مُقَصِّرًا فِي بَلُوغِ إِدَاءِ شُكْرِ خَفِيِّ نِعْمَةٍ مِنْ نِعْمِكَ عَلَيَّ وَلَوْ أَنِّي كَرَبْتُ مَعَادِنَ حَدِيدِ الدُّنْيَا بِأَنْبِيَائِي وَحَرَثْتُ أَرْضَهَا بِأَشْفَارِ عَيْنِي وَبَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ بَحُورِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ دِمَاءً وَصَدِيدًا لَكَانَ ذَلِكَ قَلِيلًا فِي كَثِيرًا مَا يَجِبُ فِي حَقِّكَ عَلَيَّ وَلَوْ أَنَّكَ يَا الْهَيْ عَذَّبْتَنِي بِعَدْلِكَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَعَظَمْتَ لِلنَّارِ خَلْقِي وَجَسَمِي وَمَلَأْتَ طَبَقَاتِ جَنَّهُمْ مَنِّي حَتَّى لَا يَكُونَ فِي النَّارِ مَعَذِّبٌ غَيْرِي وَلَا يَكُونَ لَجَنَّهُمْ حَطْبٌ سِوَايَ لَكَانَ ذَلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلًا فِي كَثِيرٍ مَا اسْتَوْجَبَهُ مِنْ عَقُوبَتِكَ وَمِثْلِ تِلْكَ

ص ١٧٢

الكلمات يظهر من كلهم سلام الله عليهم بل سرّ الأمر كلّ شعرة من جسمهم لكان ناطقاً بذلك فيكلّ الأحوال وهو لما كان العبد فيكلّ مراتبه كان احتياجه بالله كبدء وجوده وكان الله سبحانه متجلياً له به فيكلّ مراتبه كبدء وجوده وكلّ الان يجري قول الرحمن كما بدئكم تعودون وتلك المعصية الكبرى والخشية العظمى للعباد هو وقوفهم في بيت العبودية حيث نظروا فيهم في الامكان او بالاعيان نظر الاثنيّة وآ اذا ارتفعوا عن تلك النظر ووقفوا في منظر الاعلى فارتفعوا الاحكام وذلك فيما سواهم آل الله وآما في اهل العصمة سلام الله عليهم لم تزل ولا تزال تلك المعبودية باقية وهذا الخوف والخشية دائمة لانّ عبوديتهم ربوبية ما سواهم لو ارتفع النظر من انفسهم لفنى العالمون وانّ الله خلقهم للبقاء لا للفناء ووعد الله حق وهم نظرتهم نظرة الرحمن وانفسهم نفسه سبحانه عمّا تصفون قال على عليه السلام في مقام عبودية لله الهى ان وعدت المطيعين النار والعصاة الجنة فبعزتك وجلالك ولا حول ولا قوة الا بك لكان ابن ابى طالب عابداً لك وهذا خلوص عبوديتهم لله تعالى

حيث لم يقدر احد سواهم و سر الامر هو ما كشف الصادق عليه السلام فى قوله انه ع كان يصلى
فى بعض الايام فخر

١٧٣

مغشياً عليه فى اثناء الصلوة فسئل بعدها عن سبب غشيته فقال ما زلت ارد وهذه الآية وهى اياك
نعبد و اياك نستعين حتى سمعتها من قائلها وهذه لا يختص بحالة و ذكر بل هم سلام الله عليهم فى
كل الأحوال يسمع من قائله كلما يذكر لأنّ الداعى هو المدعو يكشف سرّه للأخبار حتى لا يضل
اهل الأسرار و ذلك ظاهره لاهل الديار كالشمس فى رابعة النهار و قول الله ممّا رزقناهم ينفقون اى
يجعلون نفوسهم مظهر الرحمانية و تعطون ممّا اعطاكم الله لكلّ ذى حقّ حقّه لاهل الحكمة من اسرار
العلوم و الحقايق والآيات المحكمة و لاهل الموعظة الحسنة من البواطن و المعارف و فروض العادله
و لاهل المجادله من الظواهر و القشريات على نهج المصطلحة بينهم على طرف الحسان لسكون
انفسهم لانهم همج رعا ع حرم الله عليهم ما حلل لغيرهم و من الانفاق العطاء على اهل جنة الفردوس
من اسرار المشية و الواح المعرفة ما ينبغى لعزّ قدسهم و على اهل جنة العالیه من الأسرار اللاهوتية
الازلية الثابوتية الغير المتناهية من معرفة ارادة الله العالیه و لاهل جنة النعيم من اسرار قلزم الموج
المتداخر العميق من سرّ القدر و معرفة اختيار الاشياء باذن الله لا يجبر و لا يفوض بل قد خلق الاشياء
بسرّ الاختيار و انّ هذا الباب

ص ١٧٤

هو عرض هذا لجنان اوسع عمّا بين السماء و الأرض و هو الشمس المضيئ و لا يطلع عليها الا الفرد
القديم و لاهل جنة عدن من اسرار القضاء و البداء بان كيف جرى القضاء للبداء و يرفع الامضاء
عند جريان البداء و معرفة انّ هذه الجنة اعلى الجنان و لاحظيره لها وهى قطب الجنان و تدور الجنان
حولها معرفة اهلها و لاهل جنة المقام باسرار مقامات الله و علاماته و لاهل جنة الخلد من
اسرار الحجب و السرداقات و كفيته تعلق البهاء و الجمال لاهل المجد و الكمال و لاهل جنة المأوى
من معرفة مسجد الاقصى الى اودنى و لاهل جنة السلام بالسلامة من غير الله و هو الفقر الذى فخر
به رسول الله صلى الله عليه و آله لانه انفق كله بالله و صار فانيا بحيث لا يبقى لوجوده شىء فلما انفق
كلما رزقه الله جعله باقياً ببقائه فحينئذ كان فنائه عين بقاءه و فقره عين غناه فمن اطاع كفعل رسول

الله صلى الله عليه وآله فى الانفاق فكان داخلاً فى هذه الآية والآفة المشية فيه وذلك اعظم مراتب الأنفاق لاهل دار السلام لا يعرفه الا من دخل بيت الله الكريم وشرب من كأس مجده القديم اذا دخل وشرب صدق لاهل الاسلام دار السلام ومن الانفاق لاهل الجحيم السبعة

ص ١٧٥

كل مراتبة لما هم اهله من الانكار والرد واسناد الكفر والشرك مما يستحق بهم ومن الأنفاق ان يعطى كل شىء على ما هم عليه وان يضع كل شىء فى محله الحقايق فى الحقايق والجواهر فى الخزائن والصفات فى الصفات والأعراض فى الاشباح وللمؤمنين وآفة وخضوع وخفض الجناح ورحمة وللكافرين نقمة وغلظة وللأسماء بان لايسمى شيئاً الا ما سماه الله ورسوله واوليائه وقد قال ابو جعفر عليه السلام قال للنواة انها حصة وللحصة انها نواة ثم دان به فهو مشرك وللأحياء بالستر والعفو وللأموات بذكر الخير وطلب المغفرة ولكل شىء ما حد الله ورسوله حتى لو سئل رجل وهو على فرس لاينبغى ان يرده ومن الانفاق فى وقت الصلوة والصلوة والزكاة والصوم الصوم والحج الحج والجهاد الجهاد وكل ذلك رشحة من الأنفاق وقد عرفها اهل التفاف قال الله تعالى والذين يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون هذه الآية عطف على قوله تعالى الذين يؤمنون بالغيب وتابع له فى الأعراب رفعاً ونصباً وجرراً لفظاً ومعنى وهى عند اهل الحقيقة هى الآية الأولى بعينها سرراً وجهراً لانهم ينظرون بالأشياء بنظر الرب يرى الأماكن وما فيها حرفاً واحدة

ص ١٧٦

وما انزل اليك من معرفة توحيد الذات والصفات والافعال والعبادة وما انزل من قبلك على الأنبياء وهو قشر ما انزل من معرفة الله واسمائه وصفاته وجميع اوامره وبالآخرة هو على عليه السلام وهو ما نزل اليك من ولايته لان اول ما صعد من محمد صلى الله عليه وآله هو على عليه السلام واول ما نزل على جنابه هو على ع وما بعث الله نبياً الا بولايته ع ونزل من الله كتاباً ولا امرأ الا فى ولايته والآخرة هو الاول ويوم الآخرة هو يوم الفضل وهو يوم ولايته الذى جعل الله فى كل شىء لفضل الحق والباطل وهو على صراط الواقف فقال بالجنان خذ هذا فانه منى من جنته الأحدية وطمطام الواحدية وجنات الستة وحظايرهم السبعة فاطاع الجنان امره كطاعة عبد ذليل لمولاه الجليل وهو

القائل بالنيران السبع خذى هذا فانه عصى امرى فاطع امره كطاعة عبد جائر عند عدل ملك العدل
 القاهر وهو لم يزل لواقفاً على الصراط وقائلاً بتلك المقال من سبقت لها العناية ادركتها ادركتها
 السعادة دخلت بيت الولاية وهى دار الآخرة وجنة الخلد وان الدار الآخرة لهى الحيوان لو كانوا
 يعملون ومن سبقت لها الشقاوة من نفسها بالأعراض عن ولايته دخلت بيت

ص ١٧٧

الجحيم وهى دار الدنيا والدنيا ملعونة خائنة وسرّ الأمران للأشياء حركتان حركة ذاتية اصلية حول
 ربها وهى حالة الاقبال ودار الآخرة وحركة عرضية مجتثة حول نفسها وهى حالة الأعراض ودار
 الدنيا وكتاهما يحوم حول على ع لانه قطب عالم الأمكان وكل يستمد منه المدد بما يقتضى
 نفوسهم وما هو بظلام للعباد وقد قال الحسن بن على عليهما لسلام من دفع فضل امير المؤمنين
 عليه السلام على جميع من بعد النبى ص فقد كذب بالتورية والانجيل والزبور وصحف ابراهيم و
 سائر كتب الله المنزلة فانه ما نزل فيها الا واهم ما فيه بعد الأمر بتوحيد الله والاقرار بالنبوة والاعتراف
 بولاية على عليه السلام والطيبين من آله عليهم السلام وقد قال الحسين ابن على عليهما السلام
 اى الزاهد العابد دفع الفضل على عليه السلام على الخلق كلهم بعد النبى ص ليصير كشمعة نار فى
 يوم ريح عاصف ويصير سائر اعمال الدافع لفضل على عليه السلام مثل الخلفاء امتلأت منها
 الصحارى واشتعلت فيها تلك النار ونغشيتها تلك الريح حتى تاتى عليها كلها فلاتبقى لها باقية وهو
 والله ما قال الامامان الحسنان ع قد عرفها اهل العهود بعين الشهود وقد عرفها اهل الشهود على كلمة
 المعهود وها أنا اذكر سرها ان آية الولاية هى نفس

ص ١٧٨

آية النبوة وآية النبوة نفس الأحديّة من دفع فضل آية الولاية التى جعل الله فى كل شىء وهى آية
 على عليه السلام كمن دفع فضل آية النبوة ومن دفع فضل آية النبوة كمن دفع فضل آية الاحديّة
 فحينئذ هو قول الحسين ع فلاتبقى لها باقية وانّ علياً ع هو ما انزل اليك من آيات الله وعلاماته و
 هو ما انزل اليك من قبلك على الأنبياء لما تجلّى لهم بهم من آيات التوحيد وعلامات التّفريد و
 مقامات التجريد وآيات النبوة لمحمد صلى الله عليه وآله وآيات الولاية لنفسه ولاوصيائه سلام الله
 عليهم وهو دار الآخرة فمن اقر بولايته له به فقد شرب من كأس المختوم من يدى الحى القيوم من

شرب الكوثر وهو الماء الطهور و صرف الطهور من على عليه السلام وهو سر ما قال الصادق عليه السلام لابي بصير فقد شربته اى ماء الكوثر عرف من عرف ولا يعرفه الا اهل الشرف قال الله تعالى اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون ثم اخبر الله تعالى عن جلاله هولاء الموصوفين بهذا الصفات الشريفة من الايمان بالله وحده واقامة الصلوة وهى الاقرار بنبوّة محمد صلي الله عليه وآله و الأنفاق في سبيل الله بفضل شيعة علي عليه السلام و الايمان بما انزل الله فى ولاية على و الحسن و الحسين و على و محمد و جعفر و موسى و على

١٧٩

و محمد و على و الحسن و محمد الغائب المنتظر سلام الله عليهم و بالدار الآخرة وهى الفاطمة صلوات الله عليها على هدى و الهداية على هولاء المؤمنين على اربعة اقسام قسم بازاء الألف وهو طمطم الواحدية من حبّ الله الخالص و قسم بازاء اللام وهو حبّ الانفراد فى نبوة محمد صلي الله عليه وآله خاصة و قسم بازاء الهمزة فى اولئك وهو الحبّ الخالص لأيمان باوصياء محمد و بنته صلوات الله عليهم و قسم بازاء الكاف وهو الحبّ الخالص لشيعه آل الله سلام الله عليهم و أولئك هم المهديون من ربهم اى مربى وجوداتهم فى التكوين و التدوين و للمربوية مراتب سبعة، الأولى ربوية ذات البحث القديم سبحانه و تعالى وهى ربوية اذ لا مربوب ذكراً و لا عيناً و لا احاطة و هو لم يزل ربّ و لا مربوب الان كما كان سبحانه تقدست ربويته من ان تنال اليها يد ممّا سواه لا كلام و لا بيان و لا رسم و لا اسم و لا عبارة و لا اشارة عن معرفتها السبيل مسدود و الطلب مردود سبحانه ربك ربّ العزة عمّا يصفون و الثانى دليل تلك الربوية و ايتها اى العين التى تستدل بها اليها وهى معرفتها معرفة الاول بالدلالات لانها وجهها و معرفة الوجه هو عين معرفة ذى الوجه الهى بك عرفتك و انت دللتنى

١٨٠

عليك دعوتنى اليك و لولا انت لم ادر ما انت و هو دلّ على ذاته بذاته و لا ذكر للمربوبين فى ساحة عزة لا ذكراً و لا صلوحاً و لا احاطة و لا ظهوراً بل فى الحقيقة تلك الربوية الربوية الاولى و لا اسم و لا اشارة الى جنبه سبحانه القديم عن وصف ما سواه هو خلو من خلقه و خلقه خلو منه كلما اشار من معرفته هو معرفة آياته سبحانه هو الأجل عمّا تصفون و الثالث ربوية المشية وهى ربوية اذ مربوب

ذكراً أو اذ لا مربوب عيناً ولا احاطة وهى مقام الهوية واعلى مراتب الواحدية والرابع ربوبية الأرادة وهى ربوبية اذ مربوب ذكراً وعيناً اجمالياً واذ لا مربوب بالتعلق لا بالظهور ولا بالاحاطة والخامس ربوبية اسم الله الاكبر وهى ربوبية اذ مربوب ذكراً وعيناً تفصيلياً واذ لا مربوب بالتعلق لا بالظهور ولا بالاحاطة والسادس ربوبية اسم الرحمانية وهى ربوبية اذ مربوب ذكراً وعيناً بالتعلق وبالاحاطة واذ لا مربوب بالظهور وتلك الربوبية هى العبودية اياك نعبد و اياك نستعين والسابع ربوبية اذ مربوب ذكراً وعيناً واحاطة وظهوراً وهى الربوبية الملقاته فى هوية حقيقة المربوب ولقد اشار الصادق عليه السلام فى قوله بتلك الربوبية العبودية

ص ١٨١

جوهره كنهها الربوبية فما فقد فى العبودية وجد فى الربوبية وما خفى فى الربوبية اصيب فى العبودية بكل شىء محيط وان تلك الربوبية موجودة فى غيب الاشياء وشهادتها وهو المراد فى قوله تعالى هدى من ربهم اى ربوبية الملقاة فى هوياتهم وهو الله تعالى اهديهم بتلك الربوبية لهم بهم وان الله سبحانه جعل علياً عليه السلام مقام نفسه فى تلك الربوبيات السبعة لعز كبرياء ربوبيته اذ كان لا تدركه الأبصار ولا تحوية خواطر الأفكار ولا يصعد الى هواء ربوبيته طير الأفتدة والأوهام وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير وذلك رشحة من ذكر الهداية من ربهم واولئك هم المفلحون والفلاح من ربهم وهو على درجات لأهل البيان نفس التجريد وورودهم فى بيت التفريد واستقامتهم على التوحيد بحيث لا يمكن فى امكانهم ذكر شىء الا ذكر الله الاعز الاكرم ولاهل المعانى معرفة المبادئ وورودهم فى طمطمم ذكر الواحدية وهى رضوان الاكبر ولاهل المعترفين بولاية آل الله عليهم السلام وورودهم فى ارض الزعفران وهذه لجة بحر الرحمن ولاهل المعترفين بشيعة آل الله سلام الله عليهم وورودهم فى كتيب الاحمر ومجمل القول ان كل راحة حق فى محل الحق هو الفلاح قال

ص ١٨٢

رسول الله صلى الله عليه وآله ارحنا يا بلال و انما هذه الراحة لاجل الصلوة لان فيها يكشف المحبوب نقابه لان الصلوة هى حق الفلاح وهى لقاء الرحمن اى راحة اعظم منها قال رسول الله صلى الله عليه وآله قرّة عيني فى الصلوة والصلوة وكل الأعمال هى مقتضى الكينونية الالهية و صورة الأنسان وما هى تكليف من الله بالأجبار على عبادة تعالى الرحمن وهو الغنى المتعال بل

هى الروح والراحة من مقتضى العبودية لجلال الربوبية وهى الفلاح والتجاة من عمل الله تعالى فى كلّ العوالم وفى كلّ اعماله على نهج الحبّ والراحة والروح والريحان فهو اهل الفلاح ومن عمل على سبيل المشقة والكلفة فعاقبته النجاة بعد مكثه فى وجه النار لانّ الله عادل غفار حامل تلك الفلاح من الله هو حامل الربوبية وهو على عليه السلام والأقرار بعبودية الله هو الفلاح والإقرار لربوبية من غير عطاء الله هو الغلو والهلاك قال الله انّ الذين كفروا سؤاء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ارادت الله احداث الشئى وانّ الله بعلمه وقدرته وانذاره سؤاء بالمؤمنين والكافرين لانّ الله سبحانه خلق المؤمن بما هو فيه من الأيمان وخلق الكافر بما هو فيه من الأنكار وعلّة الأيمان بالقبول هى بعينها علّة الانكار وهو الله كان

ص ١٨٣

مستويًا على عرش الفعل بكلّ الاشياء فمن شاء الأيمان شاء الله ومن شاء الله اوجده بايمانه ومن شاء الكفر اوجده بكفره وما الله مانع قدرة عن شئى وهو القادر المختار خلق الله الاشياء على كمال الاختيار بما يمكن فى حقّ الأمكان وأول الكفر الذى اراد الله ايجاده بما هو عليه فى علمه هو فوآد ابوالدواهى لعنة الله عليه وهى لعنة الله عليه لا يؤمن بالله طرفة عين لا فى ذر الأولى امكان فوآده و لا فى ذرّ الثانى امكان قلبه المعكوس و لا فى ذرّ الثالث امكان نفسه و لا فى ذرّ الرابع امكان جسمه وهو كافر مطلق وهو معنى قول على عليه السلام لقد تقمصها ابن ابى قحافه من قميص الأعراض عن التوحيد والكفر بمحمد صلى الله عليه وآله والشرك بى وباوصيائى والعداة لاحبائى وهو لعنة الله عليه ليعلم انّ محلى منها محل القطب من الرّحى ينحدر عنى فى عوالم الأربعة ينحدر عنى السبيل ولا يرقى الى الطير فيعلمه كفرت بعدما عرفت وهو تمام الكفر ومن رشحة كفره ابوالشور لعنة الله عليهما وهو ما فى الحديث انّ الثانى سيئة من سيئاته وهو الكفر منه بدئت و عليه دلّت وهو تمام الكفر واصل الجحيم وكلّ شروجدت فى اى ارض الى ما لانهاية فمنها وانّ الذين كفروا بالأصالة منها وبالتبعيه

ص ١٨٤

لفروعها وهى الجهل الكلى ومن مظاهرها هى الابليس سؤاء عليهم دعوة محمد صلى الله عليه و آله بالتوحيد والنبوة والولاية لعليّ عليه السلام ءانذرتهم خوفتهم ام لم تنذرهم ام لم يخوفهم لا يؤمنون

اخبر الله تعالى عن علمه فيهم وهم الذين لما كفروا بمحمد رسول الله صلى الله في ذرّ الرابع هذا العالم فكانوا في علم الله عز وجل لا يؤمنون قال رسول الله صلى الله عليه وآله أول ما عصى الله عز وجل ست حب الدنيا وحب الرياسة وحب الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء وقال صلى الله عليه وآله الكفر أربعة الرقبة والزحمة والسخط والغضب وقد قال ابو عبد الله عليه السلام أصول الكفر ثلاثة الحرص والاستكبار والحسد فاما الحرص فان آدم حين نهى عن الشجرة حمله الحرص على ان اكل منها واما الاستكبار فابليس حيث امر بالسجود لآدم ع فابى واما الحسد فابنا آدم حيث قتل احدهما صاحبه و حقيقة الامر الكفر هو الشرك فأول عصيان آدم الاولى هو ميله الى الشجرة الواحديّة و ميله هو إيجاد تلك الشجرة فى نفسها و الا ان كان واقفاً فى لُجّة الأَحديه و لايميل الى غيرها فلا يخرج من جنّة محمد صلوات الله عليهم وآله فعند الميل جاء

ص ١٨٥

الشرك فاذا جاء الميل عن الجنّة وتعلق المشيئة بالارادة وهي حوا آدم الأولى خلقها الله من المشيئة لسكون آدم الاولى فلما عصى خرج من جنّة الهويّة ودخل فى طمطام الاسود الدنيا نار الاثنيّة فتلاطم و تداخر بالخضوع والخشوع فادركه جود فاطمة صلوة الله عليها فبكى و اقرّ الله بالبداء و بحرمة الخمر وبكى ثلثين يوماً ثم تاب الى الله تعالى بالتمسك بحسب الاعتراف بآل الله سلام الله عليهم فقبل الله توبته فكان من المحسنين قال الله تعالى ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم الختم سمة الختم من امضاء القضاء بان لا بداء بعده القلب هو الثالث لانه كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله براية والسمع هو الأوّل لانه كذب على رسول الله بسمعه والبصر هو الثانى لانه افترى على رسول الله صلى الله عليه وآله ببصره وانّ الله سبحانه و سم هؤلاء الذين كفروا قلوبهم واسماعهم و ابصارهم بسمة يعرفها من يشاء من عباده وهو الله تعالى شاء ان يعرفهم بتلك السمة كلّ عباده لان لا يجهل من كفرهم شيئاً والعقل يعرف كفرهم بهذه السمة و الجهل يعرف كفرهم بهذه السمة و السمة كل ما نسب منهم و اليهم وقد عرفهم كلّ الاكوان و الأعيان من فى الأقطار و الأكوار بانهم كفار لا

ص ١٨٦

يؤمنون وجعل الله على ابصارهم غشاوة وهي كفر نفوسهم الذي حجبت اعينهم من النظر الى آية الله وآية نبيه ووليّه وشيعة ووليّه سلام الله عليهم وهذه الغشاوة لهم سمة ظاهره ولهم عذاب عظيم فى الآخرة بما كانوا يكذبون من كفرهم بالله وبمحمدّ و اوصيائه صلواة الله عليهم والعذاب العظيم هو على عليه السّلام لانه مظهر عظمة الله وجلاله وعدله اذا كشف الغشاوة يوم القيمة عن بصائرهم يرونه بانه المقصود وعلانية المعبود ومظاهر آيات الحى فى عوالم القدس والجبروت يتمنون لقائه وقربه ولما كان حرم الله لقائه عن كلّ كافر بولايته جاءت على اعينهم غشاوة فيبعدهم عن قربه و مشاهدة جمال كبريائه كانت لهم عذاباً عظيماً و ناراً كبيراً وتلك العذاب من مبدء وجودهم وفى كلّ عالم فيهم ولكنهم لا يشعرون قال الله تعالى ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين اى القوم المخصوصون الذين نسى الله بارئهم يعتقدون بالأيمان بعلی عليه السّلام بولايته وباليوم الآخر دار السلطنة على عليه السّلام وما هم بمؤمنين لأنّ عليّاً انما هو مظهر الهوية فى مقام التوحيد من عرفه بانه آية الله فى مقام الأحديّة ولا هى هو ولا هو القديم غيرها واستقرّ

ص ١٨٧

فى تلك اللّجة بحيث لا يخرج منها لمحة فهو من المؤمنين بالله وباليوم الآخر وهو يوم الأول وهو مبدء ذكر الشّيخ فى الأماكن وهو يوم الذى اضاء بنور الله وهو نور على عليه السّلام فهو من المؤمنين ومن اخرج من تلك المقام دخل فى تلك المقال وما هو بمؤمن متعال عصمنا الله بمحمد وآله سلام الله عليهم من الدّخول فى تلك الضلال ولقد قال الامام الحسن ابن على ابوالحجّة عليهم السّلام فى تفسير هذه الآية انّ رسول الله صلى الله لما اوقف عليّاً عليه السّلام فى يوم الغدير موقف المعروف ثم قال يا عبید الله انسبونى فقالوا انت محمد ابن عبد الله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف ثم قال ايها الناس الست اولى بكم من انفسكم وانا مولاكم واولى بكم منكم بانفسكم قالوا بلى يا رسول الله ص فنظر الى السماء وقال اللهم اشهد ثلاثاً ثم قال الا من كنت مولاه واولى به فهذا على مولاه واولى به اللهم وآل من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ثم قال لاوّل قم فبايع له وكذلك الثانى امره بالقيام والبيعة فبايع له بامرة المؤمنين ثم قال لتمام التسعة ثم لرؤساء المهاجرين والأنصار فبايعوه كلّهم ثم تفرقوا عن ذلك وقد اكدت عليهم العهود و الموائيق

ص ١٨٨

وكانوا يأتون رسول الله صلى الله عليه وآله ويقولون لقد اقمتم علينا حب الخلق الى الله واليك و
الينا فكفيتنا به مؤنة الظلمة لنا والجبارين فى سياستنا وعلم الله ذلك فى قلوبهم خلاف ذلك فاخبر
الله عز وجل عنهم فقال يا محمد ومن الناس من يقول آمنا بالله الذى امرك بنصب عليّ اماما وسائسا
ولامتك مدبراً وما هم بمؤمنين بذلك وذلك المشهد هو بعينها هو مشهد ذرّ الاوّل حين اخذ عهد
الرّبوبيّة عرف من عرف قد علم اولوالالباب ان ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا التشريع طبق التكوّن
وتلك المشهد اعظم من مشهد الأولى ذرّ الاقرار بالتوحيد وذرّ الثانى ومشهد الثانى ذرّ الاقرار بالنبوة
بل سرّ الأمر هذا المشهد يوم الغدير هو مشاهد الثلاثة وذرّ الاكبر وبقي مشهد اخرى وهو ذرّ الركن
الرابع أقامه القائم عجل الله فرجه فى بدء ظهوره وهو ذرّ اخذ العهد بالأقرار لشيعتهم فانهم كلمة
التكبير فى بحبوحة قدس التسبيح ولذا لما اقام الأمام عليه السلام باظهار هذا العهد العظيم والبيعة
الكريم لشيعتهم مظاهر انفسهم القديم يفرون اصحاب الثلث مائة وثلاثة عشر عن تلك العهد والبيعة
ثم يرجعون ويؤمنون بالحجة بتلك البيعة و

ص ١٨٩

ذلك المشهد لو كان مع المشاهد الثلاثة بالاجمال والأمكان ولكن كونه وتفصيله لا بد من اقامة
الحجة عليه السلام ومن الناس من يؤمن بالله ورسوله ووصيائه سلام الله عليهم وما هم بمؤمنين
لانهم لا يؤمنون بشيعتهم ومن لا يؤمن بهم دخل فى دلالة ذلك الآية والمؤمن من آمن بنفسه لسرّ
الحديث تجلّى لها بها ولقد اشار بتلك المقام الصادق عليه السلام فى قوله انّ الله تبارك وتعالى
خلق اسماء بالحروف غير مصوّت وباللفظ غير منطوق والشخص غير مجسّد وبالتشبيه غير موصوف
وباللون غير مصبوغ منفى عنه الأقطار منبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كلّ متوهّم مستتر غير
مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معاً ليس منها واحد قبل الآخر فاطهر منها ثلاثة اسماء لفاقة
الخلق اليها وحجب منها واحداً وهو الاسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التى ظهر فالظاهر هو
الله تبارك وتعالى الحديث اسم المكنون هو مشهد عهد المحبة للشيعة ومقامها الفؤاد اظهرها الحجة
ع والثلاثة الظاهرة الأوّل هو الله وهو ذرّ الأولى الاقرار بتوحيد الله والثانى اسمه تبارك وتعالى وهو

ذَرَّ الحمد لله و هو الأقرار بمحمد صَلَّى الله عليه وآله بالنبوة و الثالث اسمه تعالى و هو ذر لا اله الا الله في يوم الغدير و هو الأقرار بوصاية على

ص ١٩٠

واحدى عشر من ولده و فاطمة صلواة الله عليهم اظهر الله هذه الثلثة لفاقه اليها و حجب واحد العدم احتمال الخلق و هو المكنون عند انفس الشيعة قد عرفه المتفلس بنور الحقيقة قال عليه السلام اوالى من والوا و اعادى من عادوا قال الله تعالى يخادعون الله بالدخول فى لجة التفريد بان فيهم امكان النظر الى انفسهم و الذين آمنوا و هم اهل الاقرار بولاية على واحد عشر من ولده و هم اهل لجة التوحيد استقروا فى ولايته على عليه السلام بانّه اولى من امكان النظر الى انفسهم و ما يخدعون الا انفسهم لانهم حين النظر الى انفسهم كسراب بقية و شجرة مجتثة لانهم حرموا انفسهم بالورود الى لجة العز و البقاء و دخلوا فى طمطم الذلّ و الفناء و ما لهم من قرار و لا شعور و لا من يفرون بتلك الخدعة الا انفسهم و انّ الله لغنى عنهم و عن نصرتهم و لولا امهاله لهم ما قدروا على شىء من طغيانهم بالنظر الى انفسهم و فجورهم بالأقرار لخلفاء الباطل دائمة الكفر و النظر الى الكثرة و ما يشعرون و للآية معنى حقيقى و ها انا ذاكره لان لا يضلّ اهله و هى انّ الله سبحانه جعل آية نفسه فى حقايق الأشياء ليعرفوه بها و هى آية حادثة مخلوقة لا يشابها شىء آية الله الحق بانّه ليس كمثله شىء لا اله الا هو سبحانه عمّا يشركون و لقد قال عليه السلام كلّ شىء

ص ١٩١

وقع عليه اسم فهو مخلوق ما خلا الله و تلك الآية نفس الشىء و حقيقة من ربّه و طرفه الذى به نظر اليه اعرفوا الله قال رسول الله صلي الله عليه وآله اعرفكم بنفسه اعرفكم برّبّه و قال علي عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربّه و فى الانجيل قال الله تعالى اعرف نفسك تعرف ربك ظاهره للفناء و باطنك انا من عرف الله بسبيل هذه النفس الذى فيه فقد عرف الله و لا سبيل للعبادة سواه و لا فرق فى المعرفة الا انه عبده و خلقه من عرفه كمعرفة الله سبحانه فقد عرفه و من عرفه بصفات الممكنات فلا يعرفه لانه هو آية التوحيد و شبح التفريد و غاية حق الممكن من عطاء القديم انّ الذين يعرفون الله و لا يعرفون الا انفسهم و انّ الذين يخادعون الله و لا يخدعون الا انفسهم و فى كلّ شىء له آية تدلّ على انه واحد و تلك الآية مرآة الله فى الأشياء ينظرون فيها جمال الله اى بما تجلّى لهم بهم و

هى انفسهم انما تشير الأدوات الى انفسها عرف من عرف كلامنا ولا يعرفه الا من اخذ زادنا ويتسافر معنا ولقد قال على عليه السلام كشف سبحات الجلال من غير اشارة مشاهدة العبد وجه الرب هى كشف السُّبُحات من غير اشارة وليس اقرب من شئ من نفسه اليه و حقيقة لديه وان الله سُبحانه ناظر بالعبيديه و متجليه به و محاسبه به

ص ١٩٢

سبحانه من ان ينال اليه توجه احد من خلقه ولقد قال الامام عليه السلام كلما ميّزتموه باوهامكم فى ادق معانيه فهو مخلوق مثلكم مردود اليكم و الشئ لا يجاوز وراء مبدئه و الأمكان يصعد الى الامكان ولا سبيل الى الأزل البحت بوجه لان ما سواه معدوم بحت عند جنبه و الان كما كان قال سيّد الموجودات صلى الله عليه وآله فى الأمكان ما عرفناك حق معرفتك و انّ الله سُبحانه رضى بالعجز من معرفة نفسه من عباده لان ما سوى ذلك لا يمكن فى حق الأمكان ولقد قال الامام عليه السلام لا سبيل الا بسبيل معرفتنا وهذه معنى لا آله الا الله و تلك النفس هو بعينها هذه الكلمة حادثة مخلوقه تدل على الله بالتوحيد و ذلك ظاهر لاهل الفؤاد لانّ الله قد انزله من مجرى المداد على لوح السداد كذلك و قد قال الامام موسى ابن جعفر عليهما السلام على ما قال الامام الحسن العسكرى عليه السلام فى تفسيره لهذه الآية لما اتصل مواطاتهم فى على عليه السلام برسول الله صلى الله عليه وآله دعاهم و عابتهم فاجتهدوا فى الأيمان فقال اولهم يا رسول الله ص و الله ما اعددت بشئ كاعتدادي بهذه البيعة و لقد رجوت ان يفتح الله تعالى فى قصور الجنان و يجعلنى فيها من افضل النزال و السّكان و قال ثانيهما بابى انت و امى يا رسول الله ما وثقت بدخول الجنة و النّجاة من النار الا بهذه البيعة و الله

١٩٣

ما يسرنى ان نقضتها او نكثت بعدما اعطيت من نفسى ما اعطيت و لو ان لى طلاع ما بين الثرى الى العرش لئلاء رطبة و جواهر فاخره و قال ثالثهم و الله يا رسول لقد صرت من الفرح بهذه البيعة و السرور و الفتح من الامانى فى رضوان الله و ايقنت انه لو كانت ذنوب اهل الارض كلها على لمحصت عنى بهذه البيعة و حلف على من قال من ذلك و لعن من بلغ عنه رسول الله صلى الله عليه وآله خلاف ما حلف عليه ثم تتابع بمثل هذه الاعتذار من بعدهم من الجبابرة و المتمردين قال الله

تعالى لمحمد صلى الله عليه وآله يخادعون الله الحديث اى يخادعون انفسهم بالبيعة لعلى عليه السلام وقول اصل الكفر وفروع خرجت من اصل الجحيم وكذلك كلماتهم من اقرار الحق صور العقارب السجين ما لهم آية توحيد الا خدعوا بالشرك ولا آية نبوة الا خدعوا بالكفر ولا آية ولاية الا خدعوا بالنفاق لعنهم الله بكفرهم وما يخدعون الا انفسهم يخرجون من السجين ويتكلمون فى السجين ويرجعون الى سجين ولا يشعرون لان الشعور الحقيقى هو فى آية التوحيد ومحل الفؤاد وهو اعلى مشاعر الانسان ولما هؤلاء الكفار خدعوا فى علي آية التوحيد الله

ص ١٩٤

رفعت شعورهم و بدل الله شعورهم بالانكار وما لهم شعوراً ابداً لان الشعور هو صفة المؤمنين قال على عليه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله وهو نور الله الذى خلق منه والكافر ناظر بنفسه وخلق منه وما له من شعور قد عرفه المؤمن الظهور بنور الله الغفور قال الله تعالى فى قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون القلب اول مظهر الفؤاد وهو قلبان قلب محل العقل الاول وهو قلب محمد صلى الله عليه وآله وقلب معكوس محل الجهل الكلى وهو قلب ابوالدواهى لعنة الله عليه وهما معدبان الاول اصل خير ومن فروع التوحيد وكل بر والثانى اصل كل الشر ومن فروع الأعراض عن الله وكل شر وهو تمام قلوب الكافرين والمرض ضد الصحة والصحة الحقيقى هى لجة الاحدية والمرض الحقيقى هى الأدبار عن تلك اللجة وقلبه اى الجهل الكلى تمام الأمراض لانه تمام الأدبار والانكار فى قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً وازدياد المرض هو لاجل ازدياد الصحة لان الظل لا يتخلف عن الاصل وازدياد بالتبع وللصحة بالاصالة لان الله خلق العقل للبقاء وما لفيضه تعطيل ولا نفاذ لان العقل يترقى الى فيض الله بما

ص ١٩٥

لانهاية كما فى بدء وجوده ولا له وصول الى محل الغنى لو وصل لكان فقره ازيد والممكن محتاج فى كل الحال والله سبحانه يمدّه لا من شئ بالأبداع والأبداع بالأبداع بما لانهاية وما له من نفاذ وكذلك المدد يصل الى جهل الكلى بالعرض بما لانهاية الى ما لانهاية وذلك المدد فى مرضهم من الله سبحانه لهم عذاب اليم ونار عظيم ويتمنون الكفار فى عذاب جنهم بالانعدام وجودهم ولا يقدررون وذلك العذاب بما كانوا يكذبون بما فى انفسهم بما جعل الله فيهم من آيات على عليه

السّلام من بدء المعانى الى رتبة التّراب و الكذب هو الشّرك و الشّرك بعليّ عليه السّلام هو الشّرك بالله لانه آية الله و آية الله آيه نفسه و ليس للأزل آيه السّبيل اليه مسدود و أوّل عقل يحكى فى الامكان عمّا فى قلب محمّد صلى الله عليه و آله هو نفس على عليه السّلام فقال ع فى تلك النفس اللاهوتية الكليّة الاولية قوة لاهوتية و جوهره بسيطة حية بالذّات اصلها العقل منه بدت و عنه وعت و اليه دلّت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شابتهت و منها بدت الموجودات و اليها تعود بالكمال فهى ذات الله العليّا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنّة المأوى من عرفها لم يشق ابدا و من جهلها ضلّ و غوى و هذه سرّنا ورد فى الحديث بانّه ع قام الى الصّراط و اقرّ الله بان منى صدرت

ص ١٩٦

كلّ الخير من كلّ شىء انّ ذكر الخير كان أوّله و اصله و فرعه و معدنه و مأويه و منتهاه صلى الله على محمّد عقل الكلى و على على عليه السّلام نفسه نفس الكليّة و كذلك أوّل ما يحكى عن جهل الكلى هو ابوالشّورور لعنة الله عليه و هذه سرّ ما ورد فى الحديث اقامه الله على الصّراط حتّى اقرّ الله تعالى بان منى صدرت كلّ الشرّ عن كلّ ذى شرّ لانه تفصيل الأوّل جميع مقاماته لعنة الله عليهما لم يؤمن بالله طرفة عين قال عليه السّلام خلق الله الجهل من البحر الاجاج ظلماتياً فقال له ادبر فادبر ثمّ قال له اقبل فلم يقبل فقال له استكبرت فلعنته الحديث بدوام قدرة الله هو كذب و فى النّار بعدل الملك القهّار قال الله تعالى و اذا قيل لهم لا تفسدوا فى الأرض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم المفسدون ولكن لا يشعرون و اذا قيل محمّد ص لسان الله لكلّ العوالم لا تخرجوا عن ارض الأحديّة نكس على عليه السّلام فان خروجكم عن محبته دخولكم فى طمطام مجتثه و مالها من قرار قال الأوّل مبدء الكفرانى و من فى امكانى مقرون بولاية على عليه السّلام لقبول الايجاد ولكن الفساد لثمرة الأنوجاد قال الله تعالى فاخبر الله عن سرّهم بالخروج عن لجة محبته و افسادهم لنكس بيعته و هم لا يعرفون بان نكس بيعة على عليه السّلام

ص ١٩٧

نكس بيعة الله و هم عند نكثهم معدّين بنار الأنكار و لا يشعرون قال الله تعالى و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن النّاس قالوا انؤمن كما آمن السّفهاء الا انهم هم السّفهاء و لكن لا يعلمون و اذا قيل شيعة على عليه السّلام للخارجية عن لجة احديّة مولاهم اعترفوا لفضائله من آياته و علاماته الذى جعل

الله فى كل شىء كما اذعنوا اهل الأَنس بالله يقولون اتؤمن بعلى ع كما آمن السفهاء كالسَّلامان و اصحابه صلى الله عليهم بأنهم فنوا انفسهم فى بقاء الله و اعرضوا عن ذكره غيره بالدوام لذكره و طاعته فاخبر الله الحق لاهل الأماكن و الاكوان اعتقدوا بان الاول و فروعه هم السفهاء لانهم رضوا بالفناء و العذاب بالاعراض عن ولاية على عليه السَّلام مقصد عز و بقاء لانهم لا يعلمون قال الله تعالى و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مُستهزئون الله يستهزى بهم و يمدهم فى طغيانهم يعمهون و اذا لقوا اهل طمطام الواحدية الذين آمنوا بعلى عليه السَّلام فى لجة الأحديّة قالوا آمنا به له الجلال بعد كشف السُّبّحات و الأشارات و اذا رجعوا الى انفسهم قالوا انا معكم فى طمطام السُّبّحات و الكثرات امكانا او تكوينياً انما نحن مستهزؤون باهل لجة الأحديّة و الورود فيها بالأعتراف بولاية

ص ١٩٨

على عليه السلام الله يستهزؤ بهم اى خلق الأستهزاء لهم بهم هو عادل فى فعله فلما استهزؤوا بانفسهم خلق الاستهزاء و سر الأمر هو انّ الله سبحانه خلق الاشياء بفعله على حبّ قوابلها لفعله بمعنى انه احدث موادها لا من شئى و صورها كما قبلت و انّ الله سبحانه خلق الاستهزاء بصورتها التى هى نفس قبولها و استهزاء الكفار للمؤمنين هى نفس ايجاد استهزاء الله لهم بهم بما هم عليه على قبول صورتهم و ما الله بظلام للعباد و قال الرضا عليه السَّلام حين سئله عن هذه الآية و اشباهها انّ الله تبارك و تعالى لا يسخر و لا يستهزئ و لا يمكر و لا يخادع ولكن الله عزّ و جلّ يجازيهم جزاء السُّخريّه و جزاء الاستهزاء و جزاء المكر و الخدعة تعالى عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً قال الله تعالى اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين اراده الله بشئى هو ايجاد لشئى و ارادته باوليك هم ايجادهم و تمام الضلالة و اصلها هى ابوالدواهى لعنة الله عليه لانه بالكون بنفسه و بامكان بجميع الكفار اشترى الضلالة لنفسه لقميص قصب الخلافة بالهدى الذى هو الولاية و رضى بالخوف و البعد عن الأَنس و القرب و دخل مدينة الوصاية حين غفلة من أهلها لانّ أهلها لا يرضون بها و ليس فى أهلها احد فيه يمكن ليس تلك القميص

ص ١٩٩

العُظمى دون نفسه الشقى الآ شقى فما ربحت تجارتهم بالكفر لعلى عليه السّلام لان الرّابع فى التّجارة من فان بالولاية وللمعرض خسارة الكفرة وعدم القدرة بالورود فى لجة الوحدة فما ينفعهم ذلك الأدبار وما يملكون شيئاً فى الأمكان لانّ الملك للولى وما كانوا مهتدين لانّ الهادى من استقر فى عماء الأحديّة وليس محتجباً بالكثرة الامكانيّة واقّر لعلى عليه السّلام بالولاية فى لجة الأحديه فحينئذ كان هادياً مهدياً وانّ المُعرضين ما كانوا مهتدين قال الله تعالى مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم فى ظلمات لا يبصرون المشبه عين المشبه به مثل الخارجين عن لجة الأحديّة كمثل المنكرين ولاية آل الله عليهم السّلام ومثل المنكرين كمثل الذى استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله آية الولاية عن نفوسهم وتركهم فى ولاية ائمة التّار وهم لا يبصرون صمّء بكمّء عمى فهم لا يرجعون الأوّل فالأوّل للكفر بمحمّد صلى الله عليه وآله والثانى فالثانى للكفر بعلى عليه السّلام والثالث فالثالث للكفر بفاطمة صلوات الله عليها فهم بعد كفرهم لا يرجعون ولاية على عليه السّلام قال الله تعالى او كصيب من السّماء فيه ظلمات ورعد وبرق يجعلون اصابعهم فى آذانهم من الصّواعق حذر الموت والله محيط بالكافرين والمشبه عين المشبه به او كصيب الثّانى لانه

ص ٢٠٠

مطر السّماء والسّماء الأوّل فيه ظلمات الثّالث والرّعد الرّابع والبرق يريد لعنة الله عليه وهؤلاء و اظلمتهم يجعلون اصابعهم فى آذانهم اى ما كانت فيهم بالامكان يظهرونها الى الكون من الخدعة و الصّواعق لعلى عليه السّلام بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وآله حذر الموت وعلى عليه السّلام باحاطة الله محيط بالكافرين وللحاطة ثلاثة مراتب احاطة آية ذات البحت جلّ جلاله وهو محيط لم يزل ولا محاط لا ذكرا ولا عينا الآن كما كان الاسم ولا رسم ولا معرفة عنه لانه احاطة واحاطة ذاته سبحانه من لا يعلم كيف هو الا هو وهو المحيط المتعال والثّانية احاطة فعله اى ابداع الصّرف واختراع البحت وهو محيط بالاشياء ذكر امكانياً ولا محاط عينا تكوينياً وهى احاطة الله جعل الله حاملها محمّد صلى الله عليه وآله والثّالثة احاطة مقترنه مع المحاط وهى احاطة الرّحمانية جعل الله حاملها على عليه السّلام وهو المحيط بالكافرين بما تجلى لهم بهم وليس المراد احاطة الذات لالزام التّغيير والأقتران والتّحديد لانّ الاشياء محدودة وهو سبحانه هو المحيط بعلمه الامكانى و

الذات عالم ولا معلوم وهو لم يزل عالماً ولقد قال الصادق عليه السلام العلم ذاته ولا معلوم اشهد ان قوله الحق والان كما كان علم الذات وهو غنى من وجود المعلوم وعلمه بالأشياء قبل وجودهم كعلمه بعد

ص ٢٠١

وجودهم وعلمه المحيط هو علمه المتقرن بالشيء سمّاه الله تعالى علماً نسبة تشریف وعلى عليه السلام حامل ذلك العلم وهو محيط بالكافرين والكافرين خرج عن لجة الأحديّة بغير اذنه وهو محيط بالأشياء لهم بهم وهو عذاب بالكافرين قال الله تعالى يكاد البرق يخطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه واذا اظلم عليهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم ان الله على كل شيء قدير ان المنكرين لولاية على عليه يكاد البرق يخطف انصار افئدتهم بالتوجه الى وحدة الحقّه آية على عليه السلام واذا اظلم عليهم بوفاة محمد صلى الله عليه وآله قاموا بالانكار لعلى عليه السلام ولبسوا قميص الغضب بنظر الاستقبال الى انفسهم ولو شاء على لاخذ القدرة والحياة عن الغاصبين وهو على كل شيء قدير لانه ما يشاء الا بما شاء الله وهو ذات مشيئة الله فى كل العوالم ولقد قال الحجّة محمد ابن الحسن عليهما السلام فى زيارة آل يس مجاهدتك فى الله ذات مشيئة الله ومقارعتك فى الله ذات انتقام الله وصبرك فى الله ذو اناة الله وشكرك لله ذو مزيد الله ورحمته و فيها بعد هذه والقضاء المثبت ما استأثرت به مشيئتك والمحوما لا استأثرت به سنتكم وذلك حق مشيئة الله احداثها فلما شاء وجود الأوّل واطلامه لزيادة كفرهم وابقاء شيعة على عليه السلام شاء افسادهم ويتحمّل اذا هم لانه عليه

ص ٢٠٢

السلام اعطاهم عن الله بما هم عليه وهو على كل شيء قدير وليس المراد قدرة الذات لان قدرته ذاته وهو لم يزل قادر ولا مقدور والان كما كان والقدرة المقترنة بالاشياء والمتعلّقة بإيجاد لهم هى قدرة الفعل وهى قدرة وجعل الله علياً عليه السلام حاملها وهو على كل شيء قدير واذا جرى القلم بذكر المقام فيها انا ذا اذكر سرّ المقام قد علم اولوالألباب ان ما هنا لك فى هذا الكتاب لا يعلم الا بما هيها وهو ان الأزل هو هو لا يعرفه سواه وانّ المعروف لدى الأشارات اتية وسبيله ولقد قال على عليه السلام تجلّى لها بها الحديث فلما تجلّى الله لها بها جعلها مقام فى المعروفيّة اذ كان هو

المتعال من ان تنال مفارقة العارفين بعزّ قدسه او ان يقدر عظم الافئدة بالصعود الى الكبرياء نفسه و هو كما يقول لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير قال على عليه السلام للسّلمان معرفتى بالتورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتى و هو الدّين الخالص بقول الله سبحانه و تعالى و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدّين بالتّوحيد و هو الأخلاص و قوله حنيفاً و هو الاقرار بنبوّة محمّد صلى الله عليه و آله و هو الدّين الحنيف و قوله و يقيمون الصّلوة و هى ولايتى فمن ... ولايتى فقد اقام الصّلوة و هو صعب مُستصعب يا سلمان و يا جندب المؤمن الممتحن الذى لم يرد عليه

ص ٢٠٣

شئى من امرنا الا شرح صدره لقبوله و لم يشك و يرتاب و من قال لم و كيف فقد كفر فسلموا لله امره فنحن امر الله يا سلمان و يا جندب ان الله جعلنى امينه على خلقه و خليفته فى ارضه و بلاده و اعطانى ما لم يصفه الواصفون و لا يعرفه العارفون فاذا عرفتمونى هكذا فانتم مؤمنون يا سلمان و يا جندب قال الله تعالى و استعينوا بالصّبر و الصّلوة فالصّبر محمّد صلى الله عليه و آله و الصّلوة لايتى و لذلك قال و أنّها لكبيرة و لم يقل أنّهما ثمّ قال الأ على الخاشعين و فاستثنى اهل ولايتى الذين استبصروا بنور هدايتى يا سلمان و يا جندب و نحن سرّ الله الذى لا يخفى و نوره الذى لا يطفى و نعمة الذى لا تجزى اولنا محمّد و اوسطنا محمّد و آخرنا محمّد فمن عرفنا فقد استكمل الدّين القيم يا سلمان و يا جندب كُنْتُ و محمّد نور نسبح قبل المسبّحات و نشرق قبل المخلوقات فقسم الله النور نصفين نبى مصطفى و ولى مرتضى فقال الله عزّ و جلّ لا كن محمداً و للآخر كن علياً كذلك قال النّبى انا من على و عليّ منى و لا يؤدى عنى الا انا و على و اليه الاشارة بقوله تعالى و انفسنا و انفسكم و هو اشارة الى اتحادهما فى عالم الأرواح و الانوار مثله قوله تعالى افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و المراد هنا مات النّبى او قتل الوصى لانّهما

ص ٢٠٤

شئى واحد و نوره واحد اتحدى لمعنى و الصّفة و افترقا بالجسد و التّسمية فهما شئى واحد فى عالم الأرواح انت التى بين جسمى و كذلك فى عالم الاجساد انت منى و انا منك ترثنى وارثك انت منى بمنزلة الرّوح من الجسد و اليه الاشارة بقوله تعالى صلّوا عليه و سلّموا تسليماً و معناه صلّوا على محمد و سلّموا لعلي امره فجمعهما فى جسد واحد جوهرى و فرق بينهما بالتّسميه و الصّفات فى

الامر فقال صلّوا عليه وسلّموا فقال صلّوا علي النبي وسلّموا علي الوصي ولا تنفعكم صلوتكم علي النبي بالرّسالة الآ بتسليمكم علي عليّ بالولاية يا سلمان ويا جندب وكان محمّد الناطق وعليّ الصامت ولا بدّ في كلّ زمان من ناطق و صامت فمحمّد صاحب الجمع وأنا صاحب الحشر ومحمّد المنذر وأنا الهادي ومحمد صاحب الجنة وأنا صاحب الرّجعة ومحمد صاحب الحوض وأنا اللّواء ومحمّد صاحب المفاتيح وأنا صاحب الجنّة والنار ومحمّد صاحب الوحي وأنا صاحب الألهام ومحمّد صاحب الدلالات وأنا صاحب المعجزات ومحمد خاتم النبيين وأنا خاتم الوصيّين اشهد أنّه الحقّ وكلّ الحقّ منه واليه من آية التوحيد الى ما ابدع القديم الحميد من عرفه امامه اليقين ومن جهله ورائه السجين وما هو الآ آية الحميد قال الله تعالى يا ايّها النّاس اعبدوا ربّكم الذي

ص ٢٠٥

خلقكم والذين من قبلكم لعلّكم تتقون يا اهل الأنس بالله اعبدوا ربّكم اي ادخلوا الجنّة الاحديّة بيت الولاية فان من دخل بيت الجلال بعد كشف السّبحات ومحو الموهومات وهتك الأستار فقد عبد الله بما هو يمكن في حقّ الأمكان والذّات البحت ربّ اذ لا مريبوب فكيف العبادة من لاسبيل اليه بالتوجه بلى العبد عابدا لله بما تجلّى الله له به وكلّ معبود ممّا دون عرشه الى قرار ارضه السّابعة السفلى باطل مضمحل ما عدا وجهه الكريم و العابد الحقّه بما لا يمكن مثله كان محمّد صلى الله عليه وآله لأنّ معبوديّة الحقّه به ظهرت على كمال ما يمكن في حقّ الأمكان تجلّى الله له به قال الله عزّ شأنه في ليلة المعراج يا محمد انت الحبيب وانت المحبّوب وهذه سرّ القول من كلام علي عليه السّلام دام الملك في الملك وسبحان الذّات من ان تقع اليه الاشارة وسبحان الله عمّا يصقّون وحقّ العبادة الممكن من عبد الله به ودخل لجة الاحديّة لانّ في تلك اللّجة يفنى العبد وما يعبد به وما بقى للعبد الا صرف الظهور ووجه المعبود فحينئذٍ كان عابدا لله بما يمكن في حقّ الأمكان من عطاء الرّحمن ومن عبد الله بغيره بالنظر الى نفسه بانّه عابد وهو الله معبود فقد اشرك بالله ولم يعبد شيئاً لانّ من اشار الى الله فقد اشرك به كيف التوحيد بين

ص ٢٠٦

الأشارتين بل دخل بيت آية التي تجلّى الله له به بلا إشارة ولا اشعار وتوجّه بالله الأحد الصّمد الذي لا آله الا هو فقد عبد الله بما يمكن في حقّه والا كما هو حقّه لا يقدر احد لانّ ما سواه حادث كيف عرف القديم وعده من ليس له ذكر في عزّرتبه من دخل لجة الأحديّة شهد لنفسه فاسمع رسول الله صلى الله عليه وآله في ليلة المعراج لانّ فيها ارتفع المتغاير بين الواصف والوصف والموصوف وهي لجة التوحيد وشبح التّفريد قد اختصّها الله لنفسه لمقام معرفته من دخلها عرف نفسه بان ما وصل اليه هو ما قال عليه السّلام لكميل يرشح عليك ما يطفح منى ولا يحصل الورود فيها الا لمن نظر وشهد بما سوى الله ووجهه بالفناء ودخل بيت بقائه مستقرّاً فيها نعم القول ما صدق الرسول صلى الله عليه وآله قائلاً الا كلّ شىء ما خلا الله باطل وكلّ نعيم لا محاله زائل وهو ما قال على عليه السّلام لكميل اطفى السّراج اى ذكر الأماكن عن كلّ شىء فلما اطفاء الكثرات فقد طلع الصّبح ومن طلع له الصّبح عرف انّ الربّ هو المعبود وهو الذات البحت القديم لا آله الا هو بما تجلّى لما سواه بما سواه ومن اشرك في عبادة ووصفاً او اسماً فقد كفر به ولم يعبد شيئاً ولقد قال ايضاً عليه السّلام من عبد الله بالتّوهم فقد كفر به ولم يعبد شيئاً اى خارج عن لجة الأحديّة ومن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك ومن عبد المعنى **باشياع**

ص ٢٠٧

الاسماء عليه بصفاته التي وصف لها نفسه فقعد عليه قلبه ونطق به لسانه في سرّه وعلانيّه فاولئك اصحاب امير المؤمنين عليه السّلام حقّاً وقال أبو جعفر عليه السّلام ان من عبد الاسم دون المسمّى بالأسماء فقد اشرك وكفر ووجد ولم يعبد شيئاً بل عبدوا الله الواحد الاحد الصّمد المسمّى بهذه الأسماء دون الأسماء وانّ الأسماء صفات، وصف بها نفسه تعالى وقال على عليه السّلام الاسم ما انبأ عن المسمّى والحرف ما انبأ عن معنى معنى وليس باسم ولا فعل وان الاشياء ثلثة ظاهراً ومضمراً وما ليس بظاهر ولا مضمراً وانما يتفاضل العلماء في معرفة ما ليس بظاهر ولا مضمراً ولقد قال عليه السّلام يسبح الله باسمائه جميع خلقه قال الأمام عليه السّلام نحن والله الأسماء الحسنى التي لا يقبل الله عمل احد الا بمعرفتنا والاسم باب المسمّى لا فرق بينهما الا ان الاسم عبده وخلقه والمعنى العمل بالوجدان والأسم عالم الوجودى من عرف الفصل من الوصل فقد عرف فرقهما لقد قال على عليه السّلام أنا المعنى الذي لا يقع عليه اسم ولا شبه والذات البحت لا سبيل

له العبادة مردود و التوجه مسدود الا بما وصف به نفسه سبحانه و تعالى عما يشركون عرف من عرف
 الاشارة بان لاسبيل الى الله فى العبادة الا بعد كشف السُّبُحات و المعبود هو الرب القديم و هو الذى
 خلقكم لكم بكم قال

ص ٢٠٨

الأمام عليه السلام خلق الله الاشياء بالمشيئة و خلق المشيئة بنفسها من وحد الله بتوحيد وحده بتوحيد
 الصفات و الأفعال و العبادة و التوحيد واحد و هو الحق خلق الاشياء بفعله و هو لم يزل خالقاً و لا
 مخلوق لا يقارن ذاته المقدس شيئاً ان الخالقية المقترنة صفة فعله ابدعه بنفسه و اخترعه لا من شئ
 و امسكه فى ظلّه سبحانه لم تزل كان و لم يكن معه شئى الآن كما كان كل الصفات صفة فعله و
 الاسماء مشيئة و لقد قال على عليه السلام كمال التوحيد نفي الصفات عنه بشهادة كل صفة انها
 غير الموصوف و كل الموصوف غير الصفة و هو الاحد الفرد ليس كمثله شئى قد جلّ نفسه عن وصف
 ما سواه سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو و لقد قال الامام عليه السلام تتقى عند الحدّين حدّ التعطيل
 و حد التشبيه و هو الذى خلقكم و الذين من قبلكم هم ما فى الأماكن الذى لا نزل بالاكوان و ما
 فى الابداع الذى لا يتعلق بالأختراع و كل ما احدث الله انا فانا من المدد بالأبداع و الأختراع يتعلق
 بقوله الذين من قبلكم فاعبدوا بارئهم الذى خلقكم و احدكم لا من شئى بالأبداع الجديد كما
 خلقكم و الذين فى قبلكم لعلكم تتقون اى تعلمون ان احتياجكم فى كل الحال كبدء وجودكم و لا
 تبطلوا وجوداتكم بالنظر الى اطوار الواحدية و ادخلوا لجة الأحديّة فانها التقوى

ص ٢٠٩

الخالص و حقّ العبادة الاعتدال التام لو كانوا يعلمون قال على عليه السلام فى جواب اليهودية و ما
 تعنى بالفلسفة اليس من اعتدل طباعه صفي مزاجه و من صفي مزاجه قوي اثر النفس فيه و من قوي
 اثر النفس فيه سُمى الى ما يرتقيه فقد تخلق بالاخلاق النفسانية فقد صار موجوداً بما هو انسان دون
 ان يكون موجوداً بما هو حيوان فقد دخل فى الباب الملك الصورى ليس عن هذا الغايه لمغير و ان
 فى تلك الإشارات عبادة اهل التشريح على سبيل الحبّ بان يعبد الله على سبيل الحقيقة
 بالاستحقاق و ما العقلاء هى فى مبدء الفرق اياك نعبد اياك نستعين و اذا جرى القلم بذكر العقل
 فيها انا اذكر فضله حتى علم اهله قدره قال رسول الله صلّى الله عليه و آله ما قسم للعباد شيئاً افضل

من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و اقامة العاقل افضل من شحوص الجاهل و لا بعث الله نبياً و لا رسولاً حتى يستكمل العقل فيه ويكون عقله افضل من جميع الأمة و ما يضمّر النبي في نفسه افضل من اجتهاد المجتهدين و ما ادى العبد فرائض الله حتى عقل عنه و لا بلغ جميع العابدين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل و العقلاء هم اولو الالباب الذين قد قال الله و ما يتذكرّ الا اولوالباب و قال

ص ٢١٠

على عليه السلام رایت العقل عقليين فمطبوع و مسموع و لاينفع مسموع اذا لم يك مطبوع كما لاينفع العين وضوء الشمس ممنوع و قال عليه السلام فقد العقل فقد الحيوية و لايقاس الا بالاموات و لقد قال ابو عبدالله عليه السلام ان الثواب على قدر العقل و هو احبّ الأشياء الى الله و لقد قال الرضاء عليه السلام العقل حياء من الله و الأدب كلفة و من التكليف الأدب قدر و من تكلف العقل لايزداد بذلك الا جهلاً الحديث و انّ عبادة الله هي الطاعة لعلی عليه السلام في كلّ العوالم و لقد قال الامام الحسن العسكري عليه السلام في تفسيره لهذه الآية اعبدوا ربكم و اطيعوا ربكم من حيث امرکم ان تعتقدوا ان لا آله الا الله وحده لا شريك له و لا شبهه و لا مثل عدل لايجور جواد لاينحل حلیم لايجعل حكيم لا يخطاء و انّ محمّد صلّى الله عليه و آله عبده و رسوله و انّ محمّد ص افضل النبيين و انّ علياً (ع) افضل آل محمّد ص و ان اصحاب محمّد المؤمنین منهم افضل صحابة المرسلين و انّ امّة محمّد ص افضل امم المرسلين قال الله تعالى الذي جعل لكم الارض فراشاً و السماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقاً لكم فلاتجعلوا لله انداداً و انتم تعلمون و الجعل نفس الأختراع و اعظم الاراضى ارض الأمكان و هي

ص ٢١١

ارض الجزر جعلها بارئها فرث الخروج الاكوان بما لانهاية الى ما لانهاية و هي سطح الكبرى صور الله تعالى فيها كلّمها في الأبداع و الأختراع و الأرض جهة الانفعال و هي المنفعل عن سماء الفعل و جعل الأرض سبعة طبقات للسماء، الأولى ارض المشيّة و سمائها اسم الهويّة و الثانية ارض الارادة و سمائها اسم الأحديّة و الثالثة ارض القدر و سمائها اسم الواحديّة و الرابعة ارض القضاء و سمائها اسم الألوهيّة و الخامسة ارض العرش و سمائها اسم الرّحمانيّة و السادسة ارض الكرسي و سمائها

اسم العلى سلام الله عليه والسابعة ارض الكتاب وسمائها اسم الفاطرية وجعل الأرض بالنسبة الى السماء كخلقه تلقاة فى فلاة جعل الله الأرض بالسماء الأولى فوق سماء الثانية الى ان ينتهى الى ارض السابعة فالسماء هو النور الالهى جهة المقبولية والارض جهة الاثية فلما اقترن القابل بالمقبول مادت الشئى شيئاً وحقيقة الأرض هى صرف عنصر البرودة واليبوسة وعلى الاراضى هى على السموات وهى وجود الشئى وحقيقة من ربه ليس فيها جهة تمايز وافتراق وجعل الله حكم عناصرها حكم عنصر واحدة حتى كانت آية معرفته قال الامام عليه السلام انت الله عماد السموات والأرض واعلى الاراضى

ص ٢١٢

ارض لجة الهوية وسمائها ارضها لايمكن عند الأبداع اعلى منها بل فى الحقيقة هى الأرض خلو من الأراضى والأراضى خلوة منها واول ارض تلعلع من هذه الأرض هى ارض الواحدية مبدء النباتات من الأسماء والصفات وكلّ ارض وجدت فى كلّ عالم صفة هذه الأرض وشئونها وانزل من السماء ماء اى من سماء المتجلى بالفتح وبه يخرج من الأبداع لا من شئى من شئونات الربوية واطوار الالهية جوداً لكم من فضل آل الله سلام الله عليهم فلاتجعلوا لله انداداً اى لا لاتجعلوا لعلى عليه السلام شريكاً فى خلافته فان من جعل له شريكاً فقد جعل لله نداً لأنه آية الله البحتة وفعل الله الصرفة وليس فى آيته فى الاشياء ذكراً عن غير الله وانتم تعلمون باسمه صارت الارض فراشاً و السماء بناء والماء ماء والثمرات رزقاً فلاتجعلوا فى الأماكن معه فى الوصاية لرَسُول الله صلى الله عليه وآله وان تعلمون بان ما سواه لا يستحق تلك المقام وسر الأمر فى كلّ العوالم هى اذا امتزجت النُظفَتان نطفة الاب هى السماء ونطفة الأم هى الأرض وجدت الأثمار والأولاد فمن يشابه الأب شابهت جواهر اوائل عله ومن تشابه الام شابهت انية نفسه ويجرى عليهما حكمها والأرض فاطمة صلواة الله

ص ٢١٣

عليها والسماء على عليه السلام والماء الحسين عليهما السلام فاخرج الله بالحسين ع من الائمة تسعاً ائمة لكم ولاتجعلوا فى آية رَسُول الله صلى الله عليه وآله التي جعل الله فى انفسكم شبيهاً و فى آية وصيته سلام الله نداً وانتم تعلمون والمخاطب بالحقيقة الاوليه محمّد ص لانه يعلم جلالة

آل الله سلام الله عليهم فرداً قال عليه السّلام لاعلم الآ خشيتك ولا حكم الا الايمان بل ليس لمن لم يخشك علم ولا بمن لا يؤمن بك حكم قال الله تعالى وان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائكم من دون الله ان كنتم صادقين والريب صفة الأول وفروعه اي انتم فى شك وانكار مما نزلنا فى ولاية على عليه السّلام على عبده محمد صلى الله عليه وآله فانظروا فى عوالم الأماكن ايمكن فى خلافة مثل على عليه السّلام ان امكن فاعترفوا بشهادتكم ممن جعلوهم آيات ربكم من دون على عليه السّلام ان كنتم صادقين لا يمكن بمثله ولا ورود لجة الأحديّة الآ بولايته وهو المقصود من وجودكم لأنّ الله جعلكم لاجل تلك اللّجة وجعل فيها حياته وعزّه مما يمكن فى الأماكن ان كنتم تعلمون قال الله تعالى فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار الّتى وقودها النّاس والحجارة أعدت للكافرين

ص ٢١٤

اخبر الله عن كفرهم فان لم تفعلوا فى امكانكم راضين بلجة الأحديّة ولن تفعلوا فى اكوانكم معترفين بولاية المطلقة لعلّى عليه السّلام فاتقوا نار دعوة الحسين عليه السّلام فى يوم عاشورا فان لم تقوموا جعل الله تلك الادبار نار محبة الأول الّتى وقودها الثّانى والحجارة هى ثالث اعد الله حبّ هذه الثلثة للكافرين قال الله تعالى وبشر الذين آمنوا وعملوا الصّالحات جنّات تجرى تحتها الأنهار كلّما رزقوا منها من ثمرة رزقاً قالوا هذا الّذى رزقنا من قبل وآتوا به متشابهاً ولهم فيها ازواج مطهّرة وهم فيها خالدون هذه الآية لاهل الحقيقة لها وجهة لا يعرفها غيرهم وها أنا ذا اذكرها انّ الله بشر الّذين آمنوا بعلّى عليه السّلام وعملوا الاعمال فى ولايته انّ لهم اى جنّة الهويّة ولجة الأحديّة صرف الآية للّحى القديم تجرى من تحتها الأنهار اى تجليات من الله بها اليها كلّما رزقوا من ثمرة اى وجدوا تجليات من تلك اللّجة قالوا هذه الّذى رزقنا من قبل بان جعل الله فى امكاننا و اتوا به من الله دائماً متشابهاً بلجة انفسهم بان لا شبه لها ولا مثل ولهم فيها ازواج مطهّرة اى سكونات انفسهم مقدسة عن ذكر ما سوى الله امكاناً وهم فى تلك اللّجة القديمة دائمون ببقاء الله خالدون

ص ٢١٥

يخلدون بخلود سلطنة الله بل هم مظهر سلطنته سبحانه وهو سلطان اذ لا مملكة ولا مال بل هم عطاء الله اجلّ من تلك الاوصاف والاشارات يجرى لاهل السُّبّحات وهم لا يعرفون بالأشارة ولا

بنفيها عرفهم من عرفهم بان لا اله الا الله بارئهم وسُبْحان الله عَمَّا يُصِفُونَ ولاهل الباطن انّ الله بشرّ
الَّذِينَ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَنُوا بِوَصِيَّتِهِ بِالْبَيْعَةِ لَعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَانَ لَهُمْ جَنّاتٌ وَ
هِيَ حَبّ فاطمة صلوات الله عليها تجرى من تحتها الانهار اى الحسنين عليهما السّلام كُلمًا اخذوا
منها علماً قالوا هذا الذى علمنا من محمد صلى الله عليه وآله واتوا بالحسين عليه السّلام ومن نسله
الائمة متشابهاً به في جلالته ولهم اى لمن آمن بالتسعة المتشابهة بالحسين عليه السّلام ازواج مظهره
اى نفوس مقدسة مُطهّرة عن ولاية غيرهم وهم في محبة الله محبتهم خالدين ولاهل الباطن على
نهج الظاهر انّ الذين آمنوا بمبدء المسمى على عليه السّلام وعملوا الصّالحات باسمائه وصفاته
الذى وصف بها نفسه انّ لهم جنّات ثمانية قد جعل الله فيها معارف حقّه من معرفته على عليه السّلام
ما لا **رايت** عين دون عينه ولا سمعت اذن الا مظهر سمعه ولا خطر على قلب بشر الا من اتاه بقلب
سليم

ص ٢١٦

ودخل لجة الاحدية ير حين غفلة عمّا سواها تجرى من تحتها انهار أربعة لظهور الانوار فى الاكوار و
الأدوار النهر الأولى للخلق والثانية للرزق والثالثة جعلها بارئها مظهر اسمه المّحى والرابعة ماء الخمر
جعلها بارئها لذة للشاربين وتلك الأنهار جارية من تحت جبل الأزل التى جعل الله فى كلّ الجنان
لاستقرارها والأنهار جارية الى ما لانهاية بما لانهاية وما كان لأمر الله تعظيلاً والنهر الأولى من ماء
البيضاء جارية لخلق الاشياء ومنه انبعث الافئدة لتوحيد الرّحمن صافياً عن شوائب الكثرات مكتوب
على ذروتها لا آله الا هو واليه المصير والثانية من لبن الصّفراء جارية لرزق الاشياء ومنه اصفرت
العقول لنبوّة الرّسول صلى الله عليه وآله كتب الله على ذروتها فضل محمد على الانبياء كفضلى و
أنا ربّ العزة على العالمين والثالثة من عسل المّصفى الخضراء جارية لحيوة الاشياء ومنه اخضرت
النفوس بالتثلاء الآيات اوصياء الرّسول صلى الله عليه وآله وكتب الله على ذروتها أسماء آل الله و
فضلهم وما لفضل الله من نفاذ والرابعة من خمر الحمراء جارية لكسر الاشياء وصوغهم عن الآيات
والعلامات ومنه احمرت

ص ٢١٧

الأجساد لمحبه شيعة آل الله الأظهار سلام عليهم و صور الله فى تلك التهر صور المؤمنين و كتب الله على ذروتها حب شيعة على عليه السلام حصنى فمن دخل حصنى آمن من عذابى وكل من شرب من نهر قالوا هذا الذى جعل الله فى كل الانوار من آيات اربعة و الوان مجتمعة و أتوا بالشاربين مدد المشاكل و المشابهة بالبيضاء البيضاء و بالصفراء الصفراء و بالخضراء الخضراء و بالحمراء الحمراء و لهم فيها ازواج مطهرة سالحة لجميع الاطوارات و الشئونات من آيات جنّة الأحديّة و علامات طمطام الواحدية و مقامات لجة الرحمانية و دلالات جنّة الخمسة مطهرا بامر الله من ريب الوقوف فيها وهم فى محبته شبح الفاطمة صلوات الله عليها خالدون و لقد اشار الامام جعفر ابن محمد الصادق عليهما السلام فى حديث الجابروها أنا ذا اذكره لأن فيه اسرار الهية غيبية يحرم من معرفتها الا كثرون و هو ما فى الكافى عن جابر قال نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله هكذا ان كنتم فى ريب ممّا نزلنا على عبدنا فى على عليه السلام فاتوا بسورة من مثله قال الله تعالى ان الله لا يستحيى ان يضرب مثلاً ما بعوضة فيما فوقها لدن الله تعالى لا يستحيى ان يخلق بعوضة لأن خلق البعوضة هى بعينها خلق المشية الان القدرة من فعل الله سواء

ص ٢١٨

و الاختلاف من صور الأشياء و المادّة فى كلّ عالم واحدة و جعل الله صورة سلسلة العالى مادة سلسلة السافل و ما تري فى خلق الرحمن من تفاوت و البعوضة على عليه السلام و ما فوقها محمد صلى الله عليه وآله و ان الله سبحانه لا يخلق خلقاً الا و ان يجعل فيها مثلاً من آية واحدة و فوقها آية احديته الأولى للوقوف فى مقامات الله و كثرة الشئونات و الأطوار هو هو و نحن نحن و الثانية للوقوف فى مقام التوحيد و شبح التفريد نحن هو و نحن نحن قال الصادق عليه السلام انما ضرب الله المثل البعوضة لان البعوضة مع صغر حجمها خلق الله فيها جميع ما خلق فى الفيل مع كبره و زيادة عضوين آخرين فاراد الله سبحانه ان يتنبه بذلك المؤمنين على لطف خلقه و عجيب صنعه و هى كمال قال عليه السلام جعل الله فى كل شىء امكان كل شىء فى رتبته اذا شاء الله اظهر كما اظهر من عصى موسى ع ما اظهر قال الله تعالى فاما الذين آمنوا فيعلمون انه الحق من ربهم اى ان الذين يؤمنون بعلى عليه السلام فيعلمون انه الحق و آية الرب و جعل الله تلك الآية فى الأشياء حتى يعلموا انه هو الحق قال

الله تعالى واما الذين كفروا بعلى عليه السلام فيقول ماذا اراد الله بهذا مثلاً المثل الأعلى ليس كمثلته
في انفسنا يضلّ

ص ٢١٩

به اى بعلى عليه السلام كثيراً لأنّ ظاهره من قبله العذاب ويهدى كثيراً لان باطنه فيه الرحمة و ما
يضلّ به اى بآيات على عليه السلام الآ الفاسقين لان الكافر من فسق عن امر ربّه بنكس البيعة و
الاعراض عن الكينونة الالهية و اللطيفة الربانية فبعلى عليه السلام يدخل لجة الاحديه من دخل و
يخرج عنها ما خرج عن ولايته و ما الله بظلام للعبيد و لقد قال الصادق عليه السلام ان هذا المثل
ضرب الله لاميرالمؤمنين عليه السلام فالبعوضة على عليه السلام و ما فوقها رسول الله صلى الله عليه
وآله و الدليل على ذلك قوله تعالى فاما الذين آمنوا فيعلمون انه الحق من ربهم يعنى اميرالمؤمنين
كما اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله الميثاق عليهم و اما الذين كفروا فيقولون بماذا اراد الله بهذا
مثلاً يضلّ به كثيراً و يهدى به كثيراً فردّ الله عليهم فقال و ما يضلّ به الآ الفاسقين و فى تفسير الامام
الحسن العسكري عليه السلام وقع فيه قيل للباقر عليه السلام ان من ينتحل موالاتكم بزعم انّ البعوضة
على عليه السلام و انّ ما فوقها هو الذباب محمّد صلى الله عليه وآله فقال الباقر عليه السلام سمعوا
هؤلاء شيئاً لم يصفوه على و جهة انما كان رسول الله صلى الله عليه وآله قاعدا ذات يوم و على عليه
السلام اذا سمع قائلاً

ص ٢٢٠

يقول ما شاء الله و شاء محمّد صلى الله عليه وآله و سمع آخر يقول ما شاء الله و شاء على عليه السلام
فقال لا تقرنوا محمّداً و علياً بالله عزّ و جلّ ولكن قولوا ما شاء الله ثمّ ما شاء محمّد ما شاء محمّد ثمّ ما
شاء على عليه السلام ان مشية الله هي القاهرة التي لا تساوى و لا تكافى و لا تدانى و ما محمّداً رسول
الله فى الله و فى قدرته الآ كذبابة يطير فى هذه الممالك الواسعة و ما على عليه السلام فى الله و فى
قدرته الآ كبعوضة فى جملة هذه الممالك مع ان فضل الله على محمّد و على الفضل الذى لا يغنى
به فضله على جميع خلقه من اول الدهر الى آخره هذا ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى ذكر
ذباب و البعوضة فى هذا المكان فلا يدخل فى قوله تعالى ان الله لا يستحيى ان يضرب مثلاً ما بعوضة
انتهى و هذه الرواية بالحقيقة ما كانت معارضة لقول الصادق عليه السلام اسقاهما ربهما بماء واحد

من نظر اليها بعين الحقيقة يعرف ما اشترت فيها فيها ومن ولم ير التعارض فيهما كان فقيها قال الله تعالى الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك هم الخاسرون اى ان الذين ينقضون عهد محمد صلى الله عليه وآله في عالم الغيب فى آيات على ع فى ذر الافئدة

ص ٢٢١

مقام التوحيد و ذر العقول رتبة محمد صلى الله عليه وآله و ذر النفوس مقر الامامة و ذر الأجسام محل محبته الشيعة من بعد ما اخذ الله تلك الميثاق عن جميع الاشياء بالايمان بمحمد و على و الحسن و الحسين و جعفر و موسى و فاطمه صلوات الله عليهم اولئك هم الكافرون و اول من نقض عهد الله فى الأماكن فى جميع مقاماته من آية التوحيد الى منتهى التكثير هو أبو الدواهي لعنة الله عليه نقض عهد الله فى اوليائه فى عوالم الغيب و قطع ولاية على عليه السلام فى مظاهره فى أئمة الشهاده و هم على و محمد و على و محمد و الحسن و محمد صاحب الأمر سلام الله عليهم و فسد فى الارض الأماكن بنظرها فى معرفة على عليه السلام بالنورانية و من افساده اخذ بالغصب ارض الفدك عن فاطمة صلوات الله بعد ما علمه رسول الله صلى الله عليه وآله فى حياته بانها مختصة لها و حرم الله ثمرها على غيرها فكفر بالله و ليس قميص الأنكار فى الله و قميص الكفر فى رسول الله صلى الله عليه وآله و قميص الشرك فى على ولى الله سلام الله عليه قال على عليه السلام لقد تقمصها ابن ابى قحافة و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي ينحدر عنى السيل و لا يرقى الى الطير الحديث فكان بذلك مبدء الخسران و يرجع اليه كل الخاسرون

ص ٢٢٢

و لقد قال الأمام عليه السلام فى هذه الآية من بعد ميثاقه فى على عليه السلام و فى قوله ان يوصل يعنى من صلة امير المؤمنين ع و الائمة عليه السلام و لقد اشار الأمام جعفر ابن محمد الصادق عليه السلام فى حديث طويل على تفسيرها و ها أنا اذكرها بطوله لان فيها اسرار الهية غيبية يحرم من معرفتها الا كثرون و حارت فى عجائبها حكماء الهيون و هى ما يروى عن الشيخ الثقة ابى الحسين محمد ابن على الحلبي عن شيخه السيد ابى عبدالله الحسين ابن احمد ابن احمد ان الخصيبى قال حدثنى جعفر ابن مالك الفرادى الكوفى عن عبدالله ابن يونس الموصلى عن محمد ابن صدقة

العبدى عن محمد ابن سنان الزاهرى عن صفوان ابن يحيى الكوفى عن المفضل عمر الجعفى قال قلت لمولانا الصادق الوعد منه **الى** الرحمة وقد خلوت به فوجدت منه فرصة اتمناها اسئلك يا مولاي عما جرت فى خواطرى من ظهور المعنى **لخلقه** بصورة مرئية فهل الذات تتصور او تتجزى لو تتبعض او تحول عن كيانها او تتوهم فى العقول بحركة او سكون وكيف ظهور الغيب الممتزج بخلق ضعيف وكيف يطبق المخلوق النظر الى الخالق مع ضعف المخلوق فقال عليه السلام يا مفضل ان فى خلق السموات والأرض واختلاف الليل والنهار

ص ٢٢٣

آيات لاولى الالباب يا مفضل علمنا صعب مستصعب و سرنا وعر بعيد على اللسان ان يترجم عنه الا تلويحاً وما يعرف شيعتنا بحسب درايتهم لنا و معرفتهم لنا و سحراً لمن يروى ما لا يدري ويعتقد ما لا يتصرف فى العقل ولا ينضج فى لب و ذلك ايمان اللسان وعر الحواس و الحجّة فيه على صاحبه و ذلك ان القرآن نزل على ابيك اعنى واسمعى يا جارة فاستمع لما يوحى اليك وانظر بعين عقلك و انصب بنور لبك و اسمع و ع فقد سالت عن بيان عظيم و حق يقين و سالتى منه سؤلاً ثقيلاً و هو الذى ضل فى معرفته اكثر الخلق كثيراً الا من رحم ربك انه هو الغفور الرحيم و ما انباء به الباقى الجابر من الوعر الا وعر الذى خفى على ساير العالم الا عن صفوة المختصين و البلغاء المستحفظين الذين اخلصوا و اختصوا و شهدوا الحق بما علموا و صدقوا بما عاينوا كما ذكر فى التنزيل قول السيد الأمين الا من شهد بالحق وهم يعلمون انه الحق و الامر يا مفضل لطيف و سر هذا العلم غامض و اعلم ان الذات تجلّ عن الاسماء و الصفات غيب ممتنع لا يمتنع عنه بالحق **سر مستسر** باطن و لا يستر عنه خفى لطيف و لا شياء اعظم منه موصوف باتصافه له مشهور بآياته معروف بظهوراته كان قبل القبل و قبل ان يحيى حيث حيث بحيث لا حيث

ص ٢٢٤

غيره و قبل المكان اذ لا مكان الا ما كونه و هو الى ما لانهاية لا يحول عن حال و لا ينتقل عن كيانه عما كان منه من كيانه و لا يفتقر الى شياء فيستعين به و لا ينسب الى غيره فيعرف به بل هو حيث هو و حيث كان فلم يكن الا هو و اعلم يا مفضل ان الظهور تمام البطون و البطون تمام الظهور و القدرة و العزة تمام الفعل و متى لم تكن كلييات الحكمة تامّة فى بطونها و تامّة فى ظهورها كانت الحكمة

ناقصة من الحكيم وان كان قادراً يا مفضل قلت زدني يا مولاي شرحاً يُحيي به من قرب وتقرب به مشي بنورك و عرفك حقيقة المعرفة قال عليه السلام يا مفضل انّ الظهور الأزل بين خلقه عجيب لا يعلم ذلك الا عالم خبير وانّ الذات لا يقال لها نور لانّها منيرة كلّ نور فلما شاء من غير فكلو لا هم اظهار المشيئة وخلق المشيئة للشيء وهما الميم والشين فاشرق من ذاته نور شعشعاني لا ثبت له انوار غير باين عنه فاظهر النور نور الضياء لمن تبين منه و اظهر الضياء ظلاً فاقام صورة الوجود بنفسى الضياء والظلّ وجعل التور باطنه والذات منه مبدئها وكذلك الأسم غير متحد بنور بارى خلقه بخلقها فاذا بطن ففى ذاته و غيبه الذى ليس شبيهاً لهو الا هو فتعالى الله العظيم يا مفضل فقد سئلت عن المشيئة كيف ابداهها منشئها فافهم ما أنا ذاكره لك

ص ٢٢٥

يا مفضل فقد سئلت عن امر عظيم ان مولاك القديم الأزل تعالى ذكره يبدى مشيئة لم يزل بها عالماً وكانت تلك ارادة من غير همّة ولا حدوث فكرة ولا انتقال من سكون الى حركة ولا من حركة الى سكون لانّ القدرة طباعه وذلك انه يظهر المشيئة التى هى اسمه ودلّ بها على ذاته لا لحاجة منه اليه ولا غيب به فلما بدت بطبع الحكمة عند ارادته يكون الأسم والعلم بان الحكمة اظهار ما فى الكيان الى العيان ولو لم يظهر ما علمه من غامض علمه الى وجود معانية بعضها لبعض لكان ناقصاً والحكمة غير تامّة لان تمام القوّة الفعل وتمام العلم المعلوم وتمام الكون المكوّن فافتح يا مفضل قلبك لكلام امامك واعلم ان التور لم يكن باطناً فى الذات وظهر منه ولا ظاهراً منه فبطن فيه بل التور من الذات بلا تبعيض و غائب فى غيبته بلا استتار ومشرق منه بلا انفصال كالشعاع من القرص والتور من الشعاع لمولاك يا مفضل اخترع الأسم الأعظم والمشية التى انشأت الاشياء ولم يكن للتور عند اختراعه الأسم زيادة ولا نقصان والأسم من التور الذات بلا تبعيض و ظاهره بلا تجزى يدعو الى مولاه ويشير الى معناه وذلك عند تغير كلّ ملة لأثبات الحجّة و اظهار الدعوة ليثبت على المقر اقراره ويرد على الجاحد

ص ٢٢٦

انكاره فان غاب المولى عن ابصار خلقه فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة يا مفضل التى ظهر بها الاسم ضياء نوره وظلّ ضيائه الذى تشخص به للخلق لينظروه ودلهم على بارئه ليعرفوه

بالصورة التي هي صفة النفس والنفس صفة الذات والأسم مخترع من النفس الذات ذلك سمى نفساً ولاجل ذلك قوله عز وجل ويحذركم الله نفسه وإنما حذركم ان تجعلوا محمد صلى الله عليه وآله مصنوعاً والا لكان الذات محدثاً مصنوعاً وهذا الكفر الصراح واعلم يا مفضل انه ليس بين الأحد والواحد الا كما بين الحركة والسكون او بين الكاف والتون لاتصاله بنور الذات قائمة بذاتها وهو قوله تعالى الم تر الى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكناً ثم جعلنا الشمس عليه دليلاً يعنى ما كان فيه من الذات فالصورة الانزعية هي الضياء والظل وهي التي لاتتغير في قديم الدهور ولا فيما يحدث من الأزمان فظاهره صورة الانزعية وباطنه المعنوية وتلك الصورة هي هيولى الهيولات وفاعلة المفعولات واس الحركات وعله كل علة لا بعدها سر ولا يعلم ما هي الا هو و يجب ان يعلم يا مفضل ان الصورة الانزعية التي قالت ظاهري امامة ووصية و باطنى غيب منيع لا يدرك ليست كليّة البارى ولا البارى سواها وهي هو اثباتاً

ص ٢٢٧

وايجادا و عياناً يقينا وتعييننا لا هو هي كلا ولا جمعاً ولا احصاء ولا احاطة قال المفضل قلت يا مولاي زدنى شرحاً فقد علمت من فضلك ونعمك ما اقصر عن صفة قال عليه السلام يا مفضل سل عما أحببت قلت يا مولاي تلك الصورة التي رايت على المنابر تدعوا من ذاتها الى ذاتها بالمعنوية وتصرح باللوهية قلت لى انها ليست كليّة البارى ولا البارى غيرها فكيف يعلم بحقيقة هذا القول قال عليه السلام يا مفضل تلك بيوت النور وقمص الظهور والسن العبارة ومعدن الإشارة حجبك بها عنه وذلك منها اليه لا هي هو ولا هو غيرها محتجب بالنور ظاهر بالتجلي كل يراه بحسب معرفته وينال على مقدار طاعته فمنهم من يراه قريباً ومنهم من يراه بعيداً يا مفضل ان الصورة نور منير و قدرة قدير و ظهور مولاك رحمة لمن آمن به واقرو عذاب على من جحد وانكر ليس ورائه غاية ولا له نهاية قلت يا مولاي فالواحد الذي هو محمد فقال هو الواحد الذي اذا سمى و محمد اذا وصف قلت يا مولاي فعلى مه باين عن المعنى وصف اسمه فقال عليه السلام الم تسمع الى قوله ظاهري امامة ووصية و باطنى غيب ممتنع لا يدرك قلت يا مولاي فما باطن الميم فقال عليه السلام نور الذات وهو اول الكون ومبدع الخلق ومكون لكل مخلوق و متصل بالنور ومنفصل لمشاهدة الظهور

ص ٢٢٨

ان بعد فقريب و ان ناى فمجيب و هو الواحد الذى ابداه الاحد من نوره و الاحد لا يدخل فى عدد فالواحد اصل الاعداد و اليه عودها و هو المكنون قلت يا مولاي يقول سيد الميم انا مدينة العلم و علي بابها فقال عليه السلام يا مفضل انما عنى به التسلسل نور الذى سلسل من نوره فمعنى قوله و على بابها يعنى انه هو اعلى المراتب و باب لهم و منه يدخلون الى المدينة و العلم و هو المترجم بما يمدّه سيده من علم الملكوت و جلال اللاهوت فقلت يا مولاي يقول السيد الميم انا و على كهاتين لا ادري يمينا و لا شمالاً و اقرن بين سبائتيه فقال عليه السلام يا مفضل ليس مقدار احد من اهل العلم ان يفصل بين الاسم و المعنى غير ان المعنى فوقه لان من نور الذات اخترعه فليس بينه و بين النور فرق و لا فاصل فلاجل ذلك قال انا و على كهاتين اشارة منه الى العارفين ان ليس هناك فصل و لو كان بينه و بينه فصل لكان شخصاً غيره و هذا هو الكفر الصراح ا ما سمعت قوله تعالى يريدون ان يفرقوا بين الله و رسله و قوله يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون و ايمانها للافساد ان يقول ان بينه و بين بارئه واسطة فلاجل هذا قال انا و على كهاتين لانه بدء لاسماء و اول من يسمّى به فمن عرف الاشارة استغنى عن العبارة و

ص ٢٢٩

من عرف مواقع الصفة فقد بلغ القرار المعرفة الم تسمع الى اشارات الأسم الى مولاه تصريحاً بغير تلويح حيث يقول انك كاشف الهم عنى و انت مفرج كربتى انت قاضى دينى انت منجز عدتى يكشف عن اسمه الظاهر بين خلقه فيقول انت على اشارة منه الى مولاه فكانت الاشارة الى بابه انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد المدينة فليقصد الباب آه و قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان من شيعه على ع لمن يأتى يوم القيمة بسيئات عظيمة و اعمال قبيحة فتكافئها و تنجو لايشك اهل المحشر فى انه من الهالكين و فى عذاب الله من الخالدين فيأتى النداء من قبل الله ايها العبد هل لك من حسنات بازاء السيئات فتكافئها و تنجو انت و تدخل برحمة ربك الجنة فيقول لا لا ادري فيقول له ناد فى العرمت هل لاحد عنده يد او عارفه فيغشى بمخازمة عنها فهذا اوان اجتى اليها فينادى الرجل فاؤل من يجيبه على ابن ابى طالب عليه السلام بلييك لبيك ثم يأتى و يضمن لخصمائه تعويضهم عن ظلاماتهم فيقولون و يستلون عنه اعطاء ثواب نفس واحد من انفاسه ليله مبية

على فراش رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيُعْطِيهِمْ فَيَدْخُلُونَ بِذَلِكَ الدَّرَجَاتِ مِنَ الْجَنَّةِ وَيَحْسَبُونَ
أَنَّ كُلَّ الْجَنَّةِ قَدْ أُعْطِيَ لَهُمْ فَيَقُولُونَ

ص ٢٣٠

هَذَا كُلُّهُ لَنَا فَايُنْ مَحَلٌّ سَائِرَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ فَيَأْتِي
النَّدَاءُ يَا عِبَادِي هَذَا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ مِنْ أَنْفَاسٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَذُوهُ وَانظُرُوا فَيَسْرُونَهُمْ وَهَذَا الْمُؤْمِنُ
الَّذِي عَوْضُهُمْ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ إِلَى تِلْكَ الْجَنَّةِ ثُمَّ يَرُونَ مَا يُضَيِّفُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مُوَالِيَّ عَلَى عَلَيْهِ
السَّلَامُ فِي الْجَنَّةِ بِمَا هُوَ أضعَافٌ مَا بَدَلَهُ عَنْ وَلِيِّهِ الْمُوَالِيَّ مِمَّا شَاءَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْإِضعَافِ الَّتِي
لَا يَعْرِفُهَا غَيْرُهُ قَالَ اللهُ تَعَالَى كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ
تَرْجِعُونَ لَا يُطَلِّقُ فِي اللهِ وَلَا فِي آيَاتِهِ وَإِذَا أُطْلِقَ الْإِمَامُ ع فِي شَيْءٍ فَإِذَا كَانَ فِي الْمَعْرِفَةِ هِيَ نَفْسُهَا
وَإِذَا فِي غَيْرِهَا هِيَ مِنْ مَقُولَةِ الْأَعْرَاضِ وَالصِّفَاتِ لِأَقْوَامٍ لَهَا فِي صَقْعِهَا إِلَّا بِجَوَاهِرِهَا وَمَوْصُوفَاتِهَا
وَتِلْكَ الْآيَةُ الشَّرِيفَةُ هِيَ نَفْسُ الْأَوَّلِ فِي امْكَانِهَا وَصِفَتِهَا فِي تَكْوِينِهَا وَالْكَفْرُ ضِدُّ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ
الْعَوَالِمِ أَصْلُهَا الْأَوَّلَى وَفِرْعِهَا الثَّانِي وَاغْصَانُهَا أُمَّةُ الضَّلَالِ وَاثْمَارُهَا بَدْعُهُمْ وَأَوْرَاقُهَا ظُلُمَاتُ أَنْفُسِهِمْ
هَؤُلَاءِ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِلْمُوتِ أَطْلَاقَاتٌ قَبْلَ الْأَبْدَاعِ مَوْتٌ بِحَتِّ هِيَ الَّتِي لَا تَسْبِقُهَا
الْحَيَوَةُ اعْنَى الْأَبْدَاعِ مَوْتٌ بِالْخُرُوجِ عَنْ لَجَّةِ أَثْرِ الْأَبْدَاعِ وَهِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَقْبَالٌ وَلِلْكَافِرِينَ أَدْبَارٌ وَ
هَذَا لِمَوْتِ لَانْهَائِيَّةٍ لِأَخْرَاجِهَا يَتَرَقَّتْ

ص ٢٣١

فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ بِجُودِ الْأَبْدَاعِ وَلَا نَفَادَ لِفَيْضِ الْإِخْتِرَاعِ لِأَنَّ الْمَوْتَ كَسْرٌ مُقَيَّدٌ لِضَوْعٍ مُطْلَقٍ وَمَا
لِلْفَيْضِ تَعْطِيلًا وَالْمَقْصُودُ مِنَ الْمَوْتِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ الْأَوَّلِ فَلَاوِلٌ وَالثَّانِي فَالثَّانِي وَالْحَيَوَةُ صِفَةُ
الْحَيِّ وَلَهَا جِهَاتٌ جِهَةٌ وَاحِدَةٌ وَبَسَاطَةٌ وَهِيَ حَيَوَةُ لَجَّةِ الْأَحْدِيَّةِ لَا إِشَارَةَ عَنْهَا وَلَا عِبَارَةَ لَا يَسْبِقُهَا
شَيْءٌ وَلَا يَسَاوِيهَا شَيْءٌ سُبْحَانَ اللهِ بَارِئُهَا عَمَّا يَصِفُونَ وَجِهَةٌ صَالِحَةٌ لِلتَّلَاقِ بِالْكَثْرَاتِ وَهِيَ الْمَسَاوِقُ
لِلْمَوْتِ لِأَنَّهَا يَتَرَقَّتْ إِلَى مَا لَانْهَائِيَّةٍ بِمَا لَانْهَائِيَّةٍ وَمَا لِلْفَيْضِ تَعْطِيلًا وَفِيهَا الْأَوَّلُ وَالثَّانِي فَلَاوِلٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَالثَّانِي لِلْكَافِرِينَ وَفِيهَا الْأَوَّلُ فَالثَّانِي وَالثَّانِي فَلَاوِلٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالثَّانِي فَالثَّانِي لِلْكَافِرِينَ
ثُمَّ إِلَى مِيقَاتِ اللهِ تَرْجِعُونَ يَوْمَ الرَّجْعِ هُوَ يَوْمُ الْبَدْءِ وَكُلٌّ رَاجِعٌ إِلَى رَبِّهِ بِمَا تَجَلَّى عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِهِ وَالْأَشْيَاءُ لَمْ يَبْدَأْ مِنْ ذَاتِ اللهِ وَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ أَبْدَعُ الْمَشِيئَةَ لَا مِنْ شَيْءٍ بِنَفْسِهَا وَأَبْدَعُ

الاشياء بها وهو لم يزل كان ولم يك شيئاً الا ان كما كان سُبحانه عمّا يقول الظالمون من الاقتران و الارتباطه علواً كبيراً بدء الفعل لجة الأحديّة ورجعها اليها و بدء الأنفعال طمطام الواحدية ورجعها اليها و لكلّ المراتب مقاما في البدء و **الراجع** وها أنا اذكرهم بالاجمال بدء الاحدية محمّد صلّى الله عليه وآله و كان رجعه اليها و بدء الواحدية على عليه

ص ٢٣٢

السّلام و كان رجعه اليها و الأئمة عليهم السّلام نفس على عليه السّلام لانفراق بين احد منهم و الفاطمة اخترعها الله من نور ذاته و كانت رجعها اليه تعالى و الانبياء بدئهم لجة الأحديّة التي اخترعها الله تعالى من نور جسم فاطمة صلوات الله و كان رجعهم اليها و المؤمنون من الأنس ابدعهم الله من ظلّ حقايق الانبياء و جعل الله رجعهم اليهم و الجنّ ظلّ الأنس في البدء و الرجوع و الملك اشباح نورانية في جميع الأصقاع من جنسه بدئهم من الله بالاظله و رجعهم بها الى الله تعالى و الحيوان شبح الملك في بدعه و رجعه و النباتات ظلّ الحيوان في بدئها و رجعها و الجماد آخر مراتب الأشياء في النزول بدئها من النبات و كان رجعها اليها و كذلك الاشرار رجوعهم كعكوس الأنوار في كل الاصقاع على ما ذكر في الأخبار و قد عرفها المؤمن الفطن بسرّ الاختيار و محمّد صلّى الله عليه وآله كان مالك البدئين و الرجعين بتمليك الأبداع اقامه الله مقام نفسه في الاختراع اذ كان هو الغنى عن الاقتران و كيف تكفرون به و كنتم امواتاً فاحياكم بعلى عليه السّلام في الأماكن ثم يميّتكم بخروجكم عن الأماكن ثم يُحييكم بعلى عليه السّلام في الاكوان ثم الى عدل الله ترجعون و العدل المقترن بالاشياء هو عدل محمّد صلّى الله عليه وآله و مظهر كان عليّاً على عليه السّلام في العدالة

ص ٢٣٣

قال الله تعالى هو الذي خلق لكم في الأرض جميعاً ثم استوى الى السّماء فسويهن سبع سموات و هو بكلّ شيء عليم حاصل هذا الاسم الأعظم و هو هو اعظم الآيات في الأماكن و هو محمّد صلّى الله عليه وآله بدء منه و رجع اليه و دلّ عليه السّبيل الى الذات البحت مسدود و لا اسم و لا إشارة و الطريق اليه مردود و الرسم و لا عبارة انما الدليل الذي يشير اليه آياته و هي ابداعه و الوجود الابداع هي اثباته سُبحانه عمّا يصفون و خلق هو بدع و هو إشارة الى مراتب الفعل ابداعه الله بنفسه و استقره في ظلّه بحيث لا يخرج منه الا غيره و المخاطب هو المخاطب و هو ما اشرت هنا لانه غاية الأبداع

وما سواه ثمره الأختراع وهو المقصود لدى المخاطب بالحقيقة عند الابداع وما سواه بالقرينة عند الاختراع والارض ارض الجزر وهى ارض الامكان خلق الله لكل شىء فى امكانه ما فى الأرض جميعاً وانّ الله خلق لمحمّد صلى الله عليه وآله ما فى الأرض الجزر ومن آيات الأحديّة ومقامات الواحديّة وعلامات الرّحمانيّة ودلالات العبوديّة جميعاً خلقية صفةً وموصوف وبينه وبين ما سواه بينونه صفة لا عزّ له وجعل الله كنهه تفريقاً بينه وبين ما خلق له بشهادة انّ كلّ صفة غير الموصوف وكلّ موصوف غير

ص ٢٣٤

صفته وهو المنفرد فى تلك المقام عن الاشباه والأمثال ولقد قال على عليه السّلام فى خطبة يوم الغدير والجمعة واشهد انّ محمّداً صلّى الله عبده ورسوله استخلصه فى القدم على ساير الأمم على علم منه منفرداً عن التشابه والتشاكل من ابناء الجنس أقامه مقامه فى الاداء اذ كان لا تدركه الأبصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وجعل الله سبحانه حامل تلك الأرض الجامعة فاطمه صلوات الله عليها وما فيها الائمة سلام الله عليهم هو الذى خلق لمحمّد صلواة الله عليه وآله بالملائكة ما فى الأرض الاحديّة جميعاً وهى الفاطمة صلوات الله عليها ثم استوى الى السّماء اى زوجها بعلى وهو المُساوى السّماء فى الشرف وجعلها الله احدى الكبر نذيرا للبشر لمن شاء منكم ان يتقدّم او يتأخر فلما استوت الى السّماء فسويهن سبع سموات اى سبع حجج وهم مسارن فى علّة الابداع مع على عليه السّلام والسبعة اذا كرّرت فى الابداع والاختراع صارت اربعة عشر سبعة مظهر الابداع وهى السّموات السّبع، الأولى المشيئة والثانية الارادة والثالثة القدر والرابعة القضاء والخامسة الاذن

ص ٢٣٥

والسادسة الأجل والسابعة الكتاب وسبعة مظهر الأختراع وهى الارضين السّبع وعند الجمع يكون صراط على حقّ نمسكه وهذا لكلمة جامعة للحروف التورانيّة وهى حرز الله الاعظم واسمه الاكرم من نقش على عقيق الصّفراء تلك الرّمز العليا عارفاً بسرّ معناه كانت له حصن من النار ولكلّ ارض سماء والسماء جهة المشيئة والأرض جهة الأرادة وانّ الله سبحانه لم يخلق شيئاً فرداً قائماً بنفسه خلق الأشياء مركباً من جهات السّبعة عند ابداعه ومن جهات السّبعة عند انفعاله ابنى الله ان يجرى

الأشياء الآ بسبابها ولا يمكن ان يشيئاً شيئاً الآ بالورود فى ملكوت السموات والأرضين ولقد قال ابو عبد الله عليه السلام لا يكون شىء فى الارض ولا فى السماء الآ بهذه الخصال السبع بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب فمن زعم انه يقدر على نقض واحدة فقد كفر ذلك فى السموات وفى الأرضين قال الله عز وجل و ان منكم الا و اردها كان على ربك حتماً مقضياً و ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق نفسه و اما آية الأحديّة فى الاشياء ولو كان فيها فى المعرفة تركيب و لكن دفعه الله تعالى عند الوجدان لما هى فيها من الافتقار و ليس فيها جهة

ص ٢٣٦

امتياز و كثرة لانهاد الدليل للحى القيوم و لا يجعل الله الكثرة دليل احديته و اما فى المعرفة و الوجود لا بد للأستشعار بان الشىء لا يجاوز وراء مبدئه و الملك يصعد الى الملك و لا وصول الى الذات البحت و لا معرفة منه السبيل مقطوع و المعرفة ممنوع و لا غاية الآ العجز و لا نهاية الآ اليأس الآيات معلول مشيئته و دال عليها و العلامات ناطقة بالعجز و القطع و ذلك اعظم الدلالات بان لا دليل له لا بالعجز و لا بالقطع سبحانه لا يعرفه احد و لا يعلم كيف هو الآ هو انما المعروف مشيئته و المقصود غاية الأمكان من فيضه فى كل الاصقاع بما هى لما هى من تجليات مشيئته على ما هى قال رسول الله صلى الله عليه و آله رب ارنى حقايق الاشياء كما هى و الأخبار بما هى عليها ذكر من مشيئته و اشارة اليها ودلّة عليها و حاكيه عنها و قد قال الامام عليه السلام كلما وقع عليه اسم شىء فهو مخلوق الآ هو الله تعالى لا اسم و لا اخبار و لا عبارة لا بالاشارة و لا بنفيها سبحانه عمّا سواه تسبيحاً علياً و لا يعرف ما سواه الآ ما سواه و لا يعرف كيف هو الآ هو سبحانه عمّا يقول الظالمون فى معرفته علواً كبيراً و هو بكل شىء عليم و حامل هذا الاسم هو ما اشرت بالاجمال و العلم الذات هو الذات

ص ٢٣٧

لا يعلم علمه الآ هو و لا معرفة و لا بلاغ و فى مقام المعرفة بآياته و وصف الله نفسه بلسان حجته و قد قال ابو عبد الله عليه السلام لم يزل الله عز وجل عالماً و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشياء و كان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم و السمع على المسموع و البصر على المبصر و القدرة على المقدور الحديث كذلك الله ربنا الان كما كان و هو العالم و لا معلوم احداثه علمه بالاشياء و اول ما بدع الله هى المشيئة و قد

قال عليه السّلام علم الله السابق المشيئة والعلم تمام المعلوم وعلم الذات هو الذات لا يقع على شيء لا للترام التغيير والاقتران سبحانه هو لم يزل على حالة واحدة وقد قال ابو ابراهيم عليه السلام اول الديانة معرفته وكمال معرفته توحيده وكمال التوحيد نفى الصفات عنه بشهادة ان كل صفة انها غير الموصوف وشهادة الموصوف على انه غير الصفة وشهادتهما جميعاً بالتشنيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حدّه ومن حدّه فقد عدّه ومن عدّه فقد ابطل ازاله ومن قال كيف فقد استوصفه ومن قال فيما فقد ضمنه ومن قال عليم فقد جهله ومن قال اين فقد اخلى منه ومن قال ما هو فقد نعته ومن قال

ص ٢٣٨

الى م فقد غاياه عالم اذ لا معلوم وخالق اذ لا مخلوق وربّ اذ لا مربوب وكذلك بوصف ربنا وهو فوق ما يصفه الواصفون وعلم الذات غنى عن وجود المعلوم وعلم المشيئة وذاتها وهي علم الله تعالى نسبها لنفسه تشريفاً وعلمها بها وبالاشياء قبل كونهم كعلمها بهم بعد كونهم ولا كيف لها لانّ كيف معلول لها وهي مكيف الكيفية فلا يعرف بها وهي علم الله الامكاني جعل الله محمّد صلى الله عليه وآله حاملها وهو بعلم الله عليم بكلّ الاشياء من من في قوة الابداع وامكان الاختراع وانّ الله سبحانه اجل واعظم بان يوصف بعلم الاشياء الا ان ما في القرآن لمكنسه الأوهام وقد قال على عليه السّلام على منبر الكوفه انّ ربّي لطيف اللطافة لا يوصف باللطف عظيم العظمة لا يوصف بالعظم كبير الكبرياء لا يوصف بالكبر جليل جلاله لا يوصف بالغلظ قبل كلّ شيء لا يقال شيء قبله وبعد كلّ شيء لا يقال له بعد شاء الأشياء لا بهمة دراك لا بخديعة في الأشياء كلّها غير متمازج بها ولا باين منها ظاهر لا بتاويل المباشره متجل لا باستهلال رؤية ناء لا بمسافة قريب لا بمدانة لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحركة مريد لا بهمامه

ص ٢٣٩

سميع لا باله بصير لا بارادة لاتحوية الاماكن ولا تضمنه الأوقات ولا تحدة الصفات ولا تأخذه السّنة سبق اوقات كونه والعدم وجوده والابتداء ازاله بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له وبتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له وبمضادته بين الاشياء عرف ان لا ضدّ له وبمقارنته بين الاشياء عرف ان لا قرين له ضاد النور بالظلمة واليبس بالبلل والخشن باللين والصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها

مفروق بين متدانياتها دالّ بتقريبها على مفروقها وبتاليها على مؤلفها وذلك قوله تعالى ومن كلّ شيء خلقنا زوجين لعلّكم تذكرون ففروق بين قبل وبعد ليعلم ان لا قبل ولا بعد شاهدة بغرائزها ان لا غريزة لمغرزها مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقيتها حجب بعضها عن بعض ليعلم ان لا حجاب بينه وبين خلقه كان ربّاً اذ لا مربوب والهأ اذ لا مالوه وعالمأ اذ لا معلوم وسميعأ اذ لا مسموع. وكلّ ما اشار عليه السّلام وصف الله نفسه به لا وصف للذّات القديم لان الوصف غيره وهو الأجل من ان يعرف غيره بل الغير يعرفون به وهو المتفرد في معرفة نفسه السّبيل لما سواه معدوم سبحانه لا يعرف كيف هو الا هو ولقد قال على عليه السّلام في تفسير هذه الآيّة

ص ٢٤٠

هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً لتعتبروا وتتوصلوا به الى رضوانه وتوفوا به من عذاب نيرانه ثم استوى الى السّماء اخذ في خلقها واتقانها فسويهن سبع سموات وهو بكلّ شيء عليم وبعلمه بكلّ شيء اعلم بالمصالح وخلق لكم كلّ ما في الأرض لمصالحكم يا ابن آدم قال الله تعالى واذ قال ربّك للملائكة اني جاعل في الأرض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نُسبّح بحمدك ونقدس لك قال اني اعلم ما لاتعلمون والكلام صفة محدثة ليست بازليّة و هي صفة الفعل و حاملها الربوبية المقترنة بها احدث الله المشية لا من شيء و جعلها مكلّمًا عن نفسه وقد قال على عليه السّلام أنا مكلّم موسى في الشجرة والذّات هو هو ليس معه غيره لم يزل كان ولم يكن معه شيء الان كما كان على حالة واحدة سبحانه عمّا يشركون واول كلمة تعلقت بالابداع هي كلمة كن نطق عن الله أنا الله لا اله الا أنا ربّ العالمين وللربوبية ثلاثة مراتب ربوبية اذ لا مربوب وهي آية الربّ و جهة اعلى المشية السّبيل اليها مقطوع والطريق اليها مردود وكان الله ربّاً اذ لا مربوب وربوبية اذ لا مربوب عيناً واذ مربوب ذكراً وهي ربوبية

ص ٢٤١

نفس المشية لا سبيل اليها الا كما وصف رسول الله صلى الله عليه وآله نفسه قال ما عرفني الله و انت يا على وربوبية اذ مربوب ذكراً وعينا وهي ربوبية المقترنة مع الربوب والرحمن على العرش استوى وهي ربوبية الرحمانية لا سبيل اليها الا بما وصف محمد صلى الله عليه وآله نفسه قال ما وصفك يا على الا الله وانا ذا قال ربّك للملائكة والملئكة هي الروابط كالحروف وهي شئون ربوبية

الثالثة بما تجلّى الرحمن لهم بهم وجعل الله روابط العلويات جواهر السفليات وكلّ ما سوى المشيئة وكورها في مظاهرها هي الملكة ولا يوجدون ولا يتحركون الا باذن على عليه السلام ولا يعلم جنود ربك الا هو وجعل الله مبدء وجودهم عند طمطام الواحدية في كلّ عالم ملكة من جنسه في عالم الاسماء اسم والانوار نور والعماء عماء والأحجاب حجاب والعرش عرش والسماء سماء والعقول عقل والتفوس نفس والأرواح روح والالفاظ لفظ وكذلك فيما سواهم من العوالم وكلّ شىء وقع له اسم شىء ما خلا الله له ملكة كلّ شىء يحفظونه بامر على عليه السلام لو فنى واحد منهم لفنى الشىء وذلك من تقدير العزيز الحكيم انى جاعل فى الارض من خليفة

ص ٢٤٢

فاعل الجعل ربوية الملقاة فيها وجعل الله احداثه لا من شىء وفي تلك المقام المراد اظهاره لا ايجاده والارض ارض الابداع وهي جهة القبول شاملة لكلّ الاراضى من فى الامكان والاكوان بما لانهاية الا ما لانهاية وما للفيض تعطيلاً والخليفة هي خلافة الله فى الابداع والاختراع جعل الله علياً عليه السلام الخليفة فى العزة فى كلّ العوالم فى الأداء اذ كان هو الغنى فى الابداع والاختراع لاجل الاقتران اقامه الله مقام نفسه فى جميع عوالمه من لجة الاحدية الى يمّ الواحدية اذ كان هو المتعالى من ان يصل بساحة عزّه الطف الاشارات وان يصعد الى هواء مجده اشرف الكثرات وهو كما يقول لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار وهو العلى الكبير وهو عليه السلام خليفة فى عالم المسمّى والاسماء فى لجة الأحدية هو هو بغير اشباع واووفى طمطام يمّ الواحدية هو هو بغير تكرير واوولم ار ذكراً لا ذكره ولا اسمع وصفاً الا وصفه وهو المتعالى عن الأذكار والأوصاف قال روحى فداه انا المعنى الذى لا يقع عليه اسم ولا شبه انا باب حطة ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم اذ قال على عليه السلام عن الله سبحانه فى ذرّ عالم الأكبر

ص ٢٤٣

للملكة ادخلو لجة الاحدية فانى جاعل فى الارض وجودكم تلك الآية العظيمة خليفه عنى لكم قالوا جهات الرب من جميع الاشياء وهم ملكة الله اندخل تلك اللجة آية الهوية ونفسك الدماء بنفى وجودنا وفناء انفسنا ونحن نسبح بوصف نبيك صلى الله عليه وآله ونعتقد بفضائل على عليه السلام ونعتقد انه لك وتقديسك قال الله عزّ وجلّ اتى اعلم انكم فى التسبيح والتقدّيس واقفون

فى مقام الصّفىة و الموصوف لجة الأحديّة بىة على و بىة وقوفكم بىة البقاء المّحدود و هى اللانهاية و ان تسبىحكّم و تقديسكم رشحات تلك البىة و انتم ما لاتعلمون الا بعد و رودكم تلك اللجة فان دخلتم انكم لمؤمنون ذلك فى تفسير ظاهر الباطن و فى ظاهر الظاهر فىنا و الارض و سفك الدماء صفة اهل الأرض من الجنّ و النّسناس على ما قال على عليه السّلام و فى باطن الباطن اسم واحد لمعنى واحد و فى باطن الباطن سرّ الاحديّه و هو سرّ على عليه السّلام قال عليه السّلام فى تفسير الظاهر لنا قال الله عزّ و جلّ انى اعلم ما لاتعلمون فقالت الملكة ربّنا افعل ما شئت لا علم لنا الا ما علّمنا أنّك انت العليم الحكيم فباعدهم الله عن العرش مسيرة خمسامة عام ذلك اشارة

ص ٢٤٤

الى خطائهم بالنظر الى انفسهم بالتسبيح و التّقدّيس و كلّ من ينظر فى علم و عمل الى نفسه يبعد عن عرش الرّحمن كبعدهم قال على عليه السّلام فلاذوا بالعرش و اشاروا بالاصابع و ذلك كتابه عمّا فى امكانهم باسناد الفعل الى الله عزّ و جلّ وحده فنظر الربّ عزّ و جلّ اليهم و نزلت الرّحمة فوضع لهم البيت المعمور فقال طوفوا له و دعوا العرش فانه لى رضا فطافوا به و هو البيت الذى يدخله كلّ يوم سبعون الف ملك لا يعودون اليه ابدأ فوضع الله بيت المعمور توبة لاهل السّماء و وضع الكعبة توبة لاهل الأرض و كلّ الأشارات من جنبه صدرت فى عوالم القدس و قد عرفها المتّنور بنور الربّ و قد قال عليه السّلام فقال الله تبارك و تعالى انى خالق بشراً من صلصال من حماء مسنون فاذا سويته و نفخت فيه من روحى فقعدوا له ساجدين و كان ذلك تقدمة من الله فى آدم عليه السّلام قبل ان يخلقه و احتجاجاً منه عليهم فاعترف ربّنا عرفه بيمينه من الماء الفرات و كلتا يديه يمين فصلصلها فى كفيه حتّى جمدت فقال لها منك اخلق النّبیین و المرسلين و عبادى الصّالحين و الائمة المهديين والدّعاة الى الجنّه و اتباعهم الى يوم القيمة و لا ابالى و لا

ص ٢٤٥

اسئل عمّا افعل و هم يسئلون ثمّ اغترف غرفة اخرى من الماء المالح الأجاج فصلصلها فى كفة فجمدت ثمّ قال لها منك ماخلق الجّبارين و الفراعنة و العتاة و اخوان الشّياطين و الدّعاة الى النّار الى يوم القيمة و لا ابالى و لا اسئل عمّا افعل و هم يسئلون قال و شرط فى ذلك البداء و لم يشرط فى اصحاب اليمين البداء ثمّ خلط المابين جميعاً فى كفه فصلصلها ثمّ كفاهم قدام عرشه و هما

سلالة من طين اشار عليه السلام اشارات قدسيه وها أنا اظهر شمووم عطر مجده والمراد بالرب الربويّة المقترنة وهو ربويّة اذ مربوب عيناً وحاملها على عليه السلام والمراد باليمين على عليه السلام ادخر فهما فى العدد متساويان وكلتا يديه يمين واليد عدده اربعة عشر وكلهم على عليه السلام وايديهم يمين والماء الفرات ماء بحر الصّاد وهو ماء الوجود نزل من قطراط شجرة المزن حتّى صارت بحرا وهو الماء الذي كان عليه العرش وجعل الله مبدء جريانها من ميم الرّحيم والمراد بالصلصال فى الكف عكس الماء فى ولاية على عليه السلام فاذا قبلت انجمدت بالسّكون فى كفه واذا عرضت انجمدت وصارت ملحاً اجاجاً فخلق الله من ماء القابل

ص ٢٤٦

حقائق الاخيار وصفاتهم بما هم امله وامضى الله ما قضى فيهم من بداء التكويني ولهم بداء الأمكاني وهى لا يتخلف من شبيء ولقد قال عليه السلام ما عبد الله بشيىء مثل البداء ومن ماء الملح الأجاج المعرض حقايق الاشرار وصفاتهم بما هم عليه وامضى الله بالبداء لهم وبما اقتضت نفوسهم لانفسهم ما اجرى البداء لهم وذلك من عذاب الله الأكبر عليهم وما الله بلظلام للعباد المراد بخلط الماء ان فى كفه اشارة عالية بانّ الوجودات المقترنة بالماهيّات فى كفّ قدرة عليّ عليه السلام وكل الوجود من آيات تجريد بهم الى مظاهر تكثرهم مخلوط المائين عند نفسانيته بل معدوم بحت جلّ وعلا ذكره ما قدره احد حقّ قدره والسّماء المقبولات بيمينه والأرض القابليّات جميعاً فى قبضته سبحانه عمّا يصفون والمراد بيوم القيمة يوم لقاء الربّ وهو يوم البداية ولا بدء له وهو يوم القيمة ولانهاية له سبحانه موجد عمّا يصفون والمراد لاسئل عمّا افعل لانّ الله ما فعل الآ ما هم يفعلون وهم يسئلون عمّا يفعلون لانّ الله سبحانه ابدع الاشياء بما هم يفعلون وهو لا يسئل عمّا يفعل وهم يسئلون ولقد قال ابو جعفر عليه السلام وجدنا هذا فى كتاب على عليه السلام «فخلق الله

ص ٢٤٧

آدم ع فبقى اربعين سنة مصوّراً فكان يمرّ به ابليس اللّعين فيقول لامر ما خلقت فقال العالم ع فقال ابليس لئن امرنى الله بالسّجود لهذا لعصيته قال ثمّ نفخ فيه فلمّا بلغت الرّوح الى دماغه عطس فقال الحمد لله فقال الله يرحمك الله قال الصّادق عليه السلام فسبقت له عن الله الرّحمة «و المراد بالآدم

الاولى هي المشيئة والمراد باربعين سنة دهرية لا زمانية وهي سنة لا لها بداية ولا نهاية والاربعين اشارة بثلاثة في القابلية وتربيعة في المقبولية والمراد بالصورة صورة الانسانية وهي الصورة التي صورة الرحمن بيده وجعل فيها صور العالمين وهي مجمع البحرين وبرزخ النشأتين كتب الله فيها احكام العالمين وإشارة التصوير عدم ذوبانها لقبول التجلي والمراد بالابليس اول ماهية تنبت في ارض الأماكن بالانكار والمراد ركنية بما في الآدم من قرب الشجرة الاحدية والمراد بنفخ الروح روح تجلى الله بالمشيئة لها بها وهي روح مخلوقه نسبها الله لنفسه تشريفاً والوصول الى الدماغ اشارة بوجود عقله لان العقل اول حامد لله بالاقرار لنبوته محمد صلى الله عليه وآله فلما اقر بان الحمد لله قال الله يرحمك الله قال الله عز وجل وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملكة فقال انبئوني بأسماء هؤلاء

ص ٢٤٨

ان كنتم صادقين والمعلم محمد صلى الله عليه وآله والآدم على عليه السلام والاسماء كل شيء وقع عليه اسم شيء وهي الطمطام الواحدية اعطى الله عليا ما في طمطام الواحدية كلها واعلى الاسماء الائمة من ولد على عليهم السلام ثم عرضهم بالشبحية على الملكة وهم مما سوى اهل العصمة سلام الله عليهم فقال الله لهم بهم وحددني كتوحيد هوءآلاء اي الائمة سلام الله عليهم ان كنتم في صقع افئدتكم صادقين فقالوا باجمعهم من ذرة إمكانهم الى ذرة تكوينهم سبحانه ان الائمة آية تسيحك ولا علم لنا في معرفتهم الا ما علمتنا في مظاهر نفسك انك انت العليم الحكيم قال الله تعالى يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم فلما اعترفوا بالعجز عن معرفتهم قال الله يا آدم عرفهم باسماء الائمة عليهم السلام فلما تجلى عليه السلام باسماء اشباه اجسام عترته لهم بهم عرفوا بان التسييح لهم والتقديس بهم والوجود الدال للهوية منهم نشات واليهم دلت رجعوا عما نظروا الى انفسهم بنظر التسييح والتقديس قال الله تعالى الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات و الأرض والمراد بالغيب على عليه السلام لانه غيب ممتنع في السموات والأرض فيه قامت السموات والأرض وبه تحركت المتحركات في السموات العلى وبه سكنت السواكن في الارضين

ص ٢٤٩

السفلى وهو الذى نطق عن الله بائى اعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون الأول علم التقارب والثانى علم التباعد يعلم عليه السلام باحاطة الله من فى لجة الأحديه من القرب البحت ومن فى طمطم انكار من البعد البحت وعلمه بهم بعد وجودهم كعلمه بهم قبل وجودهم وذلك ذكره فى امكانهم وفى ذكره عند نفسه لا وجود لغيره وهو عالم اذ لا معلوم كذلك خلق الله وليه سبحانه الله عما يشركون قال الله عز وجل واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر وكان من الكافرين وفى تفسير الباطن القائل محمد صلى الله عليه وآله والملائكة ذر الاشياء فى مشهد الأولى وهم اشباح واطلة والسجدة إقرار العبودية لولاية الحق بنفى ما سواه والآدم على عليه السلام فسجدوا الانوار فى عوالم الاشباح بالاقرار بولاية الأحديه لعلى عليه السلام اذ قال محمد صلى الله عليه وآله يوم الغدير للملائكة اسجدوا بالبيعة لعلي عليه السلام فسجدوا بالاخلاص السلمان والجندب و المقداد وهم جميع الملائكة الا ابليس وهو الأول الذى قال عليه السلام لقد تقمصها ابن ابى قحافه وهو ابو الدواهى لعنة الله عليه وفروعه مذكور فى نفسه ابى فى الظاهر واستكبر عن الله فى الباطن وكان بذلك اصل شجرة الشرك

ص ٢٥٠

ومبدء الكفر وما المستكبر الا نفس واحد وباستكباره ايقن بولاية ولى الحق وهو تمام الكافرين وفى باطن الباطن الآدم المسجود أبو عبد الله الحسين عليه وعلى آباءه و ابنائه آلاف التحية والسلام لانه حامل آية الخامس من سورة الحمد من عرفه بانّه وجه الله الذى يتوجه اليه الاولياء فهو من الساجدين ومن لم يعرفه بعد ما عرفه الله تعالى فهو من الكافرين ومن تأمل لمحله اوقفه الله على الصراط خمسين الف سنة جزاء سيئته سيئته بمثلها ومن شك فيما اشترت صبراً صبراً جميلاً انهم يرونه بعيداً ونزبه قريباً وفى ظاهر الظاهر هذا شبح الباطن الباطن قال الحسين عليه السلام باللطف لاصحابه اولاً أحدثكم بأول امرنا وامركم معاشر اوليائنا ومحبينا والمبغضين لنا ليسهل عليكم احتمال ما انتم له معرضون قالوا بلى يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله سبحانه لما خلق آدم وسواه وعلمه أسماء كل شىء وعرضهم على الملائكة جعل محمداً وعلياً وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام اشباحاً خمسه فى ظهر آدم عليه السلام وكانت انوارهم يضى فى الآفاق من

السّموات والحجب والجنان والكُرسى والعرش ثمّ امر الله الملكة بالسجود لآدم ع تعظيماً له و
أنّه قد فضله بان جعله

ص ٢٥١

دعاء لتلك الأشباح التي قد عمّ انوارها الآفاق فسجدوا الآ ابليس ابى ان يتواضع لجلال عظمة الله
وان يتواضع لانوارنا اهل البيت وقد تواضعت لها الملكة كلّها فاستكبر وترفع وكان بآبائه ذلك و
تكبره من الكافرين ولقد اشار بسّر الامر ابوالحسن عليه السّلام قال « لما رأى رسول الله صلّى الله
عليه وآله تيما وعديا وبنى اميّه يركبون منبره افضعه فانزل الله فيه قرآنا يتاسى به واذ قلنا للملكة
اسجدوا لآدم فسجدوا الآ ابليس ابى ثمّ اوحى اليه يا محمّد انى امرت فلم اطع فلا تجزع انت اذا
امرت فلم نطع فى وصيتك» والآدم الأولى هى المشيئة فسجد لها جميع المشاءات بالمعلوليّه حتّى
ابليس الا أنّه سجد معكوساً من حيث يريد لا من حيث امر الله وقد قال الصادق ع قال ابليس يا
ربّ اعفنى من السّجود لآدم وأنا اعبدك عبادة لم يعبد مثلها ملك مقرب ولانبي مرسل قال تبارك و
تعالى لا حاجة لى الى عبادتك انما اريد ان اعبد من حيث اريد لا من حيث تريد فابى الاول ان
يبايع علياً عليه السّلام بعد محمّد صلى الله عليه وآله فلما استكبر قال الله عزّ وجلّ فاخرج فانك
رجيم وانّ عليك لعنتى الى يوم الدين وهو المراد بالحقيقة الأولى كما انّ الآدم

ص ٢٥٢

الف الف آدم وهو آخر الآدميين اى متّزل عن عالم المشيئة بالف الف مرتبة والمراد بالمشيئة مشيئة
التي تجلى الله لها بها فى صقعه لانه بالنسبة الى المشيئة الأولى لا وجود له ولا يساوقه بالنهاية ولا
بما لانهاية واين التراب وربّ الأرباب كذلك فى الأبلّيس لا تختلف الظل اصله وسرّ الامر أنا اذا
اشير اليه بدليل الحكمة جعل الله مظاهر ملكه فى الاشياء للعلم بجعله آدم جهة الربويّة المقبوليّة و
الأبلّيس جهة الأنبيّة المشتركة فى كلّ العوالم يجرى حكمه بحسبه وحقيقتها هى اشترت بالتلويح اذ
بالتصريح يرتاب المبطلون والمؤمنون ملكة غالبية فيهم جهة الربويّة بحيث اختلفت فيهم جهة الانبيّة
قال رسول الله صلّى الله عليه وآله لكلّ نفس شيطان قيل حتّى لك ورسول الله ص قال ص نعم
ولكنّه اسلم بيدي وكذلك العكس الغالب عليهم ظلّه الماهيّة وهم ابالسة الكافرون والمؤمنون هم
السّاجدون لاجل المحبّة وهم قوم سكوتوا فكان سكوتهم فكرا فى قدرة الله فتكلّموا فكان كلامهم

ذكرا في ذات الله ونظروا فكان نظرهم الى وجه الله دائماً ونطقوا فكان نطقهم لله حكمة ورضوا بقضاء الله بدائه وسلموا لامره ونهيه وانقطوا بكلهم اليه وتوكلوا عليه وفوضوا امورهم

ص ٢٥٣

بيده وجعلوا همسات قلوبهم مظاهر عدله وحركات اعينهم مطارح عفوه وحركات اعضائهم مرآت رحمانيته و صرفوا وجوههم عمّن يحتاج الى رفته و قلبوا مسئلتهم عنم لم يستغن عن فضله ودابهم الارتياح اليه والحنين و بدنهم الزفرة والأنين و جباههم ساجدة لعظمته و عيونهم ساهرة في خدمته و دموعهم سائلة من خشيته و قلوبهم معلقة بمحبته و افئدتهم منخلعة من مهابته و ترسخت اشجار الشوق اليه في حدائق صدورهم و اخذت لوعة محبته بمجامع قلوبهم وهي الي اطوار الربوبية يانسون و في رياض القرب المكاشفة يرتعون و شرايع المصافات يردون و قد كشف الغطاء عن بصائرهم و انجلت ظلمة الريب عن ضمائرهم و اذا جنّهم الليل لم يناموا عن محبوبهم و حولت اليه ابصارهم من قلوبهم و شلت عقوبته بين اعينهم فخاطبوه عن المشاهدة و كلموه عن الحضور و فرحوا بقربه و استراحوا بامنه و تلذذوا بذكره و تنغموا بمناجاته و اذا اشتغلوا بغيره طرفة عين تابوا و استغفروا و قالوا الهى استغفرك من كل لذة بغير ذكرك و من كل راحة بغير انسك و من كل سرور بغير قربك و من كل شغل بغير طاعتك و كل ذلك ممّا ارشحت في سبيل العبودية وهي لاهل الباطن و لاهل الظاهر هي

ص ٢٥٤

التي كتب الرضا عليه السلام للسائل وكان ذلك امر الله حتما مقضياً وهي ممّا اشتمل عليه كلّ الدين اما بعد حدثنا ابو علي محمد ابن الحسن ابن الفضل قال حدثنا احمد ابن علي ابن حاتم عن ابيه قال حدثنا ابو عبد الله الحسين ابن علي ابن الفضل قال حدثنا الشيخ ابوالحسن علي ابن حاتم القزويني عن علي ابن جعفر الشهير برمانى عن احمد ابن حماد ابن المفضل ابن سنان الهاشمي و ابراهيم محمد ابن مون بعث الى الامام علي ابن موسى الرضا عليهما السلام و وجهه ابى الفضل ابن سهيل ذ الرياستين فقال احب ان تجمع لنا أصول الدين جميعاً من التوحيد و الحلال و الحرام و الفرائض و السنن فانك حجة الله على الخلق و معدن العلم و مفترض الطاعة قال فدعى الرضا عليه السلام بدوات و قرطاس و كتب بسم الله الرحمن الرحيم اول الفرائض اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحداً واحداً صمداً حياً قيوماً سميعاً بصيراً قوياً دائماً باقياً عالماً لا بجهل قادراً لا

بعجز قائماً لا يحول غنياً لا يحتاج عدلاً لا يجرور وآه خالق كل شيء ليس كمثلته شيء لا شبه له ولا ضد له ولا ند له ولا كفواً له لم يتخذ صاحبة ولا ولداً وإنّ محمد صلى الله عليه وآله عبده ورسوله وامينه و صفيّه من خلقه

ص ٢٥٥

سيد المرسلين وخاتم النبيين و افضل العالمين لا نبي بعده ولا تبديل لملة ولا تغيير لشريعة وان جميع ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله هو الحق المبين والتصديق به وجميع ما مضى قبله من انبياء الله ورسله و حججه والتصديق بكتابه الناطق الصادق الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه وان كتابه مهيمن على الكتب كلها وآه حق من فاتحة الكتاب الى خاتمته تؤمن بمحكمه و متشابهه وخاصة و عامة و وعده و وعيده و ناسخه و منسوخه و قصصه و اخباره لا يقدر احد من المخلوقين ان يأتي بمثله وان الدليل بعده و الحجّة على المؤمنين والقائم بامور المسلمين والناطق عن القرآن و العالم باحكامه اخوه و خليفته و وصيّه و وليّه الذي كان منه بمنزلة هرون من موسى على ابن ابوطالب امير المؤمنين و افضل الوصيين عليه السلام و بعده الحسن و الحسين و على ابن الحسين و محمد ابن علي و جعفر ابن محمد و موسى ابن جعفر واحداً بعد واحد الى يومنا هذا اتقياء عترة الرسول و اعلمهم بالكتاب و السنة و اعد لهم بالقضية و اوليهم في الامامة في كل دهر و عصر و انهم العروة الوثقى و الأئمة الهدى و الحجّة على الدنيا الى ان يرث الله الارض و من عليها و هو خير الوارثين

ص ٢٥٦

وان كل من خالفهم ضال مضلّ تارك الحق و الهدى و انهم المعبرون عن القرآن و الناطقون عن الرسول بالبيان من مات و لا يتولاهم و لا يعرفهم باسمائهم و ياتم بسواهم فقد مات ميتة الجاهلية و ان من دينهم الورع و الفقر و الصدق و الصّلاح و الاجتهاد و اداء الامانة الى البار و الفاجر و طول السجود و قيام الليل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج و حسن الصّححة و حسن الجواب و بذل المعروف و لف الاذى و بسط الوجه و الصحبة و الرّحمة للمؤمنين كما امر الله في كتابه غسل الوجه و اليدين و مسح الرأس و الرّجلين و احدة فريضة و اثنان استحباب و من راد على الاثنين اثم و لا بوجر و لا ينقص الوضوء الا الرّيح و البول و الغائط و النوم و الجنابة و من مسح على الخفين فقد خالف

الله تعالى ورسوله وكتابه ولم يختر عنه وضوئه ولا صلواته ولا ايمانه وذلك ان عليا ع خالف القوم في المسح على الخفين فقال عمر رايته النبي يمسح على الخفين فقال علي عليه السلام قبل نزول سورة المائدة او بعده فقال لا ادري فقال اكون ادري ان رسول الله

ص ٢٥٧

صلي الله عليه وآله لم يمسح علي الخفين بعد ما نزلت سورة المائدة و الأغتسال من الجنابة و الانزال و الحيض و مس الميِّت اذ كان ابرد فرض و غسل يوم الجمعة و العيدين و دخول مكة و المدينة و غسل الزيارة و الأحرار و يوم عرفة و اول ليلة من شهر رمضان و ليلة تسعة عشر و احدى وعشرين و ثلث و عشرين سنة و صلوة فريضة الظهر اربع ركعات و كذا العصر و العشاء الآخرة و المغرب ثلث ركعات و الصُّبح ركعتان فذلك سبعة عشر ركعة و صلوة السنة اربع و ثلثون ركعة ثمان ركعات قبل الظهر و ثمان ركعات قبل العصر و اربع ركعات بعد المغرب و ركعتان و انت جالس بعد العشاء الآخرة و ثمان ركعات في السحر و الشفع و الوتر ركعات بعد الثمان تسلم بعد الركعتين و ركعتان بعد الوتر تصليها قبل ان يدخل وقت صلوة الفجر و الصلوة في اول الوقت افضل و فضل الجماعة علي المنفرد بكل ركعة الف ركعة و لا تصل خلف الفاجر و لا تعتدي الا باهل الولاية و لا تصل على جلود الميتة و لا جلود السباع و لا يجوز لك ان تقول في التَّشهد الأوَّل السَّلام علينا و على عباد الله الصَّالحين لانَّ تحليل الصَّلوة التسليم فاذا قلت هذا فقد سلمت و التَّقصير في ثمانية

ص ٢٥٨

فراسخ فاذا قصرت افطرت فان لم تفطر لم تجز عنه صومه و عليه القضاء لانه ليس عليه صوم في السفر و لو لم تقصر لم تجز صلوته لانه قد زاد في السفر فريضة و القنوت في اربع مواضع صلوة الغداة و المغرب و العيدين و يوم الجمعة و كل القنوت قبل الركوع و الصلوة على الميت خمس تكبيرات فمن نقص منها خالف السنة و ليس في صلوة الجنائز لان التسليم في الصلوة التي فيها ركوع و سجود و الميت يصلم من رجليه و يربع في قبره و لا يستم و الجهر في بسم الله الرحمن الرحيم سنة و الزكوة المفروضه من كل مائة درهم خمس دراهم و لا يجب فيما دون ذلك شييء ثم كل ما زاد اربعون درهما و جب درهما و لا يعطى حتى يحول الحول عليه و لا يخرج الا الى اهل الولاية و الفرقة و الخمس من جميع المال مرة واحدة و العشر من الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب اذا بلغ خمسة

اوسق اذا كان يسقى بالدلاء فنصف العشر للمعسر والمؤسر والوسق ستون صاعاً و الصّاع اربعة امداد و المدر طلا و ربع برطل العران و هو ستة ارحال برطل المدينة و زكوة الفطر على كلّ رأس صغير و كبير و حرّ و عبد ذكور و اناث من الحنطه و الشعير و التمر و الزبيب صاع و لا يجوز ان يعطى الا اهل الولاية و الكثر الحيض عشرة

ص ٢٥٩

أيام و اقله ثلاثة أيام و المستحاضه تغتسل و تصلى و الحائض تترك الصلوة و تقضى الصوم و الصيام شهر رمضان و لا يجوز التراوح في الجامعة لانّ ذلك بدعة و كل بدعة ضلالة و كلّ ضلالة في النار و صوم ثلاثة أيام في كلّ شهر اربعاء من العشر الأول و اربعاء من العشر الأوسط و الخميس من العشر الآخر و صوم شعبان ستة و صوم رجب و هو شهر الاصم و فيه البركة فان قضيت فرايت شهر رمضان متفرقة اجزاءك منه و حجّ البيت فريضة لمن استطاع اليه سبيلاً و السبيل هو الزاد و الرّاحله و لا يجوز الحجّ الا تمتعاً قال الله تعالى و اتمو الحج و عمره لله و لا يجوز القرآن و الافراد الذي يستعمله العامة الا لاهل مكّة و حاضريها و لا يجوز في النسك الخصى لانه ناقص و لا يجوز الموجور و الجهاد واجب و الامام العادل و من قتل دون ما له فهو شهيد و من قتل دون نفسه فهو شهيد و من قتل دون اهل فهو شهيد و لا يقتل من الكفار و النصاب في دار التّقية الا قاتل او باغ و ذلك اذا لم تخف على نفسك و لاتحل أموال المخالفين و غيرهم في التّقيه في دار التّقيه و لا حبه على من خلف التّقيه يدفع به ظلماً عن نفسه و كل طلاق يخالف السنّة فليس بطلاق كما ان كلّ النكاح بغير السنّة فليس بنكاح و لا يجمع اكثر

ص ٢٦٠

من اربعة حرّائر و اذا طلقت المرأة بسنة ثلث مرّات لم تحل لزوجها حتّى تنكح زوجاً غيره قل امير المؤمنين عليه السلام اتقوا المطلقات ثلاثاً فانّهن ذوات ابعال و الصلوة على النّبي صلى الله عليه و آله في كلّ مواطن و العطاس و عند الرّياح و غير ذلك و جب اوليائه و اوليائهم و بغض اعداء الله و اعدائهم و البرائة منهم و من ائمتهم و بر الوالدين و ان اكانوا مشركين و اجب فلا تطعهما في الشّرك لانّ الله اسمه يقول فلا تطعهما و صاحبهما في الدّنيا معروفاً و قال امير المؤمنين عليه السلام من اطاع مخلوقاً في غير طاعة فقد اتخذ من دون الله تعالى زكوة جنين ذكوه امه و تحليل المتعيّن اللّتين انزلهما

الله فى كتابه وسنتها رسول الله ص و متعة النساء و متعة الحج واجب و الفرائض على امر الله به لا تحول ولا يرث مع الوالد الوالدين الا الزوج و الزوجة و ذوالسهم احق ممن لا سهم له و ليست العصمة من دين الله و العقيقة عن المولود الذكر و الانثى و قسيمته و حلق رأس يوم السابع و يتصدق بوذن شعرة ذهباً و فضة و الختان سنة للرجال و مكروهة للنساء و أفعال العباد مخلوقه خلق تقدير لا خلق تكوين و لا تقول بالجبر و التفويض و لا يؤخذ الله البرى بجرم السقيم و لا يعدب الله الاطفال بذنوب الآباء

ص ٢٦١

فانه جل و علا يقول و لا تزر وازره وزر اخرى و ان ليس للانسان الا ما سعى و الله يغفر الذنوب و لا يظلم و لا يفرض الله على عباده طاعة من يعلم انه يكفر بظلمهم او يقويهم و لا يختار لرسالته و لا يصطفى من عباده من يعلم انه يكفر به او يعيد الشيطان دون الاسلام غير الايمان و كل مؤمن مسلم و ليس مؤمناً و لا يسرق السارق حين يسرق و هو مؤمن و لا يقتل قاتل النفس التي حرم الله قتله و هو مؤمن و لا يشرب الشارب حين يشرب و هو مؤمن و اصحاب الحدود مسلمون لا يؤمنون و لا كافرون بالله تعالى و لا يدخل النار مؤمناً و قد وعده الجنة ابداً و لا يخرج من النار كافراً و قد وعد الخلق فيها ابداً و ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و مذنبوا اهل التوحيد يدخلون النار و يخرجون منها و الشفاعة جائزه لهم و الدار اليوم دار التقية و دار الاسلام لا دار الكفر و دار الايمان و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و واجبان اذا امكن و لم يكن على النفس ضرر و اداء الفرائض و اجتناب المحارم و هو معرفة بالقلب و الأقرار باللسان و العمل بالأركان و التكبير في العيدين واجب فى دبر خمس صلوة و يبداء من صلوة المغرب ليلة الفطر و فى الاضحى فى دبر عشر صلوة و يبدء فى صلوة الظهر يوم النحر و النفساء

ص ٢٦٢

لا تقعد اكثر من عشرة ايام فان ظهرت و الا احتشت ثم تغتسل و تصلى و تؤمن بعذاب القبر و منكر و نكير و البعث بعد الموت و الحساب و الميزان و الصراط و الايمان و بالبرائة من الجبت و الطاغوت الذين ظلما آل محمد حقهم و اخذوا ميراثهم غضباً و اخذوا فدكاً من فاطمة و هما باحراق البيت عليها و استسها و غير استنته بينهم و البرائة من التاكسين ذو واصواع الذين هتكا حجاب رسول الله

صلى الله عليه وآله ونكثاً بيعة امامهم واخرجوا المرأة وحاربوا امير المؤمنين وقتلوا شيعة امام المتقين والرأية من يغوث الذى ضرب الاخيار ونفاهم وشردهم فى البلدان وادى الصرداء واللعا وجعل الاموال دولة بين الأغنيا واستعمل السفهاء والبراءة من يعوق ونسرو معوية وعمر ابن العاص واتباعهم حاربوا امير المؤمنين ع وقتلوا المهاجرين والأنصار واهل الفضل والصّلاح من التابعين والبراءة عن الحمار الذى يحمل اسفاراً ابى موسى الاشعري واهل ولايته والبراءة من السامري واصحابه الذين ضلّ سعيهم فى الحيوة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذين كفروا بآيات ربهم وولاية امير المؤمنين يلقو الله بغير ولايته وامامته فحبطت اعمالهم

ص ٢٦٣

فلا يقيم لهم يوم القيمة وزنا كلاب النار والبراءة من يزيد ابن معاوية من الشقى المرادى نظير عاقر ناقة الذى كان اشقى الاولين والآخرين والبراءة من يزيد ابن معاوية عليه اللعنة واصحابه الذين قتلوا الحسين ابن على عليهما السلام والولاية الاولياء امير المؤمنين الذين مضوا على منهاج الرسول وبارك وسلم لم يبدلوا ولم يغيروا بعد نبئهم ص وهم سلمان ابن سلام الفارسى وجندب ابن جناده والمقداد ابن الأسود وعمار ابن ياسر وسهل ابن حنيف وحذيفة اليمانى وابوهاشم يتهانى وخالد ابن سعيد وعبادة ابن الصّامت وابو ايوب الأنصارى وحذيفة ابن ثابت ذى شهادتين وابوسعيد الخدرى وامثالهم رضى الله عنهم اجمعين من شيعة امير المؤمنين ع آه ولاهل الباطن اطوار طمطمم الواحدية وهم ان يوردوا تلك الموارد اخرجهم الله عن جنة الأحديّة وقال الله تعالى فى حقهم كما قال فى حق الآدم وهم يخرجون علما كما خرج الآدم قرباً» قال الله سبحانه وقلنا يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة وكلا منها رغداً حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكوناً من الظالمين الآدم الاولى هى المشية وهى ذكر الأوّل الظاهر فى امكان الأولى وزوجها الأرادة وهى العزيمة على الذكر الأوّل والجنة هى جنة الواحدية لاجنة الأحديّة

ص ٢٦٤

لان فيها لا ذكر لقرب الشجرة لا امكاناً ولا كوناً وهى جنة الازلية داخلها لم يخرج وخارجها لم يدخل لا ضدّ لاهلها ولا اهلها غيرها لم يزل اهلها على حالة واحدة لا يعرفها بالتلويح الآ من حرق حجب السُّبُحات والأشارات واللّانهايات والتّهايات ودخل عرش الجلال فحينئذٍ يسمعه الرّحمان

من الحان طوايس تلك الجنة ما شاء وما هو بظلام للعباد وهذه الجنة مخصوصه لآل محمد عليهم السلام ولا يستحق احد بها الا بعد معرفتهم بالنورانيه وهى جنة الخلد اختصها الله لنفسه و اشار فى كتابه ويحذركم الله نفسه وذكرهم بايام الله وانا اذكر رشحة وقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذكرون وجنة آدم الاولى هى لجة الاحدية فلما استأنس بزوجها وهى مقام تعيين آدم اسكنتها ربهما جنة الواحديّة و امرهما الله بالسير اليه فيها من اطوار الواحديّة و شئونات الربانيّة بالمعرفة ما شئتما بما لانهاية الى ما لانهاية وعهد اليهما ان لاتقرباً هذه الشجرة وهى آية الاحدية لانّ من نظر اليها بعين الأماكن لايعرفها ويظلم نفسه ومن ينظر اليها بطرفها عرفها ولا العارف غيرها ولا المعروف سواهما وهذه هى

ص ٢٦٥

شجرة المحمديّة الظاهره فيها آية الاحديه وهى جهة اعلى الشيئة قد قربها علما لا عملا آدم الاولى وزوجها فتكونا من الظالمين والمراد بقربها اى الصلوح الأماكن التى كانت فيهما من جهة الانية فقربهما بالحضور الأماكن بعد ما عرفهما الله انّ الشجرة الانية مخرجة فوق الأرض ما لها من قرار لاتقرباً بنظر الاستقلال اليها لانّ آيات التوحيد آيات محمد صلى الله عليه وآله بما تجلّى الله له به فقربا تلك الشجرة بقسم كذب الانية علماً بانّ الأماكن يمكن فيها به فتكونا من الظالمين وانّ هذا الظلم الذى نسب الله اليه لكان بالنسبة الى قربها لمبدء الابداع والّا هذا الظلم عند ما سواهما لجة الاحدية لاتصل اليها احد من الأشياء فأول ولد يولد فى الأماكن بعد ظلمهما هى بحر القدر لايطلع عليها الا الله الفرد وهى بحر ذاخر مواج صور الله فيها كلّ من وجد بالمشيئة وهى بحر لا بداية لها و لانهاية سُبْحان مبدعها عمّا يصفون وذلك رشحة من ذكرهما يجرى امر الله فى كلّ العوالم ولا يعلم صنعه اللطيف الا هو ولقد قال الصادق عليه السلام حين سئله عن جنة آدم قال كانت من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت من جنان الآخرة ما اخرج منها ابدا لوح عليه السلام بالدنيا طمطام الواحديّة

ص ٢٦٦

وهى مبدء الحدود فى عالم الجبروت بما لانهاية الى ما لانهاية والمراد بطلوع الشمس والقمر هى بدو الابداع والاختراع وبالآخرة هى لجة الاحدية من آيات الأزل الظاهر لها بها ولقد يعرف ما

اشرت بالتصريح من يعرف لحن القول ولقد قال الحسن ابن على أبو الحجّة عليه السّلام فى تفسير هذه الآية الشّجرة شجرة العلم علم محمّد وآل محمّد عليهم السّلام الذى اترهم الله بدون سائر خلقه فانّها لمحمّد وآل محمّد ع خاصه دون غيرهم ولا يتناول منها بامر الله الآ هم ولقد لوح الصادق عليه السّلام ممّا تناول بامر الله أنّ لنا مع الله حالات نحن فيها هو وهو نحن الآ أنّه هو هو ونحن نحن وفى مقام آخر مخاطباً للسّائل الم ترفى وقتك هذا وفى مقام اخرى فى وصف صورة الانزعيّة من جدّه على عليه السّلام لا هى هو ولا هو غيرها واجمل الكلام فى قوله جعلوا لنا ربّاً نؤب اليه و قولوا فينا ما شئتم وما عسى ان تقولوا فو الله ما وصل اليكم من فضلنا او من علمنا الآ الف غير معطوفه اشهد ان هذا هو الحقّ وما اوتينا من العلم الآ قليلاً وقد قال الأمام عليه السّلام بعد ما ذكر ومنها كان يتناول النّبى ص و على و فاطمه و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم بعد اطعام المساكين واليتيم والأسير

ص ٢٦٧

حتّى لم يحسبوا بعد بجوع ولا عطش ولا تعب وهى شجرة تميّزت من بين اشجار الجنّة عن ساير الأشجار الجنّة كان كل نوع منها يحمل نوعاً من الثمار والمأكول وكانت هذه الشّجرة وحسبها تحمل البر والعنب والتين والعنّاب وسائر انواع الثمار والفواكه والاطعمة فلذا اختلفت الحاكون لذكر الشّجرة فقال بعضهم هى **مبرّه** وقال آخرون هى خلق عنبه وقال الآخرون تينه وقال الآخرون هى عناية قال الله تعالى ولا تقربا هذه الشّجرة تلمسان بذلك درجة محمّد وآل محمّد صلى الله عليهم فان الله خصّهم بهذه الدرجه دون غيرهم وهى الشّجرة التى من يتناول منها بغير اذن الله لهم علم الأوّلين والآخرين بغير تعلم من تناول منها بغير اذن الله خاب عن مراده وعصى ربه اراد عليهم السّلام بالشّجرة امكان المطلق لانه فيها كانت مطويه جميع التجليات والشّئون بالابداع ممّا لانهايه الى ما لانهايه الى النّهايه وانّ آدم خلق الله مبدء وجوده من فاضل اشعة جسم فاطمة عليها السّلام والشّيء لا يقرب وراء مبدئه فلما اقرب الآدم بالشّجرة الحقيقة المتجلىة من فاطمة عليها السّلام بقرب الوجود عصى ربه لانه سبحانه امره ان لا يقربها الآ بالوجدان لانّ حين الوجدان المقرب هى الشّجرة لا سواها فلما نظر بآية الأحديّه بنظر الامكانى عصى ربه وكان من المبعدين وهذه

ص ٢٦٨

سرّ الواقصى حيث وردت فى الحديث قال الله انظر الى ساق العرش قال الرضا عليه السلام فرجع آدم رأسه ونظر الى ساق العرش فوجد عليه مكتوباً لا اله الا الله محمد رسول الله و على ابن ابى طالب امير المؤمنين وزوجته سيّدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدى شباب اهل الجنة فقال آدم يا ربّ من هولاء فقال الله عزّ وجلّ هؤلاء ذريّتك وهم خير منك ومن جميع خلقى ولولا ما خلقتك وما خلقت الجنة ولا النار ولا السماء ولا الأرض و اياك ان تنظر اليهم بعين الحسد وتمنى منزلتهم فتسلط عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التى نهى عنها وتسلط على حوا لنظر الى فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشجرة كما اكل آدم ع فاخرجهما عن جنة و اهبطهما عن جواره الى الأرض وانّ فى تلك الاشارات ارشاحنا لأهل السُّبُحات انّ قرّبه بالشجرة لاينا فى عصمته جعل الله حسنات الابرار سيئات المقربين قال الله تعالى فالزلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه و قلنا اهبطو بعضكم لبعض عدو و لكم فى الأرض مستقرق و متاع الى حين و الزلال الشيطان و الشيطان اعراض النظر فى جهة الحق الى جهة الماهيه و هى انيتها التى جعل الله فيهما لامسك وجودهما فلما ازلهما الشيطان قريباً علما بالشجرة

ص ٢٦٩

الهوية فعند خطور القرب اخرجهما ربهما عنها اى الجنة الألوهية و قلنا اهبطوا و ما فى امكانكم فان بعضكم غير بعض فى المظهرية و هى العداوة و لكم فى الأرض الرحمانية المستوية بالعرش مستقرق و متاع الى حين اى تلك الاستواء متاع الأقران الى حين ما انتم فى تلك الأرض فاذا صعدم و دخلتم لجة الأحديّة كانوا منزّهين عن هذا المتاع و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور و لقد قال الصادق عليه السلام اهبط آدم على الصفا و الحوا على المروة فبقى آدم اربعين صباحاً يبكى على الجنة نزل عليه جبرئيل ع فقال يا آدم الم يخلقك الله بيده و ينفخ فيك من روحه و اسجد لك ملكته و امرك ان لا تأكل من الشجرة فلم عصيته قال يا جبرئيل انّ ابليس حلف لى بالله انه لى ناصحاً و ما ظننت ان خلقاً يخلقه الله انّ لم يحلف بالله كاذباً و قد قال ابوه الصادق عليه السلام كان عمر آدم ع من يوم خلقه الله الى يوم قبضه تسع مائة و ثلثين و دفن بمكة و نفخ فيه يوم الجمعة بعد الزوال ثم برء زوجته من اسفل اضلاعه و اسكنه الجنة من يومه ذلك فما استقر فيها الا ست ساعات من يومه

ذلك حتى عصى الله و اخرجهما من الجنة بعد غروب الشمس و ما بات فيها و لقد لوح روحى فداه
رمزا معى ان الساعات الست هى الواو

ص ٢٧٠

الواو فى هو ما سكن فى لجة الأحديّة مشيّه الأولى الا ستّ ساعات و هى لما ضربت فى نفسها
ظهر الشين و هى ثلثمائه سنه التى وردت فى الأخبار بها التى قد جعل الله التشريع طبق التكوين ما
هى هى بالشيئية الآ هو هو فى جنة الاحديّه قد علم اولو الالباب ان ما يوجد شيئاً فى الكتاب الآ
بساعات الستّ فى الجنة السبعة و ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت قد جمع الاخبار عند الاجتماع
لو كان من عند غير الله نزل لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً قال الله تعالى فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب
عليه انه هو التّوّاب الرحيم و الكلمات هى الاحرف المجتمعة و ان لآل الله سلام الله عليهم مقامات
الأولى مقام النّقطة و هى لمحمد صلى الله عليه و آله خاصّة و الثانية مقام الالف اللينينة و هى لعلی
عليه السّلام خاصّة و الثالثة مقام الالف المتحركة و هى للحسن سلام الله عليه خاصّة و الرابعة مقام
الف غير معطوفة و هى للحسين عليه السّلام خاصّة و الخامسة ماثم الحروف المجردة عن التركيب و
هى للائمة سلام الله عليهم خاصّة و السادسة مقام الكلمة و هى للفاطمة صلوات الله عليها خاصّة و
خلق الله توحيد الانبياء من دلالة تلك الكلمة فتلقى آدم من ربه كلمات الاعتراف بولاية الشجرة
الأحديّة

ص ٢٧١

التى حرّمت قربها فلما اعترف تجلّت شبح الفاطمة له به و القى الله فى هويته مثال توابيته فتاب عليه
انه هو التّوّاب الرحيم و لقد قال الامام عليه السّلام نحن كلمات الله و اشار الحق فى كتابه العزيز
بتلك الكلمة قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّى لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربّى و لو جئنا بمثله
مداداً و البحر بحر امكان الانبياء و الكلمات هى جهة الربّ فى ربّبتهم بما تجلّى الله لهم بهم و
المدد هى الأبداع و الأختراع التى جعل الله تحت رتبة ربوبيّتهم و تلك الأبداع ينفد قبل ان ينفد
نور فاطمة صلواة الله عليها و ما له من نفاذ و لقد قال الامام عليه السّلام ان آدم رأى مكتوباً على
العرش اسماء مكرّمة معظمة فسئل عنها فقيل له هذه اسماء اجل الخلق عند الله منزلة و الاسماء
محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم فتوسّل آدم الى ربه بهم فى قبول توبته

ورفع منزلته وقال على ابن الحسين عليه السّلام حدثني ابي عن ابيه عن رسول الله صلّى الله عليه و آله قال يا عباد الله ان آدم ع لما رأى النور ساطعاً من صُلبه من ذروة العرش الى ظهره ولم يتبين الاشباح فقال يا ربّ ما هذه الأنوار قال الله عزّ وجلّ انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشى على ظهرك ولذلك امرت الملائكة بالسّجود لك

ص ٢٧٢

اذ كنت دعاء لتلك الاشباح فقال آدم يا ربّ لو بنيتها لى فقال الله عزّ وجلّ انظريا آدم الى ذروة العرش فنظر آدم ع فوقع نور اشباحنا من ظهر آدم ع الى ذروة العرش فانطبع فيه صور انوار اشباحنا الّتى فى ظهره كما ينطبع وجه الإنسان فى المرأت الصّافية فرأى اشباحنا فقال ما هذه الأشباح يا ربّ قال الله يا آدم هذه الأشباح افضل خلأئقى وبرائتى هذا محمّد وأنا الحميد المحمود فى افعال شققت له اسماء من اسمى وهذا على وانا العلى العظيم شققت له اسماً من اسمى وهذه فاطمة و انا فاطر السّموات والارضين فاطم اعدائى من رحمتى يوم فضل قضائى وفاطم اوليائى عمّا يبيرهم ويشينهم فشققت لها اسماً من اسمى وهذا الحسن وهذا الحسين وأنا المُحسن المحمّل شققت لها اسمهما من اسمى وهذا الحسن والحسين وأنا المُحسن المحمّل شققت اسمهما من اسمى هؤولاء خيار خلقى وكرام بريّتى بهم اخذ وبهم اعطى وبهم اعاقب وبهم ائيب فتوسّل بهم الى يا آدم واذا وهتك داهيه فاجعل هم الى شفعاك فانى آليت على نفسى قسماً حقاً لا اخيبّ بهم املا ولا ارد بهم سائلاً فلذلك حين نزلت منه الخطيئة دعى الله عزّ وجلّ بهم فتاب عليه وغفر له ان

ص ٢٧٣

فى تلك الاشارات قد شرح الأمام عليه السّلام مبداء العصيان والغفران وأنا ذا افضله انّ الله جعل فى كلّ شىء آيتين آية نفسه وهى آية الاحديّة ولا يمكن ورودها الا بعد نفى ما سواها وانّ الوارد الا كان مورداً فاذا ورد شىء واستقر فيها غفر الله له ما احاط علمه وهى المبدع بالابداع لمبدء الغفران وآية خلقه فلمّا نظر الى الله بالأشارة والأقتران قرب الشجرة وكان من الظالمين وهى آية جعلها الله لخلقه وحرّمت للواردين عليها النّظر الى وجهه وهى مبدء العصيان ولا يغفر الله احدا الا بالورود فى آية نفسه وهى آية كتب الله على ذروته اسماء آل الله سلام الله عليهم من وردها فتاب الله عليه ومن اعرض عنها يكون بعد الله من الظالمين قال الله تعالى قلنا اهبطوا منها جميعاً فاما يأتينكم

مَنى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون قال الله تعالى لَمَّا فِي قُوَّةِ الْأَبْدَاعِ اهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا إِلَى لُجَّةِ الْأَمْكَانِ وَطَمْطَامِ يَمِّ الْأَكْوَانِ فَاَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي آيَاتُ الْهُدَايَةِ مِنْ مَظَاهِرِ نَفْسِي فِي كُلِّ الْعَوَالِمِ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ الْخَوْفَ فِي عَالَمِ الشَّرْكِ فَمَنْ اتَّبَعَ هِدَايَ أَيِّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ الْعَوَالِمِ فَإِذَا ارْتَفَعَ النَّظَرُ عَنْ

ص ٢٧٤

الْأَشَارَةِ وَالْحُدُودِ وَدَخَلَ بَيْتَ آيَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَبَّحَ التَّوْحِيدَ فَقَدْ اتَّبَعَ هِدَاةَ قَلْبِ إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبُكُمْ اللَّهُ الْمَتَّبِعُ هُوَ الْمَتَّبَعُ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ لِأَنَّ الْحُزْنَ صِفَةُ أَهْلِ النَّارِ وَذَلِكَ يَجْرِي مِنْ عَدَمِ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَائِي وَقَدْرِي فَالْحُزْنَ لِمَاذَا وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ طَهَرَ الْمَتَّبِعِينَ لِعَلِيٍّ مِنْ صِفَاتِ الْمُعْرَضِينَ عَنْ جَنَابِهِ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَأَوَّلُ دَعْوَاهُمْ قَوْلُ اللَّهِ الْحَقِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحُزْنَ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ إِنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ دَخَلَ لُجَّةَ الْأَحْدِيَّةِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ طَهَرَ وَارْدَهَا عَنْ أَشَارَاتِ الْأَمْكَانِيَّةِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ وَإِنَّ لِلتَّبَعِيَّةِ دَرَجَاتٍ وَالطَّرِيقَ إِلَيْهَا بَعْدَدُ انْفَسِ الْخَلَائِقِ أَوَّلُ مَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَمْكَانِ هُوَ هُوَ اسْمُهُ وَمُسْمَاؤُهُ بَغِيرِ اشْبَاعِ وَأَوْتَمَّ الْإِلَهِيَّةِ الظَّاهِرَةِ ثُمَّ الْأَحْدِيَّةِ الْقَاهِرَةِ ثُمَّ الرَّحْمَانِيَّةِ الْجَامِعَةِ ثُمَّ الْإِزْلِيَّةِ الثَّانِيَّةِ ثُمَّ عَالَمِ الصِّفَاتِ ثُمَّ عَالَمِ الْأَفْعَالِ ثُمَّ حِجَابِ الْقُدْرَةِ ثُمَّ حِجَابِ الْعِزَّةِ ثُمَّ حِجَابِ الْهَيْبَةِ ثُمَّ حِجَابِ الْجَبْرُوتِ ثُمَّ حِجَابِ الرَّحْمَةِ ثُمَّ حِجَابِ النَّبُوَّةِ

ص ٢٧٥

ثُمَّ حِجَابِ الْكِرَامَةِ ثُمَّ حِجَابِ الرَّفْعَةِ ثُمَّ حِجَابِ السَّعَادَةِ ثُمَّ حِجَابِ الشَّفَاعَةِ ثُمَّ عَالَمِ الْأَمْرِ ثُمَّ عَالَمِ الْخَلْقِ كُلِّ ذَلِكَ يَتَّبِعُهُ بِحَرَكَةِ التَّوَالِي وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَمْدُومٌ بِالْهُدَايَةِ بِمَا هُمْ عَلَيْهِ وَأَهْلُ الْأَنْكَارِ يَتَّبِعُهُ بِالْإِنْكَارِ بِمَا هُمْ عَلَيْهِ عَلَى خِلَافِ التَّوَالِي وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ادْخَلَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ بِاتِّبَاعِهِ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارَ بِاتِّبَاعِهِ وَلَا يَتَّبِعُ هُدَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَا يَتَّبِعُ نَفْسَهُ يَتَّبِعُ بِحَيْثُ لَا يَبْقَى لِنَفْسِهِ إِلَّا نَفْسُ اللَّهِ الظَّاهِرَةِ لَهُ بِهِ فِي كُلِّ عَوَالِمِهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ لَهُ مِنَ الْحَقَائِقِ رَشَحَتْ أَنَا ذَاتِ الدَّوَاتِ وَمِنَ الْأَسْمَاءِ وَأَنَا الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ الْأَعْلَى وَمِنَ الْمَعَانِي أَنَا الْمَعْنَى الَّذِي لَا يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمٌ وَلَا شَبَّهُ وَمِنَ الصِّفَاتِ أَنَا آيَةُ اللَّهِ الْكُبْرَى وَمِنَ الْأَفْعَالِ أَنَا أَمْرُ اللَّهِ وَمِنَ الْأَلْسِنِ أَنَا لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقِ وَمِنَ الْأَعْيُنِ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ

التأطرة ومن الباطن أنا ظاهر الله فيكم ومن الظاهر أنا علانية المعبود اشهد أنه المتبع ولايته بحيث لا يتبع هدى الله احد بمثله لأن الله سبحانه تجلّى له به وأنه الحق ليس كمثل شىء وهو العلى الكبير وهو المتبع بالحقيقة لذلك المثل الكبرى وما سواه لو صفت عن الأعراض و اخرجت عن الأشباع والامثال و ادخلت بيت الجلال مطلقاً الى جمال الوجدان غافلاً عن سحائب الامكان فقد اتبع هدى الله بالعرضية

ص ٢٧٦

الشبحه فحينئذ لا خوف عليهم ولا هم يحزنون وان فى رتبة الفراق كان الحزن محموداً ولذا قال الصادق عليه السلام الحزن شعار العارفين لكثرة واردات الغيب على بسرائرهم وطول مباهاتهم تحت سر الكبرياء والمحزون ظاهره فيض و باطنه بسط يعيش مع الخلق عيش المرضى ومع الله عيش القربى و المحزون غير المتفكر لان المتفكر متكلف و المحزون مطبوع و الحزن يبدء من الباطن و الكفر يبدء من رؤية المجردات و بينهما فرق قال الله عز و جل فى قصة يعقوب عليه السلام انما اشكوا بئى و حزنى الى الله و اعلم من الله ما لا يعلمون فسبب ما يحب الحزن علم خص به من الله دون العالمين و الحزن يختص به العارفون لله و التفكر يشترك فيه الخاص و العام و لو حجب الحزن على قلوب العارفين ساعة لاستغاثوا و لو وضع فى قلوب غيرهم يستنكروه و الحزن اول و ثانية الامن و البشارة **التفكرتان** اوله تصحيح الايمان بالله و الافتقار الى الله عز و جل بطلب التجاة و الحزين متفكرو المتفكر معتبر و لكل واحد منها رجال و علم و طريق و شرف قال الله تعالى و الذين كفرو و كذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون انما الآيات ادلاء الحق بدلالة الوحدة و اعظم

ص ٢٧٧

الآيات على عليه السلام و هو الذى دلّ على الله بدلالات الثبوت بان لا اله الا هو و المدلول و هو الظاهر الموصوف و الذات البحت لا آية له انما الدال عليه خلقه خلق الله الآيات بما كان يمكن الأبداع دلالة عن التوحيد بان ليس كمثل شىء و هو العلى الكبير يا من دلّ على ذاته بذاته قال على عليه السلام اى آية الله اكبر منى من خرج من لجة الأحديّة فقد كفر و كذب لانه دخل لجة التثليث عن شبح التفريد و كذلك آية النبوة و الولاية مكذّبا مكذّب آية الأحديّة و من يكذب بذرة من الآيات بان قيل ليس للنملة توحيد فقد دخل فى ضلال هذه الآية و هو من اصحاب الأول لانه

النار مادام فيها فيها خالدون و ما لامر الله من نفاذ قال الله تعالى يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم و اياى فارهبون و الاسرائيل على عليه السلام و المخاطب بنوه و هم احد عشر الأئمة عليهم السلام امرهم الله ان يظهروا ولايتهم لانفسهم لان تجلى لهم بهم اوفوا بعهدى و هذا لعهد عبوديتكم اوف بعهدكم و هذا لعهد ربوبية الله لهم بهم و اياى فارهبون فلما سلام الله عليهم يوفون بعهد الله لا يرهبون الا اياه لان عهد التجلى لا يتحقق الا بعهد المتجلى و هى الرهبة الكبرى عند الابداع

ص ٢٧٨

الأولى من وفى بعهد الله اوفى بعهد بان يجعله مقام نفسه فى الآداء اذ اراد ان يقول للشئىء كن فيكون فسبحان الذى وفى بعهد لآل الله بعهدهم بان جعل ملكوت السموات و الأرض فى اصبعهم و سبحان الله عما يشركون و لقد قال الصادق عليه السلام فى قوله عز و جل اوفوا بعهدى بولايه عليه السلام اوف بعهدكم بالجنة و العهدين عهد واحد عهد الرب عهد العبد بما تجلى الله له به و الذات لا يقارن شيئاً و سبحان الله عما يشركون قال الله تعالى و آمنوا بما انزلت مصداقاً لما معكم و لا تكونوا اول كافر به و لا تشتروا باياتى ثمنا قليلاً و اياى فاتقون اول ما ينزل من الله آية هويته و هى آية الولاية لعلى عليه السلام و هذه الآية مصدقة لما معكم بالعبودية لله و جعل الله شبح هذه الآية فى جميع الاشياء للايمان بها بان يفنى نفسه و انيسى الأشياء لبقائها و ذكرها و من اعرض عنها فهو اول كافر بها و ما اعرض فى الأماكن اولاً الا ابوالدواهى لعنة الله عليه و لذا صار اول كافر به و امر الله عباده ان لا تكونوا مثله لان من اعرض عن ولاية آل الله سلام الله عليهم فهو آية الاول و كان اول كافر به و ان الذين يشترون بايات الله بان

ص ٢٧٩

يرى غير آل الله سلام الله عليهم فقد اشترى ثمنا قليلاً برؤية نفسها و ان الراضى بالبقاء فى اطوار طمطم الواحدية من مقامات الرحمانية فقد اشترى آيات الأحديّة بثمان الواحدية و هى قليل و اياى اى لجة الأحديّة فاتقون فان العبد لا يكمل فى التقوى الا اذا استقام فى عماء الصمديّة و الا ما دام الذى يسافر فى اطوار الواحدية فهو الواقف فى مشعر الحد و ان الله حرم اهل المحبة عن هذا الوقف بقوله و اياى فاتقون قال الله تعالى و لا تلبسوا الحق بالباطل و تكتموا الحق و انتم تعلمون كلام الحق

لايجاد الشياء والحق على عليه السلام والباطل ولاية الاول امر الله عباده ان لاتعرفوا آية توحيدكم بصفة الأماكن وتغفلوا عن لجة الاحدية وانتم تعلمون ان ما سواها فان باطل وانها الحق وغاية فيض الرب وان الناظر بغير عين الله فقد التبس الحق بالباطل ويكتم الحق بعد ما عرفه الله ولاية على عليه السلام فاني تصرفون قال الله تعالى و اقيموا الصلوة واتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين الصلوة ولاية على عليه السلام لا يقيمها احد الا بعد كشف السبحات فاذا دخل لجة الاحدية بلا كيف ولا اشاره فقد اقر باية ولاية على عليه السلام

ص ٢٨٠

بما تجلّى له به واقام الصلوة بما شاء الرحمن ومن اقامها وراء تلك اللجة فليس من المصلين وابتداء الزكوة عطاء شئون الربوبية وهي لا يمكن الا بعد اقامة الصلوة فان من دخل بيت الهويه امر الله له بالزكوة وهي التجلّى لنفسه بنفسه ولغيره بالابداع بما يتحمل قوة الأماكن وما لفيضه من نفاذ وهذه رشحة عن ذكر الزكوة قد عرفها من اقام الصلوة ولاهل الظاهر ما شرع الشارع وليس المقام اظهار البيان والركوع ركن من اركان الصلوة وهذا الركن الشيعة قد امر الله المؤمنين والمقيمين للصلوة بالمحبة الصادقة للشيعة وهم الراكعون بايات على عليه السلام قد امر الله بالركوع لسر التجلّى بالمتجلّى وما امر الله الا واحدة قد علم اولوالالباب ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا ومن اتمام الركوع صلوة الجماعة وهي الاسم التي يسبح الله بها جميع خلقه من عرفها ويسبح بها فقد اقتدى بركوعه بامام عادل وهو الاسم الذي جعل الله في الركوع سبحان ربي العظيم وبحمده وسمّاه الظاهر المتجلّى بالاسم ولقد قال الامام عليه السلام نحن اسماء الحسنى من عرف الاسم من المسمى فقد بلغ قرار المعرفة قال

ص ٢٨١

الله تعالى اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلاتعقلون هذه الآية مخاطب لمن نسي نفسه ولم يعرفه ان الذين يأمرون الناس بورود لجة الاحدية ينسون انفسهم لانهم يخرجون عنها ويعيشون في طمطام الواحديّة مع ان الله قد عرفهم ان الحق مع على عليه السلام وهم يتلون الكتاب بان لا ينطق الا عن ولايته افلاتعقلون بان الناظر لو كان غير المنظور ينسى نفسه عرفه من عرفه بالوحدة مشعراً بسر امره بان تلك الآية مخلوق بينها وبين منشئها في المعرفة الا انها عبده وخلقته قد

جعلها الله تلك الآيات آية نفسه حتى يتلأء الممكنات بمعرفته و يبلغ الممكن غاية و هذه المعرفة حق التلاوة لو كانوا يعقلون قال الله تعالى واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين الصبر لجة الاحدية و جنة الهوية والصلوة اسم الواحدية و جنة الرحمانية امر الله عباده بالتوجه اليه بهما بالصبر لاجل التوحيد و معرفة القديم بانه منزّه عن وصف ما سواه و بالصلوة للحكاية عن رحمانيته بالاستواء على عرش العطاء حتى يسوق الى كل شيء حقه وانها اي مظهر الرحمانية لكبيرة عظيمة الا من خشع بكله اليه و لا ابقى لنفسه انيه فحينئذ كان مظهر الواحدية و مستعينا

ص ٢٨٢

في سفره الا ما لانهايه بما لانهاية بالصلوة و كان من الخاشعين قال على عليه السلام الصبر محمد صلى الله عليه و آله و الصلوة ولايتي و لذلك قال و انها لكبيرة و لم يقل انهما ثم قال الا على الخاشعين اسم الواحدية عبد الاحدية في كل العوالم و بها يعرف بها و لذا سماها بارئها صبراً و هي سمة سهلة لا ذكر لغيرها لديها و بها يعرف ما سوى الله و شرط فيها ان لا يخرج احد الا بالله و لا ينظر الا بعينه و لا يسمع الا بسمعه و لا يعطى الا بيده و لا اشار الا اليه و لا عمل الا له و لا نطق الا عنه و ذلك صعب مستصعب ما اقامها الا آل الله سلام الله عليهم و لذا اختصها الله بالخاشعين و هم الخاشعون حقاً قال على عليه السلام ما رأيت شيئاً الا و رايت الله قبله او معه هذه ثمرة الخشوع من راي في مقامه كما راي فهو من الخاشعين قال الله تعالى الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم اليه راجعون ان المستعنين بالصبر و الصلوة يظنون انهم ملاقوا ربهم و المراد بالرب ربوبيته الظاهره لكل شيء بكل شيء و جعل الله حاملها و متجليها ابا عبد الله الحسين عليه السلام لانه كان وجه الله الذي يتوجه اليه الاولياء في كل العوالم من نظر اليه بطرفة بعد كشف السبحات و الاشارات قد شرفه الرحمن بلقائه و انه اليه اي الولاية

ص ٢٨٣

التي تجلى الله له به راجع و ان الله قد وعد عباده ان يعطيهم بما يظنون به قال عليه السلام ان الله عند ظن كل امرء ان الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم فعند الظن يلاقون لان العبد حين مشاهدته بالله يكشف الحجب و الاستار و دخل في مدينة اللقاء حين غفلة من اهلها و انه في تلك الحال الى الله راجع و هذا معنى قول على عليه السلام لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً من عرف سر المقام قد

صدق بالشهود كلام المعبود بانّ الذين يظنون يلاقون لو تعلمون علم اليقين لترون ما اشترت بالتلويح وان المعرض عن الحق حين الأعراض لترون الحجيم لو تعلمون علم اليقين ثم لترونها عين اليقين والكلّ يلاقون بارئهم اهل الجنة يتنعمون بفضله و اهل النار يعذبون بعدله و ما هو بظلام للعبيد و الذات البحت جلّ شأنه لا سبيل الى لقائه لان وجهه ذاته و لا سبيل اليه لما سواه لا بالمعرفة و لا بالاشارة و لا بالتوجه سبحانه لا يعرفه الا هو و لا ينظر اليه الا هو و ما سواه معدوم لدى عزّته سبحانه الله عما يصفون قال الله تعالى يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم و ائى فضلتكم على العالمين هذه الآية مخاطبه لآل الله خاصه و الاسرائيل على عليه السلام و بنوه الائمة احدى عشر سلام الله عليهم امرهم الله بذكر نعمته عليهم لنفسه

ص ٢٨٤

بالعبودية و لما سواه بالربوبية و هم ذكروا لما سواه بامر الله نعمته فلما ذكروا ما سواه وجدوا قال على عليه السلام نحن صنایع الله و الخلق بعد صنائعنا فلما وجدوا جميع الاشياء عرفهم فضائل انفسهم و ذكروا هم بنعمة الله بانفسهم فلما اذعنوا و اعترفوا بالفضائل قسم الصادق عليه السلام بان ما وصل اليكم من فضلنا الا الف غير معطوفة و سوى هذه الالف لا يمكن فى الامكان ذكره و الا هم المطيعون لامر الله سبحانه باظهار نعمته على عباده و من هذا الالف يتحققون الاشياء و يترقون الى ما لانهاية بما لانهاية و من وراء اللانهاية ازليّه الظاهره و ما لذكر بنو على من نفاذ و انّ فى تلك الاشارات قد ظهرت انهم افضل العالمين فكيف جرى القلم بذكر فضلهم مقترناً بالعالمين سبحانه عز جلالتهم انّ ما سواهم معدوم عند انفسهم و انّ الاشياء وجدوا من ذكر الف غير معطوفة من فضلهم فى صقع الاشياء و فضلهم فضل الله فى كلّ المقام قال الله يا محمد فضلك على الانبياء كفضلى و انا ربّ العزة على العالمين و الائمة نفس رسول الله صلى الله عليه و آله فى كلّ المقامات و لقد قال الامام عليه السلام اولنا محمد و آخرنا محمد كلنا محمد و فضلهم آية التوحيد و كلّ معترف بالعبودية و بهم

ص ٢٨٥

ملاّت السموات و الارضين حتى ظهر ان لا آله الا هو ربّ العالمين قال الله تعالى و اتقوا يوماً لا تجزى نفس عن نفس شيئاً و لا يقبل منها شفاعة و لا يؤخذ منها عدل و لا هم ينصرون و المراد بالنفس الاولى آية الاحدية و هى نفس على عليه السلام و اليوم يوم لقاء الربّ لا تجزى نفس بالورود

فى لجة الأحديّة الّا منها لآئها آية الربّ ليس شييء ولا يقبل بدونها شييء ولا شفاعة ولا يؤخذ من احد عدل لانّ تلك النّفس لا يعادلها شييء من جاء بها فاز بالجنّه و من جاء بغير ولاية على عليه السّلام لا يقبل له شفاعة ولا يؤخذ منه عدل ولا مال وتلك النّفس خلوة من النّفوس والنّفس خلوة منها وهى فى باطن واما فى الظاهر ان يوم القيمة لا تجزى نفس عن نفس شيئاً لانّ الامر يومئذ لله ولا يشفع احد الا باذنه ولا يقبل من احد فديّة لان توحيدّه لا يعادله شييء وليس من دون الله نصيراً انّ الله امر الخلق بالتّقوى الخالص فى ولاية وليه لهذا اليوم ان الواردين المستقرّين فى آية هويته ناجين وما كان لما سواهم من نصير جعل الله الفناء لكلّ شييء ما عدا آية وجهه الكريم واول من يشفع يوم القيمة من الله كان محمّد صلى الله عليه وآله له لنفسه بنفسه ثمّ الاقرب فالاقرب وما اجد لفيض الله تعظيلاً قال الله تعالى واذ نجنّاكم من آل فرعون يسومونكم سوء العذات

ص ٢٨٦

يذبحون ابنائكم ويستحيون نساءكم وفى ذلك بلاء من ربّكم عظيم هذه الآيّة مخاطبة لفاطمة و بعلمها و ابوها صلوات الله عليهم و الفرعون ابوالشرور لعنة الله عليه و المراد باله مظاهر نفسه اينما وجدت كفر او شرك او شرّ دلت عليه وكانت من آله و المراد فى هذا المقام يزيد لعنة الله عليه و المراد بالذّبح ابناء الرّسول صلى الله عليه وآله و سيّدهم ابو عبد الله الحسين عليه السّلام و هم قوم ذبحوا فى عشر المحرّم فى ارض كرب و بلا بامر آل فرعون عليهم اشدّ العذاب الله اكبر من هذا الذّبح العظيم الذى تحرقت البلاد و من عليها الله اكبر من ذبح الحسين ابن على ابن ابى طالب فوالله قتل بقتله آيات التّسبيح و علامات التّحميد و بكى لعظيم بلائه ما فى الأبداع و الأختراع و لم يجر الأقالم ممّا شربت رضاء عن كأس القضاء و من مصيبتّه خرجت اسم الواحديّة عن الأماكن و ينزل الى الاكوار و الأدوار ما لبكائها من نفاذ و لولاه اراد الأوّل فى الأماكن قتله ما قرب آدم بالشّجرة الحسينيّة و ان آل الله سلام الله عليهم فى رتبة جسمهم الظّاهره اقوى جسمهم من افئدة اهل الجنان لولا يقتلهم احد لا يموتون لانّ اجسادهم كانت معتدله ولا يجرى التّغير لهم كما يكون الحجّة محمّد ابن

ص ٢٨٧

الحسن عليهما السّلام حيّاً عذب الله قوماً قتلوهم بعد ما عرفوا علوّ جلالتهم و عظيم رفعتهم و أنّ الحسين عليه السّلام لو اراد ذرّة من شعر جسمه بهلاك من فى الأماكن فيكون وكان ذلك عدلاً منه ومع تلك القدرة النّافذة و الارادة الموجودة استسلم لله بأنّ الله شاء ان يراه قتيلاً و نساؤه اسيراً و قوله الحق و يستحيون نساءكم اشارة الى مصائب اهل بيت الحسين عليه السّلام بعد ذبح سيّدهم الله اكبر من مصيبتة شهد الرّحمن بعظمته و فى ذلك الشّهادة بلاء من ربكم عظيم و سرّ الامرها أنا ذا اشير اليه باشارة لما قرب آدم ع بالشجرة و خرج عن الجنّة جعل الله بازاء آية الاحدية البحتة آية نفسه قتل نفس الحسين عليه السّلام لنفسه فلمّا قتل وعد الله بوفائه و من قتلته فانا ديتة و لذا ملأت الآفاق من رشحات الأخبار انّ زيارته زيارة الربّ فى العرش و العرش مصرعه و الربّ الظاهره للاشياء نفسه و الذات البحت لا سبيل لما سواه لديه سبحانه لا يعرفه الا هو و ان من بكى عليه او ابكى او تباكى و جبت له الجنّة لان الباكي حين بكائه يحرق الاحجاب حتّى اتصل الى عرش الجلال فحينئذ دخل الجنّة لبكائه بالحسين عليه السّلام و قبل الله فى الأماكن آية وجه الحسين عليه السّلام عن آية نفسه فى الأزل

ص ٢٨٨

و الأزل نفسه نفسه و الأماكن نفسه هو خلو من خلقه و خلقه خلومنه و الأئمة عليهم السّلام فى تلك المقام نفس الحسين عليه السّلام لا نفرق بين احد منهم و نحن مسلمون لو علم العالم ما فى ذكره و بكائه ما اختار لذكره ذكرا و لا لبكائه شيئاً قال الحسين عليه السّلام من بكى لاجلى فانا جزائه و من نظر بعين الحقّ فى تلك الاشارات المملوءة من اكسير الحمراء قد شهد بالعيان بان فمثل هذا فيعمل العاملون و الباكي حين بكائه آيته بما تجلّى الله له به اسقيت فى ذلك المقام هذه الاشارات من ماء واحدة قد عرفها من ادخلها الرّحمن بيت الواحدية و لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم قال الله تعالى و اذ فرقنا بكم البحر فانجيناكم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون و البحر بحر القدر و المخاطب اهل العصمة سلام الله عليهم اذ فرقنا بالّ الله ابحر الوجود من كلّ شيىء و انجيناهم من تلك البحور لانّ تلك البحر بحر الامكان من غرق فيها كان من آل فرعون و من نجى عنها بالورود فى بحر الاحدية كان من آل اسرائيل عليه السّلام و حين الغرق انتم اى آل الرّسول تشهدون و تنظرون لانّهم بعين الله ينظرون يعلمون مقام كلّ شيىء و بما هو صائر الى ما لانهاية بما لانهاية و

ص ٢٨٩

ما لرؤيتهم من زوال و المراد بآل فرعون الثاني من اعرض من آيات على عليه السلام في كل شىء فكان من آل فرعون و هو من المغرقين قال الله تعالى و اذا و اعدنا موسى اربعين ليلة ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون و المراد بالحقيقة الاولى عن موسى محمد صلى الله عليه و آله و بالاربعين على عليه السلام و عشر حجج من نسله اذ وعد الرحمن لمحمد صلى الله عليه و آله ثلثين ليلة و المراد على عليه السلام لانه بقى بعد وفات محمد صلى الله عليه و آله ثلثين سنة و اتممتها بعشر الحسن و الحسين و الأئمة الثمانية من ولد الحسين عليهم السلام و الأشارة بالليلة لاختفاء جلالتهم فى الكفر فلما اظهر الحق ولايته بينه و اوصيائه عليهم السلام اخبر عن كفر اعدائه باتخاذهم الأوّل وصياً و هو العجل من بعد ما بين رسول الله صلى الله عليه و آله لهم وصاية على عليه السلام و كانوا بذلك البيعة لابي الدواهي لعنة الله عليه ظالمين و القائم عليه السلام هو لما اظهر الله امره فى الرجعة اظهر ما اشرت بالتلويح و مقامه لظهور سلطنته عند الله كان يوماً و هو محمد و محمد هو صلى الله عليهما و عجل ايّامهما و انّ وعد الله كان مفعولاً قال الله تعالى ثم عفونا عنكم من بعد ذلك لعلكم تشكرون وعد الله الذين كفروا بوليّه ثم رجعوا اليه

ص ٢٩٠

بالعفو لعلهم يشكرون بالنباء العظمى و الآية الكبرى التى هى الأقرار بولاية على عليه السلام و لا يشكر الله احد الا من عرف علياً عليه السلام من عرفه بعد ما اقر بالعجز عن معرفته و احصاء نعماء بارئه فكان من الشاكرين و ذلك العجز حق الشكر لو كانوا يعلمون قال الله تعالى و اذا اتينا موسى الكتاب و الفرقان لعلكم تهتدون و موسى محمد صلى الله عليه و آله و الكتاب على عليه السلام و الفرقان شيعته انّ الله جعل آيات هدايته فى الأشياء من آية احديته و دلالة رحمانيته و علامة رحمته للايمان بمحمد و آله و شيعتهم سلام الله عليهم لعلهم بهذه الآيات يهتدون قال الله تعالى و اذا قال موسى لقومه يا قوم انكم ظلمتم انفسكم باتخاذكم العجل فتوبوا الى بارئكم فاقتلوا انفسكم ذلكم خير لكم عند بارئكم فتاب عليكم انه هو التواب الرحيم اذ قال على عليه السلام للخارجين عن لجة ولايته انكم ظلمتم انفسكم فى وقوفكم فى بحر السبحات و الأشارات فاعرضوا عن العجل باتخاذ الاشارة فى توحيد ربكم و ارجعوا فى الولاية الألوهية بالتوبة عن محبته ما سواها و اقتلوا كل انياتكم

الامكانية التي يحجبكم عن الورد الى بارئكم لان ولايتي لجة الاحدية وهي خير لكم عند الله بارئكم فان اطاعوا امر الله تاب الله عليكم بالعفو

ص ٢٩١

عن وقوفكم في ارض السُّبُحات و ادخلنكم في بيت آيته انه هو التَّوَاب الرَّحِيم قال الله تعالى و اذ قلت يا موسى لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتكم الصَّاعقة و انتم تنظرون و اذ قال قوم موسى الاول لن تؤمن لك في ولاية على عليه السَّلام حتى نرى الله جهرة و المراد بالروية آية الذات و ذلك ممتنع محال لانَّ الرؤية فرع الأقتران و ذلك صفة الأمكان و انَّ الله لا يراه احد الا نفسه و ما سواه معدوم عند نفسه فكيف يمكن الرؤية من لا وجود له لدى وجوده جلَّ جلالته من ان يراه ابصار عباده و ان يمكن في الأمكان عين بالنظر الى جماله السَّبيل مسدود بنفس ابداعه و الطَّريق مردود بخلق اختراعه سُبُحانه لا إشارة اليه و لا اخبار عنه سُبُحانه لا يعرفه الا هو و بذلك السَّؤال اخذتكم الصَّاعقة لانه ما من عبد خطر بقلبه تلك السَّؤال الا اخذته صاعقة الرَّحمن بظلمه و اى صاعقة اعظم من ذلك السَّؤال لاجل الخطور بها لو كانوا يفقهون ينظرون و انَّ المبايعين للأول و اتباعه و الواقفين في مشعر السُّبُحات و اشباهه اخذتهم الصَّاعقة جهرة من حيث لا يشعرون و انَّ الاشارة بالروية في كلمات آل الله و شيعتهم و ما نزلت في الكتاب بذكرها دالة بآيات الربِّ و مقاماته

ص ٢٩٢

بما تجلَّى لكلِّ شيءٍ بكلِّ شيءٍ و قد كشف الحق في كتابه عن تلك الاسرار بقوله الاعظم لاهل الأمكان و لقد راى من آيات ربِّه الكبرى و الممكن لا يجاوز عن امكانها دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الى مثله و الله حق و ما سواه خلق لا ثالث بينهما و الحق خلق من خلقه و خلقه خلق منه في مقام المعرفة و ليس بين الله و بين خلقه بينونة صفة و لا عزلة و ادني التَّوحيد تنزيهة عن الصِّفات بشهادة انَّ كلَّ صفة غير موصوف و كلَّ موصوف غير صفته قال الأمام عليه السَّلام كلَّ شيءٍ وقع عليه اسم شيءٍ فهو مخلوق ما خلا الله اشهد انَّ كلامه الحق سُبُحان الله عما يشركون قال الله تعالى ثمَّ بعثناكم من بعد موتكم لعلَّكم تشكروُن الأبداع الأولى موت و الثانية بعث و هذه ترقَّت في جميع الاشياء بما لانهاية الى ما لانهاية و ما كان لبعث امر الله و لا لموته من نفاذ انَّ الذين يعتقدون بالروية لله تعالى يموتون ثمَّ يبعثهم الله بعد الصَّاعقة بعدم الاعتقاد في الروية لعلَّهم يشكرون

بمعرفته بان لا يمكن فى الأماكن روية الرَّحمن وان **المسافرون** فى طمطام الواحديّة اموات بعثهم الله بلجّة احديّته لعلّهم يشكرون وهذه الآية ناطقة برجعة آل الله

ص ٢٩٣

سلام الله عليهم وما يتذكر بها الا من ينيب قال الله تعالى وظللنا عليكم الغمام وانزلنا عليكم المنّ والسّوى كلوا من طيبات ما رزقناكم وما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون والمنزل على عليه السّلام لان الله قد جعله ولى العزّ لنفسه فى كلّ العوالم من الأبداع والاختراع والمراد بالمخاطب آل اسرائيل ع خاصّه لان الله فى كل شيىء قد تجلّى لهم بهم والغمام ارادة الله قد ظلّ الرَّحمن بارادته لآل الله على عليه السّلام اذا ارادوا ان يقولوا للشّيء فيكون وذلك غمام الحقّ عليهم وما كانوا لامره من نفاذ وقد جعل الله تلك الغمام لشيعتهم آية التّوحيد لو كانوا يسلّمون والمراد بالمنّ آية الاحديّة والسّوى لجّة الواحديّة لما سواهم بالشّجيرة والعبوديّة وامروهم بالقبول للعبوديّة من طيبات ما رزقناهم والمراد بالطيبات الشيعة واهل الانكار لآل الله ما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون وانّ آل الله سلام الله عليهم لا يظلمون ولا يغضب احد حقّهم وكيف لا وان سلطنته الله كيف يغلب وجنب كيف يقهروهم فى ازل الازال مستقرون فى بحر العظمة والجلال ولا يصل الى ساحة كبريائهم اشارات الظلام وهم فى بحبوحة الدّلة من الاعداء معزّين بعزّة الله سبحانه ولقد قال الصّادق عليه السّلام فى زيارة الحسين

ص ٢٩٤

عليه السّلام لا ذليل والله معزك ولا مغلوب والله ناصرك اشهد انّ هذا هو الحقّ وما ظلموا بآل الله و لكن كانوا بانفسهم يظلمون قال الله تعالى واذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلّوا منها حيث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجّداً وقولوا حطّة نغفر لكم خطاياكم وسنزيد المحسنين والمراد بالقرية لجّة الاحديّة وبالباب على عليه السّلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا مدينة الحكمة وعليّ بابها امر الله اهل الأماكن والاكوان بان يدخلوا قرية آية النبوة محمّد صلى الله عليه وآله بولاية على عليه السّلام سجّداً لله وتعظيماً له ويقولوا عند الاقرار بولاية على عليه السّلام حطه اى برأته عن ولاية الأوّل و اتباعه نغفر لكم خطاياكم عن ولاية الباطل وسنزيد المحسنين فى معرفة اسرار على عليها السّلام فيما لانهاية بالأبداع على المحسنين والمحسن من اسلم بكله اليه وان قد جعل فى كل شيىء آية من

نفسه ومدينة عن نبيه وصور بيده على باب المدينة صورة على عليه السلام و امر الواردين بالسجود
لنفسه بكشف السُّبُحات و الأشارات و الدّخول فى هذا الباب بنفى ما سواه فمن اطاع ربّه فى تلك
الأشارات فهو القائل بالحطه و قد غفر الله له ما احاط علمه و ازاد بقدرته عليه على ما يمكن فى حق
الامكان و ما كان لفيضه من زوال و من دخل

ص ٢٩٥

فى هذا الباب فقد حلل له الرّحمن ما شاء و ما كان لنعمه من زوال و هو فى ذلك الباب ما يشاء الآ
ما شاء الآ شاء الرّحمن و لذا عند المشيئة يوجد المشاء بلا فضل و ذلك كان من فيض الله على
المحسنين قال الباقر عليه السلام نحن باب حطتكم قد عرف كلامه من عرف لحن اشاراته اشهد
أنهم باب الحطه فى كلّ العوالم و انا نحن لهم مسلمون قال الله تعالى فبدّل الذين ظلموا قولاً غير
الذى قيل لهم فانزلنا على الذين ظلموا رجوا من السّماء بما كانوا يفسقون فبدل الاول و اتباعه بلبس
قميص الخلافة ظلماً و هى غير الذى قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لهم بالتسليم لعلى عليه
السّلام فانزل الله على الذين كفروا بعلى عليه السّلام رجواً من السّماء اى حيث ولاية الاول بما كانوا
يعرضون عن ولاية على عليه السّلام فكانوا بذلك عند الله فاسقين و لقد قال ابو جعفر عليه السّلام
نزل جبرئيل بهذه الآية على محمّد صلّى الله عليه و آله هكذا فبدّل الذين ظلموا آل محمد حقّهم
قولاً غير الذى قيل لهم فانزلنا على الذين ظلموا آل محمّد عليهم السّلام و جزاء من السماء بما كانوا
يفسقون قال الله تعالى و اذا استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشر
عيناً قد علم كلّ اناس مشربهم كلوا و اشربوا من رزق الله و لاتعتثوا فى الأرض

ص ٢٩٦

مفسدين و الضارب محمّد صلّى الله عليه و آله و العصى على و الحجر فاطمة و العيون الاثمة الاثنى
عشر سلام الله عليهم و على عليه السلام فى الولاية فيهم و فى رتبة العصائية منفرد عنهم و هى الحرف
الذى قد جعل الله عنده دون الاثمة عليهم السّلام و انّ الله امر محمّداً صلّى الله عليه و آله ان اضرب
بعصاك الحجر فلما ضرب فا نفجرت منه اثنتى عشرة عيناً حتى قد علم اهل كلّ امان امامهم كلوا و
اشربوا من تجليات علوم امامكم من فضل محمّد صلّى الله عليه و آله عليكم و لاتعتثوا فى ارض
الولاية بنظر التشبيه و الاشارة اليها فانّ الناظرين بجلال الله فى عالم السُّبُحات قد كانوا من المفسدين

قال الله تعالى واذ قلتم يا موسى لن نصبر على طعام واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تُنبت الأرض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها اذ قال اهل الأمكان لن نصبر على آية واحدة آية الأحديّة فينا فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الأرض اى ارض الواحدية التي يخرج منها الصفات والاسماء من ابداعها واختراعها وانشائها وحدثها وما يدل عليها و تلك الدعوى قد نشأت من قرب آدم بالشجره فقد كانوا بذلك ظالمين قال الله تعالى قال اتستبدلون الذي هو

ص ٢٩٧

ادنى بالذى هو خيراً اى ترضون بطمطم الواحدية التي هي ادنى من لجة الاحدية التي هي خير منها قال الله تعالى اهبطوا مصرًا فانّ لكم ماسئتم و ضربت عليهم الذلة والمسكنة و باثوا بغضب من الله ذلك بانهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون النبيين بغير الحق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون فلما اهل لجة الواحدية يرضون بالادنى عن البلد الأعلى اهبطهم الله عن لجة الولاية الا مصر الإمكان و ضربت ذلة الاشارات و مسكنة الحدودات و استحققوا بولاية الباطل بابداع ولاية الحق ذلك بانهم قد كانوا يكفرون بولاية على عليه السلام لانه اصل الآيات بجعل الرحمن قد جعله آية الكبرى لجميع الآيات من كفر بولايته فقد كفر بآيات الأحديّة و علامات الواحدية و مقامات النبوية و عند الكفر فكانما قتل النبيين بغير الحق لان الله قد جعل جميع الأنبياء اشعة آية وليه و المعرض حين الأعراض عن ولايته فقد قتل النبيين و كفر بالآيات و ذلك بما عصى محمد صلى الله عليه و آله فى بيعة وصيه على عليه السلام و كانوا يعتدون لانّ المعرضين يعتدون عن امر ربهم فى الولاية و قد كانوا بذلك مُبعدين قال الله تعالى انّ الذين آمنوا و الذين هادوا و النصارى و الصابئين من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل

ص ٢٩٨

صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون انّ الله قد كشف بفضله فى هذه الآية جميع السُّبُحات لمن شاء ان يدخل عليه من كل باب اليهود من انكر آية الهوية المتجليه لموسى به بانها ليس عن على عليه السلام بل من الذات البحت سبحانه و تعالى عمّا يصفون و النصارى اقوام اخذوا عن كلّ صورة كلمة لا شكل التثليث و حلّوا آية اللاهوت فى الناسوت و زعموا انّ علياً عليه السلام تجلّى لعيسى بنفسه العلى الكبير تعالى الله عمّا يقول الظالمون فى وليه علواً كبيراً و

الصّائين اهل الوقوف فى مشعر الحد وانّهم قوم قد شكوا فى قدرة الله بنفى الحدود عن على عليه السلام ولقد قال الأمام عليه السلام لا تشكوا فينا فتنكروا قدرة الله فتفكروا وانّ الله قد بشرّ الذين آمنوا من اهل الأماكن من آمن بالله وحده بان لا اله الا هو مشعرا بان الملك ينطق عن الملك ولا يعلم كيف هو الا هو واليه المصير وامن باليوم الآخر محمد صلى الله عليه وآله بان لا شبيه له فى الأماكن وهو يوم الأبداع وهو يوم الآخر فى الأختراع لا يعرف كنه عظمته الا الله ونفسه سبحانه الله بارئه عمّا يصفون وعمل صالحاً بالاعتراف للولاية المطلقة لآل الله سلام الله عليهم بأنهم عباد مقدّسون

ص ٢٩٩

لا يسبقونهم بالقول وهم يفعل الله يعملون فلهم اجرهم عند على عليه السلام بما يمكن فى الابداع فى مقاماتهم ولا خوف عليهم لانّهم اهل الحرم الكبرى قد جعل الله افئدتهم آمناً من جميع الأشارات الأمكانيّة والصفات عبوديّة ولا هم يحزنون لانّهم يرون جريان القضاء بالعدل كأنّهم يخترعون لأنفسهم ما يشائون وما يشائون الا ان يشاء الله وذلك امر الحق يؤتاه من يشاء وهو الله ذو الفضل العظيم قال الله تعالى واذا اخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا ما فيه لعلكم تتقون وانّ الله قد اخذ الميثاق على من فى الأماكن بولاية على عليه السلام فى المشهد الأولى عن آية هويته والثانية عن آية الوهيته والثالثة عن لجة احديته والرابعة عن آية رحمانيته لاجل رفعتهم فوق الطور والمقصود بالطور الحسين عليه السلام وانّ الله قد صلى على من رفع اليه بزيارته او البكاء عليه او اللعن على اعدائه بل كلّ وجهة قد رفعت اليه فحين التوجه اليه قد صلى الرحمن وجميع خلقه له وانّ الله قد جعل بلطيف حكمته قلوب من والاه قبره وامر الله قد امر عباده فوق الطور بالأخذ عما اتاهم الحسين عليه السلام من معرفته و

ص ٣٠٠

ذكره وبكائه وبان يذكروا كلّما فيه من جلالته وعبوديته وذكر سبيل محبته لعلهم يتقون ويعلمون انّ الحسين عليه السلام مع قدرته العظيمة كيف استسلم للقتل والظلم لشيئته واهل بيته لله ربّه ومن استسلم بكّله لله الأحد فكان من المتقين قال الله تعالى ثمّ تولّيتم من بعد ذلك فلولا فضل الله عليكم ورحمته لكنتم من الخاسرين والمراد لدى الحق بالفضل القائم عليه السلام وهو فضل الله فى كلّ

العوالم و لولاه ما بدع الأبداع و ما يحدث الاختراع به قد قامت الأبداع و به قد وجدت ثمرة الأختراع عن آية الاحديّة البحتة وآيات الواحديّة الصّرفة من آمن بما هو عليه من الوحدة والجبروت فقد جمع له الفضل من ربّه و خلص عن دركات الخاسرين بجود امامه و ما يؤمن به الآ قليل و لو كشف الغطاء من رشحة من وحدته و اشارة من جبروتيته فقد بهت الاشياء من فضله و ردت الى هواء محبته بالدخول فى مدينة شبح نفسه غافلاً عمّا سواه فحينئذ قد بقى البقاء لايه و قد نطقوا باجمعهم به ملأت السموات والأرض بان لا اله الا الله اليه المصير قال الله تعالى و لقد علمتم الذين اعتدوا فى السّبب فقلنا لهم كونوا قردة خاشعين

ص ٣٠١

و المراد لدى الربّ بالسّبب الفاطمة الزهراء صلوات عليها لانها يوم الكتاب و انّ الله قد اظهر الاشياء بها مشروح العلل مبين الأسباب قد علم الله اهل الأماكن غير آل محمّد بان حقيقتهم اظلة جسمها بما تجلّت لهم بهم فاعتدوا مما قد عرفهم الله بالاعتقاد بان حقائقها فى مقام الوحدة و المعرفة اعلى من جسمها قال الله لهم جزاء عملهم فى معرفة فاطمة صلوات الله عليها كونوا قردة خاشعين من زعم ان الانبياء قد وحدوا فى صقع افئدتهم بما وحدت جسم فاطمة صلوات الله عليها فقد جعله بارئه عند الزعم قردة جزاء السيئه عدلا من الله بما كانوا يزعمون قال الله تعالى فجعلناها نكالا لما بين يديها و ما خلفها و موعظة للمتقين اخبر الله عن الظالمين المعكوسين المشيرين الى الله بالاشارة التثليث بانهم قردة اى يتوجهون الى آية توحيدهم بالنظر الأماكنى فجعل الله هذه الآية المعكوسه موعظة لما بين يديها بما ابدع الأبداع و ما خلفها اى لما يمكن فيها من قدرة الرحمن و آية للمتقين الذين يتقون عما امر الله بقربها من ورود لجة الاحديّة بغير كيف و لا اشاره و عما امر الله بان لا تقربها الا بالاعتقاد فى معرفة فاطمة ص بان لا يمكن فى الأماكن الا بما

ص ٣٠٢

تجلّت لما سواها بما سواه و هى الأمر الأزل و لا سواه و قد عظم الله موعظة للمتقين قال الله تعالى و اذ قال موسى لقومه انّ الله يأمركم ان تذبحوا بقرة اذ قال محمّد صلى الله عليه و آله لمن فى الأماكن ان تذبجوا بقرة و كل ما سوى آيه الاحديّة و مظاهرها فى الأشياء لدى المعبود قد كانت بقرة و امر الله بذبجها لان ما سوى آل الله سلام الله عليهم قد كانوا بقرة و منها السُّبحات و الأشارات

و اللّانهايات و الحدودات و ما سوى نفس الأحديّة و مظاهرها هي نفس البقرة ما استقلت في السلطنة البقاء آية الأحديّة البيضاء الابذبح البقرة التي هي ما سواها قال الله تعالى قالوا اتّخذنا هزواً قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين لما امر الله محمداً صلى الله عليه وآله بالبلاغ لاهل الأماكن بذبح الشّونات و الاطوار النّفسانيّة و بالأدوار عن ولاية الباطل التي هي البقرة قد بلغ صلى الله عليه وآله في يوم الثّمانية و العشر من شهر الحجّ من امر به من ربّه بقوله الحق من كنت مولاه في عوالم الوحده فعليّ هذا مولاي اللهم وآل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من ظلمه قالوا اهل الامكان اتّخذنا هزواً بان تقتل انفسنا و نجعل البقاء

ص ٣٠٣

لآية على عليه السّلام قال صلى الله عليه وآله اعوذ بالله ان اكون ممّن امركم بالوقوف في ارض السّباحات و النّظر الى الرّحمن بالإشارة الأمكانيّة و هذه صفة الجهّال و ما أنا الاّ اولّ العابدين قال الله تعالى قالوا ادع لنا ربّك يبيّن لنا ما هي انّ الشّونات النّفسانيّة لما بعدوا عن المبدء قد ضعفوا عن الأمثال نسئلوا بالتعيّن للبقرة قال الله تعالى قال انه يقول أنّها بقرة لا فارض و لا بكر عوان بين ذلك فافعلوا ما انتم تؤمرون عرفهم الله بأنّها وجدت لا فارض اي لا آية عن على عليه السّلام و لا اية عن بكر و هو محمّد صلى الله عليه وآله عوان بين ذلك اي ان الشّونات اللانهاية عوان بينهما فاذبحوها ان كنتم تريدون الله و رسوله فافعلوا ما تؤمرون فان في تلك الذّبح حيوة يا اولي الاباب لعلكم تعقلون قال الله تعالى قالوا ادع لنا ربّك يبيّن لنا ما لونها قال انه يقول أنّها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين اخبر الله عمّا فيهم من البعد ما قد عرفهم الله في الاوّل انّ الحقيقة هي كشف السّباحات ما يعرفون و قد عرفهم الله ثانياً بأنّها محو للموهوم و صحو للمعلوم و هو و هي بقرة صفراء لونها تسر الناظرين لان الناظرين اهل السّباحات يسرون وجود اطوار كثرتهم من حيث لا يعلمون قال الله تعالى قالوا ادع لنا ما هي

ص ٣٠٤

انّ البقر تشابه علينا و انا انشاء الله لمهتدون اخبر الله عن ظلمات ادبارهم بعدما قد عرفهم الله سبيل محبّته بالسّؤال عن البقرة و هم ان شاء الله لما ذبحوا بناتهم لكانوا مهتدين قال الله تعالى قال انه يقول أنّها بقرة لا زلول تثير الأرض و لاتسقى الحرث مسلّمه لا شيّه فيها قالوا الان جئت بالحق

فذبحوها و ما كادوا يفعلون ان الله قد عرفهم صفات ابوالدواهي في هذه الآية انه بقرة لا ذلول بالتوجه الى الله تثير الأرض ولا تسقى الحرث مسلمه لا شية فيها لو ان الكفر بما يمكن في الأماكن فيها قالوا اهل الرجوع الى ولاية على عليه السلام الان قد جئت بالحق فذبحو آية ولايتها بالأعراض الدائم عنها و ما كادوا يفعلون اى قرب ان يدخلوا لجة الاحدية بالنظر الى الأماكن و ما كادوا كما امرهم الله فى البدء الامر يفعلون قال الله تعالى و اذا قتلتم نفسا فاذا رأيتم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون قد اشار الرحمن فى تلك الآية العظيمة الى مقامات الاشياء و ما هم اليه سائرون بان من قتل نفساً في كل عالم من حق او باطل فالله يظهرها و هو المخرج عن عباده ما يكتمون الحق لاجل الثواب و الباطل لاجل العذاب

ص ٣٠٥

والقاتل حين القتل ان كان حقاً فقد احيا الناس جميعاً و ان كان باطلاً فقد قتل الناس جميعاً و ان الله قد يجزى العاملين بعدله بما كانوا يعملون و ان الدارئة هي الاختلاف فى القاتل و هي لاهل الظاهر ظاهرة لو كانوا يعقلون قال الله تعالى فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى و يريكم آية لعلكم تعقلون قال الله عز و جل للذين ذبحوا انبيائهم المجتثة و يبقون فى عز الهوية البحتة اخترعوا ببعض قدرتكم ما تشائون من احياء الأموات و ما تحبون كذلك يحيى الله الموتى ببعض جسم بقرة ميتة و يريكم فيها آياته لان الأبداع لا يوجد الا بفعل الله و فى كل الاشياء تمام الآيات بما يمكن فيها مكتوبه قد عرفها الناظر بنور الله كذلك قد خلق الآيات لعلكم تعقلون قال الله تعالى ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهى كالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة لما ينفجر منه الأنهار و ان منها لما يشقق فيخرج منه الماء و ان منها يهبت من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون ان هذه الآية قد نزلت للذين سمعوا ذكر الحسين عليه السلام و لم يدخلوا فى لجة الاحدية ببكائه او حب بكائه و ان الله حرم على النار عينا قد بكت لمصيبته

ص ٣٠٦

او لخشيته عدله او رفعت عما لا يحلل لها و بها و ان الذين يتوجهون الى الله بالاشارة فقد قست قلوبهم فى ذكر الحسين عليه السلام من بعد ما تجلى الحسين ع بنفى الاشارة كالحجارة الأمكانية او اشد قسوة و ان منها لما ينفجر منه الأنهار و الأطوار و الأنبيات و ان منها لما يتدلل فيخرج عند ذكر

الحسين عليه السلام ماء التوجه بالوحدّه الحقه و ماء الحبّ لعظيم شهادته الصدقة و ان منها اى الحجارة منى تذكروا مصيبته الحسين عليه السلام لما يتباكون و ما يتخافون من عدله و ما يهبط عليهم خشية الله فانما نملى لهم ليزدادوا اثما و ما الله بغافل عما فعلوا بنواميه عليهم اللعنة بالحسين عليه السلام و سيعلم الذين قد قتلوه انّ الله طالب ثاره و دينه و هم لا يقدرّون بعد قتله و قتل قتله بالتوجه الى الله و لا يشعرون و من رضى بفعلهم فجزاؤه جهنم بعدل الله لو كانوا يفقهون و اذا جرى القلم بذكر المقام فيها انا اذكر السرّ المقنع بالأسرار انّ الله كان و لم يكن معه شىء و انّ الذين يبقون فى آية الهويّة الاحديّة بانّ الله هو هو لا سواه فقد دخل فى ظلّ محبة الحسين عليه السلام و شرفه الله ببكائه و جعل افئدته آية قبره و من خرج عن تلك اللّجة القديمة

ص ٣٠٧

فقد حشره الله فى معشر اعدائه و جزاؤه جهنّم و ما له من نصير و هذه كلمة خرجت من طور السّيناء منبته بالدهن الثناء لا يصدقها الا اهل البهاء و سيعلم الذين ظلموا انفسهم بتكذيبها باي منقلب ينقلبون قال الله تعالى افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون هذه الآية قد نزلت فى امر الحسين عليه السلام ليلة عاشوراء حيث يطمعون جنود الكفر ببيعتة لليزيد عليه اللعنة و العذاب فقال الحسين عليه السلام اتطمعون ان يؤمن نفسى بالبيعة لليزيد ابن الكافر المشرك عليهما اللعنة و العذاب و قد كان فريق منكم يا جنود الكفر قد سمعوا كلام محمّد صلى الله عليه و آله فينا اهل البيت بانّى و اخى سلام الله عليه سيد اشباب اهل الجنة فكيف تحرفون كلام الله بمحاربتى من بعد ما عقلوه الله اكبر ثم يحرفون كلام الله و يقتلونه مع ما كان معه من شيعته من بعد ما عرفوه بانّه حجّة الله المعبود و الآية المحمود و الكلمة الجامعة و الرّحمة الواسعة فاطاعوا الشيطان و عبدوا الأصنام من بعد ما عقلوه و هم يعلمون أنّه ثمرة فؤاد الرّسول و كبد البتول و مع ذلك قد قتلوه بقتل لم يقتل فى الأسلام مثله لا مسلم و لا كافر الله انتقم بعدله عنهم عما كانوا يعلمون

ص ٣٠٨

قال الحسين عليه السلام بعد وفاة اخيه الحسن عليه السلام فى تلقاء قبره ؟

ا ادهن راسى ام اطيب مجالسى و رأسك معفور و انت سليب *

فلا زلت ابكى ما تغت حمامة
بكائي طويل و الدموع غريزة
غريب و اطراف البيوت تحوطه
اروح بعم ثم اغد و بمثله *
فالعين منى عبرة بعد عبرة *
عليك و ما هبت صبا و جنوب *
وانت بعيد و المزار قريب
الاكل من تحت التراب غريب
كايارد مع المقبلتين سكوب
و للقلب منى رنة و نحيب *

قال الله تعالى و اذا القوا الذين آمنوا قالوا آمنا فاذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلاتعقلون ان الكتابة هذه بالقضاء قد جرت فى يوم عاشورا قد تشقق اقلام العلى من ذكره قتله و قد تنزل اهل العماء الكبرى لاسماع مصيبته الله اكبر من وقعة عظيمة و قد شهقت الأبداع من عزته و الأختراع من ذلته و قد خرجت الصفات و الأسماء عن اعراشهما عريانا متشهقا متباكيا لعظيم بلائه و شدة قتله و اد خارج من الاسماء عن عرش العظمة للبكاء عليه قد كان اسم الله ها قد نزل بتريته متشهقا متذلا فلما راى الحسين عليه السلام بعظيم قتله ليس

ص ٣٠٩

لباس السوداء لعزائه فظهر اسم الله هو ثم اسم الالهية ثم اسم الواحدية ثم اسم الصمدية ثم اسم الرحمانية ثم اسم الواحدية و من فيها من امكان الظهور فلا يبقى فى السموات و الكرسي و العرش شيىء الا و قد نزل بزيارته شعشاء غبراء و اما اهل الارض ليكون عليه الاخير لاجل الحب و الأشرار لعظيم الخوف من عدل الله و للاول رحمة غير متناهية و للثانى نقمة بلا نفاذ و ما ابدع الأبداع شيئا الا و قد جعله الله فيه آية لبكاء الحسين عليه السلام و من ابكى او ابكى او تباكى او ذكره فقد دخل الجنة عند ذكره و ذلك غاية الامكان من فيض الرحمن و ان الله سبحانه قد خلق الجنة و ما فيها من آيات الاحدية الأزلية و المقامات اللانهاية الابدية من شعاع جسم الحسين عليه السلام و لذا من ذكر مصيبة جسمه و خرج عن عينه ذرة اقل من رأس الشعيره من الماء فقد غفر الله له ما لا يحب عنه و وجب عليه الجنة و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم قال الحسين عليه السلام عن جدّه صلى الله عليه و آله يا حسين ان الله قد شاء ان يراك قتيلا و ان يراك مخضبا شيبك بدمائك

وان يراك مذبوحاً ومقطوعاً رأسك من قفاك وقد شاء ان يرى حرمك سبايا على اقطاب فسبحان الله
صدق ما قال محمد صلى الله عليه وآله

ص ٣١٠

فى مثل هذا اليوم آه آه ان يوم قتل الحسين عليه السلام بكرىلا اقرح جفوننا واسيل دموعنا فقد قام
على جواده وحيداً غريباً فقال اللهم انك ترى ما صنع بولد نبيك صلى الله عليه وآله فهل من ناصر
ينصر آل محمد المختار و هل من ذاب يذب عن ذرية الأطهار فلم يجيبه احد ولا بقى من رجال
آل الله الا على العليل عليه السلام فقد اجابه وقام رافعاً اليه بالنصرة فلما رآه الحسين عليه السلام
فقال الله الله امنع يا اختاه فان الدنيا بوجوده تبقى آه ثم آه فعلى مثل الحسين عليه السلام يليق
البكاء والضجيج والنوحه والعجيج وان الله قد وعد لباكيه لقاءه وان وعد الله قد كان مفعولاً وقد
قال الحسن ابن على ابى الحجة المنتظر عليه السلام آلاف صلى الله على الباكين على الحسين
عليه السلام والمقيمين عزاء آه آه

اذا جاء عاشورا تضاعف حسرتى
هو اليوم فيه اغبرت الارض كلها
اضاقت فوآدى واستباح تجارتى و
اربقت دماء الفاطميات بالملا
لما جرى القضاء صعودا بنعليه فوق صدره * فخرت على العرش ساجدة لعظيم بلائه وقالت

لآل رسول الله وانهل عبرتى
رجوماً عليها والسما اقشعرت *
اعظم كربى ثم عيشى امرت * آه آه
ولو عقلت شمس النهار لخرت * آه ثم آه

ص ٣١١

فاطمه صلوات الله عليها وا حسرتى عليك ايها الغريب العطشان والبعيد عن الأوطان والطامى او
اللهم فان والمدفون بلا غسل ولا اكفان يا اهل عاشورا ابكى قتيلا بكرىلا * مضرج الجسم بالدماء
* قتيل البغاة ظلما ما يرى منه الا الوفاء * ابكى قتيلاً بكى عليه من ساكن
الارض والسما * وهتكوا اهله واستحلوا حريمه فى الاماء * آه آه
ما عذر من لم يبك يوم مضائه * متاسفا بدم ودمع هام *
ابكى مصارع فيها آل احمد * شربوا على ظماء كئوس حمام *
احشاء فاطمه لهم مقروحة * وبكت عيونها حزنا على الأيتام *

- و ابكى اليتامى للبغاة خواضعاً *
 وتمثلى اخواته ونباته *
 تنوح هذه وهذه تبكى *
 و ابكى لزینب تستغيث بأمها
 يا أم قومی من ترابك شارعی
 وقفى على المقتول و انفجعی له *
 و ابكى على الطفل الصغير مضمخا *
 و ابكى عزيزات الحسين حواسرا *
 و ابكى لزين العابدين مقيدا *
 و ابكى على النحر الخضيب الدامى *
 يد نيته بتفجع و لطام *
 لما سلب العدا من برقع و لثام *
 ذات المفاخر و المحل السامى *
 و نيسى ذللى و سوء مقامى *
 فابكى له فردا بغير محامى *
 بدماء بعد تحرق و ادام *
 و وجوهها يسرف بالاكمام *
 بالاسرى شكوا كربة الأسقام * آه ثم آه

ص ٣١٢

يا عين جودى بالبكاء و جودى ابكى

الحسين الشهيد ابن سيّدا *

قتلوه يوم الطف طعنا بالقناة

من اجل ملعون الخبيث المولودا *

الله يعلم عظيم مصيبتة و آل الله سلام الله عليهم يصبرون لقتله و ما سواهم لا يعقلون من مصيبتة شيئاً
 ابداً و لا يمكن الادراك فيهم سرمداً و اما سر الآية الشريفة ان المعرضين عن آية الاحدية المتجلية
 من آية الحسين عليه السلام اذا لقوا الذين آمنوا به قالوا اعترفنا بجلالته و شهادته لاحقان دمانا و اذا
 اوردوا فى معشر السُّبُحات خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بامر الحسين عليه السلام بما فتح
 الله عليكم ليحاجوكم بقتله عند الله ربكم افلاتعلقون ان الله طالب ثاره عن الذين قتلوه و طالب آية
 ايمانه عن الذين كفروا به فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً قال الباقر عليه السلام قد كان
 قوماً من اليهود و ليسوا من المعاندين المتوطئين اذا لقوا المسلمين حدثوهم بما فى التوراة من صفة
 محمد صلى الله عليه و آله فنهاهم كبرآئهم عن ذلك و قالوا لاتخبروهم بما فى التوراة من صفة محمد
 صلى الله عليه و آله فيحاجوكم به عند ربكم فنزلت الآية انتهى قال الله تعالى او لا يعلمون ان الله

ص ٣١٣

يعلم ما يسرون وما يعلنون علم الذات هو الذات لا يعلم كيف هو الا هو وان الله سبحانه قد علم اهل
العصمة سلام الله عليهم علم الاشياء او لا يعلمون انهم مظهر الهوية عن الله سبحانه يعلمون ما يسرون
فى الامكان وما يعلنون فى الاكوان ولما كانت الكتابه بعد عاشورا قد احببت بذكر الحسين عليه
السلام فاقول بما امر الله سبحانه *

والممكنات قطرة رشح من اشارة امره *
ان الوجود رشحاً عز من انعكاس جماله
بحر الوجود بعزه ملأت من جوامع فيضه
ان الجواهر بعدما جودت فتعينت عند مجده * ان الفؤاد بسرعة سيرة يتوقف عنه قتله *
مملوءة تلك البحور المسجره *
فقال على ابن الحسين عليه السلام بالكوفه ايها الناس من عرفنى عرفنى ومن لم يعرفنى فانا على
ابن الحسين ابن على ابن ابى طالب انا ابن الممنوع بشط الفرات من غير دخل ولا تراث * انا ابن
من هتك حرمة و سلب نعيمه * انا ابن من انتهب ماله و سبى عياله *
انا ابن من قتل جبراً وكفى بذلك فخراً * لا عزان قتل الحسين و شيخه * قد كان خيراً

ص ٣١٤

من حسين و اكرما *
اصيب حسين كان ذلك اعظما *
جزاء الذى ارداه نار جهنماً *
استوى اسم الرحمن بالعرش *
اذا غاب فيك انت العرش فى الطرق *
فيا ليتنى مت قبل ان يستوى الرحمن بالعرش *
محجوبة جسم مخضب متدبح *
كشمس غريق فى بحور الكسوف مقمص *
* و دم الحسين علي اريق *
تخربت الامكان من شدة الفراق *
ولا تفرحوا يا اهل كوفان بالذى *
قتيلاً بشط النهر و حى فدائه *
آه آه حين النزول على التراب منطلق الله
فقال رسول الله يا ارض طف و بهجتى *
فقلت ضحيجة معجة مقشعرت *
فقال لها اصبرى فشاء ربك فيك *
غرق فى بحر دم و دمع و جرح و حرقة *
فقلت معرة منعباً عن حجابها مالى
فلما خر عن فوق الجواد الى التراب
فقال باعلى صوته يا عساكر الشيطان *

أنا المقصود فيكم مالكم من عطشان
حرمة الله نصره الحق *
فخر العرش والأرض وما بينهما مغشية *
فخرت عوالم الأحديّة من عالم العلى *
آه آه بلغ العلى حزن الحسين مقنعا *

ص ٣١٥

احزان كلّ الكون والأماكن مجسماً
عند احمرار طلعتة متعرياً رأسها
فيا حسرتى من رؤية الزهراء
متشقياً ثوبها لجريان دم وجهته

قال الحسين عليه السلام من زارنى بعد موتى زرته يوم القيامة ولو كان فى النار لاخرجته قال على ابن الحسين عليهما السلام بالمدينة ايها الناس ابتلانا الله وله الحمد ببلايا جليلة وثلمة فى الاسلام عظيمة قتل ابو عبيد الله عليه السلام وعترته وسبى نسائه وصبّيه ودار برأسه فى البلدان من فوق عالم السنان ايها الناس اى قلب لا يتصدّع لقتله ام اى فؤاد لا تحزن له ايها الناس اصبحنا مطرودين مشردين مندوبين شايعين كاتنا اولاد ترك وكابل آه آه الله اكبر من الوقعة التى عند القديم اعظم من كلّ ما بدع * الله اكبر * من مشهد الدماء مطرد من اشرف العرباء نسل الاحمد * وا احمداه من حال الحسين حين الذى رأى جمال عليه المذبوح * والله اكبر المصائب قتل العلى لدى جنبه شبه الرسول منطقة كان محمّد * والله ان تبكوا بماء البحور لاجله لم يعدل بشعر دم متحمّر منه منقطع * هذا كفى بلغ الحزن مقعداً عالياً سبحانه من الحزن اذ انه سيّد محمّد * الله يعلم حزن الحسين و حلمه لولا القضاء الحق كان العرش والأرض متقطّعة * وقالت زينب عليها

ص ٣١٦

السلام حين راته يا لهفاه يا كبد البتول بهجة المحمود فسارت من الخيام معجّة مستجيرة * خرت بوجهتها على وجه المطروح فقالت يا رسول الله يا معدن الهدى * انظر بحالى و جرح هذه المقصود اهل الجحود يقتل بضعتى و بهجتك * قتل عظيمة متعطّشاً ممنوع والله اعظم المصائب يا جدنا شهادته * يا ليتنى متّ قبل ان اراه مقطوع مطرود * ثمّ قالت يا ولى الله يا نفس احمد * كيف اشرح من هذه الطريح مذبوح * والله قد قتلوه اهل الشرك متعطّشاً حين الذى كان السماء بشمس اليوم مطلوع * الله اشكوا اليك عظيم مصابنا * عن قتل ابن القتيل مجدد * يا أمنا الزهراء قد تحرق قلب

الحسين * لقتل عليّ ابنه المذبوح * وتحرق أكبادنا من حرق قلب العليّ معطشا من الماء مردود
 * يا امنا بقتل بهجتك قد تفرقت أكبادنا من جسمه المطروح * آه آه * الله أكبر من يوم عاشورا الذي
 فيه قد ذبحوا ابهاج احمد * الله أكبر فيه قتل الحسين مذبحاً * ومن اجله تحرق قلب الرسول في
 جنة العدن * الله يعلم امر الحسين بارض طف * ما يمكن الأبداع مثله متدبّح فرد * ان الذي لو شاء
 شاء الربّ في العزّ * وما شاء الا ما شاء الحق بالذّل *

ص ٣١٧

قال الله تعالى ومنهم أميون لا يعلمون الكتاب الا امانى وانهم الا يظنون والمراد بالكتاب على عليه
 السلام وبالامى قوم يقرون بولايته فى لجة الأحديّة ولا يعلمونه فى عزّ الأحديّة فانهم واقفون فى
 ارض الظنّ لانّ اهل طمطمم الواحدية لا يعرفونه الا بالظنّ والظنّ شئون الواحدية لابتداية لها و
 لانهاية والله من ورائها محيط بل هو قرآن مجيد فاذا كان العبد آمن بالكتاب حين وروده فى عزّ
 الهويّة واستقرّ فيها فكان من الموقنين ومن تحركّ وتسكن عن ورائها فكان الامى ومن اهل الظنّ
 بعلى عليه السلام والله المشيّة فيه لو شاء الله لهدى الناس جميعاً ولكن الله لا يشاء الا بما هم يشاؤون
 وما هم بظلام للبيد قال الله تعالى فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله
 ليشتروا به ثمنا قليلاً فويل لهم ممّا كتبت ايديهم فويل لهم ممّا يكسبون كلّ الاشياء كانوا يكتبون
 فضل على عليه السلام بايديهم اى بما يختارون لأنفسهم وقد كتبوا فى آية التجريد آية الأحديّة و
 فى آية الواحدية جميع الآيات ممّا يمكن فى الأبداع والأختراع فامّا الذين لا يخرجون عن ولايته
 فاحلّ الله لهم ممّا يكتبون من الكتاب واما الذين قد خرجوا عن لجة الأحديّة التي كتبوا لانفسهم
 بايديهم فقد اشتروا

ص ٣١٨

آيه على بالثمن القليل من بعد ما كانوا يعرفون ويقولون بان ولاية على هذا من عند الله قد نزلت فويل
 لهم ممّا قد كتبت ايدهم فضله وويل لهم ممّا كانوا فى التوجّه بالاشارة اليه مع ولاية الباطل يكسبون
 الويل وهى ولاية الباطل فى الآيه الأولى الأولى والثانية والثالثة والثالثة لعنة الله عليهم وويل
 لهم ممّا كانوا يكسبون قال الله تعالى وقالوا لن تمسنا النار الا اياماً معدودة انّ الذين يحبون ولاية
 الباطل فقد عبدوا العجل وقالوا لن تمسنا النار اى ولاية على عليه السلام الا اياماً معدودة فى حياة

رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله تعالى قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهدا على من كسب سيئة واحاطت به خطيئة فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون اى قل لهم يا محمد ص ان استقرتم عند ولاية على عليه السلام بالعهد الذى قد اخذ الله عنكم ان اتخذتم انفسكم مستقرين فى ولايته فلن يخلف الله عهد لجة احديته و لقاؤه بلى من كسب ولاية الاول فقد احاطت به خطيئة لان آية ولايته عند الله قد كانت كل الخطيئة و له نار جهنم اى ولاية الثانى من فيها فى القيمة فيها و الكافرون هم اصحاب النار لان كل كفر وجد فى كل شىء فقد كان

ص ٣١٩

من الثانى لعنة الله عليه و الشرور اصحابه هم فيها اى فى ولايته فى النار خالدون و قد قال الامام عليه السلام فى قوله عز وجل قال اذا جحدوا امامة امير المؤمنين عليه السلام اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون و سر الامرها انا اذا اشير اليه و هو ان الجنة التى وعد الرحمن عباده لما سوى آل الله سلام الله عليهم هى ظل جسم الحسين عليه السلام و الجسم السبعة هى لما سوى الاول و مظهره قد خلها الله من كفر جسم يزيد عليه اللعنة و العذاب من اقر بولاية على عليه السلام فقد دخل الرضوان و من اعرض فقد دخل النيران و ذلك تقدير محتوم من عزيز حكيم قال الله تعالى و الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون ان الذين آمنوا بآيات الله فى كل العوالم مقربان الآيات آيات على عليه بالابداع و ان الذات لاسيبل اليه و لا له آيه يعرف بها و لا يعلم كيف هو الا هو لو كان له آية للزم الاقتران فسبحانه قال على ابن الحسين عليهما السلام و الله الآيات آياتنا و الولاية احدها و عملوا الصالحات بان لا يعمل فى العالم الا بالله و الله و فى كل حركاته يتحرك عن الله و لا يخرج عن لجة الاحدية لمحمة الا و يرى الأشياء و نفسه نفساً واحده قال الحق جل

ص ٣٢٠

سبحانه ما خلقكم و لا بعثكم الا كنفس واحدة و قد كان نفسه الظاهر عن نفس الحق فى كل الصفات و الأسماء كان عفوه عفوه و صبره صبره و حلمه حلمه و غناه غناه و عطائه عطائه و كذلك فى صفات الاحدية و الالهية و الرحمانية و الواحدية و فى كل تلك الاشارات قد كان عبد الله و لا يخاف فى علمه الا عن الله فاذا كان كذلك فقد عمل الصالحات و اولئك هم اصحاب القائم

عليه السّلام حقّاً وهم في رضوان الاكبر خالدون لانّ الحجّة وجه المعبود ولازوال له من دخل في ولايته فبقائه قد كان باقياً وذلك الوجه وجه حادث نسبة الله لنفسه تشريفاً وذلك غاية البقاء من فيض الله لأهل الأمكان ومن كان في ولاية القائم عليه السّلام قد كان في الجنّة خالداً وما لوجه الربّ المتجلّي للأشياء بهم تعطيلاً قال الله تعالى واذا اخذنا ميثاق بنى اسرائيل ألاّ تعبدوا إلاّ الله و بالوالدين احساناً وبذى القربى واليتامى والمساكين وقولوا للناس حسناً واقيموا الصّلاة واتوا الزّكوة ثم تولّيتهم إلاّ قليلاً منهم وانتم مُعرضون والمراد بالأسرائيل في بطن الرّابع المشيّة وكلّ ما سواه عند الله بنوه قد اخبر الله عن اخذ ميثاقه

ص ٣٢١

عن الأشياء في الجنّات الثمانيّة لولاية على عليه السّلام الأولى في لجة الوحدة بان لا تعبدوا إلاّ الله وحده بلا اشارة ولا امكان ما سواه وفي الثانيّة بالاعتراف بالولاية الكليّة للوالدين محمّد وعلى عليهما السّلام وذلك الاعتراف عند الله قد كان احساناً ان يحسن لكلّ بما هو اهله وبالوالدين لا يحسن إلاّ ما قد اشرت اليه بالتلويح اذ بالتصريح يرتاب المُبطلون وفي الثالثة الأحسان بذى القربى وفي **الثالثة** الرّابعة اليتامى وفي الخامسة المساكين والمراد بالقربى الفاطمة صلوات الله عليها وباليتامى الحسين عليهما السّلام وبالمساكين آل الحسين عليهم السّلام خاصّة وفي السادسة بالاحسان مع الأنبياء والأوصياء وهم النّاس لدى الرّحمن لانهم استأنسوا في ظلال آل الله و استغفلوا عن سواهم ولذا قد جعلهم الله اهل مشعر السّادس ومظاهر عدله لو كانوا يعلمون وفي السّابعة قد اخذ الله عن الأشياء عهد الشّيعه من آل الله سلام عليهم وهم الصّلاة عند الربّ سبحانه من احبّ شيعة آل الله سلام الله عليهم فقد اقام الصّلاة ومن اقام الصّلاة فقد وصف الربّ بما تجلّى لشيعه آل الله سلام الله عليهم وما يؤمن بهم إلاّ قليلاً وبالثامنة بالزّكوة لكل ما سوى مما قد ذكرته هيهنا بما هو

ص ٣٢٢

اهله وهذه الجنّة هي جنّة ما سواهم من كلّ شيء من الملائكة والجنّ والحيوان والنبات والجماد ثمّ يقولون الاشياء بعضهم عن بعضها ولا يؤمن بالله في تلك الجنان إلاّ قليل فربما احد دخل السّبعة و اطاع ربّها فيها وكفر بالواحدة منها وهو عند الله قد كان من المشركين وانّ الله لا يغفر ان يشرك به

ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ولا يؤمن أكثرهم بأل الله سلام الله عليهم ألا وهم معرضون وخرج عن هذه الآية كثير وما يدخل فيها إلا ما شاء الله وما شاء الله الا قليلا قال الله تعالى واذا اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا تخرجون انفسكم من دياركم ثم اقررتم وانتم تشهدون اخذ الله فى هذه الآية من المؤمنين عهداً عظيماً اخذ الله ميثاق ولاية على عن الاشياء بان لا تسفكوا دماء آية واحديتكم و ان لا تخرجوا انفسكم من لجة الأحديّة ديار توحيدكم ثم اقررتم فى الأول بان لا تسفكوا دماءكم و فى الثانية بان لا تخرجون من دياركم وانتم تشهدون فى ذلك المقامين بتجلى الله لكم بكم بعد ما اقررتم حقيقة هذين المشهدين وانتم تشهدون قال الله تعالى ثم انتم هولاء تقتلون انفسكم وتخرجون فريقاً منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان وان ياتوكم **احادى** تفادوهم

ص ٣٢٣

وهو محرّم عليكم اخراجهم افتومنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي فى الحياة الدنيا ويوم القيمة يردون الى اشد العذاب وما الله بغافل عما تعلمون والمخاطب الاول واصحابه انتم تقتلون آية عليه السلام بما قد جعل الله فى انفسكم بعد ما عرفكم رسول الله صلى الله عليه وآله اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه وتخرجون فريقاً منكم من ديار الأحديّة التى قد جعل الله فيهم لكنكم انتم هولاء تظاهرون للمشركين بولاية الاثم والعدوان والاثم الثانى والعدوان الثالث وان ياتوكم اسارى وهم اهل لا يعرفون الامام عليه السلام تفادوهم بولاية انفسكم وهو عند الله محرّم عليكم وتخرجونهم عن ولاية الحق عليه السلام بعد ما تعرفونهم بنبوّة محمد صلى الله عليه وآله لاجل وصايتكم أفتؤمنون ببعض الكتاب بعد ما عرفكم الله انها شجرة ملعونة فى القرآن وتكفرون ببعض الكتاب بعد ما عرفكم الله انه فى ام الكتاب لدنيا لعليّ حكيم فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا ولاية الثانى فى الحياة الدنيا لانه خزي ادنى وفى يوم القيمة اى يوم الاكبر وهو يوم ولاية الاول وفيه يردون الكفار الى ولاية الأول وهو عند الله اشد العذاب وما الله بغافل عما يعملون فى تقمص قميص الولاية غضباً لانفسهم فسوف يلقونهم

ص ٣٢٤

عدل على عليه السلام بما كانوا يظلمون من جحد احد عن ذكر الله او ذكر آل الله او ذكر شيعتهم فقد اخرجه من ديارهم وجزاؤه يوم القيمة اشد العذاب بما كان قد اكتسبت بايديه وما الله بغافل عما

يعملون وقد قال الصادق عليه السلام في الظاهر أنّ هذه الآية قد نزلت في ابي ذر رحمة الله و عثمان و امره ظاهر و ليس ذلك المقام اظهار امره و لقد ترشح فيها قواعد كليّه قد عرفها المؤمن امره في خلال تلك الديار قال الله تعالى اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون اولئك الذين يؤمنون بذكر الله ثم يكفرون و يقتلون الانبياء الله بظلمهم في دين الله اولئك الذين قد هاجروا الى بلد القدس و يكتبون كتاب الأيمان ثم يعرضون من امر الله و يأخذون ما كتبوا الى ذكر الله ليفسدون في الأرض بغير الحق و يقتلون الناس بغير نفس و يفترون على الله بغير حق و يستكبرون على كلمة الله بغير فضل من عند الله اولئك الذين مثلهم في التوراة و الأنجيل كمثلهم في القرآن كلّما استوقد ناراً فاحاطت على انفسهم و كلّما استكبروا على المؤمنين ظلما يذلوا عند انفسهم و كلّما استكتبوا من آيات الله يحكم بينهم و يلعنهم في كلّ شأن بامر الله فالولئك الذين اشتروا الحياة

ص ٣٢٥

الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم كلمة العذاب في كتاب الله ثم يردّون يوم القيمة الى اشد العذاب ذلك بما يكفرون في دين الله و يحجدون امر الله و يحاربون عبد بقیة الله فمثلهم كمثل الذين لا يؤمنون بكتاب الله و لا يتبعون احكامه بل انّ مثلهم في حكم الكتاب كمثل الحمار يحملون كتاب الله و يجعلونه وراء ظهورهم و يكتبون بايدهم ما يليقهم الشيطان و يحسبون انهم المهتدون في دين الله فمثلهم كمثل الكلب ان تحمل عليهم يعرضون و تتركوهم يفسدون قتلهم الله بس ما اقتدت به انفسهم في دين الله بعد ما سمعوا حكم المباهلة و عقلوه و انّ من الناس يحبونهم في دين الله كأنهم يتبعون عدو الله بعد ما عرفوهم و اولئك هم لا يبصرون و لا ينظرون و لا ينصرون قال الله تعالى و لقد آتينا موسى الكتاب و قضينا من بعده بالرسل و آتينا عيسى ابن مريم البيّنات و ايدناه بروح القدس أفكلّمنا جأنكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتهم و فريقاً تقتلون انّ الازل هو نفسه و نفسه هو لا يقارن شيئاً ابداع محمد صلى الله عليه و آله لا من شيء و جعله ولي العز لنفسه في كلّ العوالم من الأبداع و الاختراع والمراد في هذه الآية الشريفة بموسى محمد صلى الله عليه و آله و بالكتاب عليّ عليه السلام و بالرسل العشرة من آل الله سلام الله عليهم و آتينا

ص ٣٢٦

عيسى ابن مريم البيئات البقا لشرف لقاء الحجة محمد ابن الحسن صاحب الامر عليهما السلام و هو البيئات عند الله سبحانه و ايده الحجة في الرجعة بوزارته و هو المراد بروح القدس و هو اعظم الملائكة لان الملائكة كالحروف روابط صرفة و روح القدس مقامه في الحروف حرف الأشارة الجامعية رتبته مع البشر و الملائكة و هو ملك قد خلقه الله لتربية جسم محمد صلى الله عليه و آله في هذا العالم و هو اعظم الخدام لآل الله عليهم السلام ايد الله عيسى ابن مريم به بانه اشرف شيعة على عليه السلام في الامكان أ فكلما جائكم حجة من الله بما لاتهوى انفسكم المشركة استكبرتم فريقاً كذبتهم و فريقاً تقتلون قال الامام الحسن العسكري عليه السلام قد سعدنا ذري الحقائق باقدام النبوة و الولاية و الكليم البس حلة الاصفياء لما عهدنا منه الوفاء و روح القدس في جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة و لقد قال ابو جعفر عليه السلام في قوله تعالى قد جائكم محمد صلى الله عليه و آله بما لاتهوى انفسكم بمولاه على عليه السلام استكبرتم فريقاً من آل محمد صلى الله عليه و آله كذبتهم و ما منهم الا و قد كذبوا و قتلوا آل محمد صلى الله عليه و آله فجزاهم الله عما كانوا يعملون و ان تكذيب الكفار لآل محمد عليهم السلام عند العالمين لا يخفى و ان قتل الحسين عليه

ص ٣٢٧

السلام قتل الجميع لو كانوا يعقلون قال الله تعالى و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلاً ما يؤمنون اخبر الله عن مقام المعرضين عن ولاية آل الله سلام الله عليهم بانهم في مقام العذر قالوا على قلوبنا غطاء يمنعنا بالنظر الى الواقع كذبوا امر الولاية التي هي اوضح من الشمس الطالعة أ في الحجة شك انه ممسك السموات و الأرض لعنهم الله بكفرهم فقليلاً ما يستقيمون في لجة الأحديّة و قليلاً ما يؤمنون بعلى عليه السلام في تلك اللجة و المؤمنون قليلون اقل من الكبريت الأحمر و الكيمياء الأبيض و ما يؤمن بمقام آل الله سلام الله عليهم الا قليل قال الله تعالى و لما جائهم كتاب من عند الله مصداقاً لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جائهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين و قد اخبر الله في هذه الآية عن الذين يظنون بالايمان لامر واقع بعد كشف الغطاء و لكن ابى الله عن ولاية اوليائه لقوم لا يعلمون ان المعرضين عن مقامات الرب لما جائهم ولاية على عليه السلام من عند الله مصداقاً لما معهم في كل ما ابدع الله لهم بالعبودية العرضية لعلى

عليه السّلام وكانوا من قبل ظهور الولاية يدعون بالأيمان لله تعالى ويستفتحون على الذين كفروا بان
لو كشف الغطاء قد اخترنا الواقع فلما كشف رسول الله

ص ٣٢٨

صلي الله عليه وآله يوم الغدير غطاء الواقع وجاء امر الله المقصود وما اعرفوا من الحق بعد ما عرفهم
الله انّ علياً عليه السّلام آية للحق في كل العوالم و اريهم آيته في الآفاق و الأنفس حتى يتبين لهم
انّه الحق في معرفتهم قد كفروا به فلما كفروا قد جاء الأمر فلعنة الله على الكافرين و اللعنة من الله
ايجاد وجود الكافرين قال الله تعالى بئس ما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله
من فضله على في يشاء من عباده فبأئوا بغضب على غضب و للكافرين عذاب مهين ان الذين يرضون
بآية الواحديّة عن آية الاحديّة بئس ما اشتروا به انفسهم التي هي آية الربّ من عرفها فقد عرف الله
بانفسهم المشركة آية خلفاء النار و هو يدعون الى جنود الشيطان بان يكفروا بما انزل الله في ولاية
على عليه السّلام بغيا و عنادا و انّ الله ينزل من فضله اى ولايته على من يشاء و ما شاء الربّ الآ آل
الله سلام الله عليهم عباده و لغيره لو شاء و الولاية فباؤا بغضب اى الثانى على غضب اى الثالث و
للمعرضين عن ولاية على عليه السّلام عذاب مهين و هو ولاية الاوّل و قد قال ابو جعفر عليه السّلام
نزل جبرئيل على رسول الله ص هكذا بئس ما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله فى على عليه
السّلام بغيا اشهد

ص ٣٢٩

انه المقصود فى الآيات عند الرّحمن و سبحان الله عما يشركون قال الله تعالى و اذا قيل لهم آمنوا
بما انزل الله قالوا أنؤمن بما نزل الينا و يكفرون بما ورائه و هو الحق مُصدّقاً لما معهم قل فلم تقتلون
أنبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين و انّ الله سبحانه ما ابدع في الآفاق شيئا الاّ ما ابدع فى الانفس
بمثله اذ قال محمّد صلى الله عليه وآله لاهل الأمكان آمنوا بالعرفان بما انزل الله أنا فأنّا فى الأبداع
من آيات على عليه السّلام فى الأنفس و الآفاق قالوا اهل الاشارة فى سرّ البيان نؤمن بما تجلّى الله
لنا بنا فى الأنفس و الآفاق و يكفرون بما ورائه من مدد الأبداع بما ابدع الرّحمن من آياته مع ما هو
الحق و انّ الله كلّ يوم هو فى شان من احداث امر بديع لم يكن و هو المُصدّق للايمان بما انزل قبله
و ما معهم بالعرضيه و لنفسه بالمقصوديّه مع ما كان المقام الّتى قد كانت فوقها مصدّقة بما صدق

لَمَّا مَعَهُمْ قَل مَعَ تِلْكَ الْمَقَامِ النَّاقِصِ فَلَمْ تَقْتُلُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي هُوَ قَتَلَ الْأَنْبِيَاءَ وَقَتَلَهُ قَتْلَ الْجَمْعِ مِنْهُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا وَلَا نِفَادَ لِأَبْدَاعِهَا بَعْدَ مَا عَرَفْتُمْ أَنَّ مَبْدَعَ الْأَبْدَاعِ مُحَمَّدٌ ص وَكُلٌّ مَا أَبْدَعَ أَنَا فَأَنَا فَأَوْلِيَّتُهُ قَدْ كَانَتْ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاصَّةً وَثَانِيَّةً لآلِ اللَّهِ سَلَامٌ

ص ٣٣٠

اللَّهُ عَلَيْهِمُ إِلَى مَا كَانَ الرَّبُّ مَبْدَعًا مَا لَكُمْ لَا تَعْرِفُونَ أَنَّ الْآيَاتِ الْجَدِيدَةَ لَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهَا غَيْرَ آيَةٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ وَتَعَالَى الرَّحْمَنُ مَا مِنْ سِوَاهِ اللَّهِ يَبْدَعُ الْأَبْدَاعَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَعْرِفُونَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ وَ الْمُرَادُ بِالْحَقِيقَةِ الْأُولَى عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِمُوسَى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِالْبَيِّنَاتِ آلِ اللَّهِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَبِالْعَجَلِ أُمَّةَ النَّارِ وَاشْدَّهِمْ أَبُو الدَّوَاهِي لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذْ جَاءَ مُحَمَّدٌ بِعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ ثُمَّ اتَّخَذَ الْعَجَلَ خَلِيفَةً بَعْدَ مَا عَرَفْتُمْ أَنَّ مَقَامَهُ وَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِالْآيَةِ الْوَاحِدَةِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا أَيْ غَايَةَ الْأَبْدَاعِ مِنْ فَيْضِ الرَّحْمَنِ كَانَتْ تِلْكَ الْآيَةُ الْكُبْرَى وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خَذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعَجَلَ قُلْ بئْسَ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَخَذَ عَنِ الْأَمْكَانِ وَمِنْ عَلَيْهَا مِيثَاقُ الْوَلَايَةِ لآلِ اللَّهِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ رَفْعَتِهِمْ فَوْقَ الطُّورِ بِمِيثَاقِ التَّوْحِيدِ لِنَفْسِهِ وَأَمْرِهِمْ فِي الطُّورِ بِالْأَخْذِ مِمَّا آتَاكُمْ اللَّهُ فِي نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْقُوَّةِ الَّتِي قَدْ

ص ٣٣١

جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنْ مِثْلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ الْآيَةَ أَعْرَفُوا النَّبِيَّ بِالنُّبُوَّةِ وَاسْمَعُوا بِسَمْعِ افْتِدَاتِكُمْ مَعَارِفِ أَمْرِهِ قَالُوا سَمِعْنَا بِحُجَّةِ اللَّهِ بِالْغَةِ وَعَصَيْنَا فِي الْمَوَاقِفِ الَّتِي قَدْ أَخَذَ اللَّهُ عَنَا وَ ذَلِكَ قَدْ نَشَرْتَ مِنْ شَرِبِ قُلُوبِهِمْ حَبَّ الْعَجَلَ أَيِ النَّظْرِ إِلَى اللَّهِ بِالنَّظْرِ الْإِمْكَانِي وَالْعَجَلَ الْأَوَّلِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَمَنْ عَبَدَ غَيْرَ اللَّهِ الْفَرْدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فَقَدْ عَبَدَ الْعَجَلَ وَمَنْ رَضِيَ بِالْوَلَايَةِ لِغَيْرِ آلِ اللَّهِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَقَدْ شَرِبَ الْعَجَلَ وَمَنْ نَظَرَ بِشَيْءٍ إِنْ كَانَ الشَّيْءُ لِلَّهِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ الشَّيْءُ وَاقِفًا فِي طَمَطَامِ نَفْسِهِ فَقَدْ عَبَدَ الْعَجَلَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ وَمَنْ أَشَارَ إِلَى اللَّهِ

فقد شرب العجل قال الله وقد قال الامام عليه السلام من يستمع من ناطق شيئاً فقد عبده ان كان الناطق ينطق لله فكأنما عبد الله وان كان الناطق ينطق عن الشيطان فكأنما عبد الشيطان قل لمن شرب حبّ العجل بنس ما يامرکم به ايمانکم من اقرب ولاية الباطل فقد عبد الشيطان ان كنتم مؤمنين قال الله تعالى قل ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين اى قل يا محمد لمن فى الأماكن جميعاً ان كان لاحد دار الاحدى عند الله خالصة من ذكر ما سوى الله من دون الناس اى اهل الانس بالله وهم آل الله

ص ٣٣٢

سلام الله عليهم الذين كانوا نفس محمد صلى الله عليه وآله صدقاً فقد تمنى حبّ الحسين عليه السلام لانه الموت ولقاء الربّ وقد جعل الله دار الآخرة لمن اقرب ولايته بعد معرفته وقد كان زائرهم و لاهل التغيير و لاهل التغيير فى شهادته و المتبرء عن اعدائه ان كنتم صادقين فى الموت صدق الله وعده وقد كان وعد الله مفعولاً من جعل حالة رضائه بالموت فكتب الله له ثواب الشهداء لو كانوا يوقنون قال الله تعالى و لن يتمنوه ابدأ بما قدمت ايديهم و الله عليم بالظالمين اخبر الله عن مقام المعرضين من حبّ الحسين عليه السلام بانهم لن يتمنوا ظهور القائم عليه السلام لانه عند الله موت العدل لو كانوا يعدلون و لما شربوا حبّ العجل و ذلك كفر ما قدمت ايديهم لن يتمنوا ولاية آل الله عليهم السلام لانّ الله قد حرّم شرب حبه عمّن شرب حبّ غيره و هو الله عليم بالظالمين و الظالم من اشار الى الله بنظر الامكان و غفل عن بارئه باقل ما احصى كتاب الرحمن و ذلك جزاؤه فى الدنيا و الآخرة لو كانوا يعملون و لقد قال على عليه السلام فوالله لابن ابى طالب اشتاق الى الموت عن الطفل بثدى امه و ذلك شعار الموحدين قال الله تعالى و لما جائهم رسول من عند الله مُصدّقاً قائماً معهم نبذ فريق من الذين اوتوه هذه الآيه و لتجدنهم احرص

ص ٣٣٣

الناس على حيوه و من الذين اشركوا يوّد احدهم لو يعمر الف سنة و ما هو بمزحزجه من العذاب ان يعمر والله بصير بما يعملون هذه الآيه مخاطبة لاهل طمطام الواحدية و لتجدنهم اى اهل تلك البحر احرص الناس على حيوه الدنيا التى هى حيوه تلك اللجة و من الذين اشركوا بال الله سلام الله عليهم يوّد احد لو يعمر الف مقام من مقامات لجتها و ما هو بذلك المقام و الحيات و لو كان الى ما لانهاية

بما لانهاية بمزحزجة من التاراي حيوة لجة الاحدية التي لا بداية ولا نهاية التي هي آية الرب سبحانه ولو ان يعمر لجة الواحدية بما يمكن فيها والله بكل شىء بصير بكل شىء وفي عز وحدته قد كان بصيرا ولا مبصر الان كما كان لو كانوا يعقلون قال الله تعالى ومن كان عدوا لجبرئيل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه وهدى وبشرى للمؤمنين القلب اول ما ابدع الابداع والجبرئيل ملك جعله الله حامل ما ينزل من الفوآد الى القلب قل يا محمد ص عن الله من كان عدو الجبرئيل فان الله امره ان يأخذ الواح القرآن من ظاهر الكرسي ونزله على قلبك باذن الله الذى هو اذنك لحفظ عوالم الأماكن من اشارات الشيطان مصدقا لما بين يديه والمراد آل الله خاصه لانهم معنى الآيات بين يدى الرحمن و

٣٣٤

هدى للذين يريدونهم فى كلّ العوالم وبُشرى من الله بلقائه فى آيات انفسهم التي قد جعل الله فى المؤمنين وما يذكر بها الا المؤمنون قال الله تعالى من كان عدو الله وملئكته ورسله وجبرئيل وميكل فان الله عدو للكافرين الاوّل آية الاحديه والثانى آية الولاية والثالث آية الرسالة والرابع آية الامامة والخامسة من آية الثانية ولكلّ منهم مقامات والله خلو من خلقه وخلقه خلو منه وما سواه اسمائه وكلّ يحكى عما تجلى الله له به الاوّل آية التوحيد بان لا اله الا هو لا يعرف كيف هو الا هو فاني تصرفون والثانى آية على عليه السلام والثالث آية محمد صلى الله عليه وآله والرابع آية الحسين عليه السلام والخامس آية الحسن عليه السلام من كان عدداً لله واسمائه متى وجدت حتى قطرة من الماء الفرات او ذرة من التراب ارضها فحين الخطور بالاعراض قد كان كافراً وان الله واسمائه عدو للكافرين وان الله لم يكن على حالته واحدة حبه وعداوته ابداعه لا من شىء لمن احبه بتجلى الحبّ ولمن ابغضه بما هو اهله وسبحان الله عما سواه وما ابداعه لكلّ الاعدال والعبد حين الحبّ لله بارئه ذلك حبّ الله له وحين البغض ظلماً لنفسه كان الله عدواً له بالعدل لو كانوا يشعرون قال الله تعالى ولقد انزلنا اليك

ص ٣٣٥

آيات بينات وما يكفر بها الا الفاسقون ولقد انزلنا بك اليك يا محمد صلى الله عليه وآله الآيات الاحدية والبيّنات الواحدية فى نفسك ومظاهرها فى نفوس اوصيائك عليه السلام واشباهاها فى

الآفاق و الانفس ممّا سواهم و ما يؤمن بها الآ الأقلون و ما يكفر بها اى بولاية القائم التى قد جعل الله فى آية ولايته كلّ الآيات و البيّنات الآ القوم الفاسقون قال الله تعالى اوكلّموا عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل اكثرهم لا يؤمنون اوكلّموا عاهدوا فى على عليه السّلام عهداً بانه آية المعبود و كل ما ابدع الأبداع قد كان صعوداً بنذة اى نقضه فريق منهم من اهل الأمكان شرب حبّ الأوّل بل اكثر الأمكان قد شربوا من كأس ماء الحميم و لا يؤمن بعهدة الله فى آل الله سلام الله عليهم الآ قليل من المؤمنين قال الله تعالى و لمّا جائهم رسول من عند الله مصدّق لما معهم بنذ فريق من الذين اتوا الكتاب الله وراء ظهورهم كأنّهم لا يعلمون و لمّا جائكم يا اهل الأمكان محمّد صلى الله عليه وآله من عند الله اى لدى الأبداع مصدّق لما معكم و قبلكم و بعدكم بالعبوديّة لنفسه بنذ فريق الذين اتاهم الله امكان التّلقاء بالولاية لعليّ عليه السّلام كتاب ولايته ورآء الباطل

ص ٣٣٦

التى قد جعلها الله عكس ظهورها كأنّهم لا يعلمون ان ولايته المقصود فى الأبداع عند الله كأنّهم لا يفقهون معالم دينهم ابدأ قال الله تعالى و اتّبّعوا ما تتلوا الشّياطين على ملك سليمان و المراد لدى الجليل بالملك الولاية و بسليمان على ع و بالشّياطين الثّله الذين قد تمصّوا قميص الملك غضباً و بالتلاوة كذبهم على رسول الله صلّى الله عليه وآله و سرقتهم عن كلام الله فى فضل السّلمان و اتّبّعوا الذين اتوا الكتاب و جعلها ورآء ظهورهم ما تخرج الشّياطين فى وصاية محمّد صلى الله عليه وآله ولكن الله يجزى الذين كفروا بالكتاب بعدله انه على كلّ شىء شهيد و قد قال ابو عبد الله عليه السلام انّ الآيه هكذا دلّت و اتبعوا ما تتلوا الشّياطين بولاية الشّياطين على ملك سليمان و قد قال أبو جعفر عليه السّلام لما ملك سليمان و منع ابليس السّحر و كتبه فى كتاب ثمّ طواه و كتب على ظهره هذا ما وضع اصف ابن برخيا الملك سليمان ابن داود و من الذّخائر و كنوز العلم من اراد كذا كذا و كذا فليفعّل كذا و كذا ثمّ فضه تحت السّرير ثمّ استتاره لهم فقراه فقال الكافرون ما كان سليمان يغلب الآ بهذا و قال المؤمنون بل هو من عند الله و نبيّه و قال الله

ص ٣٣٧

جل ذكره و اتّبّعوا ما تتلوا الشّياطين على ملك سليمان و ما كفر سليمان ولكن الشّياطين كفروا يعلمون النّاس السّحر و ما انزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت و ما يعلمان من احد حتى يقولوا إنّما

نحن فتنة فلا تكفر فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء وزوجه وما هم بضارين به من احد حتى الآ باذن الله ويتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق ولبئس ما اشتروا به انفسهم لو كانوا يعلمون كلام الرب ايجاد الشبيء وهو ابدائه لا من شبيء وكلام آل الله مظاهر قدسهم لا وجود لشبيء عند كلامهم ولا يشأون بشبيء الآ وفي صقع المشاء قد كان موجوداً وشيعتهم لا يتخيّلون بشبيء الآ وقد اوجده الله لهم في الجنة وليس في ملك الله وما لا فائدة له وهم المؤمن موجود في عليين وهم الكافر موجود في سجين وما في الأبداع شبيء الآ وهي مثمرة بالأبداع وما لفيض الرحمن تعطيل واما تفسير الآية المباركة عميق بعمق الأبداع قد جلّ مبدعها فها انا اشير بسبيل الحقيقة ودليل الحكمة اليها قد كفروا الذين اتبعوا ما قد كذبوا الشياطين في على عليه السلام وما كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا اي الأئمة الذين يدعون الى النار كفروا بآية الله على عليه السلام

ص ٣٣٨

ويعلمون الناس الخناس السحراى ولاية الاول وهى كسراب بقيعه يحسبه اهل التوجه بالله وجهاً واذ جاؤها فقد عرفوها كشجرة مخرجة فوق النار ما لها من قرار وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت يتعلمون منها ما يفرقون به بين المرء وزوجه اشارة فيها بالواقف في ارض الطنجنين لان الواقف فيهما مشعر بالرّبويّة الأحديّة والعبوديّة النفسانيّة وما اهل لجة الأحديّة بضارين في مشعر النظر برّيه من احد اى بولاية احد من ائمة النار الآ باذن الله اى بولاية عليّ عليه السلام ومن اتبع ولاية الباطل فقد يتعلم ما يضره عن بعد الحق وما ينفعه الآ النار والحرمات عن لقاء الله ولقد علموا لمن اشتراه اى حبّ ائمة النار ما له في الآخرة اى حبّ آل الله سلام الله عليهم من خلاف اى من نصيب في الوقوف في ارض الأحديّة الرضوان الكبرى وليس ما اشتروا الآ النار وعدم القدرة بالنظر الى الرحمن لو كانوا يفقهون قال الله تعالى ولو أنّهم آمنوا واتّقوا المثوبه من عند الله خير لو كانوا يعلمون اى لو أنّهم اهل الأعراض عن لجة الاحديّة لو آمنوا بنفى السّبحات والاشارات بالورود فى لجة الرحمن واتّقوا اى ولاية الائمة الذين يدعون الى السّبحات والحجبات لمثوبه فى ولاية آل الله سلام الله عليهم

٣٣٩

التي قد نزلت من عند الله وحده ما يدلون الا لتوحيد الله وحده لكان خيراً لهم لو كانوا يعلمون ولقد علموا بان طمطام الأبداع من الظهورات والشؤونات معدومة لدى لجة الأحديّة بيت آل الله سلام الله عليهم ولا يشترتون الا على بالذى هو ادنى فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون مقاماً قال الله تعالى يا ايّها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا قولوا انظرونا واسمعوا وللكافرين عذاب اليم قد ادب الله سبحانه عباده الموحدين في هذه الآية العظيمة اي اهل الأيمان لا تقولوا بالله راعنا لانه جلّ وعلا اجلّ واعظم من ان يعرفه احد او يقترن بشيء ولا بمحمّد صلي الله عليه وآله لانه قد جلّ صلواته قد كان آية الرب في المعرفة وآية نفسه في مقام الرسالة ولايرعى الخلق بنفسه بل هو الناظر بفعله ولا بآل الله سلام الله عليهم لانهم ما كانوا راعون للعباد ولا وجود لشيء لدى وجودهم فكيف الرعاية لمن لا وجود له في صقعه قولوا بالله انظرونا بابداع نظرتك علينا لانّ الله سبحانه كان ناظراً ولا منظوراً في ساحة عزّه الان كما كان سبحانه عمّا يشركون وبمحمّد انظرونا بتجلّي آيتك لنا بنا ومحال فعلك انك انت العزيز الحكيم وبآل الله سلام الله عليهم انظرونا بنظرتكم وهي ابداعنا قبل نظرتكم لا وجود لشيء كذلك

ص ٣٤٠

بعد نظرتكم لانهم ينظرون لكلّ بكلّ جلّ جلالتهم فيما يشاءون في تلك الآية و الله على ما اشرت شهيد قال الله تعالى ما يؤدّ الذين كفروا من اهل الكتاب ولا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم و الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم ما يؤدّ الذين كفروا بعد ان آمنوا بالكتاب ثم هاجروا الى امر الله ولا المشركين الذين يقرؤن آيات الله ولا يؤمنون بما نزل عليه الحكم ولا المنافقون الذين يؤمنون بآيات الله و يبلغون امر الله و يكتمون في دين الله بما يعلمون في سبيل الله ان تنزل عليهم كلمة طيبة في كتاب الله ولا فيما بين يدي الله من عند الله في شأنهم وذلك اشدّ عذاباً لهم في كتاب الله وعند المؤمنين الى يوم البعث وان اولهم و ثانيهم و ثلثهم و رابعهم ملعونون اينما ذكروا في كتاب الله اوفى بين يدي الناس الا ان يرجعوا عمّا افتروا على الله ويردّوا على عمّا اخذوا بغير حق في آيات الله ثم تابوا و انابوا الى الله عمّا اكتسبت ايديهم في دين الله بغير حق و ان لم يرجعوا و لن يؤمنوا فاولئك هم اصحاب النار في كتاب الله الى يوم البعث فيومئذٍ وضع الميزان بين يدي الله ثم ينادى الملك اين المفترون ثم اين المكذّبون ثم اين المنافقون

ص ٣٤١

ثم اين العاملون فيأخذهم الملائكة بالسلسلة الحديد من النار فيدخلهم فى ارض النار بين يدي هنالك يقول الله جلّ سُبْحانه يا عبادى لِمَ تَؤْمِنون ثم تكفرون الم ننزل عليكم كتاباً الا تشترُوا آياتى بثمان قليلاً الم يجبكم عبدى فيما سئلتموه فى كتابكم بآيات محكمة الم يبين حكم المباهلة فى مسجد الحرام برجل معروف منكم الم يسئل عنكم حين جحدكم آية واحدة مثل ما نزلت عليه وانكم تفترون باهوائكم و تزعمون بآيات الله بمثل اعمالكم الخبيثه ذلك النار موعدكم فى ذلك اليوم وان فى الحيوه الدنيا تلك الآيات خزي عليكم وانها لاشد عذاباً فى كتاب الله من نار جهنم لانفسكم وان الله ربكم يختص برحمته التى هى كلمة الطيبه من عبدى ممّا يشاء من عباده الذين يؤمنون بذكر الله و يوقنون بحكم الله و يستقيمون فى دين الله وان ذلك لهو الفضل العظيم فى كتاب الله لانفسهم و ان الكلّ يقرئون فى كتاب الله اعمال المؤمنين و الكافرين و كان الله بما يعملون خبيراً و الله ذو الفضل العظيم قال الله تعالى ما ننسخ من آية او ننسها نات بخير منها او مثلها الم تعلم ان الله على كل شىء قدير ما ننسخ من آيات الله فى الأنفس الا نأت بالأبداع بخير منها اى الواحديه لان كل ما ابدع الأبداع ثانياً هى يكون خير من اولها او

ص ٣٤٢

مثلها اى الأحديه لانتها آيه الحق و لم ينزل على حالة واحده ليس كمثله شىء الم تعلم يا نفس الامكان ان الله على كل شىء بالابداع قدير وان تلك الأشارات تدل على الأنفس و امّا فى الآفاق ما ننسخ من آل الله سلام الله عليهم احد الا نأت بخير منها اى القائم عليه السلام لانه خير من ائمة الثمانية سلام الله عليهم قال رسول الله صلى الله عليه وآله تاسعهم قائمهم افضلهم او مثلها اى على عليه السلام لانه مثل محمد صلى الله عليه وآله و قد جعل الله الأنفس طبق الآفاق و جعلهما نفساً واحدة و ما فى الوجود الا آية محمد صلى الله عليه وآله و آله نسخها موتها و موتها حياتها و هى لم تزل فى الصعود فى الموت و الحيوه فى الآفاق و الأنفس و ما لامر الله من نفاذ من زعم ان مثل محمد صلى الله عليه وآله يمكن فى الأبداع فقد جعل نفسه فى السجين و اخذ من فيها من صور الباطل بلى يمكن فى الابداع و تلك المثل مقامه و ذلك من تقدير العزيز الحكيم قال الله تعالى الم يعلم ان الله له ملك السموات و الأرض و ما لكم من دون الله من ولى و لا نصير اى اهل الأمكان و

الأكوان من فى الأكوار والأدوار الم تعلموا ان آية الاحدية الظاهرة بالالوهية آية على عليه السلام و
الذات اجل من ان يقترن وصفه بالملك وان

ص ٣٤٣

تولية الملك وهى ولاية الأبداع والاختراع وله يثبت ملك آيه الاحدية لمن فى السماء المقبولات
والأرض القابليات وما لكم من دون آية الله على عليه السلام من ولى لان هنالك الولاية لله الحق
ولا من دون آيه الاحدية فى التوحيد نصيراً ومن دون آية الواحدية فى النبوة نصيراً ومن دون آية
الرحمانية فى الولاية نصيراً ولا الآيات الا آيات ملكه فانى تصرفون قال الله تعالى ام تريدون ان
تسئلوا رسولكم كما سئل موسى من قبل ومن يتبدل الكفر بالايان فقد ضلّ سوء السبيل ام تريدون
ان تسئلوا محمداً صلى الله عليه وآله روية الرب الذى لاتدرکه الأبصار ولا يعرف كيف هو الا هو
كما سئل موسى من قبل ومن يتبدل الكفر بالايان الكفر ابو الدواهى لعنة الله عليه والايان على
عليه السلام ومن يتبدل ولاية الكفر بالايان فقد ضلّ عن سبيل التوحيد لان الله قد جعل عليّ عليه
السلام سبيل الأعظم سوء فى التوحيد لاسوء وقد قال الامام عليه السلام فى الزيارة الجامعة انتم
السبيل الأعظم والصراط الأقوم وكشف عن سرّ المقام قول الامام عليه السلام لا سبيل الا بسبيل
معرفتكم وهى كلمة التوحيد لا آله الا الله فمن يبدل السبيل بالسبيل فقد ضلّ سوء السبيل قال

ص ٣٤٤

الله تعالى ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم كفاراً حسداً من عند انفسهم من بعدها تبين لهم انه
الحق واعفوا واصفحوا حتى ياتى الله بامرہ ان الله على كل شىء قدير اى يا محمد ص ود كثيراً من
اهل الامكان الذين فيهم امكان الايمان بالكتاب ولا يجعلون امكانهم احياء فى الاكوان لو يردونكم
كفاراً حسداً من عند انفسهم المشركه لان المؤمن عمله باذن الله و جهة ربه والكافر من عند نفسه
فاعفوا عن كفر مقاماتهم بمقامات الله واصفحوا عنهم ياتى الله بالرسول امر الولاية فى الغدير تقبل
آيات الكفر ان الله على كل شىء وقع عليه اسم شىء لتقدير بما جعل فيه من الامكان وهو الشهيد
الخبير وقال الباقر عليه السلام لم يأمر رسول الله صلى الله عليه وآله بقتال ولا اذن له فيه حتى نزل
جبرئيل ع بهذه الآية اذن الله للذين يقاتلون بانهم ظلموا وقلده سيفاً قال الله تعالى واقيموا الصلوة و
اتوا الزكوة وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصير هذه الآية عطف

باهل العفو اى اقيموا لذواتكم وجه الهويّه التى هى الصلوة عن الله ربكم واتوا الا هنالكم وجهة
الولاية لعلي عليه السلام التى هى الزكوة عند بارئكم فاذا كانوا فى تلك المقامين بالمقامات ما
تقدّموا

ص ٣٤٥

لانفسكم تجدوه من الذوات بمثلها ومن الافعال بخير منها عند عبد الله على عليه السلام بما تجلّى
لكم بكم بالصلوة الصلوة وبالزكوة الزكوة عند انفسكم حتى وهم الذرة واكل منها تجدوها فى ملك
الولى الذى كان لدى الرب عند بالنقطة فوق وعند بالنقطة تحت وكان عين الحق بما كنتم
تعلمون من خطر لشيء فى ولايته تجده عند الله فى الجنة جنة عرضها كعرض السماء والأرض قد
اعد الله فيها كان الأبداع مبدعها وما لامره من نفاذ ومن توجه بالله فى عداوة الولي يجده عند الله
فى النار وجه العذاب بعدل الرحمن وما كان لعدله من نفاذ وسر الامر من كان موقناً يرى فى الدنيا
ما فى الجنة والنار وعند الله لو كانوا يعلمون والله بما تعملون بصير من كان فى ولاية على عليه
السلام فى الدنيا فهو بصير بعين العلى عليه السلام فى كل مقامات صعوده بما لانهاية الى ما لانهاية
حتى قد علم من كل شىء مقامه و افعاله و احواله و اقواله شيئاً واحداً وعرف بدئها وختمها و جنتها
و بهاء ايمانها وكل مقامات اهل النار وما هم صائرون لانهم ينظرون بالله لايفترون لو كانوا يعملون
قال الله تعالى وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانيتهم قل هاتوا برهانكم ان
كنتم صادقين هذه الآية

ص ٣٤٦

عطف على قوله تعالى ود كثير واليهود اهل مشعر التريب وهم قوم يتوجهون بالله فى العبادة فى شكل
التريب مشعر بالعابد والعبادة والمعبود وما يعبد به والنصارى اهل مشعر التثليث وهم عبدوا الرحمن
فى هيكل التثليث مشعراً بانفسهم بالعابديّه وبالرحمن بالمعبوديّه وبصفاته التى وصف بها نفسه
بالوساطة قد كذبوا اهل المشعرين لن يدخل جنة الاحدية من قال لا اله الا الله رابع أربعة والرحمن
ثالث ثلاثة تلك امانيتهم المشركة دخل الجنة من قال اتما هو اله واحد يتوجه بوجهه به قل يا محمد
هاتوا برهان التوحيد اى ولاية آل الله سلام الله عليهم ان كنتم فى جنة الاحدية صادقين قال الله
تعالى بلى من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون بلى

قد دخل الجنان من سلم آية الله التي تجلّى الله لكل بكّل عن غيره كونا و امكاناً واسلم وجه الله اى آل الله بالله بانهم لا يحكمون فى عالم ومقام الا عن الله وهو محسن اى مشعر اذا دخل الجنة واستقر على عرش العظمة بانها شبح من اشباح آل الله سلام الله عليهم ولذات الأحد لا سبيل لامكان اليه فاذا اعترف بالعبودية لآل الله فيها فهو محسن عند ربه فاذا اسلم احد على ما

ص ٣٤٧

اشرت فحين من اسلم جاء الآجر من عند آل الله سلام الله عليهم لانّ الوارد فى لجة الاحدية اجره نفسها وهى تلك اللجة وهى من ظهور آل الله سلام الله عليهم تذوّت فقد شهد اولو الأبصار قائماً بالقسط فيها من دخلها وقع اجره على الله ولا خوف فيها لانّ الإشارة فيها لغيرها ولا حزن لواردها لانّ الحزن من غير المحزون وليس فيها جهة تغاير وتمايز جعل الله تلك البحر خالصاً لنفسه منزهاً عن شوائب غيره مظهر عن غير ذكر الله سبحانه الله مبدئها عمّا تصفون انّ الذين اسلموا وجوههم لله بولاية القائم محمّد ابن الحسن عليهما السلام فلهم اجرهم عند الله فى رجعتهم حيث وعد الله بان نمّن على الذين استضعفوا فى الأرض القدرة ونجعلهم ائمة اى فى القدرة مثلهم ما يشاؤون الآ وجدوا ونجعلهم الوارثين اى نجعلهم المُقرّين فى آية التوحيد لان الله ارث السماء والأرض والمقام اشرف من الأوّل لانّ الأوّل معدوم فى صقعها صدق الله وعده وكان قريباً ولا لمن اسلم وجهه بولاية القائم عليه السلام خوف عن ولاية الأوّل ولا حزن عن ولاية الثانى لانهما صفتها وانّ الله قد طهر معترفين بولاية آل الله سلام الله عليهم من صفتها لو كانوا قائمين قال الله تعالى وقالت اليهود ليست النصارى على شىء وقالت النصارى

ص ٣٤٨

ليست اليهود على شىء وهم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون انّ الذين يؤمنون بمحمّد ص ولا يؤمنون بآل الله سلام الله عليهم قد كان عند الله يهودياً ومن آمن ببعض آل الله سلام الله عليه وكفروا بواحد منهم فكانوا عند الله نصرانياً قالت اليهود اهل الوقوف فى مشعر الحد ليست النصارى على آية التوحيد وقالت النصارى اهل الوقوف فى ارض الثرى ليست اليهود على شىئته من الله وهم يعرفون فى الآفاق وفى الانفس انّ الكتاب اى الحقيقة لا يدرك الا بنفى ما سواها كذلك قال الذين يعلمون بآل الله سلام

الله عليهم مثل قول الموافقين و انّ الذين اعرضوا عن ابداع الله الجديده فى وصف آل الله سلام الله عليهم الظاهره من السنة شيعتهم او ابوا عن ذرة عن فعلهم فقد يوردون انفسهم فى اهل المشعرين قال الله و من عنده علم الكتاب ليست على شىء من التوحيد فالله يحكم بابداع الحكم عن يد على عليه السلام بين اهل الامكان فيما كانوا فى الولاية لآل الله سلام الله عليهم الذين فيهم ظهرت آية الهويّة وفيه اى وفى عليّ عليه السلام يختلفون قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما الاختلاف فيك يا على و اذا جرى القلم بذكر حكم الرحمن فى يوم

ص ٣٤٩

القيمة من يد عليّ عليه السلام شاء الرحمن ان يجرى ماء الحياة من سماء عرشه فى عروق تلك الكلمات حتى قد شهد اهل الكتاب بان كلّ الازمان قد كانت يوم القيمة وكان عليّ عليه السلام حاكماً فى البداية والنهاية عن الله سبحانه من دخل حصن ولايتى واحكم له بالأحدية و من اعرض عنها احكم به بالنار التى هى ما سواها وذلك حكم عليّ عليه السلام يوم القيمة لو كانوا يشهدون حكم الله بحكم الأبداع و ما فيها ههنا فى تلك الكلمة من يد على عليه السلام لو كانوا يعرفون قال الله تعالى و من اظلم ممّن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعى فى خرابها أولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين والمراد لدى الحق بالاسم على عليه السلام و بالمساجد آله عليهم السلام و بالمسمى الظاهر بالالوهية محمد صلى الله عليه وآله و قد جعل الله تلك الآيات فى كلّ شىء للايمان بها و من منع احد منها و من مظاهرها ممّا شاء الله فيها فقد اظلم و منع لجة الأحديّة عن ذكر على عليه السلام و سعى فى خرابها امكاناً قبل ان يصل الى الاكوان اولئك اى ما سوى اهل لجة الأحديّة ما كان لهم ان يدخلوها اى فى ولاية آل الله الا خائفين اى عن اشارة غير ذكر على عليه السلام فيها امكاناً او كوناً و ليس لهم امن الاحديّة

ص ٣٥٠

الثانية الازلية المنزهة من اشارات غيرها لمنعهم عن آل الله سلام الله عليهم خلافتهم فى الآفاق و فى الانفس اولئك هم المشركون حقاً قال الله تعالى لهم فى الدنيا خزى و لهم فى الآخرة عذاب عظيم خزى الدنيا بعينها عذاب الآخرة لو كانوا يعلمون انّ الذين يمنعون الموحدّين عن فضائل آل الله سلام الله عليهم فقد ضربت عليهم خزى الوقوف فى السبحات الدنيا اى ولايت الثالث و لهم

فى يوم الانكار وهى الآخرة عذاب عظيم اى ولاية الأول و الثانى مظهر عظمتة و لمن اقرّ لهما بالولاية جئت يوم آخرته و نزلت من الله عليه عذاب عظيما قال الله تعالى و لله المشرق و المغرب فايما تولّوا فثمّ وجه الله انّ الله و اسع عظيم وجه الذات الذات لا يمكن التوجّه اليه الا بظهوره سُبْحانه لا يعلم كيف هو الا هو و انه سميع عليم قال على عليه السّلام انا و الله وجه الله و قال الصادق ع فى زيارة جدّه الحسين ع فى ليلة النّصف من شعبان اشهد انكّ وجه الله الذى لم يهلك و لا يهلك ابدا وجه الربّ لما سواه كان تجليّه لما سواه نسبة الله لنفسه تشريفاً و هو غاية الأماكن من ابداع الرّحمن كلّ شىء هالك الا وجهه الكريم و المشرق محمّد صلى الله عليه و آله و المغرب

ص ٣٥١

القائم محمّد ابن الحسن صاحب العصر و الأماكن و الوجه آل الله سلام الله عليهم و جعل الله عدد احرف الوجه اربعة و عشر استبناء لال الله صدقاً اينما تولّوا فثمّ يا اهل الأماكن فى لجة الأحديّة و سواها فثمّ وجه الله و دام الملك فى الملك و نسبة ابداعه لكلّ بكلّ قبلها و بعدها سواً و انّ الله واسع عليم صفة الذات الذات لا اشارة عنه و ما سواه ابداعه لا من شىء و قد جعل الله القائم عليه السّلام حامل الصفات و الأسماء و نسبة لنفسه تشريفاً حتّى يوقنوا عباده بان الله واسع عليم قال على عليه السّلام من كان ظاهره فى ولايتى اكثر باطنه خفت موازينه و لا يكمل المؤمن ايمانه حتّى يعرفنى بالتورانيّه فاذا عرفنى بذلك فهو مؤمن امتحن الله قلبه للأيمان و شرح صدره للأسلام فصار عارفاً بدينه مستبصراً بشأنه و من قصر عن ذلك فهو شاكّ مرتاب و لا يعرف عليه السّلام الا بعد كشف السُّبُحات فاذا عرفه احد فى بيت الجلال فمن تولّ فثمّ وجه الله و فى سواها لا يمكن بالواقع لانّ فيهم جهة الغيريّة بل يختصّ ذلك المقام بتلك الدّيار و ليست فيها جهة غير وجه الله من و ردها فمن تولّ فثمّ وجه الله و الوجه فى ذلك نفس ذى الوجه لانّ فيها كائن امر الله و لا يكون جهة تمايز و اشارة

ص ٣٥٢

بل هى صرف الظهور من حى القيوم من و ردها قد صدق لاهلها ما فيها فلمّا خلق الله تلك اللجة قال لها كلمى قالت لا اله الا الله الحى القيوم فقال الله جل و علا نجى و اردتها و هلك خارجها و بعزّتى و جلالى انت محرّمه على تكلمت غير كلامك فى سرّها و علانيتها فانا الحى القيوم لا اله الا انا فاعبدنى باقامة ذكر محمد و آله سلام الله عليهم فيها و الى المصير من اقرّ آل الله سلام الله عليهم

بأنهم وجه المعبود ونفسه المحمود فقد ورد لها حين غفلة من أهلها وذلك من تعليم الله في كتابه العزيز الحميد وقد قال الصادق عليه السلام ان الآية نزلت من قبلة المتحير وقال العالم عليه السلام انها نزلت في صلوة النافلة فصلها حيث توجهت اذا كنت في سفر واما الفرائض فقولته عز وجل وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره يعنى الفرائض لاتصلها الا الى القبلة وتلك الروايتين نزلتا في سبيل الظاهر وهو طبق الباطن عند اهله لا يعرفها الا ما اعطاه الله نظرته وان الله على كل شيء محيط قال الله تعالى وقالوا اتخذ الله ولداً سبحانه بل له ما فى السموات والأرض كل له قانتون ان الذين يقولون ان بين الله وبين خلقه ربط ويعتقدون ان علة الخلق ذات الحق ومبدع الابداع ذاته فقد اتخذوا لله ولداً سبحانه عما

ص ٣٥٣

يقول الكافرون علواً كبيراً ما كان بين الله و خلقه فصل ولا وصل وعلة الاشياء صنعه ومبدع الأبداع فعله ولا علة له سبحانه بل لا بداعه سماء المقبولات وارض القابلات وما ينزل منها كل له اى لحامل الابداع محمد وآله سلام الله عليهم قانتون اى مطيعون قال الله تعالى بديع السموات و الأرض اذا قضى امراً فآنما يقول له كن فيكون اى ابدع الأبداع و الأختراع لا من شئىء بانفسها سبحانه اذا شاء امراً فآنما يقول له كن فصار يكون وجعل الله محمداً صلى الله عليه وآله مقام نفسه فى الأبداع و الأختراع اذ كان هو الغنى عن الأقتران و الارتباط و الامر لى الربّ علياً و فاعل كن عند الحق يكون وذلك تقدير الابداع من لدن قديم بديع اخبر الله فى تلك الآية بان حكم القضاء حكم المشيئة فى الأمضاء لو كانوا يفقهون قال الله تعالى وقال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تأتينا آية كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بينا الآيات لقوم يوقنون وقال الذين لا يعلمون الله لو يكلمنا الله عن ذاته او تأتينا بآية نفسه كذلك قال الذين من قبلهم مما ابدع الأبداع بعد هم مثل قولهم كلمة الكفر تفرقت قلوبهم فى سُبُحات الاشباح قد بينا الآيات فى الأنفس و الآفاق بانّ

ص ٣٥٤

المعروف آية الذات و الكلام صفة محدثه وهى ابداعه لا من شئىء وهو لم يزل كان ولا كلام فلما ابدع الكلام جعلها مخصوص اوليائه وانّ التغير فى قولهم او تأتينا صفة خلقه وهو لم يزل على حالة

واحدة و قد جعل الله تلك البيّنات لقوم يوقنون قد اشرت ذكر البيّنات فى تلك الأشارات لعلمهم يعرفون قال الله تعالى انا ارسلناك بالحقّ بشيراً ونذيراً ولا تسئل عن اصحاب الجحيم اى انا ارسلناك يا محمد ص من الأبداع بالحقّ الحقيقى الذى يمكن فى الأبداع بشيراً لاهل لجة الأحديّة بآية الالوهيّة من تجلّى نفسك ونذيراً لاهل طمطام الواحديّة على ما فى قوّة الأبداع وامكان الاختراع من سطوة العدل من نفسك و لاهل لجة الأولى بشارته وجود انفسهم و لاهل بحر الثانيّة انذاره حقايقهم المنطقه بعدل الله المتجلية له بهم فى لجة النّار ولقد ملأت الأبداع بالأبداع لابشاررحمته و الاختراع و بالاختراع لانذار نعمته كذلك قد اصطفى الله محمّد صلى الله عليه وآله فى القدم الذى نفسه على ساير الأمم منفرداً على ساير الأمثال و الأشباه و الأشكال قائماً فى كلّ العوالم عن الرّحمن فى الأبداع و الاختراع اذ كان هو الغنى عن الابشار و الانذار و هو كما يقول لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير و لا تسئل يا محمّد عن

ص ٣٥٥

اصحاب الجحيم و المراد بالجحيم عند الله الأوّل و اصحابه اثنى عشر نفساً أئمة النّار و تقع دلالة الآية على مظاهرهم فى جميع العوالم و الأزمان و فى الظاهر لا تسئل عنك يا محمّد ص عن عمل اصحاب الجحيم و من الباطن لا تسئل عن اعراضهم لآيات الحق لانّهم يعملون على صورهم المجتته بما هم اهله على ما هم اهله و ما لهم من ثمرة النّعيم ابدأ و فى البطن السّابع لا تسئل من ربك عن غفران اصحاب السّبحات و الأشارات و اصحاب الجحيم و الكثرات لانّ عند مشيتك بالسّؤال لكانوا هم منفورين عند الرّحمن الآ قاتل الحسين ع و لا هم بما هم اهله مستحقّون بالرضوان و لا تسئل كما ما شاء ربك و نعيماً للذين يكفرون بك و ادب الله التّابعين لمحمّد صلى الله عليه وآله فى تلك الآية بتاديبه لا تسئلوا اهل لجة الأحديّة الا عن الله و لا اهل قلزم القدر الا عن ولى الله و لا يتوجّهون بالّذين كفروا بآل الله سلام الله عليهم و لا كلما نسبت اليهم من العلوم و الأحوال و الكتب و الآجال كذلك قد ادب المؤمنين بآياته لعلمهم يعملون قال الله تعالى و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى حتّى تتّبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى و لن اتبع اهوائهم بعد الذى جائك من العلم مالك من الله من ولى و لانصير قال الصّادق عليه السّلام انّ

ص ٣٥٦

القرآن نزل على آياك اعنى واسمعى يا جاره ولن يرضوا عنك يا محمد صلى الله عليه وآله اهل الوقوف فى مشعر الحد من اهل الأماكن ولا فى اراضى اللانهاية نصارى حتى تصدق مقامهم قل لهم تلك المشعرين ارض المشركين وان هدى الله مشعر الأحديّة الجنّة وهى ولاية على عليه السّلام وهدى الله اى الحسين وآل الله اجل قدرا عند الله من ان يخاطبهم الله بالأتباع لاهواء اهل الظلام بل المخاطب شيعتهم الواقفون فى ارض الواحديّة ولمن اتبع اهوائهم اى ولاية الثالثة التى ثمرتها الوقوف فى ارض الكثرة بعد ماجائكم من السّماء ولاية على التى ثمرتها الوقوف فى ارض الأحديّة مشافهة مالكم من ولاية الله من ولى الآ فى على عليه السّلام وما من دون الله نصير بالأبداع و الأختراع له الملك واليه ترجعون قال الله تعالى الذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به ومن يكفر به فاولئك هم الخاسرون والمراد آل الله سلام الله عليهم وبالكتاب ظهور الله لهم بهم وهم يظهرون ظهور الله لانفسهم حق الظهور بحيث لا يدلون فى مقاماتهم فى عالم الا عن المظهر المطلق وما سواهم حق الأماكن بالأمكان لكلّ بكلّ بما هم اهله بالأبداع وما فى امكان ها بالاختراع وفى فوقها بالأبداع

ص ٣٥٧

جلّ جلالتهم لا ينامون لمّحه شعر فى عوالم الأماكن والاكوان عن حقّ التلاوة من القرآن اولئك يؤمنون بالله وحده لانهم لا يدلون الآ عن الله وحده ومن يكفر به اى بالقائم محمد ابن الحسن عليهما السّلام فى حيوته ورجعته و ظهور دولته اولئك هم الخاسرون لانهم خسروا فى حيوتهم بالتّلقاء لأنفسهم عن تشعشع اشتراء آية نفسه الذى قد جعل الله امكانه فى كلّ شىء ولذلك الأعراض كانوا من الخاسرين سئل عن الأمام ابى عبدالله عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ الذين آتيناهم الكتاب قال الله عليه السّلام هم الائمة عليهم السلام قال الله تعالى يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم و ائى فضلتكم على العالمين خلق الله القرآن على هيكل التّوحيد لا فيه تكرار ولا مجاز بل ابداع فوق الأبداع وما لأبداع وما لأبداع الرّحمن فيه من نفاذ لاهل الافئدة تلك الآية نفس واحدة وما فيها الا سرّ الله المكنونة من مقامات آل الله الظاهرة وها انا ذا ابداع بامر الله فيها فوق ما ابداع من قبل فيها اسرائيل اسم الله واحد وبنوه كلّ الأسماء والصفات وجمع الله كلّها فى التّسعة من ابناء

الحسين ع اى اذكروا يا آل الله نعمتى اى آية الاحدية التى مختصه لنفسى التى انعمت عليكم اى
قد جعلكم محال تلك الآيه

ص ٣٥٨

لانفسكم وشبهها منكم للعالمين وانى فضلتمكم بفضلى الممكنة في حق الخلق على العالمين و
ان فضل الله لآل الله سلام الله عليهم لا يدركه احد بل ان الاشارات فى ذكر فضلهم هى فضل ذكرهم
الظاهرة لما سواهم سبحانه لا يعلم احد فضلهم قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا على ما عرفك
آل الله وانا الان كما كان لا يعرفون انفس الحق الا الحق والله على كل شىء شهيد قال الله تعالى و
اتقوا يوما لا تجزى نفس عن نفس شيئا ولا يقبل منها عدل ولا خلق لله القرآن على هيكل التوحيد
تنفعها شفاعه ولا هم ينصرون يا اهل الأبداع والأختراع اتقوا عن الشك فى ظل آل الله سلام الله
عليهم ليوم الأحديه آية التوحيد لا تقدر لغير اهلها بالأبداع للجزء لنفس عن نفس من شىء ولا يقبل
من غيرها عدل لانها آية لا يعادلها فى السموات والأرض شيئا ولا تنفع لاهلها شفاعه لان أهلها كانوا
آية الرحمن فى الغنى ولا لخارجها لان الخارج عند الله مشرك و وعد الله حق ان الله لا يغفر ان يشرك
به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ولا هم يقدرون بان ينصرون انفسهم بولاية على عليه السلام فى
ذلك اليوم لان القضاء فيه جرت ولا امر الآله والملك يومئذ

ص ٣٥٩

لله الواحد القهار قال الله واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتهمن قال انى جاعلك للناس اماما قال و
من ذريتى قال لاينال عهدى الظالمين واذ تشرف ابراهيم ربه بمقام شبح كلمات آل الله عليهم ص
فلما دخل لجة الأحديه فاتهمن الله كلمات آل الله وجعله للناس اماما اى شيعة على عليه السلام
فلما البسه الله قميص الأمامه شبح على عليه السلام لآية تفريده عظمت فى مقامها قال ومن ذريتى
اى يا رب شرف بآل الله سلام الله عليهم لجميع صفاتي واسمائي وورود تلك اللجة القديمه قال
الله سبحانه لاينال احد تلك للجة الا بطرفى وهذه مختصة لفوء آدك ولاينال عهدى اى ولاية التوحيد
الظالمين الذين ظلموا انفسهم بالأعراض عن آل الله سلام عليهم وقد حرم الله تلك الكلمات
للظالمين سئل المفضل عن الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات
ما هذه الكلمات قال عليه السلام هى الكلمات التى تلقاها آدم ع من ربه فتاب عليه وهو انه قال

يا ربّ اسئلك بحق محمّد وعلى وفاطمة والحسن والحسين ألاّ تبت على فتاب عليه أنّه هو التوّاب
الرحيم فقلت له يا ابن رسول الله فما معنى قوله فاتمهنّ قال اتمهنّ

ص ٣٦٠

الى القائم عليه السّلام اثني عشر اماماً على والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين سلام الله
عليهم قال المفضل قلت له يا ابن رسول الله ص فاخبرني عن قول الله عزّ وجلّ وجعلها كلمة باقية
في عقبه قال يعنى بذلك الامامة جعلها الله في عقب الحسين عليه السّلام الى يوم القيمة فقلت له
يا ابن رسول الله فكيف صارت الامامة في ولد الحسين عليه السّلام دون ولد الحسن ع وهما جميعاً
ولدا رسول الله صلى الله عليه وآله وسبطاه وسيّد شباب اهل الجنّة فقال انّ موسى وهارن نبيّان
مرسلان اخوان فجعل الله النبوّة في صلب هرون دون صلب موسى ولم يكن لاحد ان يقول لم جعلها
الله في صلب الحسين دون صلب الحسن عليهما السّلام لانّ الله عزّ وجلّ هو الحكيم في افعاله
لايستلّ عمّا يفعل وهم يستلون قال الصادق عليه السّلام وقد كان ابراهيم ع نبياً وليس بامام حتّى
قال الله تعالى انى جاعلك للنّاس اماماً قال ومن ذريّتى قال لاينال عهدى الظّالمين من عبد صنما
او وثناً لا يكون اماماً و قال الرّضا عليه السّلام انّ الامامة اجلّ قدراً واعظم شأناً واعلا مكاناً وامنع
جانباً و ابعد غوراً من ان يبلغها النّاس بعقولهم او

ص ٣٦١

ينالوها بأرائهم ويقوموا اماماً باختيارهم انّ الامامة خصّ الله عزّ وجلّ بها ابراهيم الخليل بعد النبوّة
والخلّة مرتبة ثالثة وفضيلة شرفه بها فقال انى جاعلك للنّاس اماماً فقال الخليل سرورا بها ومن ذريّتى
قال الله لاينال عهدى الظّالمين فبطلت بهذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت فى الصّفوة
ثمّ اكرمه الله عزّ وجلّ بان جعلها فى ذريّته و اهل الصّفوة والطّهارة فقال عزّ وجلّ وهبنا له اسحق
ويعقوب نافله وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام
الصّلوة و ايتاء الزّكوة وكانوا لنا عابدين فلم تزل فى ذريّته يرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتّى ورثها
النّبي صلى الله عليه وآله فقال عزّ وجلّ انّ اولى النّاس بابراهيم للذّين اتبعوه وهذا النّبي و الذّين
آمنوا معه والله ولى المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها علياً عليه السّلام بامرالله عزّ وجلّ على رسم ما
فرضها فصارت فى ذريّة الاصفياء الذّين اتاهم الله العلم و الايمان بقوله عزّ وجلّ وقال الذّين اوتو

العلم لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث فهى فى ولد على خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبى بعد
محمد صلى الله عليه وآله قال الله

ص ٣٦٢

تعالى واذ جعلنا البيت مثابة للناس وآمنا واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى وعهدنا الى ابراهيم و
اسماعيل ان طهرا بيتى للطائفين و العاكفين و الركع السجود و المراد بالبيت فى البطن التاسع بيت
الهوية وهى بيت التوحيد و هو اول بيت تجلى الله بالابداع لها بها و جعلها آية نفسه القديمة مدلة
بان لا آله الا الله العلى العظيم و فى البطن الثامن بيت الألوهية و هو اول بيت قد وضع بالعماء
المطلق مستويا على ما دق و جل و فى البطن السابع بيت الاحدية لله الاحد الفرد وهى اول بيت
قد وضع الله ربه فى عالم اللاهوت بيده لمحمد صلى الله عليه وآله و فيه فيه هو هو لا سواه و فى
البطن الخامس بيت القدر و هو اول بيت قد وضع فى عالم الجبروت عن يد محمد صلى الله عليه
وآله لعلي عليه السلام و فيه هو هو بالاستقلال و هو مقدر التقدير فى البقاء و الفناء لمن فى تلك
العوالم باذن الرحمن و هو عرش الحق و الرحمن على العرش استوى و فى البطن الرابع بيت البداء
و فى البطن الثالث مصرح الحسين ع و فى البطن الثانى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله و فى
البطن الاول ما قال الرحمن ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة مباركا و هدى

ص ٣٦٣

للعالمين الخ ان تفسير هذه الآية الشريفة لاهل الحقيقة كانت نفسها كل على مقامها يعرفون الأبداع
بالبيت و بالبيت الناس كل شىء و لا يعرفون الا لله و لا فى شىء من دلالة الآية الا هو كذلك قد
ابدع المبدع انفس الناس لو كانوا يشعرون و اذا اخرجت الآية عن البجوحة الأمكانية حقيقتها قد
ظهرت تفسيرها مما اراد الله من دلالتها فى صقع واحدتها و لقد شاء الله بالبيت محمد صلى الله
عليه وآله و بالمثابه الصمدية المقصودية المتجلية لها بها و بالناس آل الله سلام الله عليهم لأنهم
اهل الانس بالله لله فى الله خاصة و بالامن امنية الهوية المنزهة عن إشارة ما سواها و بالاتخاذ قابلية
البيت بالاحدية الابداعية المقدسة الشرقية الغربية و بالمقام مقام نفسها و هو على عليه السلام عند
الله سماه خليا و قد جعل الله ذلك المقام مصلى لاهل الأنس **حقاً** مقضياً لأنها اول مقام الفرق فى
الأمكان جعل الله ذكر نفسه فى ذلك المقام بالغدوه و الآصال فى تلك البيت بقوله اياك نعبد و اياك

نستعين وذلك دين الله المستقيم وبالعهد الشهادة لله عن ايدى ما سواه وبالابراهيم على عليه السلام
وبالاسماعيل الحسين عليه السلام لأنهما قتلا بالسيف وحده عذب الله قاتلتهما بجميع الأبداع وان
الله

ص ٣٦٤

عادل قدير وبالظهر آية الاحدية المتجلية بالاشياء منها لاجل محمد صلى الله عليه وآله حتى يستقروا
فيها لاجل محمد صلى الله عليه وآله حتى يستقروا فيها الطائفون وهم اهل لجة البيضاء يطوفون
حول محمد صلى الله عليه وآله عرش البهاء والعاكفين اهل قلزم الصفراء وهم يعاكفون فى آية
محمد صلى الله عليه وآله فى بلد الرحمن والراكعون هم اهل قلزم الخضراء يركعون لبارئهم فى
قطب منطقة السناء باسم محمد صلى الله عليه وآله حامل الأبداع والسجود وهم اهل يمّ طمظام
الحمراء يسجدون لله لآية محمد ص فى الأنفس والآفاق فى حرم الحسين عليه السلام اذ جعل
الله سبحانه بيت الأحديّة مرجعاً لآل الله سلام الله عليه وآمنّا من اشارات ما سواهم لأنهم يستحقون
بوصاية رسول الله صلى الله عليه وآله دون ما سواهم واتخذ الله من مقام على عليه السلام ظهور
الولاية لانفسهم المقدسة ظاهرة وقد عهد الرحمن الى على والحسين عليهم السلام باظهار القيومية
فيظهر آية محمد ص فى عوالم الأماكن لأهل البهاء والجمال والواقفين فى ارض السناء من
الطائفين فى حركاته حول الرحمن والعاكفين فى مسجد الحرام والراكع السجود للحي المعبود
الذى لا آله الا هو المحمود وان الله قد جعل الظاهر طبقاً

ص ٣٦٥

للباطن قبر محمد صلى الله عليه وآله عند الرحمن ذلك البيت ولا يدفن فى حرم الله الا المظهورون و
انّ الأوّل والثانى لا يدفنان فى تلك البيت لمحّة قد اخذهما عن هذا البيت قدرة الله وقد جعل الله
فى قبر الأوّل السلطان سلام الله عليه وفى قبر الثانى ابا ذر رحمة الله عليه ولا يسكن الأوّل والثانى
فى حفرتهم الا لمحّين لمحّة وقت وفاتهما ولمحة يوم الذى يخرجهما القائم عليه السلام فى رجعتهم
للانتقام وفى تلك اللّمحين بالحقيقة ما كانا ساكنين فقد ظهر الأمر على طريق العدل لتطهير البيت
فى تلك اللّمحين لاهل المشعرين وهذا معنى قول الرسول ص عليهما لا تسكنان فى حفيرتكما الا
لمّحين قد اشرت للاعراف فى تلك الأشارات من الاكسير الحمراء لعلهم فى بيت الله يستقيمون قال

ابو جعفر عليه السلام نزلت ثلثة احجار من الجنة مقام ابراهيم و حجر بنى اسرائيل و الحجر الأسود استودعه الله ابراهيم حجراً ابيض وكان اشدّ بياضاً من القراطيس فاسودّ من خطايا بنى آدم الحديث قال الله تعالى و اذ قال ابراهيم ربّ اجعل هذا بلداً آمناً و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و اليوم الآخر قال و من كفر فامتعه قليلاً ثم اضطرهم الى عذاب النار و بس المصير اذ قال على عليه السلام ربّ اجعل آية محمد صلى الله عليه و آله فى الأماكن و الاكوان هذا بلداً

ص ٣٦٦

آمنا خالصاً وحدك لا شريك لك آمنا عن ذكر ما سواك و ارزق اهله من الثمرات من قدرة الابداع و اختراع على ما يشاؤون من آمن منهم بالله الذى لا آله الا هو و بالقائم عليه السلام الذى هو اليوم الآخر عند الرحمن قال الله عزّ و جل و من كفر بآية الأحديّة التى هي بلدة محمد صلى الله عليه و آله فامتعه بالتجلى قليلاً لبقاء آل الله سلام الله عليهم و ذلك امر الله الى عليّ عليه السلام بعد وفاة محمد صلى الله عليه و آله بالعزلة لمتاع الكفار بالحياة قليلاً ثم اضطر الله الاول الى ولاية نفسه عذاب النار و بس المصير الى عدل الله الذى لا ولى من دونه و لا نصيرو من ثمرات تلك البلدة ما اشار الكاظم عليه السلام فى قول الرحمن حين سئله يحيى ابن اكرم عن قول الله تعالى سبعة ابجر ما نفدت كلمات الله ما هي فقال ع عين الكبريت و عين اليمين و عين برهوت و عين الطبرية و جمّة ما سيدان و جمّة افريقية و جمّة ناجروان و نحن الكلمات التى لا تدرك فضائلنا و لا تستقصى اذ قد قصد عليه السلام من كلّ عين رتبة من مراتب المشيئة و جنة من الجنّات السبعة من جنّان الهويّة فقد نفدت و ما ابدع الابداع بمثلهنّ و ما نفدت ثمرات تلك الابلدة لانها قد تدوّت من يد الله لو كانوا يعلمون

ص ٣٦٧

قال الصادق عليه السلام هو ثمرات القلوب اى حُبهم الى الناس لو كنتم تحبّون الله فاتبعونى يحييكم الله و قد جعلهم الله محال محبته كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا و نحن الرجال على الاعراف نعرف كلاً بسيماء افئدتهم قال الامام عليه السلام من اراد الله بدء بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه بكم قد اظهر الرحمن بابداع الثمرات فى تلك الكلمات للذين يريدون بلدة الرحمن و لا يخرجون عنها بالعلو و الافساد و قد جعل الله العاقبة لو كانوا يعقلون قال الله تعالى و اذ يرفع ابراهيم القواعد من

البيت واسمعيل ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم وقد اخبر الله سبحانه بان قواعد بيت الواحدية من على والحسين عليهما السلام قد تحققت واذ قال على عليه السلام والله الشهيد عليهما السلام ربنا رضيينا بالشهادة تقبل منا تجلينا لما سوانا وتقبل منهم آية احديتك فيهم منا وان كانت تلك الآية لاينبغي لك الا لنفسها وما فى امكانهم ارفع منها انك انت السميع ولا وجود للمسموع لديك وانك انت السميع العليم ولولا دعائهم لم يقبل الله توحيداً من متوحد وقد تقبل الله دعائهما بشهادتهما

ص ٣٦٨

انفسهما لقبول نفوس الموحدين انفسهم بان لهم الجنة اشهد ان فيضهما للعالمين جليل ولا يدركه الا اهل الحقيقة اذ بنا البيت على اربع قوائم القوامع الاربع لاهل الترييع و لاهل الوحدة نفس الاحدية و لاهل الاولى ركناً على هيئة التسبيح مصبغاً على صبغة النبوة بلون الصفرة فى وركنها و التوحيد لله الصمد المجيد بلون البياض وركناً على هيكل التمجيد مصبغاً على صبغة النبوة بلون الصفرة وركناً على شبح التهليل مصبغاً بالولاية على حروف التهليل ملونا بلون التخضير وركناً على صورة التكبير مصبغاً على حسن التشبيح لقل الله حامل التهليل متحمرأ بحمرة التحمير كذلك يرفعان البيت بتلك القواعد فى كل العوالم لعلمكم بايات الله يوقنون قال الله تعالى ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة لك و ارنا منا سكنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم اذ قال ربنا واجعلنا آية نفسك سالمة من دلالة غيرك مسلمين لك وحدك ومن ذريتنا ائمة مسلمة سالمة عن حكاية غيرك و ارنا اى فى انفسنا و ذريتنا ولايتنا المتجلية لنا بنا وتب علينا بايجاد توابيتك لنا بنا انك انت التواب الرحيم و ان السؤال بالتوبة لاجل ايجاد التوابية من الله بانفسهم و ظهور ذلك الاسم قد كان فى بحبوحة عبوديتهم

ص ٣٦٩

للطاعة الربوبية بابداع ذلك المقام فى موضع عبوديتهم وذلك امر الله وقد كان وعد الله مفعولاً قال الله تعالى ربنا و ابعث فيهم رسولا يتلوا عليهم آياتك و يعلمهم الكتاب والحكمة و يزكيهم انك انت العزيز الحكيم والمراد بالرسول محمد صلى الله و عليه و آله اذ دعى على عليه السلام بذلك الدعاء ربنا و ابعث فى مقامات ذريتي باية سفارتك الكبرى الذى هو محمد صلى الله عليه و آله يتلوا فيهم

و عليهم آيات نفسه الذي هي آيتك و يعلمهم الكتاب لتجلى الربوبية و بالحكمة لتجلى العبودية ليزكيهم و يزكيهم بتزكية نفسه لتجليك فيهم بهم التي هي آية عزتك انك انت العزيز و عزّة الذات الذات لا بيان ولا اشارة عنه لا يعلم عزته الا هو و العزّة المشيرة عزّة آل الله سلام الله عليهم نسبته الله لنفسه لانهم نفسه الظاهرة فى عوالم الأبداع و الأختراع مُدلاً بان لا اله الا هو العزيز الحكيم حكمة الله ابداعه لكلّ على ما هو اهله و ما هو اهله الا آية الذي هو اهله لكلّ بكلّ حكمته ايجاده و هو الحكيم الخبير قال الله تعالى و من يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه و لقد اصطفيناه فى الدنيا و انه فى الآخرة لمن الصالحين اذ قال الله سبحانه مخبراً عمّا فى الأمكان ان الذين يرغبون فى ولاية على عليه السّلام يعرفون انفسهم و ما يرغب عن لجة

ص ٣٧٠

الاحديّة ملة ابراهيم الا من سفه نفسه و لقد اصطفا الله علياً عليه السّلام بصفوة نفسه فى الدنيا اى الاختراع و انه فى اول الأبداع يوم الآخرة لمن الذين يصلحون عنهم بدلالة عن الله و الى الله و لله و اولئك هم آل الله و هم الصّالحون قال الله تعالى اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لربّ العالمين اذ قال الله لعلّي عليه السّلام فى اول ذكر الأمكان له به اسلم بسلامة آية نفسى عن ذكر غيرى و كن آية نفسى قال اسلمت بكلّى لربّ العالمين قال الله له فضلك فضلى و أنا ربّ العزّة على العالمين قد ملئت بتلك فضل الله الممكنة فى الأبداع و الاختراع على العالمين قال الله تعالى و وصى بها ابراهيم بنيه و يعقوب يا بنى انّ الله اصطفى لكم الدّين فلا تموتنّ الا و انتم مسلمون اذ اخبر الله وصاية آل الله سلام الله عليهم لانفسهم اذ وصى بأية الأحديّة على بنيه اى الحسين عليهما السّلام و يعقوب اى الحسين عليه السّلام على الأئمة يا على ع انّ الله اصطفى لكم الولاية عن نفسه فلا تشيرنّ الى شيىء الا و انتم بعين الله تنظرون و بانفسكم الذى نفسه مسلمون لانّ الله قد اصطفى انفسكم بانفسكم فلا تموتنّ الا و انتم بانفسكم

ص ٣٧١

مُسلمون قال ابو جعفر عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ و وصى بها ابراهيم بولاية على عليه السّلام و قال الرضا عليه السّلام ولاية على عليه السّلام مكتوبة فى صحف الانبياء و لم يعث الله نبياً الا بنبوّة و وصيّه على عليه السّلام قال الله تعالى ام انتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبنيه ما تعبدون

من بعدى قالوا نعبد الهك وآله آبائك ابراهيم واسماعيل واسحق الها واحداً ونحن له مُسلمون هذه الآية مخاطبة للذين يتوجهون الى الله بمشعر الأماكن ويزعمون فى معرفة آل الله سلام الله عليهم غير ما شاء الله فيهم ام كنتم موجودين اذ حضر القضاء بتعلق الأمضاء اذ قال لبيته الأذن والكتاب ما تعبدون من بعدى قالو نعبد الله متجليك الذى اخترعك وآبائك المشيئة والأرادة والقدر لا من شبيء الذى هو قد كان الهاً غير مالوه وواحد غير معدود نعبده بما وصف نفسه بان لا آله الا هو ونحن له اى ولايته الكبرى على عليه السلام مسلمون بتسليم ظهوره العظمى الذى جعل الله لنفسه الكبرى و انفسنا سالمين عن ولاية غيره لانّ اسلامنا فى كلّ العوالم به تدوّت دون غيره ونحن لذلك له مسلمون قال الله تعالى تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم

ص ٣٧٢

ما كسبتم ولا تسئل عما كانوا يعملون حرف الاشارة اشارة الى آل الله سلام الله عليهم تلك امة قد امضت لهم القضاء بولاية الرحمن ولكم اى اهل الانكار للولاية ما كسبتم قد قضت ولكن الله لا يجرى الامضاء لاجل البداء انما ما للحجة عليكم ولا تسئلون عما قدمت ايديكم ولا عما كانوا اهل المحبة يعملون لانّ الله لم يسئل عن شبيء بعمل شبيء ولكن الله سيسئل عن كلّ عمل حكم كلّ شبيء لان لا يقول احد لو لا يقدر الله فى ذلك لكنت من العاملين قال الله تعالى وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا قل بل ملة ابراهيم حنيفاً وما كان من المشركين وقالوا الذين يخرجون عن بيت الهويّة للذين يستقيمون فى بلد الواحدية كونوا فى على عليه السلام قالياً او غاليا تهتدوا قل يا محمد صلى الله عليه وآله انّ ولايت على عليه السلام لدى آية الاحدية وصراطه مستقيم وهى غاية الأبداع فى دين الرحمن وهذه ملة ابيكم ابراهيم اى المشيئة حنيفاً وما كان من ورود ذلك المقام من المشركين لانّ المشرك ما كان له فيه كوناً او امكاناً ذكر من غير ومن اورد نفسها فى الولاية فقد عصمها الله عن الأشارة وقد كانت عند الله من المتوحّدين

ص ٣٧٣

قال الله تعالى قولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل الى ابراهيم واسحق ويعقوب والاسباط وما اوتى موسى وعيسى وما اوتى النبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون قال الله لكلّ الاشياء وما فى قوة الأبداع والأختراع اوردوا نفسكم فى لجة الهويّة وما نزل الله من آية تجليّه

اليكم وما ابدع الله على ابراهيم على و اسمعيل القائم عليه السلام محمد ابن الحسن واسحق و يعقوب الحسين و الأسياب ذرية الحسين عليه السلام و ما اوتى النبيون من ولاية على عليه السلام و لا تخرجوا عن آية احد منهم بالتفريق لان من فرق بين احد منهم كمن فرق فى الأبداع و ما خلقكم الله الا كنفس واحدة و ما ترى فى حكم الرحمن من تفاوت و قولوا نحن فى تلك الآيات و الدلالات له اى لمحمد صلى الله عليه و آله مدلون لان الله قد حذركم نفسه و جعل محمداً صلى الله عليه و آله مقام نفسه فى العلامات و الحكايات و انتم له مسلمون لو كانوا تسلمون و الا من لم يسلم بانه نفس الله فقد فرق بين آيات الله و قد كان بذلك من المشركين قال الله تعالى فان آمنوا بمثل ما آمنتم فقد اهتدوا و ان تولوا فأنما هم فى شقاق

ص ٣٧٤

فسيكفيكمهم الله و هو السميع العليم ان الله سبحانه جعل فى كل شىء آية عن نفسه حتى يعرفه بها و جعل تلك الآيات مقام آل الله سلام الله عليهم خاصة لانها منهم تحققت و بهم تدوتت و عليهم دلت فان آمنوا بدخول افتدتكم فى ذلك البلد الحرام بمثل ما جعل الله فيكم فقد اهتدوا الى صراط الله العزيز الحميد و ان تولوا فان الخارج عنها فى اذار و شقاق فسيكفيكمهم الله و بآية نفسه او لم يكف بربك انه على كل شىء محيط و هو موجود فى غيبتك و حضرتك بما تجلى الله لك بك و هو السميع العليم كفاية الذات ابداع الكفاية و هو سمعه و علمه بلا تغاير لفظ و لا معنى و لا يعلم كيف هو الا هو بابداعه الاسماع عرف ان لا سمع له و باختراعه العلم عرف ان لا شىء و هو الغنى لم يزل كان و لم يك شيئاً و الان كما كان سبحانه عما يصفون قال ابو جعفر عليه السلام انما عنى بذلك علياً و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و قد جرت بعد هم فى الأئمة عليهم السلام ثم رجع القول فى الناس فان آمنوا يعنى الناس بمثل ما آمنتم به يعنى علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة عليهم السلام فقد اهتدوا فان تولوا فأنما هم فى شقاق يعنى الناس انتهى

ص ٣٧٥

قال الله تعالى صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون صبغة الله على عليه السلام لان الله قد صبغة فى لجة الأبداع بصبغة آية نفسه و من احسن من آية الله على ولياً الذى قد جعله الله مدلاً لعظمة نفسه و نحن اى آل الله سلام الله عليهم لله عابدون بما و صف نفسه بابداع آيته بان لا

اله الآله الحى المعبود وقول الله نحن عطف على قول الله آمنتكم وقال الله اشارة بتلك المقام عن لسان وليه وانا اول العابدين وقال ابو عبد الله عليه السلام فى قوله عز وجل صبغة الله صبغة المؤمنين بالولاية فى الميثاق (الحديث) قال الله تعالى قل اتحاجوننا فى الله وهوربنا وربكم ولنا اعمالنا و لكم اعمالكم ونحن له مخلصون قال الله لحبيبه قل للذين لا يرضون فى ولاية على عليه السلام ا تجادلوننا فى آية الأحديّة لله الفرد وهوربنا بابداعنا وربكم بابداعنا انفسكم لانا صنائع الله والخلق بعد صنائعنا وما لغير الله ابداع ولا صنع ولنا انفسنا وهى اعمالنا جعلها الله آية نفسه الذى ليس كمثل شىء ولكم اى اهل الخروج عن لجة الأحديّة اعمالكم سبحات الجمال ان كنتم مؤمنين وظلمات الظلال ان كنتم كافرين ولست ما على شىء من التوحيد ونحن ومظاهرنا

ص ٣٧٦

فى العوالم عاملون لله مخلصون بتخليص آية الله عن غيره وكنا من الصادقين قال الله تعالى ام تقولون ابراهيم واسماعيل واسحق ويعقوب والأسباط كانوا هودا او نصارى قل ءانتم اعلم ام الله ومن اظلم ممن كنتم شهادة عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون ام تقولون ان اهل لجة الهويّة عن محمّد وعلى والحسن والحسين والائمة من ذريّة الحسين عليهم السلام كانوا واقفين فى عرش الواحدية والرحمانية قل الذين يفترون على الله الكذب هاتوا برهانكم ءانتم اعلم ام الله الذى ابدعهم لنفسه لا يخرجون بقدرة لله منه الى غيره وانتم من الذين يظلمون انفسهم بكتمان شهادتهم فى الائمة حيث جعل الله فيكم ذلك المشعر بشهادة الابداع لهم وما الله بغافل عن شىء سيجزيهم الله وصفهم يوم القيمة عما كانوا يعملون حتى الشعر بالشعر والقشر بالقشر ومن يعمل مثقال ذرة خيراً يره من فضل على عليه السلام ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره من عدل على عليه السلام لانّ الله قد جعله الواقف على السرائر كلما نمّد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربك وما كان عطاء ربك محظورا قال الله تعالى تلك امة قد خلت لها ما كسبت

ص ٣٧٧

ولكم ما كسبتم ولا تستئلون عما كانوا يعملون ولقد اشرت فيها فيها اليها والى هيهنا قد اخذت القلم من الجريان باذن الرحمن فى تفسير جزء تام من اول الكتاب وصلى الله على محمّد وآله اجمعين والحمد لله رب العالمين .

للجزء الثاني من القرآن

قال الله تعالى سيقول السفهاء من الناس ما وليهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب يهدى من يشاء الى صراط مستقيم ولقد اراد الله في عالم لاهوت الفعل من الناس نفس الأذن و الاجل والكتاب اذ أنهم قالوا الارادة والقدر والقضاء ما وليهم عن قبلتهم التي هي المشية قل انها قالت تجلّى الله لمشرق الابداع له به بنفسى ثم لمغرب الاختراع له به بجسمى ولم تروا فى ملكوت السموات والأرض شيئاً الا والله هو آية لعلايتى كذلك قد خلقها الله آية لنفسه و طلعة لحضرته و هندسة لعظمته و مرآة لكيونيته يهدى بها اليها من يشاء من عباده اذ انها قسطاس عدل لله يعادل فى الميزان انيتها بمثل ذاتيتها و نفسانيتها بمثل كيونيتها وانها هي صراط يدعوا من نفسها الى

ص ٣٧٨

نفسها و تصرّح باللاهوتية كأنها هي ليست كلية الأزليته ولا هو غيرها ولقد نزل الله القرآن من لسانها حيث قال وقوله الحق ان ربي على الصراط مستقيم وانت يا ايها الناظر الى طلعة العماء والشارب ماء الفناء فى كأس البقاء من ايدى القضاء فاصرف كل حرف من كتاب الهاء البهاء بما اشرقناك من شمس البداء و عرفناك من حكم الامضاء بان فى حقيقة الانشاء حكم عنصر الماء بمثل الهواء وان ذلك لهو المنهج البيضاء فى طلعة الحمراء و الورقة البيضاء و الصورة الصفراء و الشجرة الخضراء و ان ذلك تفسير من افق البيان لايات المعانى فى الأنفس و الآفاق و ان التفسير فى مقام البيان لا يمكن الاشارة فى الأماكن لانه هو مقام صرف الظهور فى طلعة الأحدية بنفى ذكر البحت و نعت البات و سبحان الله ربّ العرش عما يصفون فاذا تلجلجت لعرفان مقامات المعانى فاعرف ظهورات مقامات الأبواب بان السفهاء الذين يقولون بما نزل الله من قولهم هم اهل النار بعد طبقة الأولى و اولئك الذين لم يعتقدوا بعليّة آل الله عليهم السلام فى سلسلة الوجود و من لم يوقن بان من الله لا ينزل شيئاً الا بهم ولا

ص ٣٧٩

يرفع الله شيئاً الا بهم فانه هو من السفهاء الذين ليحشرون فى النار و انهم اليوم قوم يقولون للذين اتبعوا حكم الله و صلّوا لقاء بيت المقدس من قبل بان رضوا فى عرفان الأبواب بطلعة بحت البات و صرف ظهور النار فى رتبة التراب فانتم ان كنتم على حق فكيف يعرضون بذكر طلعة النار بين الناس

ويصمتون بعض الناس عما هم يقولون فيه من قبل وانّ اليوم متوجهون الى الكعبة بالصمت قل ان الحكم لله هو الذي يحيى ويميت ويأمر وينهى يفعل ما يشاء كما يشاء بما يشاء وانّ له المشرق والمغرب وما بينهما فان تصفوة علانية بين الناس فانتم كنتم عباده وان تغلقوا باب ثنائكم لما اكتسبت ايدي الناس فانتم كنتم اوليائه وانّ الله لغنى عما انتم تصفون ومن يقل انّ الأبواب الذين يحكمون باذن الله اموات في حكم الكتاب فاولئك هم اصحاب الاول عجل الله في نعمته واولئك هم الخاسرون وللناظر في اجمة الملكوت ينبغي ان يفسر القبلة بمحمد رسول الله ص في عرش اللاهوت والمشرق بالحسن عليه السلام في عرش الجبروت والمغرب بالحسين ع في عرش الملكوت وانّ ذلك صراط عدل للذين جعلهم الله في ارض الناسوت ولمن هو ناظر في جوهريات الدّائيات ينبغي ان يفسر تلك الآيه في

ص ٣٨٠

جنان الأحديّة وشعونات الواحدية و ظهورات الرحمانية بالآيات اللاهوتية والعلامات الجبروتية و الدلالات الملكوتية والاشباح الناسوتية بما شاء الله في نفسه و اذن لعبده وانّ ذلك رشح من طمطام يمّ جفر الاكبر فسوف ارشحناك باذن الله رشحاً يعلمك ما لم تكن من قبل وهو فاجعل طير المدف في غياهب تلك الكلمات الف اللينه ثم طير المصّف في مستسرات تلك الدلات الف المبسوطة ثم طاوس المتحرّك في كينونيات تلك الاشارات نقطة تحت الباء في الباء الاول ثم ديك المصيح في انيات تلك العلامات نقطة تحت الباء في الباء الثاني ثم اجمع عدّة احرف التي قد اشرفت عليك و احبها بحرف الف الغيبى الذي نار الابداع فحينئذ تشاهد تغرد مغرد الهوية في المنادى بمثل حرف النداء وتقر على نفسك حكم اولى الالباب بان ماهنالك لا يعلم الا بما هيئنا وانّ ذلك لهو الطننج المنشعب من طمطام يمّ القدر فاشرب منه و اسبق كل ما ترى فيه روح الايمان فان الرحمن قال الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان بشأن انت اليوم لدى الشمس والقمر في ارض الكاف بحسبان انهما لن يقدر

ص ٣٨١

ان يتكلما بمثل ما علمه الرحمن حكم القرآن بالبيان وان ذلك تفسير الآيه في عالم الابواب وان اردت ان تفسير الآيه في رتبة الامامة فايقن ان وجود المشرق لم يتحقّق الا بوجود الشمس وانها

قميص النبوة في طلعة حضرت الاحمديّة ص وانها لما افلت وجد المغرب في الحين وجاء الليل بالسواد الليل طلعت القمر آية الولاية بالنور الازهر وانه لهو الذي صرح بالكبرياء على عرش الاكبر وقال بعد ما قال في خطبة البيان انا المعنى الذي لا يقع على اسم ولا شبه وانا باب الحطة لا حول ولا قوة الا بالله صدق والله من صدق الله بالمنظر الاكبر في خير كتاب المرسل المنظر المبشر اقتربت الساعة وانشق القمر ثم قد خلق الله به النجوم الزهر الذين جعل الله عدتهم في القرآن اثني عشر وانهم الحج والبيت الحرام والشهر الاكبر وانهم وجه الله يتوجه بهم اليه كل من اقبل ثم ادبر وان الله كما فرض في عالم الأجساد قبله لقيام الأجساد في تلقائها فكذلك قد فرض الله في عالم النفوس والارواح والافئدة قبله ليتوجه اليها في الصلوة كل الناس ومن ينحرف عنها فانه هو بنص الصادق عليه السلام فعلى شكل الحمار ان اتقوا الله يا ايها الانسان في الصلوة الا تعبد الله ربك بذكر شييء سواه فان من عبد الله بنبي او امام او انسان فقد اشرك

ص ٣٨٢

بربه ولم يعبد شيئاً فاعرف سبل العبادة بمثل المعرفة كما قال علي ابن الحسين عليه السلام في دعائه في حين وقت آخر الليل في الشهر الاكبر الهى بك عرفتك اى عبدتك بك وانت دللتنى عليك ودعوتنى اليك ولولا انت لم ادر ما انت اى ولولا انت لم اعبدك وانت اذا عبدت الله ربك على ذلك الصراط قد وجدت لذة ذكره وعرفت مقام معرفته بانه كما هو عليه لن يعرفه ولن يعبده ولم يوحدّه ولا يحبه احد الا هو اذ ذاتيته مقطعة الممكنات عن العبادة والعرفان وان كينونته ممتنعة الموجودات عن الحكاية والبيان وان العبد يعبدّه بما تجلّى له به وهو في الحقيقة غاية فيض الرحمان في الامكان الذي لم يدل الا على الرحمن وانت يا ايها الشاهد طلعة الفؤاد في الليل الامداد لو تعرف حكم يا ايديناك من تأييد روح الملائكة لتوقن بحكم ما قال الصادق عليه السلام في الصلوة بانى ما زلت اكرر هذه الآية حتى سمعتها من قائلها بانه هو المتجلّى له به وان الذات لم يزل لن يقترب مع شييء ولم يتغير حالته وكل لو يشعرون فيما ينطقون في ذكر الله ليسمعون كما ينطقون فاذا عرفت حكم العيان فاجعل قبله فؤادك ظهور آية لا اله الا الله و

ص ٣٨٣

قبلة عقلك آية محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وقبلة نفسك من جعل الله اسمه اليوم بقية الله و هو خير للمؤمنين من انفسهم ان كانوا يعقلون وقبلة جسدك و هو بيت الله فى المسجد الحرام حيث قد جعل الله مسماه نفس الذى يحكم بين الناس بعلم التائيد و انه اليوم هو ذو بطش شديد بما ارتكب ذو فعل بعيد لما اقضى الله انه هو فعال لما يريدوا ان الناس لو يتوجهون فى عوالم المجردات بما فرض الله لهم و لم يتوجهوا فى عالمك هذا بما امر الله كل الناس لن يرفع الى الله عملهم وهم فى حين العمل على شكل الحمار لو كانوا يعقلون و انهم اليوم اموات ولكنهم لا يشعرون فاذا تثلثت بتجليات تلك الآيه المباركة فى المراتب المشهودة فاعرف معنى الآيه فى رتبة الأركان بانها شجرة لا شقيه و لا غريبه و قد جعلها الله قبلة فواد النبيين و الصديقين لان مبدء وجودهم قد ذوتت من تجلى جسم فاطمة صلوات الله عليها و ان الله قد فصل كلما قال الناس بالانبياء فى قبلتهم فى سر تلك الآيه ولكن اكثر الناس لا يشكرون و ان اردت مسلك الوعر و السبيل المستوعر فاصرف معنى الآيه فى شئونك نفسك و اسمع قول السفهاء من انيات العرضيات فى

ص ٣٨٤

سرك بان ما دليك عن قبلتك التى هى احكام احمد من قبل قل لذكر الله المشرق اى احمد و المغرب اى حامل وصايتة و انه لهو الوجه فى ملكوت الأمر و الخلق و قال ما قال فى اشاراته و انت لو تنظر الى سبحات مجد قدسه لتشهد ما اشرت لك و كل ما يخطر ببالك من احكام الدين بان الامر لو كان كذلك لكان احسن فهو من انيات المشركة لان الله هو حى قدير يجرى ما يشاء كما يشاء و ليس الفرق بين القول الذى يقول السفهاء ما وليهم عن قبلتهم او الذى يقول لو اظهر الله من عند عبده آيه فى القدرة او الذى حكى الله قوله فى القرآن فات بآبائنا و ان كل ذلك من جهات النقص و ان المسلم بقضاء الله و الرضى بحكمه يرى كل ما ينزل الله عليه بمثل ما يمكن فى الأماكن ولكن الأمر لا يشتهه عليك فان الامر لو كان كذلك فكيف يسئل متى يعفو بعض رجال المتوسمين من شئون قدره فلا وعرر لأنهم يسئلون من لسان القوم مثل ما دعى موسى و ابراهيم ع ربه و سئل ابو بصير عن الباقر عليه السلام و انهم فى نظر الواقع يسئلوا الا باذن الله و ان الشرف البالغ و النصيب الشامخ و الحظ الرفيع هو فى علم اليقين بظهور عين اليقين كما قال

ص ٣٨٥

عزّ ذكره لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً وحين الذي ظهر منتهى قضاء الله في حقه قال بمثل قوله في منتهى بهاء الله له فزت برّب الكعبة وانت يا أيّها السائل اذا وجدت آيات الفردوس في ظلال مكفهرات الا فريدوس علم الناس ما أنا اذا اعلمك باذن الله في ظهورات المتلجلجات والشؤونات المتثلثات والكينونيات المتشعشات والدائيات المتقدّسات والأنيّات المتلامعات وانه هو نزول الآية في مقام التّقاء وانّ السّفهاء الذين يقولون في حقّهم كلمة البعد فيحشرون في طبقة السّادس من النّار الذي هو ظلّ الجنّة في السّجين فكما ينبغي ان يطلع الانسان بمقامات اهل الجنّة ويميّز في هذه الدّنيا بين اعمالهم وكلماتهم فكذلك حقّ عليه عرفان طبقات النّار وأهلها ثمّ اعمالهم و كلماتهم كما امر الصادق عليه السّلام في كلامه قال وقوله الحق قال الله تعالى افترضت على عبادى عشرة فرائض اذا عرفوها اسكنتهم ملكوت جناني اولها معرفتى والثانية معرفة رسولى الى خلقى و الأقرابه والتّصديق له والثالثة معرفة اوليائي وانهم الحجج على خلقى من والا هم فقد والانى و من عاداهم فقد عادانى فهم العلم فيما بينى وبين خلقى ومن انكرهم اصلبته نارى وضاعفت

ص ٣٨٦

عليه عذابي والرّابعة معرفة الأشخاص الذين اقيموا من ضياء قدسى وهم قوام قسطى والخامسة معرفة القوام بفضلهم والتّصديق لهم والسّادسة مغرقة عدوى ابليس وما كان من دابة و اعوانه و السّابعة قبول امرى والتّصديق برسلى والثامنة كتمان سرى وسرّ اوليائي والتّاسعة تعظيم اهل صُورى والقبول عنهم والرّد اليهم فيما اختلفتم فيه حتّى يخرج الشّرح منهم والعاشرة ان يكون هو و اخوة فى الدّين والدّنيا شرعاً سواء فاذا كانوا كذلك ادخلتهم ملكوتى و آمنتهم من الفزع الأكبر وكانوا عندى فى عليين وانت فايقن بان ظلّ مرتبة سلسلة السّافل بالنّسبة الى سلسلة العالى جوهر السّم و اشدّ النّار لانّ الذى ينكر الوصى كان عذابه عذاب من انكر النّبى والوصى وكذلك انت فاصرف تلك القاعدة من مبدء الدرّة الى منتهى الدرّة وانّ اليوم فاعرض من عدّة احرف وجه المعكوس و اجعله سيئة من سيئة الأوّل فانه يكون جوهر كفره و ان الأوّل هو مظهر الدّواهى والثانى مظهر الشّرور والثالث نفس الشّيطان و ان الفرق بين كلماتهم فيكون بمثل ما جعل الله بين اعمالهم و ان انت تنظر بالواقع لترى التّطابق

ص ٣٨٧

فى اعمالهم بمثل اعمال الأولين من اقرارهم بالولاية و تبعيتهم بل انهم قد عملوا فى مقام الأيمان اكثر منهم لأنهم آمنوا و هاجروا و بلغوا و كتبوا كتاب التصديق و انّ الأولين لم يعملوا بمثلهم عذبهم الله بما اكتسبت أيديهم و انت لتعلم انهم مردودون فى مقابلة ابناء جنسهم و لا يرغب احد بذكرهم ولكن الله لما يذكرهم ليسخط عليهم فعرفناك بعض مقامهم لتبرء الناس منهم و كانوا بذلك من المعروفين و اذا عرفت حكم السفهاء فاعرف حكم البيت فانه اليوم قبلة لمن توجه من قبل بالبيت المقدس و انّ للناس حجّ البيت فرض من استطاع اليه سبيلا و ان المشرق قد اشرق بشرق ما يشرق من مشرق شرق اسم الولاية و انّ المغرب يطلع بعد افول ما يشرق من شمس الطلوع و انّ الله يهدى من يشاء بقوله هذا صراط الله فى السموات و الأرض فمن شاء ان يقبل و من شاء ان يعرض و من كفر فانّ الله لغنى عن العالمين و اذا علمت بجهات الستة فى تفسير الآية فاعرف فى رتبة النجباء حكم ربك بمثل ما القيت اليك فى مقام النقباء و لذا امرت الكلّ بان يعرفوا بحقّ أول مؤمن بآيات الكتاب و كذلك الحكم لمن اتبع ذلك الأمر المأب من ذروة الأخيار عباد الذين يسكنون فى حولى الى

ص ٣٨٨

منتهى ذرّ الأسرار حقّ على الكلّ بان يحبّونهم و يتبرّون من اعدائهم فانّ بهم تحركت المتحركات فى اجمّات اللاهوت فى رتبهم و انّ بهم سكنت السواكن فى اجمّات الجبروت فى مقامهم و من لم يعرفهم باسمائهم و لم يرض باتباعهم فاولئك هم الخاسرون و انّ الذين يسبون المؤمنين و المؤمنات ان لم يرجعوا الى الله و لم يتوبوا لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهديهم كبرت مقتاً فى كتاب الله ان يقولوا ما لا يعلمون و ان اعداء الله فى تلك الرتبة فكانوا اشدّ عذاباً من رتبة العالية فكن حليماً صابراً و امش معهم حتى تهديهم الى صراط العدل فانّ من يهدي نفساً فهو خير له ممّا يطلع الشمس عليه و كان كمن اهدى كلّ الناس ولكن اتق الله الا تميل اليهم و لاترض فى ارض الدّلة فان الله اقترن عزة المؤمن بعزة نفسه و انّ القوّة الله جميعاً و انّ كلّما نورناك و اشرقناك و عرفناك و ايدناك و ارفعناك و علمناك و ارشحناك من مراتب السبعة حظ اهل المعرفة و المتفرّس بنور الفراسة و لما كان للضعفاء من اهل الشريعة نصيب من احكام الحقيقة فاشير ببعض ظاهرات الآيات الشريفة و هو ان رسول الله ص قد صلّى فى المكة

ص ٣٨٩

ثلاثة عشر سنة تلقاء بيت المقدس و لما هاجر الى المدينة و استكبر ليهود بقول الكذب فاشتكى رسول الله صلى الله عليه و آله الى الله و اّنه فى الحين يقلب وجهه فى السّماء و انّ الآية هذه قد نزلت قبل آية التّى انا فسرتهما لك فلما اجاب الله دعوته نزل روح الأمين على قلبه و اّنه صلى الله عليه و آله كان فى الصّلوة و قد صلّى ركعتين من صلوة الظّهر و امره بالتّوجه الي الكعبة فاطاع امر الله فى الحين و صلّى الكلّ معه تلقاء الكعبة ثمّ بعد ذلك قد جاءت النّصارى و اليهود عنده و حاج بعضهم معه بما لا يلىق ذكره فى ذلك الكتاب و انا اذكر ما نص عليهم الرّسول ص ليكون ذكراً للعالمين و اّنه كما ذكر فى الصّافى قال الامام عزّ ذكره محل حديث طويل نقله الصّافى عن الاحتجاج فاذا علمت بحظ النّاس فاستمع رنّات نحل الملك ليطيّرناك على بساط الأّنس بين يدي الله و يعلمك نصيب الجنّ فى طلعة الفوآد و الملك و الحيوان و الثّبات و الجّماذ و من تلك الآية المباركة و اّنه يقول نصيب الجنّ فى طلعة الفوآد هيكل الأّنسان و نصيب الملك عرفان رتبة السّلمان و نصيب الحيوان شئون الجسّميه من اهل البيان

ص ٣٩٠

و لذا يعتقد النّملة بانّ لله زبانيّتين بمثل ما يعتقد الأّنسان بان له و صفيين مثل العلم و القدرة فسبحانه و تعالى كل يصفون انفسهم و يصفون مقاماتهم و لا يعرف الذّات كما هو عليه من تقدّيس الاسماء و الصّفات الآ هو و اّنه سبحان قد تجلّى لمثل النّملة بمثل تجليه للمشيّة سبحانه و تعالى عمّا يصفون و ان نصيب النبات هو الوصول بجسم الحيوان و انّ فى رتبة هيكل ولاية الكلّيّة هو الرّمان و لذا انتجبه من بين الأّثمار و جعل باطنه رحمة الكلّيّة و انّ الأّنسان اذا تناول فى يوم الجمعة ينور الله قلبه بعدة ميقات موسى ع و لا تترك الرّمان فى يوم الجمعة فانك اذا تناولته هنالك تجد ما وعد الله لك و انّ نصيب الجّماذ هو نفسه لان الله قد جعل ما فى قوّة سرّه الى علانيته و انّ الأّنسان اذا اخذه يسبح الله ربّه بانّه لا آله الا هو العليّ العظيم قال الله تعالى و كذلك جعلناكم اّمة وسطا لتكونوا شهداء على النّاس و يكون الرّسول عليكم شهيداً و انّ الله قد جعل فى مراتب الفعل اّمة الوسطى مراتب السّتّة التي هى الارادة و القدر و القضاء و الأّذن و الاجل و الكتاب و انّهم علل الانشاء و الشّهداء على اهل العماء و انّ الرّسول الشّاهد

ص ٣٩١

عليهم هو نفس المشيئة وان تلك السبعة هي مراتب آل الله في عالم التشريع وهو طبق التكوين لان اولى الالباب لا يعلم تجليات اللاهوت و ظهورات الجبروت و شئونات الملك و بروزات الملكوت الا بما اظهره الله في ذاتيات الناسوت وان ذلك تقدير محتوم من لدن خبير عليم و انت لا تنظر الى عالم الفعل و الانفعال بنظر بينونة العزلة بل انظر بطرف الصفة فان بمشاهدتك اليها ترفع الحجب و الأشكال و يستقر العلم بها على بساط القرب و الجمال و اننى انا كيف اشير بمعنى تلك الآية التى تنادى بمثل الشجرة في الطور و تقول لمن حولها بمثل ما انها قالت على جبل الظهور و انت لو كشف الله الغطاء عن بصائرنا لتسمع ندائنا من كل شطر و تقول ما شاء الله لك فى النداء سبحانك تبت اليك و انا اول المؤمنين ولكن لما خلق الله فى نفسى آيات ملكه لا شير ببعض ما اراد الله فى ذلك الكتاب و هو شهادة الرب عليك هى ابداعك لم يزل هو شاهد بمثل هو عالم و لم يك مشهود اولا معلوماً عنده و ان الله كان شاهداً على كل شىء و وجود كل شىء و ان دليل ذلك كان غناؤه و وجوده سبحانه و تعالى لا كيف لشهادته و لا علم لاحد

ص ٣٩٢

بجنابه و ان الى اليوم ما اذن الله تعالى لاحد بان لفتح ذلك الباب فى عرفان صفاته و اسمائه و انا لما لا مرد لى الا بدق الموت لاعطيتك ذلك الاكسير الاحمر و هو ان الانسان لم يك موحداً الا بعد نفى الاسماء و الصفات من طلعة حضرت الذات و ان ذكر صفات الثبوتية هو بعينه ذكر صفات السلبية لان علم الذى يثبت الانسان لربه فحكمه كان بمثل عدمه الذى ينفى لا تبديل لحكم الله و ان على المؤمن بالله فرض بان ينفى القدرة التى هى يعرفها بمثل ما ينفى العجز و ان ما نزل فى القرآن و قالوا اهل البيان فى اسمائه و صفاته هو لمكنسة الاوهام و اتى انا اليوم اءدب الكل بمثل ما قال على عليه السلام فى قوله بان كمال التوحيد نفى الصفات عنه و ان لب المراد هو ما اعطيناك فى قلم المداد فلا تصف بعد ذلك اليوم خالق العباد بصفات الأيجاد و احكم ما اشرقناك من حكم الفؤاد فان اكثر الناس لا يعلمون المراد و ربما كانوا بذلك ينكرون فيض الامداد و ان ذكر حكم ما ايدناك هو فى تفسير الآية بنفس ظهور البيان لها بها فيها و اذا اردت البيان فى هيكل المعانى فاشهد بان محمداً صلى الله عليه و آله كان شاهداً على خلق كل شىء

لشهادة المشيئة على كل المعلولات وانه هو شاهد على كل شيىء قبل وجوده وحين وجوده و بعد وجوده ولا يعزب من علمه شيىء فى السموات ولا فى الأرض وانه هو ذات الأبداع و كينونية الاختراع وقد انه يعلم كل شيىء ويشهد على كل شيىء بمثل ما انت تشهد على صورتك فى المرآت و لاتعظم فى سرك الله فان جوهريآت الافريدوسيات و الماديآت المتلجلجات و الكينونيات اللاهوتيات و الذاتيات الجبروتيات و الاسباب ملكيات و النفسانيآت الملكوتيات فى مقاماتها عنده مقطوعة و ان شهادة طلعة الذات لمن فى لجة الأبداع و طمطم يمم الاختراع لعلو ذاتيته التى لن يقترن مع شيىء هو بعينه شهادة محمّد رسول الله صلى الله عليه وآله لكلمة كن و ان هذه الكلمة بعد نقص قبضات العشرهى بعينها حرف الخطاب فى قول المخاطب عزّ ذكره و يكون الرسول عليكم شهيداً فاعرف ما اشرفت عليك من شمس طلعة الشهادة من مولاك العظيم و كن لله من الشاكرين فاذا ذقت ما عرفناك من شهادات نعت الذات و قطب دائرة الأسماء فى ملكوت السموات و الصّفات فايقن بشهادة امة الوسطى و النمرقة الكبرى و الحُجج العظّى و الشهادة العلى

فانهم شهداء على ذات الوجود بما احاط علم المعبود ولا يخفى عليهم غائية فى السموات ولا فى الأرض و ان مراتب شهاداتهم يختلف بمقامات البيان فمنها فى رتبة طلعة ظهور الذات و هو انهم كانوا عالمين بكل شيىء و لا وجود للمعلوم لديهم انقطعت الأسماء و الصفات و التجليات و الظهورات و الشئونات عن ساحة قدسهم و علو رفعتهم و كبر جلالتهم و عظم مقامهم لانهم كانوا محال المعرفة و اركان العظمة وهم فى ذلك المقام افقر الفقراء و اذلّ الدّرات لا يعلم احد بكيفية شهادتهم على الممكنات قبل وجودهم فى الأماكن الا الله الذى خلقهم و اشهدهم خلق السموات و الأرض و جعلهم على العالمين شهيداً و عنها انهم شهداء على موجودات لهم بهم بما تجلوا عليهم بانفسهم فى صقع امكاناتهم و تكوينياتهم و ان افئدة كلّ الدّرات عندهم كمثل ذرة ياقوت الحمراء فى كفّ احد منهم الله يعلم حقهم و يقدر بثنائهم و انا لا اعلم فى وصفهم بقدر ما عرفت التملة فى زبانية متجلية و بذلك اعترف بتقصيرى عندهم فكيف احصى ذكر بيان الاستشهاد فى شهادتكم

على العباد بعد ما يطوف الفؤاد في حول المداد ولا يعرف الا يحاذ فاسئل من جودكم عن
تعفو

ص ٣٩٥

عنى شهادتكم عليّ حيث لو اطلع به احد في السموات والأرض غيركم ليبيكى على بالترحم ما
دامت السموات والأرض فيا اهل الرحمة عفوكم ثم يا اهل العظمة سرکم ثم يا اهل القدرة جودكم
ثم يا اهل الهندسة فضلكم فأتى أنا اقل من ذرا قول اننى من المؤمنين ومنها انهم شهداء على الناس
بشهادة كل ذى نفس بما كسبت وان شهادة الافتراق فى لجة الاقتران وان فى كل اقل من عشر
تاسعة يشهد كل شىء عند الامام عليه السلام بما كسب من اللاهوتيات والجوهريات والروحانيات
والكينونيات فى الجنان الثمانية ثم من الجبروتيات والماديّات والمتلجلجات والذاتيات فى
السموات السبع وما ورائها من فلك الكرسي والعرش ثم من الملكوتيات والمشعشات والمتلألآت
والنفسانيات فى طبقات اقليم الثامن من ما لا يحيط به علم احد الا من شاء الله ثم من الناسوتيات
والعرضيات والشبحيات والانيات من مقامات اهل النار وما قدر الله فى الارضين حتى خائنة صدر
النملة يشهد بخيانتها بين يدي الامام عليه السلام وانه ليحكم عليها بما اكتسبت لنفسها باختيارها
وان شهادتها هى كانت نفس صورة عملها بمثل يشهد الصمت حين الصمت بصمتك والنطق حين
النطق بنطقك وانت تعرف بمثل ما اشهدناك فى اعترافى

ص ٣٩٦

بالشؤونات والظهورات كلما وقع عليه اسم شىء من لجة المشية الى طمطام يم الذرية فان يوم
القيمة ذلك الحين بين يدي الله وان تلك الكلمات تشهد بين يدي الامام عليه السلام باذن الذى
نزلنا فى ذلك الألواح اعترف بشهادتك على ما احاط علم الله واعترف لعجزه عن حَقِّك فاعف عنه
بفضلك فانا على ذلك من الشاهدين ومنها ما يفرح الشهداء باعمال الصالحات بمثل ما يفرح من
فى الرضوان بقاء الرحمن لأنهم هم العاملون فى هياكل اهل البيان ومنها يتغير لون لون الشهداء
باعمال السيئات بمثل ما يتغير طلعة لونك البيضاء الى مرآة الخضراء ويكون من احتمال السيئة ببكاء
يعسر النيران بضجيجة ويقول اللهم رب فالهمه التوبة فأتى أنا من المستغفرين فوربك يا ايها السائل
لو يعلم المذنبين كبر الذنب ما قربوه لان تغير وجه بقية الله الأعظم فى كل نار جهنم ولكن الناس

لا يفقهون و منها يشهد الامام عليه السلام بما يشهد الملكة عنده و ما لم يطلع به الملكة انه ع
ليستره و لم يذكره بجوده كما اشار عز ذكره في قوله بما ذكر محمد ابن يعقوب الكليني في الكافي
على ابن ابراهيم عن ابيه عن صفوان ابن يحيى عن اسحق ابن عماد عن ابي عبد الله ع قال ان
المؤمنين اذا اعتنقا

ص ٣٩٧

غمرتها الرحمة فاذا الزما لا يريدان بذلك الا وجه الله و لا يريدان غرضاً من اغراض الدنيا قيل لهما
مغفور ذنبكما فاستأنفا فاذا اقبلا على السائلة قالت الملكة بعضها لبعض تنحوا عنهما فان لهما شراً
و قد ستر الله عليهما قال اسحق فقلت جعلت فداك و لا يكتب عليها لفظها و قد قال الله عز وجل و
ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد قال فتنفس ابو عبد الله ع تنفس الصعداء ثم بكى حتى
احصلت دموعه لحيته و قال يا ابا اسحق ان الله تبارك و تعالى انما امر الملكة ان يعتزل عن المؤمنين
اذا التقيا اجلالهما و انه و ان كانت الملكة لا تكتب لفظهما و لا تعرف كلامهما و انه يعرف و يحفظه
عليهما عالم السر و اخفى و ايم الله لقد قضى الامر ان لا يكون بين المؤمنين اختلاف و لذلك جعلهم
شهداء على الناس ليشهد محمد صلى الله عليه و آله علينا و لنشهد على شيعتنا و ليشهد شيعتنا على
الناس و منها ما شاء ان يشهد الشهيد بمثل ما انت لما تريد ذكر التوحيد بقول لا اله الا انت و منها
لها شئون ما لانهاية الى ما لانهاية لها حيث يعرف طرف الناظر الى الفؤاد ما لا يسعه المداد و الى
ذلك المقام قد ختمت ذكر الاشهاد بماء المداد و اذا عرفت حكم الشهادة

ص ٣٩٨

في الائمة فاعرفها بظهور ما في خالص الشيعه ببعض منها كما أشار الامام ع في قوله و ان مراتب
شهادات الشيعه مختلفة بظهور مقاماتهم فمنها انهم ينظرون الى فؤاد الموجودات و يشهدون عليهم
بما هم يقولون و يعملون بانهم كانوا اتبعوا عند الذي جعله الله حجة عليهم فيشهدون عليهم بالايمان
و الا يحكم الله عليهم بالنيران و ما هو بظلام للعباد و منها ان سمعوا من كينونياتهم كلمه ما فرض الله
عليهم فيشهدون بايمان الخالص و الا يسئلون من الله لهدايتهم انه هو التواب الرحيم و ان كلما
ارشحناك في سبيل الظاهر و ان تحب ان تسمع رنات طير العماء و صفات طاوس القضاء و رنات
نحل الامضاء فالق ما في يمينك و ما خلقه الله في السمائل كلها و اصعد بروحك الى ساحة قدس

الفؤاد هنا لك فاستقرّ على كرسى ظهور مولى العباد وخذ حقّ الأيجاد و من مداد الامداد وهو ان الشاهد فى رتبة علّة الفاعليّة بالوجود هو الشاهد فى رتبة علّة الغائية بالذّكر الموجود بما تجلّى الله له به فى مقامه ورتبته وكما جعلّ الله الهواء شاهداً على الماء قد جعل التّراب شاهداً على ما جعل الله فوقها لانّ رتبة المتجلّى لم يظهر الا بمقام التجلّى وانّ كينونيّة التجلّى لا يظهر الا بذاتيّة المتجلّى بالفتح فاذا عرفت باسراق

ص ٣٩٩

شمس القدر فى بئر جهنم المظلم المقدر فاعرف حقّ الشاهد من المشهود والموجود من المفقود ولا تدع سرّ آل الله لمن ليس محمودا فى رتبة المشهود فان الملك وعرزكوان اجرّد خشن فاذا نظرت اليه بطرف البدء عسى ان يبلغك الرّحمن الى مقام معرفته والا فاتّق الله واحفظه فى وسط رمان اللاهوت وتفاح الجبروت وحدائق الملك والملكوت وسنابل النّاسوت فان من اشار اليه وتكلّم عنه فقد اتبع ما القى السّامرى بين النّاس وانه هو من الظّالمين وانّ اليوم اننى انا شاهد بعين الحقّ لمن دخل دين الخالص بالايّمان وانّ الذين انا اعرفهم باسمائهم واذن لهم بذكر كتاب العدل فهم شهداء على النّاس وعلى الكلّ فرض ان يعترفوا بحقّ شهدائهم ويتبروا من اعدائهم اذ ذروة الايمان وشرف الأنسان وعلم البيان هو ان يجعل العبد نفسه ممّن اشهده الله على تحت رتبته وانّ ذلك يحصل برجاء العبد من ربّه والنّظر ببدائه والخوف من عذابه والشّوق الى لقائه فكيف اذكر لك سبيل تغرّد فى قبضته الأولى فى اجمة اللاهوت وانّ المغرّد سجن فى بيت الصبر فوربك ان فى صدرى لعلماً جماً لو علمتلك لتكون احلى فى فؤادك من شرب خمر الفردوس من عين السّلسيل ولا يخطر ببالك

ص ٤٠٠

وهم الاينيّة بان كيف يمكن لمن اشهده الله خلق شبيء ان يحصل فى هذا العالم ذلك المقام فان الامر فى منظر الأعلى والأفق الكبرى لتكون كذلك اقرء حديث الذى قال الصّادق ع لمن اراد ان يمتحنه ياكل التمر فانه سرّ الامر وآنك اذا اتبعت حكم الله فى عالمك هذا فقد قضى فى علم الله بانك من الشّهداء وان عصيت فقد علم الله بانك لم تكن ممّن اشهده الله خلق ما فى تحت رتبته و ان علم ذلك المقامات هو من مقضيات الدّلالات ومعضلات العلامات ولم يطلع احد بسرّ ذلك

المقام الآ اذا عرف منزلة العدل بين المنزلين فاعرف حق ما اسقينك من ماء الآسن فان من الماء كل شىء حى افلا تعقلون فاذا تلجلجت بتلجلج عرفان الشهداء فاستقر فى ظل ظلال مكفهرات الافريدوس واعرف حق الوسطى فى لواء جرسوم الفردوس وايقن بان وسط الشىء هو مقام الذى يرجع اليه كل ظهوراته وشتوناته وهو المراد بالقطب عند اهل الرياضى من اهل الحقيقة وان العلم باصطلاح الفنون من اهل الرسوم ليس بذاته مقصود بالذات عند الكل بل لما كان علم تلك الرسول مقدمه لبعض الناس لمقام علم القرآن والأخبار قد اذن العلماء لبعض

ص ٤٠١

الرجال والآ لمن بلغ الله الى مقام الايقان ويعرف معانى آيات القرآن لا حظ له ولا فائدة لعلمها لان وضع علم المنطق هو لحفظ اللسان عن اللحن فى الكلام ولمن شرح الله صدره بالبيان وفتح باب المجرة على فطرته لم يحتج بعلم المنطق وفرض لمن اراد خالص ذلك العلم بان يوزن حكم الصغرى والكبرى بميزان كلامى ويأخذ النتيجة من قسطاس آياتى ولكن اكثر الناس لما يظنون فى قدرة الله بظن السوء لا يعلمون الأمر ولا يتفكرون وان كل ما عرفناك فى سبل الحدود شأن المستطيعين وان ما وراء عالم القلب لا ينفك الاشارات لان قطب عالم الأمكان هو اجل مقاماً ان يكونوا شهداء يقرن ويشهد بالدوائر النهائية واللانهاية وان آل الله هم اجل مقاماً من ان يكونوا شهداء على الناس وان الله ما قصد فى تلك الآية غيرهم حيث اشار الامام عليه السلام فى مقام الحد فى قوله عز ذكره ظننت ان الله عنى بهذه الآية جميع اهل القبلة من الموحدين افترى ان من لا يجوز شهادته فى الدنيا على صاع من تمر **يطلب** الله شهادته يوم القيمة ويقبلها منه بحضرة جميع الأمم الماضية كلاً لم يعن الله مثل هذا من خلقه يعنى الأمة التى وجبت لها دعوة ابراهيم كنتم خير أمة

ص ٤٠٢

اخرجت للناس وهم الأمة الوسطى وهم خير أمة اخرجت للناس وان بذلك الشأن اننى انا اذكر لك تلك الاحاديث المشرقة من سماء شמוש القدرة لتفسر للناس ما اذن الامام لهم ولا تنس فضل الامام عليه السلام فى قوله بان سلمان كان محدثاً وان الفرق ان حديثه آية وشبح بالنسبه الى حديث الامام عليه السلام قال عليّ عز ذكره فى حكم تلك الآية ايانا عنا بقوله لتكونوا شهداء على الناس فرسول الله صلى الله عليه وآله شاهد علينا ونحن شهداء الله على خلقه وحبته فى ارضه ونحن

الذين قال الله وكذلك جعلناكم امة وسطاً وقال الباقر عليه السلام نحن نمط الحجار قبل وما نمط الحجاز اوسط الانماط ان الله يقول وكذلك جعلناكم امة وسطاً قال الينا يرجع الغالى ويلحق القصر وعنه روى فداه نحن الأمة الوسط ونحن شهداء الله على خلقه وحججه فى ارضه وسمائه وان ما اشرقناك من هياكل آثار تلك الأخبار هو شأن الأخيار بان يشاهدوا طلعة الأسرار فى مواقع الأنوار و ان الإشارات الى بيان تفسير العلماء لا يلىق بحكم ذلك الكتاب لان محقق الصافى فسّر شهادة آل الله فى تلك الآية بيوم القيمة وان ذلك قشر محض لمن

ص ٤٠٣

وجد لذة اللب لا تهم كانوا شهداء الله لمن فى الأبداع والاختراع و ان كل الأيام عندهم هو يوم القيمة يحكمون باذن الله بين الكل ما احاط علم الله بل يوم القيمة عندهم خلق بمثل خلق كل شىء يشهدون عليه بمثل ما يشهدون على غيره وانهم هم اهل العظمة والسلطنة والقوة والقدرة والهيبة والهندسة والمشية والأرادة يرون الأشياء قبل وجودهم بمثل ما هم يرون ذرة التراب بعد وجودها بين أيديهم وانهم يحكمون لكل شىء قبل وجوده بمثل بعد وجوده لا يوارىهم الحجب ولا يعدل بذكرهم كل الصحف لا تهم كانوا فوق مدرك الجوهريات بما لا يحيط علم احد من الممكنات و من قال فى رتبة البيان فى حقهم ذكر شهادتهم على الناس فقد اشرك بهم فى علم الله و ان لم يستغفر الله ربّه فيكون من الظالمين قال الله تعالى و ما جعلنا القبلة التى كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و ان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله و ما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرءوف رحيم و لقد اشرقناك فى ظهورات تجليات نور الجلال بان الله قد خلق كل حرف من القرآن كخلق عالم الأكبر يحصى فيه كل ما احاط علمه و ان مما قضى الله

ص ٤٠٤

بالأمضاء و اجرى الله بالبداء هو الذى أنا اذا اشير اليه فى غياهب تلك الاشارات ليجذبك الى ساحة قدس عرش الأسماء والصفات وهو ان يجعل لحرف الواو اول حرف من تلك الآية جهة مجردة عن جهات الستة التى هى كانت جهة بساطته و حرف هويته التى يعبر عنها اهلها بالاسماء المقدسة و الظهورات الجليلة والتجليات الحقية والآيات الأفريدوسية التى كلها مذكورة فى ظلها و محدودة فى صقعها حيث يرى الناظر الى طرف الفؤاد كلما وقع عليه اسم اليجاد فى رتبة ظهور ذلك الحروف

فان نطق هو الله لا يدلّ الآ عن ابداعه ولا يحكى الآ عن اختراعه وان نطق به محمّد رسول الله صلى الله عليه وآله فهو حرف رتبة المعانى فى مقامه بان يعرف منه كلما نسب منه الى الله من ذاته و نفسه و روحه و كينونيته و انيته و جبروتيته و ما لا يحيط بعلمها احد الآ الله بحيث لو كشف القناع اهل الحقيقة عن طلعه و يطلق فيه ذات الله و نفسه بمثل نسبة الكعبة بيت الله اليه و كذلك يدالله و وجهه و امر الله و علمه ليشهد فيه باليقين بمثل ما يشاهد فى ذاتيته الرسول اطلاق تلك الاسماء المقدّسه من دون تشبيهه و لا استعارة كحقّ اليقين

ص ٤٠٥

ولكن اتق الله الا يرفع شيئاً من حدّ الذى خلقه الله له ولا تحل آيات اللاهوت فى الناسوت فان ذلك عمل النصارى فى اخذ شكل الصليب عن صورة المثلث فاذا تلجلجت بتشعشات شعاع بروق شمس البيان فى فلك الاول الظاهر عن الازل لا ازل الظاهر بالازل و تثلثت بتجليات ما لاح من نور صبح ازل المعانى فى فلك الثانى فاعرف امر الله فى رتبة الواو فى المقامات الخمسة من واو الأبواب و الائمة و الاركان و النقيب و النحيب بمثل ما عرفناك فى ظهور معنى طمطم يمّ الواحديّة بعد الأحديّة و ان يذوق ما انا ذقت من عرفان تلك المراتب اللطيفة لتعرف حكم الواو فى تلك المراتب و لا يشبته عليك فى اخذ النتيجة بعد المقدمتين الاولين و يعرف امر الله فى احرف كظهور الظاهر عن ظهوره فى ملكوت العماء و الأسماء و أنّ ذلك حكم جهة تجرّدة التي تغرّد بما غرّدت فى مستسرات حروف الأبداع و الأختراع و كذلك انت تعرف فى جهة الا ثنينية التي يعبر عنها بالاثنينية عكوس المراتب الا ما يطلق له اسم و لا سمّه فى الخلق حروف نور الذى لا ظلّ له من مراتب المعينة من الكم و الكيف و الحد و المكان الى ما احاط

ص ٤٠٦

علم الرحمن سبحانه ان لا آله الا هو العزيز الوهاب و أنّ ما عرفناك فى معنى الآية هو فى طريق الحد و ان اردت سبيل الباطن فاعرف من ذكر القبلة ركن اخضر العرش و هو الولاية التي كان المؤمنين بها موقنة فى آل الله ائمة الدين و من حكم انها لكثرة ركن احمر العرش ليظهر من يتبع الرسول فى البيت الحرام و من يعرض من حكمه و يتبع قبلة الأولى و لذا نسب الله الهداية للناس بذكر اسم نفسه و وعد الا يضيع ايمان احد بعد ان يتبع امر الله فى ركن الأحمر لان الامر اذا نزل فى رتبة القضاء فيمضى

حكمه وما يجرى عليه البداء بامر الله سبحانه وان ذلك تقدير محتوم من لدن عزيز الحكيم وان ما عرفناك الان فى ذلك السبيل سر من لجة الأحديّة ونور من طمطام يمّ الوجدانية وطلسم من طلسمات السريانيّة ورمز من احكام صورة الانزعيّة فاعرف حقها و اکتّمها الا من اهلها فاتى وكل الى الله يحشرون و اذا اردت مسلك الظاهر فى التوحيد فاجعل كل الحروف حرف الهاء واجعل الهاء ثناء لمن ينطق فى آيات السناء بحكم البداء قبل القضاء و بعد الامضاء و قل لمن يشاء كما يشاء بما يشاء من اهل الانشاء ما نزل الله فى تلك الظلمات الظلماء الصماء الدهماء العمياء الصيلاء

ص ٤٠٧

الجهناء الطخياء الغبراء لكل على مقام عرفانه امر الله و كتمان سر الله و اعتصامه بحبل الله و تكلائه على الله و لاكن اتق الله فى هذا الصراط فانه اجرد زكوان وعر خشن كئود زلول فيه سباع البر عن شماله و عجائب البحر عن يمينه و لاينجى احد الا اذا لم يلتقت شئون الامكانى و يرى طلعة تحت الهاء فى كل فناء بات بطرف المتجلى و ظهور التجلى فاذا استقام على ذلك المقام فانه هو من الخاشعين و ان اردت المعنى على طريق الظاهر فلا سبيل اليه الا بالسنة القوم و هو الذى ذكر الامام عليه السلام فى قوله حيث قال عز ذكره فى مقام التنزيل يعنى انا لنعلم ذلك منه جود بعد ان علمناه سيوجد قال و ذلك ان هوى اهل مكة كان فى الكعبة فاراد الله ان يتعين متبع محمد ص ممن خالفه باتباع القبلة التى كرهها و محمد ص يامر بها و لما كان هوى اهل المدينة فى بيت المقدس امرهم بمخالفتها و التوجه الى الكعبة ليتبين من يوافق محمد فيما يكرهه فهو مصدقه و موافقه و ان كان الصلوة الى بيت المقدس فى ذلك الوقت لكبيرة الا على الذين هدى الله و عرف ان الله يتعبّد بخلاف ما يريد المرء لتبلى طاعته فى مخالفة هواه و ما كان الله ليضيع ايمانكم يعنى صلواتكم ان الله بالناس

ص ٤٠٨

لرؤف رحيم و كلما ارشحنك من ظهور لجة بحر المشية و شئون طمطام يمّ الارادة و هيبة سر قلم القدر و بداء نهر القضاء و امضاء يمّ الأوّل و اجل عين الافريقيه و كتاب طلعة كينونية البهاء فى قمص الشعشاء هو حرف من تفسير ظاهر الباطن و حجاب اصفر من حجابات الحوراء التى قد خلقها الله لظهور تلك الشئون فى ظلها عرفها من لا يعرفها بغير طلعتها و جهلها من يعرفها بقمص طلعتها و ان

عرفت ما اشركناك و اشرقناك و ايدناك و نورناك فقد شهدت مواقع الفصل و عرفت مواضع الوصل و وصلت الى لجة الفصل و قطعت عن مقام العدل فى الخوف و قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله ما هذا الا ملك كريم و ان تحب ان تشاهد كينونية تلك الآيه فى مقام بحر توحيد و طمطمائم تجريده فاستمع احكام اللاهوت من هذا الطير المتصف فى جو العماء و احكام الجبروت من هذا الطاوس على جبل فاران و احكام الملك من هذا الطير المدف فى هواء اسماء الانشاء و احكام الملكوت من هذا الديك الذى يصيح فى افق العرش و يقول ان الاول ركن الأبيض لظهور توحيد الذات و الثانى ركن الأصفر لطلوع توحيد شمس

ص ٤٠٩

الصفات و الثالث ركن الاخضر لظهور توحيد الأفعال و الرابع ركن الأحمر لاثبات توحيد العبادة فى تلقاء طلعة حضرت الذات ما تجلى للمتجلى كما تجلى له به و اصعد حروف الهجائية من تلك الآيه الى مقام ظهور فوآدها لتشهد على كل حرف ما اسمعناك من تغرد مغرد الثناء على جبل القضاء و ما اريناك من ظهورات الطواويس و الحانها فى حكمه البداء و ان ذلك لهو روح اكسير العلم بان يترقى العبد كل السواكن الى مقام التحرك و يظهر علل وجوده فى رتبة المعلول و ثمر عليّة الغائية فى رتبة المفعول و صدقه و ان ذلك قول الرضا عليه السلام بان اولى الألباب لا يعلم ما هنالك الا بما ههنا و ان الى اليوم ما فتح احد باب ذلك العلم بان يصعد الحروف الى مقام تجريده و يبلغه الى سر توحيد فاعرف حق تلك الأيام و اشكر الله ربّه فان الشمس ما طلع عليه بمثلها و ان اردت ان تطلع بسر الآيه بمثل ما انا عرفتها فابسط احاطة علمك و اجعل قبلة التى كنت عليها نفس ظهور الكاف فى المشية و هو ينتزل باذن الله و يصير فى السماء لركن الأبيض بيت المعمور ثم فى الأرض لركن الأصفر ثم لركن الاخضر الكعبه بيت الله الحرام ثم لركن الاحمر

ص ٤١٠

فى يوم الذى شاء الله قبر الحسين عليه السلام و ان كل ذلك حلال محمد ص الى يوم القيمة الذى لم يتغير فى دهر الدهور و سرمد الظهور و لذا صلى محمد رسول الله ص بعد ما بعث بامر الله الى بيت المقدس ثلثة عشر سنة بمكة لايات الولاية فى طلعة النبوة و بسبعة شهر بالمدينة لظهور البلائه فى البلائه و ان ذلك طبق عالم العلوى حرفاً بحرف و انت تعرف امر الله من بدء وجود الذرة الى منتهى

اول المشيئة فى كلمة كن الى آخر مراتبه بالوصول الى الدرّة تمام ظهور كلمة كن الآ ما لانهاية لها بها منها فيها اليها بمثل ما اسمعناك رنات عسكر سلطان نحل اللاهوت و الحان طيور العماء فى اجمّات الجبروت ورنات طاوس الفردوس وشنونات قاموس الافريدوس و ظهورات جرسوم القدس و صفات ديك العرش فى اجمة الملك و الملكوت و أنّ ذلك تجلّى من تجلّيات نور الأبداع يحيط بعلمه من عباد الرّحمن ما شاء الله لهم أنّه هو ذو فضل قديم و عليم بما اراد عباده فى سبيله سبحانه و تعالى عمّا يصفون . انتهى

رسالة اعتقادية خطاب به منوچهرخان

ص ٤١١

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يهدي من يشاء ويضل من يشاء واليه كل الخلق يرجعون وان الصلوة علي محمد رسول الله واوصياء الذين قد جعلهم الله ائمة الدين واركان اهل اليقين ونزل الله حكمهم في القرآن حيث قال عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعلمون والسلام علي الذين اتبعوهم في كل شان والذين هم بهم مومنون وان النعمة معدة للذين يعرضون عنهم بعد ما هم به يؤمنون.

وبعد لما سمعت ان بعض الناس قد عرضوا بمحضر حضرت العالي بعض الكلمات التي ينبغي في ذلك المقام ان اذكرها في ذلك الكتاب فابتدأت بذكر تلك الكلمات لثلا يظن احد في نفسي دون الحق وان ذكر بعد علمه بما انا ذا ذكرته في ذلك الكتاب ليكون حكمه مشهودا عند الله واولي العلم من خلقه وان الان فلا شك ان الدين لم يتغير ولا يتبدل وان اعتقادي في احكام الدين هو الذي انا ذا اكتبه الان في ذلك الكتاب وكفي بالله ومن عنده حكم الانصاف علي شهيدا فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد ذاته بذاته بانه الفرد لم يزل كان بلا وجود شيء معه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان لم يك شيء في شان معه وانه المتقدس عن المثل والمتعالي عن الشبه ولا له وصف دون ذاته ولا اسم دون كينونية وكل ما وصفه الواصفون في صفات نفسه و ذكره الذاكرون في اسماء ذاته فهو مردود الي انفسهم وهو الاجل من ان يعرف بخلقه او ان يوصف بعباده بل خلق الاسماء والصفات ليعبده كل الموجودات بها وينزهوه عنها و هي صفات مخلوقه واسماء حادثه خلقها الله لمكنسة القلوب والاوهام وانه كما هو عليه في عز الهوية و جلال الصمدانية لن يعرفه الا هو سبحانه وتعالى عما يصفون واشهد لمحمد رسول الله صلى الله عليه وآله بان الله قد انتجبه من بحبوحة القدم علي مقام تجليه وجعله مقام نفسه في الاداء والقضاء اذا انه لن يدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير واشهد لاوصياء محمد

صلى الله عليه وآله وفاطمه صلوات الله عليها بما شهد لهم في علم الغيب بانهم اركان التوحيد و ظهورات التقديس وعلامات التفريد ودلالات التمجيد وانهم عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعلمون و اشهد ان من اعتقد في حقهم دون العبودية المحضة لله سبحانه او جعل فضل احد منهم مثل رسول الله فقد سلك مسلك الخطاء وكان من الظالمين و اشهد اني عبد آمنت بالله وآياته و اتبعت حكم القرآن و ما اردت في شان الا حكم الله الخالص و ان الذين يفترون علي بما اتبعت اهوائهم فليسوا مني و انا منهم بري و لقد حدثت الناس بما اكرمني الله من العلم فمن شكر فانما يشكر لنفسه و من كفر فان الله لغني عن العالمين و مما كان بعض ان يظنون في ذلك العلم دون ما اراد الله في الكتاب لا ذكر رشحا من مقاماته و دليلا من اهل ذلك الفن عليه ليتبين الحق عن الباطل و يكون الكل بذلك من الشاكرين و لقد اكرمني الله في مقام العلم شئونات اربعة فمنها شان العلم حيث يدل عليه ما فصلت في ذكر النبوة الخاصة و من اراد ميزان الفصاحة في ذلك المقام فليمتحن العلماء ممن هو مسلم في ذلك الفن حتي يتبين لهم ما يدعون منها شان المناجات حيث يجري بفضل الله و منه من قلبي من ستة ساعات الف بيت من المناجات التي دالة علي عرفان مقامات التوحيد التي لا يقدر احد ان يدركها بحقيقتها الا من كشف سبحان الجلال من غير اشاره و ان ذلك لهو الكفاية لمن له قلب و دراية كما ذكر جامع البحار رحمة الله عليه بان الصحيفة السجادية تكفي في الفصاحة لمن اراد ان يفهم مقامات اهل العصمة صلوات الله عليهم و يصدق بما قدر الله لهم حيث قال اكثر العلماء انها زبور آل محمد صلى الله عليه وآله و ان ذلك في الحقيقه امر صعب و ان الي الان قد كتبت كتبا كثيرة و لاعلم ان غيري لو اراد بحقيقه الفطرة ان يكتب مناجات واحدة لم يقدر و كفي بذلك لي فضلا من عند الله و كفي بالله و كيلا و منها شان الخطب حيث يجري من قلبي كلمات عاليه التي يشتهبها علي الذين لا يطلعون بحقيقة الامر انها من خطب اهل البلاغه و من اراد ان يطلع بحقيقه خطبه من ظاهرها و باطنها فليرجع الي العلماء فان بذلك يكشف قناع المطلب عن الذي يتكلم بالفطرة الواقعية بالذي لا يقدر ان ينشأ خطبة بدون نظر و فكر و ان الي الله يرجع الاحكام في المبدء و الاياب و منها شان اهل الفصاحة في الكلمات العالية التي

لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل حديث منها لن يستطيعوا ولن يقدروها ولو كان الكل علي البعض ظهيرا وان من ذلك الشان ما اظهرت للجناب المستطاب ادام الله ظله واذا اراد بحقيقه البيان فاذا يلاحظ كتاب العدل فانه يميز ميزان البيان عند جميع مراتب التبيان وان بمثلي لو استشهد بمن صدق تلك المقامات لا ينبغي لان الذي يبلغ الي مقام باثر نفس فكيف يقدر ان يعرف بحقيقتها ولكن للمشتبهين من دون اهل الانصاف اذكر اربعة كتب التي كل واحد منها نزل من عند ذي فن من العلوم التي لا يقدر علي ردها بعض الناس وان بعد تلك الظهورات من دون علم يحصل من عند الناس لو ينصف احد بحقيقة الانصاف ليشهد ان شان من تلك الشئون يرفع التعارض و الاختلافات بين العلماء ويرجع الكل الي حكم واحد وان بعد علم الكل بتلك الشئون لو اراد احد من العлма ان يباهل معي لاحقاق الحق وابطال الباطل بما نزل في الحديث من شمس العظمة والجلال فاني انا احب لاطهار يقيني في دين الله وكفي بالله علي شهيدا ومن يقدر من العلماء على ان ياتي بحديث لنقض تلك النعمة فعليه فرض بان ياتي به بالفطرة والقوة او ان يعترف بعجزه ونعمة ربه ومن اتطلع ولم يات للتبين وقال حرفا في حقي دون حكم القرآن او لم يقم في مقام المباهلة فعلي الله حكمه وليس لاحد بعد تلك الاشارات حجة علي فمن شاء ان يقبل ومن شاء ان يعرض واني قد اتمت ذكر النعمة لئلا يقول احد في حقي ما اتبع هواه ويبلغ احد حكمها باذن حضرة العالي الي العلماء وكفي بالله علي شهيدا. انتهى

توقيع معراج

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٤١٦

الحمد لله الذي تجلي للمكنات بظهور المشيه لها بها ليعرفن كل الممكنات ما جعل الله في حقايق ذاتيات كينونياتهم من مقامات الفعل و ظهورات الانفعال حتي قد علم كل مقام نفسه و عرف حكم مبدئه فيما قدر الله له في كل شان به بما لانهاية له به اليه ليشهد في مقام الامكان بما شهد الله لنفسه لخلقه بانه لا اله الا هو العزيز المتعال

و بعد لما سئل الجناب المستطاب في مقام الخطاب بيان الاشكال الذي هو معروف بين رجال الاعراف بان جسد النبي صلي الله عليه وآله كيف يمكن في زمان واحد و مكان واحد بان يحضر في جميع اصقاع الوجود من الغيب و الشهود و ان الحق لا سبيل لاحد الي عرفان تلك الرتبة السنيه الا بعلم الامر بين الامرين سر القدر لان للاشياء مراتب ثلاثة فمنها رتبة السرمد و هو مقام الفعل و ان الله قد جعل له بدايه في نفسه الذي نعبر في بعض المقامات بالقدر و ما جعل الله له نهاية في مقام الظهور لعدم نفاذ الفيض في رتبة الوجود و هو مقام محمد و اوصيائه صلوات الله عليهم حيث لا يقدر احد ان ياخذ من حكم تلك الرتبة شيئاً و منها رتبة الدهر و ان له في علم الله بدءاً من مقام السرمد و ختما في مقام البطون و هو مقام ساير الممكنات من مراتب الجوهريات في عوالم المجردات و منها رتبة الزمان و ان الله قد جعل له حدا في البدء و الختم و انه يتحقق بوجود سير الافلاك و اذا ثبت حكم المراتب فلاريب ان الفواد في الرتبة الاولي يعرف بان الشيء له كان المراتب ثابتة و كل الظهورات حاكية لان الجسد الكلي الذي جعل الله حامله محال الفعل يحكى عن مقام ذاته الذي يدل على مقام السرمد لان جسد النبي في ليلة المعراج مع انه كان في بيت الحميراء بما ورد في الخبر فقد ثبت بالاجماع انه كان في السماء و مراتب الجنان و النيران لانه كما ان ذاته لا يحجبه شيء في عوالم الامكان فكذلك الحكم في جسده و ان العقول لما لم يقدر ان يشاهدوا الامر بين الامرين و حكم السرمد في حكم اليقين و لذا ما قلت في المجلس ينصرف العقل

عنه بحكم الحديد حتى اعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع في رتبة الجسد ولو شاء الله و اراد
لابين حقيقة هذه المسئلة بسر الواقع والحكم البالغ في مقامه ليعرف الحكم من عرف الامر في
مقامات الظهور ولا يحتجب عن مطالعة نور الغيوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و الي
ذلك المقام قد اخذت القلم من الجريان و الي الله يرجع حكم البيان في المبدء و الاياب و سبحان
الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

توقيع ميرزا سعيد اردستاني (سه سوال)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٤١٩

الحمد لله الذي ابدع في كينونيات الخلق آيات ظهور قدرته ليعرفه كل الموجودات بما تجلي لهم بهم بآيات صمدانيته و ليوحده بما شهد لذاته بذاته في ازل الآزال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم ياخذه وصف من شيء و لا نعت عن شيء و لا يذكر معه شيء و لا يقدر احد ان يصعد اليه في شان و لا يذكر في رتبة شيء سبحانه و تعالي لم يزل كان بلا تغيير و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و ليس له شبه من الذات و لا مثل في الصفات سبحانه و تعالي قد اخترع المشية لوجود الجوهريات و الاراده لتعين الماديات و القدر لهندسة الكينونيات و القضاء لظهور الامضاء في الذاتيات و الاذن و الاجل و الكتاب لتمامية القابليات في رتبة الانيات ليعرف كل بذكر تلك المراتب حق مظاهر تقدسيه و آيات تفريده في ملكوت الاسماء و الصفات و ما قدر الله في علم الغايات و النهايات الي ما لانهاية لها بها في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب و الحمد لله الذي ابدع جوهريات كينونيات الموجودات لظهور آثار قدرته في الاختراع ليشاهدن كل الذوات في المقامات التي قدر الله لها نور طلعت و ظهور مشيته و آيات قيوميته بانه لا اله الا هو العزيز المتعال.

و بعد لما سئل جناب السيد التقي و السند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه و بلغه الي غاية ما يتمناه من امر آخرته و دنياه من ثلاثة مسائل مشكلة التي ذهلت العقول عن دركها و ذلت اقدام بعض الحكماء في بيانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقيقة البيان بما جعل الله في الكيان بالبروز الي العيان و انا اذا اقول لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فلا يخفي عليك ان جوهريات معاني العلم لم تدرك بكلمات اهل الجدل لان الحقيقة في عرفان تلك المسائل هو كشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غير اشارة الانفصال و لا الاتصال كما امر علي لكميل بن زياد النخعي حين سئل عنه عن الحقيقة قال كشف سبحات الجلال من غير اشارة قال زدني بيانا فقال محو الموهوم و صحو المعلوم ثم قال زدني بيانا قال هتك الستر لغلبة السر ثم

قال زدني بيانا قال جذب الاحدية لصفة التوحيد ثم قال زدني بيانا فقال نور اشرق من صبح الازل فيلوح علي هياكل التوحيد آثاره و لقد شرحت اشارات ذلك الحديث في مقامه و ان الان ليس المقام البيان و لقد ذكرته بعرفان حقيقه البيان بان بعض المسائل لم يقدر العبد ان يحيط بعلمه الا بعد كشف الاستار و الحجب و حمل النفس علي الرياضات الواردة في الصحف لان النفس في مقام العرضيات و الشبهيات لن تدرك الا شيئا محدودا فاذا ترقى عن مقام الطبيعه و دخل لجة الاحدية التي قال علي رب ادخلني في لجة بحر احديتك و طمطم ام وحدانيتك ليقدرا ان يشاهد حقايق العلوم كما هي و لذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم يقدر ان يدركوا كمثل علم القدر حيث لما سئل عن الامام فقال بحر عميق لا تلجه ثم لما سئل ثانيا فقال ليل مظلم لا تسلكه ثم لما سئل ثالثا فقال لا يعلمه الا العالم او من علمه اياه و ان بذلك نطق ذلك الحديث من علي حديث قال روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية و لا بقدره الصمدانية و لا بعظمة النوارية و لا بعزة الوجدانية بحر ذاخر موج خالص لله عز و جل عمقه ما بين السماء و الارض عرضه ما بين المشرق و المغرب اسود كالليل و الدامس كثير الحيتان و الحيات يعلم مره و يسفل اخري و في قعره شمس تضي و لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عز و جل في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بس المصير فلما شاهدت الامر في جوهريات العلم بما قرئت عليك من الاحاديث المشرقة من شمس العظمة فلا ريب ان تلك المسائل هي من معضلات الحكمة التي لا يتبين بحقيقتها من قياسات الحكماء اليوناني ولكن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الايمان من دون تعليم و لا اخذ بيان اشير اليها بدليل الحكمة التي ثبت بها المسائل في منتهي مقام العرفان و هو، اما الجواب عن بيان بسيط الحقيقه التي ذكرها الحكماء لاثبات الوجود بين الموجد و المفقود فلا شك ان ذلك باطل عند من له رايحه مسك من الانصاف بدلائل محكمه فمنها العقل حيث يشهد

بان ذات الازل ليس معه غيره وليس له صفات دون ذاته متغايره المعني لان غير ذلك يلتزم التجزيه والاقتران والتغير والافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه وان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلك الا الافك بان يقول بقدم الكثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب وان ذلك حكم ممتنع محال لان الذات لم يزل لم يتنزل وليس في رتبته ذكر من غيره وانه الحق وما سواه خلقه ولا ثالث بينهما ولا ثالث غيرهما وان الذي اضطرت الحكماء بذكر الاعيان الثابته في الذات وذكر بسيط الحقيقه فهو من اثبات علمه جل شاناه حيث يقولون ان العلم لا بد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الكثرات في الذات فتعالي الله الملك العدل ان ذنبهم هو من اجل القياس حيث يريدون ان يعرفوا الذات بمثل خلق الممكنات فتعالي الله عن ذلك لان علم الله هو ذاته وان حيوته هو ذاته وان قدرته هو ذاته وكذلك حكم الاسماء التي تذكر لمكنسة القلوب والاوهام بلا تغيير مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حياته وان في الحيوه لا يحتاج بوجود حي فكذلك الحكم في العلم انه سبحانه كان عالما في ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بين الحيات والعلم في الذات فقد سلك مسلك الخطاء لان ليس في الذات تغاير كما صرح بذلك معني الحديث المروي في الكافي حيث قال الامام لم يزل الله عزوجل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور فلما احدث الاشياء وكان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم والسمع علي المسموع والبصر علي المبصر والقدرة علي المقدور قال قلت فلم يزل الله متحركا قال فقال تعالي الله ان الحركه صنعه محدثه بالفعل قال قلت فلم يزل الله متكلما قال فقال ان الكلام صفة محدثة ليست ازلية كان الله عزوجل ولا يتكلم وان الله في كل شان كان عالما بكل شيء بمثل يوم الذي لم يك ذلك الشيء المذكورا ولا يعلم احد كيف ذلك الا الله سبحانه وان ذلك دليل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد وان آيات الآفاقية والانفسية فطبق ذلك الحكم لان العجز في كل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو كان الذات بسيط الحقيقه للكثيرات فلم يك شيء الا نفس ظهوره وان البداهه تحكم بفساد ذلك الحدود الخلق وعجزهم وافتقارهم الي المبدء الفياض وان علي ذلك يحكم

صريح القرآن في قوله عز شانه بعد رد النصاري ثالث ثلاثة انما هو اله واحد لان الذي يحكم بسيط الحقيقه يخرج الاعداد عن حد الحدود وان ذلك باطل بمثل قول النصارى لان في ذات الاحد لا يذكر شيء سواه ولا معه غيره وان علي طبق ذلك حديث النبي حيث قال عز ذكره ردا للنصاري ومن هذا اخذت النصاري شكل الصليب وحل اللاهوت في الناسوت فتعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا فاذا عرفت ما فصلت في تلك الاشارات لتوقن بحقيقته الجواب في مقام الخطاب.

وان ما سئلت من بيان مسألة القدم والحدوث فلا شك ان ذات الازل قدمه كان نفسه وازله كان ذاته وليس معه غيره حتي يقدر ان يوصف قدمه انقطعت الاسماء والصفات عن ساحة قدسه واضحلت الآثار عن الصعود الي مقام كبريائه فكل ما يشهد به خلقه ويعرفه عباده فهو من حظ الابداع ونعت الاختراع وانه اجل واعظم من ان ينعت بخلقه او يوصف بعباده سبحانه وتعالى عما يصفون فلما ثبت وجود ذات القديم بوجود نفسه لا دونه حيث اشار علي يا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء وان له مراتب اربعة فمنها رتبة ازل الظاهر في الذكر الاول والقدم الظاهر في مقام الفعل وهو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة الاستدلال عن ازل ذاته وقدمه كما قال علي انا صاحب الازلية الثانوية وقال في وصف رسول الله في خطبة يوم الجمعة والغدير واشهد الله ان محمدا عبده ورسوله استخلصه من بحبوحة القدر علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس والمثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا كان لا تدركه الابصار ولا تحويه خواطر الافكار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير ومنها رتبة السرمد وهو مقام ظهور الفعل الذي ليس له بدء الا من نفسه ولا له ختم في كل شان وهو عالم قصبات الاربعة عشر وليس لاحد في حقيقته عالم السرمد نصيب دون محمد وآل الله وان بذلك المقام اشترت في ليلة القبل لمن سئل من مسألة طي الارض في زمان واحد ومكان واحد حيث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلك المقام بعد البيان لغموضه المسئلة والانجماد القابليات عن الذوبان في معرفة البيان بعد التبيان ومنها عالم الدهر وله بداية وليس له نهاية ومنها عالم الزمان وانه يعرف

بحد الاولية و الآخريه من الساعه و اليوم و الشهر و السنه لانه يحصل بحركه الافلاك لا دونه و ان ذلك جهات الحدوث حيث لم يخل من هذه الاربعه و ان الدليل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غير ذلك لا يمكن في الحدوث و لا له دليل في مبدء ذكر الاول الذي هو المشية دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحت لم يزل لن يقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان يساوقه ذكر من غيره و ان كل الوجود من الغيب و الشمهود دليل بحدوث عالم الاكبر لحدوده و اختلافه و ليس فيه شبهة بالحقيقة الواقعيه لان الذات لم يزل يبدع الفيض باختياره و ان علة الاختيار في كل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختيار لا دونه و ان ذلك سر القدر الذي هو اوسع عما بين سماء القابليات و ارض المقبولات و ان ما ذكرت في بيان القدر و الحدوث فهو من مقام الحدود و ان الذي اردت جنابك بيانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي يستدل الحكماء بعلية القدم له و ان ذلك خلاف ما يعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم يك علة شيء و لا يساوقه شيء و لا يذكر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم يزل كان بوجود نفسه بلا ان يذكر معه شيء او يكون في بساطة ذاته ذكر من الكثرات فتعالي الله عما يقول الحكماء بان علة الحدوث هي قدم الذات و يريدون بذلك اثبات الربط بين الحق و الممكن و اثبات الاعيان الثابته بصرف لطافة البسيطة في الذات و ان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلك لان قدم الذات لم يزل لن يقترن بشيء و لا يساويه شيء و لا يذكر في رتبته شيء ليكون علة الكثرات لان شرط العليه جهت الاقتران و التشابه و الذكر في مقام المعلول و ان ذلك ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي ليس فيه ذكر شيء من خلقه بل ابداع عالم الحدوث بابداعه الذكر الاول لا من شيء و جعله دليل عرفان قدمه و ازله ليستدل الممكنات في مقامات عرفان ظهورات ازليته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئونات الخلق و ان دون ذلك في الحدوث ممتنع و ان ذلك الحدوث الذي هو اول ذكر الابداع و آية بالنسبة الي المعلومات يطلق عليه اسم القدم و ان الله قد ابداع الذكر الاول الذي هو المشية من العدم البحت الذي ليس له ذكر في الامكان و ان ما اضطرب الحكماء بذكر العدم البحت في رتبة الخلق و ذكر عليه ذلك العدم من قدم الذات فهو من حدود

ابصارهم التي لا تقدر ان تنظر بحقيقه الشيء ولو عرفوا الله وعلمه كعرفان ذاته وحياته بلا تغيير معني في المفهوم فلا يصعب عليهم السبيل لان الله قد فصل احكام كل شيء بظهوراته الكليه في الانفس وتجلياته الجزئية في الآفاق ولمن له شان فراسة في عرفان الذوات ليشهد بنور الفواد بان العدم البحت الذي لا وجود له مثل شريك الباري لا ذكر له ولا يشار اليه بالاشارة ولا يتعلق عليه حكم الابداع لان الذي يشار اليه بالاشارة هو الصور السجينة التي قد امر الله بالاعراض عنها وهي في الحقيقه افك النفوس ومكنسة الاوهام والا العدم الذي قد ابدع الله الاشياء منه فهو العدم الذي يذكر في مقام العرفان بعد الوجود والا فعدم الصرف البحت لا يقع عليه اسم ولا له وجود وان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذكر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه وان ذلك مشهود عند جنابك ولا تحتاج ببسط المسئلة لان بيان سر الحقيقه لا ينفي في شان.

وان ما سئلت من معني قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا كانت العلة الذات البحت لان الله لم يزل لن يقترب بشيء ولا يخرج منه شيء وان وصفه كان لم يلد ولم يولد من كل شأن واذا كان المراد الذكر الاول الذي خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لا يحكي علي احدية الذات وان مذهب آل الله الاطهار حيث قال عز ذكره يا يونس اتعرف ما المشية قال لا قال هي الذكر الاول ولا يمكن ان يبدع الله شيئاً لا من شيء الا وان يكون واحداً لان رتبة اول الذكر هو آية التوحيد ولا يمكن دون ذلك في المبدء التجريد وان قول الحكماء بان العلة للاشياء هو الذات فباطل لعدم الاقتران وامتناع التغيير وشرط تشابه العله مع المعلول وان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه وجعله علة جميع خلقه حيث اشار الامام علة الاشياء صنعه وهو لا علة له ونطق بذلك كل الآيات الآفاقية والانفسية وآيات الكتاب لان الواحد الذي يصدر من الواحد هو الواحد الذي يعرف بالاثنيته وذلك يلتزم وجود الثلثة وبدليل الفرجه باطل ولا يمكن ان يصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذكر الاول وليس موجد في الوجود ولا خالق في الكون الا الله وحده فكما فرض علي العبد توحيد الذات فكذلك فرض عليه توحيد في مقام الصفات والافعال والعباده وان دون ذلك لا يقبل الاعمال من العباد وان في الذكر الاول

هو اعلي جهه البساطة لا بد ان يكون موجودا بالعلل الاربعة التي هي الفاعلية و المادية و الصورية و الغائية و ان دون جهات التركيب لا يمكن في حق الحدوث لان الشيء لا بد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء و ماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلك المراتب و كذا لما تنزل الامر صار و سببه و لذا قال الامام لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بسببه المشية و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد كفر و ان بعد تلك الاشارات لا شك انه لا يبغي بالك خطرات اهل السبحات و ان لم يطلع احد علي حقيقه تلك العلامات فعليه حق ذكر التسليم لان عدم درك الشيء لم يدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابك اذا اطلعت بسهو من قلبي و اليه يرجع الحكم كله في الآخرة و الاولي.

و ان ما ذكرت في بيان حقيقة المسئلة في قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو من سبل الظاهر و اما الاشارة الي حكم الباطن فلا شك ان ذات الازل لم يقترن بخلقه ليكون محل صدور الاشياء و لو تحقق في الحكمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة المشية كما هو الحق في الواقع ما كانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامكان فتعالي الله الملك المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد و لا يصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذكر الابداع هو رتبة الواحدية و لا يمكن ان يصدر منه الا الواحد و ان الذين يقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذكره فلا مفر لهم الا بان يقولوا بالتغيير لان قبل ان يبدع الله الكل له حالة و بعد الوجود له حالة او يقول بعدم الامكان في ذات الازل هو القول بالاعيان الثابته فلا ريب في بطلانه و ان الحقيقه ذات الازل لا سبيل لاحد اليه و انه لم يزل كان في حالة الازل و لا يقارنه شيء و لا يخرج منه شيء و لا ساوي ذاته شيء و لا يفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعل علة وجود الموجودات بما لا نهاية لها بها اليها و لا يمكن دون ما اشرت اليه في ذلك المقام حق العرفان في تلك مسئلة و هو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما يتعقل الا بشيء محدود و ان في عالم الحدود لا يقدر العبد ان ينظر بشيء في حين واحد بجهات معدوده و لذا صعب علي القلوب درك ذلك المقام و لا يقدر احد ان يعرف حقيقه الامر بين الامرين الا بعد وروده علي باب الفواد و نظره في

احكام الغيب و الاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سرايحاد و علم سرامداد علي لوح السداد فيوقن بالعيان ان من الواحد لايصدر الا الواحد في مقام الابداع و ان الحكماء اكثرهم قد ذهبوا بعليه الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات كما اشار الامام حيث قال الهي بدت قدرتك و لم تبد هييتك فشيوك و اتخذوا بعض آياتك اربابا و من ثم ذا لم يعرفوك و لو عرف العبد مقام تجلي الله له به ليشهد بان منه لا يخرج شيء كما لا يدخل عليه شيء و هو الصمد الحي القيوم الذي ابدع الواحد بالواحد و جعل حكم بسيط الحقيقه للذكر الاول الذي فيه كل الامكانات المذكورة و جعله اول ذكر السرمد في الحدوث و قدر له كل ما يمكن بالابداع في مقام الكمون.

و الي هنا قد اخذت القلم عن الجريان و اسئل العفومن الله فيما ذكرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غاية ما يتمناه من احكام مبدئه الي يوم المآب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

توقيع سلسلة ثمانية

سيدنا و مولانا و من فى كل الامور اعتمادنا و اليه استنادنا قد اشكل علي مسائل متعددة و ارجوا من فضلكم العالي ان تمنوا علي عبدكم بالتعرض لجوابها و لو بالاجمال علي حسب فهمي و ادراكي فان غاية مقصودي و نهاية حظي منها ان تبينوا لعبدكم بالبيان الواضح من الكتاب و السنة ترتيب السلسلة الثمانية الطولية و كون كل سافل شعاعا تعاليه و منها التفرقة بين البطن الثالث و ما فوقه و ما بين تأويل الباطن الباطن و ظاهر ظاهر و ما فوقه و منها النسبة بين سيدنا و شيخنا و كذا النسبة بين الذكر القائم بالامر بعدهما اي نسبه هي بينوا جعلني الله فداكم و انا برهانكم

بسم الله البديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم

و لقد ورد الي اليوم كتاب من عبد الله عبد الجليل فاعلم ايها الواقف علي خط القيم و اثبت قدميك علي الصراط المستقيم و استعد لما القي الله اليك في طريق التقسيم.

و اما السؤال عن السلسلة الثمانية فافهم ما قدر الله لشيء بالشئته الا و قد حكم لها حكمها مسبوفا في الكتاب مشروح الاسباب لاولي الالباب حتي لا يكون للناس علي الله سبيلا و ان الله لا يقبض الحجة من بين الناس حتي ابلغ حكم الكتاب الي الناس جميعا اما الدليل من الكتاب هذه الكلمة من الكتاب و يحمل عرش ربك فوقهم ثمانية بسر الاحدية بعد شكل المثلث الي هيكل المربع لاهل البصائر مشهودا و اما الدليل من السنة طبق الكتاب حرفا بحرف ان الجنان ثمانية و ان رتبة المعارف بعد خلوة الاحدية سبعة كما اشار على السجاد في حديث الجابر مفصلا مشروحا اما البيان فهو ان تعبد الرحمن علي حد البيان من خلق الانسان بلا اشارة الجمع و لا التباين بل علي وجه الوحده و هي جنة الاحدية داخلها لم يخرج خارجها لم يدخل و ما قدر الله سبيلا للواردين الا بعد المحو عما سواها سبحان ربك رب العزة عما يصفون و لا يعلم كيف هو الا هو القديم عليما فلما شاء الله بالشيء وجدت المشية بالله لا من شيء و خرت علي عرشها ساجدة لله بانك انت الله لا اله الا انت و حدك لا شريك لك و انا اول الساجدين لله العلي الحميد و لما كان الاثر لا يدل

الا علي شان مؤثر خلق الله بانية المشية ذاتية الارادة علي كمال ما يمكن فيها ثم خلق الله من تلك الانية الجنات الخمسة و حظايرها السبعة علي ما هو اهله ولا هم اهله الا كما هو اهله جودا و فضلا و ما من شيء الا يسبح بحمده ولكن الناس لا يعلمون من علم الكتاب الا بعضا من الحرف محدودا.

و اما الاشارة بالشعاعية بينهما ما تري عند اهل الحقيقة لتلك الكلمة تصديقا لانه لو كان بين العاليي و السافل فصل او وصل او تشير اليها بالاقتران ما حكي المثل مؤثره و بطل النظام في حكم الكتاب تعالي الله عما يصف المشبهون في خلقه دون المثل في بارئه و كفي الدليل قول الله الجليل ما تري في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تري من فطور ما قدر الله بين العاليي و السافل ربطا بحكم الكتاب مكتوبا

و اما التفرقة بين البواطن و الظواهر في الظهور فاعرف ان الله قد جعل لكل باطن بطونا و لكل ظاهر ظهورا و ما النفس فيهما الا نفس واحدة و ما الامر الا واحدا و هو اقرب فاحرق بنظر الاحدية كل الاحجاب حتي تشهد لكل كما شهد الكتاب فان لكل نفس ذائقة الموت مكتوبا

و اما النسبة بين البابين فاتقن ثم خف عن الله الذي لا اله الا هو و لاتسئل عن شيء قد خلقه الله فوق مشعر ك بمائة و سبعين الف سنة فان الله لا يكلف نفسا الا ما اتيتها و لاتحزن علي الرد فان الله قد احكم علي المدبر بالرد و لامرد لامر الله بالحق مسئولا و ما جعل الله بينهما الا كما وضع الله بين الحركة و السكون فان تعرف الفصل من الوصل تبلغ الي حظك من نصيب الكتاب مفروضا

و اما السؤال بيني و بينهما فما صغر جثتك و كبر مسئلتك لا يعلم ذلك الا الله ربي و رب العالمين جميعا و هو العلي في السموات و الارض في امر الكتاب بحكم الكتاب محمودا

و اما الاظهار بالسؤالات فمن يمنعك عن الباب بالرحمة اتق الله يعلمك من تاويل الاحاديث بديعا فاحفظ وصيتي عليك فان الله قد قدر للحافظين حسن المقام و حسن الماب مرتفقا و الحمد لله رب العالمين. انتهى

